گروگانگیری

ونقشِ خیانت بار خمینی

نویسنده : محمد جعفری ماربینی

انتشار و نقل مطالب با ذکر مأخذ آزاد است!

ارتباط از طریق پست الکترونیک:

mbarzavand@yahoo.com

انتشارات برزاوند

تاریخ انتشار : آذرماه ۱۴۰۳

مقدمه

حمله به سفارت آمریکا و به گروگان گرفتن کارکنان سفارت با تمامی قوانین حقوقی بین المللی و موازین دینی، شرعی همه ادیان و رسوم عرفی همه ملتها مغایرت داشت. حل نکردن به موقع این مسئله و نگهداری کارکنان سفارت به مدت ۴۴۴ روز در زیر چتر سپاه اما بنام دانشجویان پیرو خط امام، فاجعه ای جبران ناپذیری برای مردم و کشور ما آفرید. نگهداری آنها در این مدت طولانی علاوه بر منزوی شدن سیاسی، تحریم های اقتصادی و جنگ ویرانگر عراق علیه ایران و فدا شدن چند نسل ایرانی -علاوه بر خسارتهای اقتصادی - را در پی داشت. حل فاجعه بارتر گروگانگیری با بستن قرارداد دیکته شده الجزایر توسط الجزایری ها که عاقدین این قرار داد خود آن را مشابه قرارداد وثوق الدوله عنوان کردند، میلیادها دلار و سایر اموال ایران به جیب غارتگران آمرکائی و غیر آمریکائی سرازیر شد و هنوز که هنوز است ملت ایران بهای سنگین آن را دارد می پردازد.

اینجانب در کتاب «گروگانگیری و جانشینان انقلاب » نظر و موضع مرحوم بنی صدر و خمینی را از ابتدای گروگانگیری تا انتهای آن، یعنی تا زمان انعقاد قرار داد الجزایر و آزاد کردن گروگانها تا زمانی که بر اثر قرار و مدار پنهانی که توسط حزب جمهوری اسلامی با همکاران رونالد ریگان بسته شده بود، که آزادی گروگانها تا آخرین روز تبلیغات ریاست جمهوری آمریکا که بین کارتر و ریگان در جریان بود، به تأخیر بیفتد و بعد هم حل فاجعه بارتر آن که به نوعی قراداد وثوق الدوله نام گرفت، در

دولت دست نشاده محمد علی رجائی و بامدیریت آقای بهزاد نبوی به اجرا در آمد، بطور نسبتاً مشروح و در مراحل مختلف با اسناد و مدارک توضیح داده شده است.

اما نظر به اینکه دوستی از من خواسته بود که بویژه موضع بنی صدر را در مورد گروگانگیری کارکنان سفارت آمریکا در تهران برای ثبت در کتابی که برای انتشار در دست دارند، موضع بنی صدر را در مورد مسئله گروگانگیری و فاجعه ای که آفرید،برایشان بنویسم، بدین علت با مروری مجدد به این فاجعه و چگونگی حل آن و همچنین موضع بنی صدر در مورد آن از ابتدا تا انتها، نکات مهم دیگری بر من روشن شد و برایم به وضوح آشکار گشت که دست خمینی از ابتدا تا انتهای آن در پشت این جریان فاجعه بار قرار داشته است.

اگر چه اعمال در کشور بی سابقه نبوده است. سلطان محمد خوارزمشاه بعد از امضای معاهده ای که با چنگیز خان بست، عده زیادی تجار مغول با امتعه های گرانبهای خود به ما وراءالنهر حرکت کردند، وقتی به اُترار که اول خاک خوارزمشاهیان بود رسیدند، حاکم اترار که با مادر خوارزمشاه خویشی داشت به طمع مال التجاره، به جز یک نفر که فرار کرد و چنگیز را از واقعه قتل تجار آگاه کرد همه را به قتل رسانید. چنگیز بعد از آن چند فرستاده پیش سلطان محمد روانه داشت و تسلیم حاکم اترار را از وی خواست. خوارزمشاه در خواست چنگیز را نپذیرفت و فرستادگان او را هم کشت و در نتیجه چنگیز را به خاک ایران سرازیر کرد که هم دودمان خودش را بر باد داد و هم ایران را سوزاندند. نوری عامل انگلیس در زمان ناصرالدین شاه با دسیسه های مختلف برای به

صدارت رسیدن، موجبات قتل امیر کبیر را فراهم آورد. سید ضیاء طباطبایی عامل انگلیس باز به خاطر ریاست و جاه طلبی کودتای ۱۲۹۹ را سازمان داد و رضاخان دیکتاتور را بر کشور مسلط گردانید. آقای سید حسن تقی زاده مبارز دوران مشروطیت عامل قرارداد نفت با انگلیسی ها گردید و خودش هم بدان اعتراف کرد و گفت آلت فعل بوده ام . بقایی و کاشانی نیز به خاطر جاه طلبی های خود زمینه را برای کودتا ۲۸ مرداد فراهم ساختند و شاه نیز به خاطر فزون طلبی وتبخترعامل دست آمریکا و انگلیس علیه حکومت ملی دکترمحمد مصدق گردید و اینک در زمان انقلاب، با پشتبانی و دست آقای خمینی از گروگان گیرهای سفارت آمریکا، برای کشور فاجعه ای ببار آورد و ایران متحمل خسارتهای جبران ناپذیری شد که هنوز که هنوز است ادامه دارد. اما این بار این جنایت و فاجعه به دست پیر سالک و مرجعیت تقلید که بنا بود بیان معنویت باشد اتفاق افتاد و زمینه جنگ هشت ساله را برای قبضه کردن قدرت و استقرار ولایت مطلقه فقیه فراهم ساخت و همه امکانت مادی و معنوی کشور را فدای قدرت طلبی خود کرد.

آقای خمینی مطلع بود که به گروگان گرفتن کارمندان سفارت، حتی اگر جاسوس مسلم هم باشند، طبق سنت و موازین بین المللی مردود است و هیچ دولتی به این عمل صحه نمی گذارد. حتی این عمل در دنیای قدیم نادرست بود چه رسد به امروز که طبق کنوانسیونهای بین المللی کارمندان سفارت در داخل خاک کشورها از مصونیت کامل برخوردار هستند و اگر عنصری از عناصر آن نا مطلوب تلقی شد، می توانند عذر عنصر نامطلوب را بخواهند تا خاک کشور را ترک کند و یا اینکه رسماً قطع رابطه کنند.

اگر آقای خمینی عمل گروگان گیرها را « انقلاب دوم و بزرگتر از انقلاب اول» ننامیده بود و از دانشجویان پیرو خط امام در تمامی مراحل حمایت و پشتیبانی همه جانبه ای نمی کرد، کار این بچه ها را به پشیزی نمی گرفتند و حداکثر کارشان مثل اشغال سفارت بوسیلهٔ چریکای فدائی خلق می شد که ظرف کمتر از یک روز آنها را از سفارت بیرون ریختند. بدون شک از ابتدا تا انتهای این فاجعه خسارت بار عظیم دست خمینی در پشت آن قرار داشت. چرا که هر راه حلی که برای خاتمه دادن بحران گروگانگیری که منافع ایران را در برداشت و تأمین می کرد، در نهایت از جانب شخص آقای خمینی نقش بر آب می شد:

ابتدا این تحقیق در ۶ قسمت از تاریخ ۱۱ مهر تا ۱۴ آبان ۱۴۰۳، برای جهت اطلاع ملت ایران در وبسایتها منتشر شد و فصل اول کتاب « نقشِ خیانت بارِ خمینی در گروگانگیری » را تشکیل می دهد و اینک این اثر همراه دو اثر دیگر که اولی دو مقاله ای است که بعد از انتشار کتاب گروگانگیری در سال ۱۳۸۶ که حاوی اطلاع تازه ای از این فاجعه به دست آقای خمینی داشت وقبلاً در وبسایتها منتشر شده است و فصل دوم کتاب را شامل است و سه دیگر پاسخی است بر نقد دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران به مدیریت آقای عباس سلیمی نمین از کتاب گروگانگیری که این نقد هم در قالب سی دی، هم به شکل کتابچه و هم به صورت متن اینترنتی در وبسایت رسمی دفتر، نشر عمومی یافته بود. اینجانب نامه ای همراه با پاسخ به نقد دفتر از کتاب گروگانگری جهت انتشاربرایشان ارسال کردم، اما آن ها از نشر پاسخ اینجانب امتناع کرده و لذا بعد از مدتی این پاسخ در وبسایتها منتشر شد، در بر گیرنده فصل سوم این کتاب این اثر است.

امید است که این اثر روشنائی بر گوشه های تاریک فاجعه گروگانگیری سفارت آمریکا که خسارت عظیمی برای کشور ما در پی داشته، انداخته باشد. و با کمک اسناد و مدارک توانسته باشد که نشان دهد، مانع و مسبب اصلی و پشت پرده گروگانگیری و حل نشدن به موقع آن که می توانست جلو فاجعه را به نفع ملت ایران بگیرد چه گروه و دسته و چه شخصی بوده است.

محمد جعفری

لندن اسفند ۱۴۰۳

فهرست

مقدمه ۳

مقدمه اجمالی ۱۲

فصل اول ۱۵

دست خمینی در پشت گروگانگیری از ابتدا تا انتها ۱۵

موضع بنی صدر در رابطه با اشغال سفارت آمریکا از ابتدا تا انتها ۱۵

۱-موضع بنی صدر به هنگام اشغال سفارت آمریکا ۲۰

در ۱۳ آبان ۵۸ . ..... ۲۰

۲-موضع و نظر بنی صدر در زمان سرپرستی وزارت امور خارجه ۲٤

تقاضای تشکیل شورای امنیت ۲۹

۳- موضع بنی صدر ریاست جمهوری ۳۹

تا کودتای خرداد ۶۰ علیه وی ۳۹

گروگانها آتویی در دست حزب جمهوری اسلامی ٤۳

هشدارها ٤٦

نقش تعیین کننده آزادشدن ویا نشدن گروگانها ٤۸

تعلل های عمدی در آزادی گروگانها ۵۰

مانع آزادی گروگانها در آخرین لحظه ۵۲

قرارداد الجزایر ۵۵

قرارداد الجزیره همسنگ با قرارداد خائنانه وثوق‌الدوله ۵۹

بنی صدر و قرارداد الجزایر ٦١
چرا با این سرعت و عجله قرارداد الجزایر امضا شد؟ ٦٨
نتیجه و یا ختم کلام ٧٦
نمایه و یادداشت: ٨٤
فصل دوم ١٠٩
ادامه تحقیق در باره نقطه های کور واقعه گروگانگیری ١١٠
مقدمه ١١٠
اطلاعات جدید ١١١
بی شرمی در برابر این همه تبهکاری ١١٩
یاد داشتها: ١٢٢
مقصر اصلی خسارت عظیمی که اشغال سفارت آمریکا برای ایران به‌بار آورده کیست؟ ١٢٣
فصل سوم ١٣١
نقد دفتر مطالعات تاریخ ایران ١٣١
مدخل ١٣١
پاسخ به نقد دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران به مدیریت آقای عباس سلیمی نمین در باره کتاب گروگانگیری و جانشینان انقلاب ١٣٥
بخش اول: نکات مقدماتی ١٣٩
بخش دوم: ١٤٣

بررسی تفصیلی نقد ۱۴۳
۱. موضوع خانم ابتکار ۱۴۳
۲. تاریخ روزنامه انقلاب اسلامی و نسبت آن با مجاهدین خلق ۱۴۸
۳. گروگانگیری و ربط آن به کودتای ۲۸ مرداد ۱۵۰
۴. معرفی روزنامه انقلاب اسلامی ۱۵۳
۵. اقدامات بنی صدر در وزارت خارجه ۱۵۴
۶. به نمایندگی از بنی صدر در سفارت ۱۵۴
۷. رویکرد بنی صدر در حل مسأله گروگانگیری ۱۵۵
۸. بنی صدر و سقوط دولت موقت ۱۵۷
۹. دانشجویان و اسناد سفارت ۱۶۱
۱۰. اسناد سفارت در باره بنی صدر ۱۶۷
۱۱. جریان سعادتی و کمیته انقلاب مستقر در سفارت ۱۷۴
۱۲. آقای بهشتی و تز دیکتاتوری صلحا ۱۷۶
۱۳. حقوق انسان نزد آقای خمینی ۱۷۶
۱۴- روابط خارجی و انزوا ۱۷۷
۱۵. قرارداد الجزایر ۱۸۰
۱۶. سلطه پذیر کیست؟ ۱۸۲
۱۷. گروگانکیری و جنگ تحمیلی عراق علیه ایران ۱۸۵
۱۸. دولت و سند افتخار؟ ۱۸۸

پیوست شماره ۱ ..... ۱۹۲
پیوست شماره ۲ ..... ۱۹۸
آشکار شدن حقیقت ۱۹۸
انتخاب مکتبی و عصبانیت آقای خمینی ۱۹۸
پیوست شماره ۳ ..... ۲۱۱
پیوست شماره ۴ ..... ۲۱۵
کاشانی و دولت کودتا ۲۱۵
کاشانی بعد از کودتا ۲۳٤
همگامی با ماسونها ۲۳۸
آقای بهنود توجه نکرد است: ۲٤۲

مقدمه اجمالی

در باره فاجعه گروگانگیری در سال ۵۸ و همه تحولات وحشتناک بعدی مرتبط با آن، یک حرکت حساب شده آقای خمینی و روحانیت قدرتمدار اطرافش را باید با دقت بررسی کرد زیرا بنظر می رسد در اینجا بود که وی دست فرمان را عوض کرد؛ حرکتی که در تاریخ ۱۳ آبان ۵۸، با اشغال سفارت آمریکا و به گروگان گرفتن کارکنان آن توسط دانشجویان پیرو خط امام شروع شد، ۴۸ ساعت بعد از آن، به ادعای سردمداران روحانیت حاکم، به زبان شخص آقای خمینی، انقلابی مهمتر از انقلاب اول قلمداد شد و تا تاریخ آبان ۵۹ همچنان برانقلاب اول ارجحیت داشت و فوق آن بود. ولی در ظرف چند روز معامله با ریگانیان، به زعم آقای بهزاد نبوی به میوه ای که آبش کشیده شده و دیگر تفاله اش باقی ماند تبدیل گردیده بود، و چنین بی خاصیت شده بود که به گفته صریح رفسنجانی «مسئله ای مرده برای مجلس شورای اسلامی و «نتایجی را که تا کنون از گروگان‌گیری می‌خواستیم بدست آورده ایم.» چگونه انقلابی مهمتر ازانقلاب اول در تاریخ ۱۱ آبان ۵۹ به یک موضوع مرده تبدیل شد؟ نکته اینجاست. این زمان تبدیل شدن به امر تفاله و مرده، همان زمانی است که حزب جمهوری و دولت دست نشانده و آقای خمینی به آنچه خواسته اند رسیده اند.

وقتی سرنوشت بحران گروگانگیری را دنبال می کنیم می توانیم متوجه ابعادی ناگفته از این پیام شگفت انگیز آقای خمینی هم شویم که گفت گروگانگیری انقلاب دومی بود مهمتر از انقلاب اول! بنابر این منطق اقای خمینی، عقل سلیم وقتی سرنوشت این بحران را جلوی چشم اش می گذارد به طریق اولی باید اعلام کند که پس انقلاب اول تمام شده و همه اش همه البته خسارت بار بوده است. یعنی تمام آن وعده های زیبا و قشنگ که به وسیله آقای خمینی به عنوان رهبر انقلاب به ایرانیان داده شد برای اغفال و آوردن آنها به میدان مبارزه برای پیروزی آخوندیسم و قبضه کردن قدرت و ایجاد حکومت خودکامه ولایت مطلقه فقیه و غارت و چپاول ثروت کشور بوده است و بس. حال آقای خمینی در اظهار نظری واضح دارد می گوید ای مردم دیگر وظیفه شما تمام شده است و بدانید که اگر دست از پا خطا کنید، شمع آجین خواهید شد. پس بهتر آن است که به کناری بنشینید و گوش به فرمان ما باشید تا برای شما از انقلاب ها و بحران های بعدی سخن بگوییم.

حال با توجه به آنچه در کشور از سال ۵۸ تا الان به وقوع پیوسته است، این سئوال معنادار می تواند مطرح شود که آیا آقای خمینی به دلیل حس بی وطنی و عدم ایراندوستی اش و فقط به نمایندگی از بیگانگان عمل کرده است؟ پاسخ و تجربه ام تا به امروز به این سئوال منفی است زیرا لازم نیست که شخصی عامل مستقیم بیگانگان باشد، تا در خدمت منافع آنان قرار بگیرد. کافی است که بیگانگان شناخت درستی از روحیه و قدرت طلبی شخصی در دست داشته باشند. به هر دیکتاتوری که نگاه

کنید، خصوصیات مشابه مثل سودگرایی هایی بی اصول و کینه و انتقام جویی را مشاهده می کنید. و غربی ها و در رأس آن آمریکا به طرز رفتار و کردار و روحیه آقای خمینی واقف بوده اند، و در این صورت کافی است که در هر مرحله ای از طریق عوامل مخفی و یا دست چندم، در نزد آن شخص، عکس العمل او را نسبت به مسئله ای به نفع خود برانگیزند، و یا راه هائی که متضمن منافع آنها است از همان طریق به وی القا کنند.

در این فصل به چگونگی بوجود آمدن این فاجعه و نگهداری کارکنان سفارت به مدت ۴۴۴ روز و حل فاجعه بارتر آن و به آنچه حزب جمهوری اسلامی و دولت دست نشانده و آقای خمینی از گروگانگیری خواسته اند رسیده اند را با هم مرور می کنیم تا معلوم شود که مانع و مسبب اصلی و پشت و حل نشدن به موقع آن که می توانست جلو فاجعه را به نفع ملت ایران بگیرد چه گروه و دسته و چه شخصی بوده است.

فصل اول

دست خمینی در پشت گروگانگیری از ابتدا تا انتها

موضع بنی صدر در رابطه با اشغال سفارت آمریکا از ابتدا تا انتها

اصل مسئله

اینجانب در کتاب «گروگانگیری و جانشینان انقلاب » نظر و موضع مرحوم بنی صدر و خمینی را از ابتدای گروگانگیری تا انتهای آن، یعنی تا زمان انعقاد قرار داد الجزایر و آزاد کردن گروگانها تا زمانی که بر اثر قرار و مدار پنهانی که توسط حزب جمهوری اسلامی با همکاران رونالد ریگان بسته شده بود، که آزادی گروگانها تا آخرین روز تبلیغات ریاست جمهوری آمریکا که بین کارتر و ریگان در جریان بود، به تأخیر بیفتد و بعد هم حل فاجعه بارتر آن که به نوعی قرارداد وثوق الدوله نام گرفت، در دولت محمد علی رجائی و بامدیریت آقای بهزاد نبوی به اجرا در آمد، بطور نسبتاً مشروح و در مراحل مختلف با اسناد و مدارک توضیح داده شده است. اما نظر به اینکه جناب آقای حسن یوسفی اشکوری از من خواسته

بودند که بویژه موضع بنی صدر را در موردگروگانگیری کارکنان سفارت آمریکا در تهران برای ثبت در کتابی که برای انتشار در دست دارند، توضیح دهم. بنابر این در امتثال خواست این دوست عزیز سعی شد که تا جای ممکن اما گویا، مختصر و مفید در این مورد و کل این فاجعه به نگارش در آید. موضع و نظر بنی صدر را در چند مرحله به ترتیب زیر خواهد شد:

۱-موضع و نظر بنی صدر به هنگام اشغال سفارت آمریکا در ۱۳ آبان ۵۸ .

۲- موضع و نظر بنی صدر وزیر امور خارجه در دولت شورای انقلاب.

۳- موضع و نظر بنی صدر در دوران ریاست جمهوری تا کودتا علیه وی در خرداد سال ۱۳۶۰.

و کل مطلب به نگارش در آمده برای آقای اشکوری ارسال شد و نظر به اینکه ایشان مطلب بسیار کوتاهی ظاهراً برای پانوشته کتابشان که در دست انتشار بود، نیاز داشتند، فقط نیم صفحه ای دایر بر مواضع بسیار مختصر بنی صدر را از آن اخذ کردند. و نظر به اینکه گروگانگیری و اشغال سفارت آمریکا به یکی از فاجعه بارترین حوادث بعد از انقلاب برای ملت ایران و همچنین به مهترین عامل و عصای دست آقای خمینی جهت حذف ملیون و آزادیخواهان و استقرار دیکتاتوری تمام عیار تبدیل گشت. بنابراین تصمیم گرفته شد که این تحقیق نسبتاً مختصر برای کسانی که یا وقت و حوصله ندارند که کتاب قطور ۵۰۰ صفحه ای را مطالعه کنند، در قالب چندین مقاله کوتاه برای اطلاع عموم مردم منتشر شود.

قبل از توضیح نظرات ومواضع آقای بنی صدر در دوران فوق، باید گفت که گروگانگیری و اشغال سفارت کشوری دردنیا بی سابقه نبوده است، اما همچنانکه به گروگان نگاهداشتن اعضاء سفارت کشوری را مدتی طولانی؛ یعنی۴۴۴ روز،

بمانند آنچه در ایران اتفاق افتاد - در تاریخ جهان بی سابقه است - حل مسئله و فرجام آن نیز بصورتی که واقع شد، فرید و منحصر بفرد است چرا که معمولاً گروگان گیری برای رسیدن به هدفی به نفع کشور خودی صورت می گرفته است این بار این گروگانگیری و نگهداری طولانی مدت آنها، خسارت عظیم وبهای سنگینی برای کشور ببار آورد که همچنان بعد از چند دهه هنوز ادامه دارد. قبل ازگروگان گیری و اشغال سفارت توسط دانشجویان باصطلاح پیرو خط امام، سفارت آمریکا دو بار دیگر اشغال شده بود، دفعه اول در ۵ دیماه ۱۳۵۷، سازمان چریکهای فدایی خلق آنجا را اشغال کردند که با کمک دولت وقت، آنجا را از چنگ اشغالگران آزاد کردند. (۱) سپس در روز ۲۴ بهمن ۱۳۵۷ برای بار دوم سفارت آمریکا توسط چریکهای فدایی خلق اشغال و اعضاء آن به گروگان گرفته شدند (۲)که این گروگان گیری با دخالت آقای دکتر یزدی معاون نخست وزیر خاتمه یافت و از این تاریخ جهت تأمین امنیت سفارت کمیته ای به سرپرستی **ماشاءالله کاشانی خواه، معروف به ماشاءالله قصاب** در سفارت ایجاد شد. (۳) بعد از آفتابی شدن که دستگیری بعضی از افراد با کمک اداره هشتم ساواک توسط کمیته سفارت **آمریکا و ماشاءالله قصاب صورت گرفته است،** اینجانب از آقای هادوی (دادستان کل انقلاب) و مهدوی کنی سرپرست کمیته های انقلاب و سپاه جداگانه پرسیدم، مسئولیت کمیته سفارت آمریکا بعهده چه کسی است؟ همه پاسخ دادند، نمی دانیم. و از جواب درست طفره رفتند.

بعد از طفره رفتن مقامات مسئول از پاسخگویی به اعمال مسئول کمیته سفارت آمریکا، اینجانب مطلبی مختصراما گویا در شماره ۲۱ روزنامه انقلاب اسلامی یکشنبه ۲۴ تیر ماه ۱۳۵۸ تحت عنوان «مسئولیت اعمال کمیته سفارت آمریکا بعهده چه کسانی است؟ »، در روزنامه درج شد. (۴)

سپس بدون دادن کوچکترین اطلاعی به مردم، بی سر و صدا طی اطلاعیه ای در ۲۱ مرداد ۵۸ آقای مهدوی کنی اعلام کرد که کمیته سفارت آمریکا منحل گردید. (۵) بعد از انحلال کمیته سفارت آمریکاماشاالله قصاب با گروه ضربت خود، همکاری خود را آشکارا با آقای خلخالی در اداره مواد مخدر شروع کرده - بعدها معلوم شد که از اول با او رابطه داشته و امرای ارتش را که دستگیر می کرده تحویل آقای خلخالی می داده - است و بگیر و ببندها توسط وی بیش از پیش آشکار شد که در دستگیری افراد و امرای ارتش در کمیته سفارت و... دست داشته است و چون علیه اعمال وی موضع گیری شد. آقای خلخالی هم در حمایت و پشتیبانی از وی گفت:«ماشاءالله قصاب چوب آمریکایی ها را می خورد و این هم به خاطر این است که ایشان بعد از انقلاب سرپرست کمیته مستقر در سفارت آمریکا بوده است و این آقای ماشاالله قصاب ۳۰۰ نفر از سران رژیم را دستگیر و تحویل ما داده است »(۶)

علت اینکه به نقش کمیته سفارت آمریکا پرداخته شد، اینستکه کمیته سفارت آمریکا به سرپرستی ماشا الله کاشانی خواه (معروف به ماشاالله قصاب) به اعمال خلاف قانون پرداخته و دردستگیری ها و بگیر و ببند ها دست زده و این کمیته سفارت را در اختیار دانشجویان قرار داده است. آیت الله محمدرضا مهدوی کنی که سرپرست کمیته های انقلاب اسلامی بود، تصریح می کند که «تیمی از نیروهای کمیته حدود ۶۰ نفر از آنجا حفاظت می کردند. در داخل خود سفارت هم جا گرفته بودند و مسئولین سفارت هم مایل بودند که اینها برای حفاظت آنجا بمانند. حتی امکان ماشین در اختیار بچه ها گذاشته بودند.» (۷) وما به دستور شخص امام، سفارت آمریکا را محافظت می کردیم. هم قبل از اشغال سفارت و هم به هنگام اشغال سفارت آمریکا وتا یکی دو روزبعد از اشغال سفارت، ما به دستور آقای خمینی از سوی احمد خمینی، نیروهای کمیته را از آنجا بیرون کشیدیم و آنجا را در اختیار دانشجویان قرار دادیم. (۸) « از کلام حاج احمد آقا

معلوم شد که از پیش در این کار هماهنگی صورت گرفته بود، ولی آیا این هماهنگی به این صورت بوده که کار را انجام دادند و سپس اجازه گرفتند یا از قبل اجازه داشتند، اینها را من نمی دانم، شاید هم از قبل بوده » (۹) آقای کنی تلویحا و به نحوی که برایش مشکل ایجاد نکند، می گوید که هماهنگی اشغال سفارت از قبل صورت گرفته است. درهمین رابطه نکات دیگری هست که حکایت از این دارد که این هماهنگی از قبل صورت گرفته است. این اشاره آقای مهدوی کنی با سرنخی که احمد آقا (خمینی) به دست می دهد، خود نشان از این است که قبلاً هماهنگی صورت گرفته است: « **اطلاع حاصل شده است که عوامل سیا، موساد، سازمانهای جاسوسی آمریکا و اسرائیل قصد دارند سفارتخانه های دیگر مانند سفارت سوریه و انگلستان را اشغال کنند، اما من تأکید می کنم که دیگرِ سفارتخانه ها، حتی سفارت انگلیس را نباید اشغال کرد .**» (۱۰) سئوال اصلی این است که احمد آقا از کجا این اطلاع خود را دریافت کرده است؟ از هر کجا و توسط هر کسی که این اطلاع دریافت شده است، به احتمال زیاد خود ازعوامل و طراح اصلی مسئله گروگانگیری بوده است. در کتاب گروگانگیری و جانشینان انقلاب، فصل دوم مشروح به سه مسئله:

۱- زمینه های تاریخی مسئله گروگان گیری.

۲- طرح و طراحان گروگان گیری

۳- آیا گروگان گیری تنها کار عده ای دانشجو بود و یا... پرداخته شده است علاقه مندان برای اطلاع بیشتر به آنجا مراجعه کنند.(۱۱)بعد از طرح مسئله به اصل مطلب باز گردم:

۱- موضع بنی صدر به هنگام اشغال سفارت آمریکا

در ۱۳ آبان ۵۸.

شادروان بنی صدر در زمانی که کارکنان سفارت آمریکا به گروگان گرفته شدند، نقش دولتی و اجرائی نداشت. اما عضو شناخته شده شورای انقلاب بود وبا عنوان نماینده آقای خمینی در چندین جا ایفای نقش کرده بود.

شب قبل از اشغال سفارت آمریکا، اینجانب در منزل بهجت خانم، خواهر آقای بنی صدر با عده ای از دوستان جمع بودیم. به آقای بنی صدر تلفن زده شد، اینکه چه کسی آن شب تلفن کرد را از یاد برده ام، اما وی یکی از بچه های گروگانگیر بود. به آقای بنی صدر اطلاع داد که عده ای از دوستان دانشجویان پیروخط امام قصد دارند سفارت آمریکا را به اشغال خود در آورند. و در مورد این عمل نظر آقای بنی صدر را جویا شد. علت اینکه نظر وی قبل از عمل پرسیده شده است، شاید به این علت بود که وی و چهارنفر دیگر(۱۱/۱) نماینده آقای خمینی در جمع این دانشجویان بود. و فکر می کرده اند که وی چون بشدت مخالف دخالت آمریکا در امور داخلی و خارجی کشور است از این عمل خوشحال خواهد شد و موافقیت خود را از این عمل اعلام خواهد کرد. و عمل آنها را خواهد ستود.

آقای بنی صدر، مخالفت خود را با انجام این عمل با دلایل به اطلاع آنها رساند و اضافه کرد که در وضعیت حاضر این عمل به صلاح کشور نیست و عواقبی برای کشور در بر خواهد داشت. آقای بنی صدر و ما مسئله را خیلی جدی تلقی نکرده و مثل نوبت قبل که سفارت آمریکا را چند ساعتی چریکهای فدایی خلق به اشغال خود در آورده بودند، و با دخالت دولت مسئله به سرعت حل شده بود می پنداشتیم، این بار نیز اگر سفارت اشغال شود، دولت

دخالت خواهد کرد و مسئله خاتمه پیدا خواهد کرد. اما در آن زمان نمی توانستیم حتی تصور کنیم که آقای خمینی دخالت خواهد کرد و آن را « انقلابی بزرگتر از انقلاب اول » خواهد خواند. و دولت موقت هم کنار زده خواهد شد.

علیرغم خوش خیالی و نابا وری ما در فردای آن شب یعنی روز ۱۳ آبان ۱۳۵۸ خبر اشغال سفارت مثل بمب منفجر شد، و ما و بنی صدر بدون اطلاع از مسائل پشت پرده ای که در این رابطه تا به حال آشکار شده است از وقوع آن مطلع شدیم. سفارت آمریکا توسط دانشجویانی که خود را پیرو خط امام نامیدند، اشغال و کارکنان سفارت را به گروگان گرفتند و سفارت آمریکا نیز لانه جاسوسی نامیده شد و همانطوریکه مرحوم مهندس بازرگان به آقای دکتر باقر نصیرالسادات سلامی ۲۴ ساعت بعد از گروگان گیری گفته بود: «حاج آقا این مسئله را تأیید خواهند کرد و منهم می روم پی کارم.»(۱۲)

آقای خمینی هم درست همچنانکه مرحوم بازرگان پیشبینی کرده بود، ۲۴ ساعت بعد در سخنرانی خود در جمع کارکنان صدا و سیما، در ۱۴ آبان نه تنها گروگان گیرها را تأیید کرد بلکه عمل آنها را « انقلابی بزرگتر از انقلاب اول » نامید.(۱۳)مرحوم بازرگان هم در همان روز و بعد از سخنرانی آقای خمینی به قم رفت واستعفای دولت موقت را تقدیم آقای خمینی کرد و در ۱۵ آبان شورای انقلاب طی حکمی مأمور تشکیل دولت گردید.

طبیعی بود که دولت موقت مخالف عمل آنها باشد چون بنابه زعم خود گروگانگیرها و کارگزارانشان این عمل در واقع کودتایی بود برای سقوط دولت موقت. وآقای محسن میردامادی« **یکی از سران گروگانگیر در مصاحبه ای با نشریه عصر ما گفت ما می دانستیم که وقتی سفارت آمریکا را تصرف می کنیم دولت موقت استعفا می دهد.»(۱۴)**

آقای سید محمد خاتمی در ۳۰ دی‌ماه ۱۳۵۹ که کارکنان گروگان سفارت آمریکا با امضای قرارداد الجزایر و پایان ریاست جمهوری جیمی کارتر و پس از پایان مراسم تحلیف رونالد ریگان، رئیس جمهوری جدید آمریکا سرپرست کیهان بود در یادداشتی تحت عنوان «کارتر رفت» نوشت:« **...اینجا لازم است که یکی از بزرگترین فرازهای انقلاب را به ستایش بنشینیم و کار بزرگ اشغال مرکز فرمانروایی آمریکا بر ایران زمان شاه را بوسیله دانشجویان مسلمان پیرو خط امام گرامی بداریم. این عمل بزرگ بود که توطئه وحشتناک آمریکا را در زمینه نفوذ در مراکز بالای تصمیم گیری و اجرایی جمهوری نوپای اسلامی خنثی کرد (یعنی دولت موقت. ن.) و به مردم شهید داده ایران آگاهی فراوان بخشید تا بتوانند نقشه های بعدی آمریکا را که بخشی از آن با افشای اسناد لانه جاسوسی بر مردم معلوم شد نقش بر آب کند.» (۱۵)**

بنی صدر، برای ما توضیح داد وقتی گروگان گیری واقع شد، عصر هنگام جلسه شورای انقلاب تشکیل بود. وی گفت در شورای انقلاب: «اعضای دولت موقت اشغال سفارت و گروگان گیری را کودتا بر ضد حکومت خود می خواند. من نیز بر این باور بودم» و به همین علت و قبل از اینکه بداند دولت موقت استعفا خواهد کرد. سر مقاله ای نیز نوشته و اینگونه بردن دولتی را سنت گذاری شومی خواند. وی سرمقاله روزنامه انقلاب اسلامی را به این امر اختصاص داد و نوشت: «**دیروز دانشجویان سفارت آمریکا را اشغال کردند. این کار مثل هر کار دیگر جنبه های مثبت و جنبه های منفی دارد.**

- امنیت سفارتخانه های ایران در دنیا مسئله کوچکی نیست. اگر دولتهائی که با ما رابطه دارند، اشغال سفارتخانه های ایران را مجاز بشمارند، وضعیت مطلوبی پیدا نخواهد شد.

- وقتی جانبداران خط امام به اینکار دست می زنند، یعنی دولت را به هیچ می گیرند و این دولت منصوب امام است. این اقدام به اعتبار بین المللی دولت تا جائی که باید صدمه وارد می کند. شرح زیانبار این امر زائد به نظر می رسد.

- دولتی که تا این حد مورد بی اعتنائی و بی اعتمادی است، چگونه می تواند پیروی از نظم و قانون را در کشور بر همگان الزام آور کند؟...

- ممکن است اینطور تعبیر شود که این اقدام سنجیده و یا نسنجیده بقصد ساقط کردن دولت صورت گرفته است. آنوقت سئوالهائی که طرح می شوند بسیارند. ساده ترین آن این است که اگر مردم راضی نیستند چرا برای ساقط کردن دولت این شیوه اتخاذ بشود. شیوه ای که ممکن است سنتی را پایه بگذارد که هر گروهی هر وقت خواست از آن استفاده کند» (۱۶)

اما بعضی از مغرضان، غرض ورزان، قلم بمزدان و یا ناآگاهان با استناد به این سر مقاله است که می گویند و می نویسند که وی با گروگان گیری موافق بوده است. همچنانکه سایراشغال کنندگان بعضی بسفارتخانه ها در گذشته پس از چند ساعت و یا حتی یکی دو روز اشغال شده بود، با به دست آوردن نکات مثبتی آن جا را ترک گفته اند، در صورتی که اگر بعد از چند روزی گروگان ها آزاد شده بودند، طبیعی بود که نکات مثبتی هم در پی داشت. در همین جا اضافه کنم که بنی صدر برای ما توضیح داد که مرحوم بازرگان شاید فکر کرده بود که من در این عمل دانشجویان دست داشته ام، اما وقتی در سرمقاله «اینگونه بردن را سنت گذاری شومی خواندم.» و وقتی آقای بازرگان استعفاء داد، در شورای انقلاب به وی اصرار کردم که استعفاء نکنید و نگذارید که با گرفتن یک سفارت خانه یک

حکومتی را ساقط کنند. او گفت: «نه دیگه فایده نداره» خلاصه قبول نکرد و استعفاء داد.» خیالش راحت شد که من در اینکار دست نداشته ام و برعکس مخالف چنین عملی هستم.

البته بنی صدرپس از گروگانگیری بارها با ما صحبت کرده بود که با این گروگانگیری ایران به گروگان آمریکا در آمد و روزنامه جمهوری اسلامی هم برای کوبیدن بنی صدر نوشت: « بنی صدر در اظهارات خود پس از گروگانگیری آمریکائی ها، در حقیقت ایران خود بصورت گروگان آمریکا در آمد.» (۱۷) البته این حرف را بنی صدر بعد از اینکه به وزارت خارجه برای حل مسئلۀ گروگان گیری منصوب شد، برای گفتگو با دانشجویان و پیدا کردن راه حل مسئله به سفارت رفت و من و آقای انتظاریون هم همراه ایشان بودیم، درضمن صحبتها با دانشجویان و آقای موسوی خوئینی ها، به آنها اظهار داشت که اگر در اسرع وقت و با گرفتن چند امتیاز از آمریکائی ها به نفع ایران، گروگانها آزاد نشوند، در اینصورت ایران به گروگان آمریکا در خواهد آمد. و این حقیقتی بود که از زبان او در آن موقع جاری شد. در همین جا این نکته را بگویم که بنی صدر هر گز درسخنرانی ها و نوشته هایش لفظ جاسوسخانه بکار نبرده و از اشغال سفارت نام برده و استفاده کرده است. ادامه مطلب را در قسمت بعد، مطالعه خواهید کرد.

۲-موضع و نظر بنی صدر در زمان سرپرستی وزارت امور خارجه

بعد از اینکه شورای انقلاب مأمور تشکیل دولت گردید. بنی‌صدر در دولت شورای انقلاب و با تأیید آقای خمینی، همزمان به سمت وزیر اقتصاد و دارایی و سرپرست وزارت امور خارجه منصوب شد وبا مشورت با آقای خمینی و شورای انقلاب، قرار بر این شد تا حل بحران گروگان گیری در وزارت خارجه کار کند و امور وزارت

دارائی را به نماینده ای از جانب خود در آن وزارت خانه واگذار نماید. وی رتق و فتق امور وزارت اقتصاد و دارائی را به آقای فریدون صراف واگذار کرد تا درغیاب خودش امور جاری وزارتخانه را حل و فصل نماید و مسائل اساسی جدید و پیشنهادها را با وی شور کند و در مواقع ضروری امور را با کمک وی حل و فصل نماید. نظر به اینکه بحث سرپرستی وزارت خارجه بنی صدر مطرح شده بود، وی قبل از منصوب شدن به سرپرستی وزارت خارجه هنگام غروب به سفارت آمریکا رفت و با رهبران گروگان گیر در اطراف و جوانب مختلف مسأله با آنها به بحث و گفتگو پرداخت. اینجانب و آقای مصطفی انتظاریون نیز در این دیدار همراه وی بودیم.

ظاهراً از بحث و گفتگوها با شورای گروگان گیرها و آقای موسوی خوئینی ها، چنین استنباط می شد که پذیرفته اند با فشار بر آمریکا و گرفتن امتیازاتی و شناختن استقلال کامل انقلاب و مداخله نکردن در امور ایران و کمک نکردن به ضد انقلاب و احتمالاً استرداد شاه و یا حداقل بیرون کردن شاه از آمریکا، گروگانها را آزاد کنند. بدین منظوربنی صدر شنبه ۱۹ آبان ۵۸ به وزارت خارجه رفت و برای حل مسئله گروگانگیری به نحوی که جلو خسارتهای ناشی از آن تا حد ممکن گرفته و نکات مثبتی هم برای ایران در بر داشته باشد،فعالیت خود را در آن وزارت خانه در زمینه های مختلف آغاز کرد.(۱۸)

همچنانکه گفته شد بنی صدر پس از گفتگو با آقای خمینی و پذیرش سرپرستی وزارت خارجه تا حل بحران گروگانگیری، برای بار دوم به سفارت رفت وبا دانشجویان و آقای خوئینی ها به گفتگو پرداخت. اینجانب و آقای انتظاریون نیز همراه وی بودیم. پس از بحث های مختلفی که با شورای دانشجویان و آقای خوئینی ها انجام گرفت سرانجام، دانشجویان پذیرفتند در صورتیکه آقای بنی صدر با آقای خمینی مسئله را حل و فصل کند، آنها آن را خواهند پذیرفت.اما با وجود قول و قرار پذیرفته شده، چندین بار در فاصله کوتاه به بهانه های مختلف

و از جمله اینکه ما خبر از تصمیم شما با آقای خمینی نداشتیم، زیر تعهد زدند. آقای بنی صدر هم برای گرفتن بهانه از دست آنها، طی حکمی اینجانب را به آنها معرفی کرد که دائم در سفارت با آنها در تماس باشم و نظرات آنها و بنی صدر را متقابلاً بیکدیگر برسانم و امور را تسریع بخشم.(۱۹)

اینجانب همان روز به سفارت رفتم و پس از معرفی خود و صدور مجوز بدرون سفارت به اتاق روابط عمومی هدایت شدم. در آنجا آقای شمس (شمس الدین وهابی) نامه را گرفت و به شورا برد و پس از بازگشت زیر همان نامه که فتوکپی آنرا به من باز گرداند، آقای محسن میردامادی از طرف شورا نوشته بود: ایشان بیایند روزها در اتاق روابط عمومی باشند. (۲۰)

سه روزی به سفارت رفتم و در اطاق روابط عمومی ماندم وهر چه بنا بود بفهمم، فهمیدم. آمدم و به آقای بنی صدر گفتم، لطفا مرا از این کار معاف کنید، پرسیدند چرا و چه شده است. پاسخ دادم بطوری که استنباط کرده و بر من روشن شده است، اینان بنا ندارند که بحران گروگان گیری حل بشود، و امور در دست اداره کنندگان پشت پرده است و تا آنان تصمیم نگیرند، دانشجویان مستقلاً قادر به انجام کاری نیستند و بنا بر این، بودن من در آنجا بی مورد است.

چند روز بعد که کارد به استخوان آقای بنی صدر رسیده بود یادداشت زیر را برای آنها ارسال داشت:

«۱- شب اول آمدم انجا و در حضور آقای موسوی قبول شد که حرف، حرف امام است و اینجانب با تأکید پرسیدم پس هر چه با امام تصمیم شد همه اجرا می کنیم گفتند بله. بنابراین طبق قرار در مسائل باید با امام تصمیم بگیریم. و شما یکبار هم نشده است این قرار را رعایت کنید؟

۲- گفتم یک نفر بفرستید در اینجا (منظور وزارت امور خارجه است.ن) در شورها شرکت کند که هماهنگی باشد نکردید.

۳- آقای جعفری را معرفی کردم در آنجا باشند، با ایشان هم هیچ همکاری نشد.

۴- می گویند عده ای در خارج هستند که به هیچ قیمت نمی خواهند اینجانب در مأموریت استرداد شاه سابق موفق بشوم. مدام از طریق عده ای در جمع شما دارند مشکل می تراشند. من نمی خواهم این امر را بپذیرم و نمی توانم بفهمم چطور می شود شما خود را پیرو خط امام بدانید و تن به هیچگونه شور ندهید؟

۵- اگر از قول و قرار شب اول عدول کرده اید و بعد از این مسائل را باید مستقیم با شما در میان گذاشت. این مسئله را هم حل کنید تا تکلیف معلوم باشد، آنوقت یا بکار ادامه می دهم و یا رها می کنم.

۶- طبق قرار شب اول، یعنی حاج احمد آقا با آقای موسوی(منظور آقای موسوی خوئینی ها است.)تماس گرفته اند و قرار شده است عضو کنگره آمریکا و ایرلندی برنده جایزه صلح بتوانند گروگانها را ببینند و به آنها نیز اطلاع داده شده است. اینک شما می گوئید راه نمی دهید. برای اینجانب جز این راه نمی ماند که یا برادرانه از شما بخواهم مرا در وظیفه ام یاری کنید و در تصمیم خود موافق قرار و عهد شب اول تجدید نظر کنید و یا ناچار حقیقت را با مردم در میان بگذارم.» (۲۱)

با وجودی که بعد از سه روزماندن در سفارت، آنجا را ترک کردم و به آقای بنی صدرهم خاطرنشان کردم که بر من روشن شده و استنباط کرده ام که اینان بنا

ندارند که بحران گروگان گیری حل بشود، و امور در دست اداره کنندگان پشت پرده است. همچنانکه وی در یادداشت خود هم متذکر شده که « **می گویند عده ای در خارج هستند ... مدام از طریق عده ای در جمع شما دارند مشکل می تراشند. من نمی خواهم این امر را بپذیرم و نمی توانم بفهمم چطور می شود شما خود را پیرو خط امام بدانید و تن به هیچگونه شور ندهید؟**» شاید بنی صدرهنوز دقیق متوجه نشده بود که واقعاً این گروگانگیری از پیش تدارک دیده شده و دستهایی از پشت که به آقای خمینی وصل شده است آن را هدایت می کند و نه دانشجویان خط امام و گرچه خلجاناتی در وی دمیده شده بود، اما تا جائی که امکان داشت سعی خود را در حل به موقع گروگانگیری بکار برد.

ایران با اشغال سفارت آمریکا و به گروگان گرفتن کارکنان آن، قدم به قدم در گیر بحرانی شده بود که گروگان گیرها بوجود آورده و با پشتیبانی آقای خمینی و روحانیت حاکم بصورت بحرانی همه جانبه وجهانی ادامه پیدا کرد، که در ابتدا با بلوکه کردن دارائی های کشورو تحریم اقتصادی و سپس انزوای کامل سیاسی، کشور را بطرف جنگی همه جانبه و ناخواسته می کشانید. هر راه حلی برای خاتمه یافتن گروگان گیری که منافع ایران را در بر می گرفت، از روی جهالت و یا طرح از پیش تدارک دیده شده توسط دانشجویان و در نهایت با حمایت و پشتیبانی آقای خمینی از گروگانگیرها نقش برآب می شد. با تصویب شورای انقلاب و آقای خمینی وبه پیشنهاد دولت آمریکا قرار شدهیاتی از طرف دولت آمریکابه ایران بیاید تا با مقامهای شورای انقلاب و دولت جمهوری اسلامی برای مذاکره در باره استرداد شاه و گروگان های سفارت آمریکا مذاکره کنند و وزارت خارجه طی اطلاعیه ای آن را اعلام کرد. (۲۲) پس از آن آقای خمینی طی اطلاعیه ای، مذاکره با مقامات آمریکائی را ممنوع اعلام کرد.(۲۳) آمریکا برای بین المللی کردن بحران گروگان گیری به تلاشهای گسترده ای جهت آزادی

کارکنان سفارت خود دست زد. با تقاضای آمریکا، شورای امنیت سازمان ملل، روز جمعه ۱۸ آبان ۵۸، جلسه محرمانه ای تشکیل داد که در پایان با صدور اعلامیه ای نگرانی عمیق خود را از بازداشت دیپلماتهای آمریکایی اظهار داشت و خواستار آزادی هر چه زوتر گروگانهای آمریکا در ایران شد. حوادث در رابطه با بحران گروگان گیری و رابطه خصمانه ایران و آمریکا چنان سریع و غیر مترقبه بود که هر روز وقایعی بوقوع می پیوست و بحران گروگان گیری عملاً به یک بحران جهانی تبدیل وایران در سطح کشورهای جهان بطرف انزوای سیاسی سوق داده می شد. بدون استثنا نگهداشتن گروگان ها و محاکمه آنها به عنوان جاسوس را تمامی کشورهای جهان محکوم می کردند.

تقاضای تشکیل شورای امنیت

آقای بنی صدر در قم با آقای خمینی ملاقات کرد و با تشریح وضعیت حساس ایران و مخالفت بین المللی از گروگان گیری و با جلب نظر و موافقت وی و تصویب شورای انقلاب جهت رفتن به نیویورک در صورت موافقت با تقاضای ایران، سه شنبه ۲۲ ابان ۵۸، در نامه سرگشاده ای به کورت والدهایم دبیرکل سازمان ملل، تقاضای تشکیل جلسه شورای امنیت کرد. و آمریکا اعلام داشت که با هر نوع بحث شورای امنیت در مورد وضع ایران در حالیکه گروگان هایش آزاد نشده اند بشدت مخالفت خواهد کرد.(۲۴) هنگامی که آمریکائی ها مانع درخواست ایران از تشکیل شورای امنیت شدند، آقای خمینی در سخنرانی خود در تاریخ ۲۴ آبان ۵۸ در اعتراض به آمریکا و غرب گفت: «**غرب همین است که شما ملاحظه می کنید که اینقدر جنایات می کنند و آن جانی مطلق را می برند نگه می دارند و از او پشتیبانی می کنند و به حرف یک ملت مظلوم گوش نمی دهند و نمی گذارند که شورای امنیت تشکیل شود.**

پولهای ایران را دزدان سر گردنه غارت می کنند و توقیف می کنند.»(۲۵)

با وجودی که آمریکائی ها مانع تشکیل شورای امنیت شدند، کوششهای همه جانبه و مختلف ایران وبا تشدید فعالیتهای دیپلماتیک ایران، در تهران و نیویورک و حمایت بعضی از کشورها ازموضع ایران، دبیر کل سازمان ملل متحد در چهارم آذر ۵۸ (۲۵ نوامبر ۷۹) برای رسیدگی به بحران ایران و آمریکا تقاضای تشکیل جلسه شورای امنیت بر اساس اصل ۹۹ منشور سازمان مللکرد(۲۶). تقاضای والدهایم هم برای تشکیل جلسه شورای امنیت بدنبال تقاضای قبلی ایران صورت گرفت. در همان روز ۴ آذر ۵۸ برابر۲۵ نوامبر ۷۹ به ایران اطلاع داده شد که فردا جلسه شورای امنیت تشکیل می شود.

آقای بنی صدر در نامه ای به شورای امنیت توضیح داد که ما شورای امنیت را برای چه می خواستیم و در صورتی که شورای امنیت با یک هفته تأخیر تشکیل شود ما برای توضیح حقایق و خواسته های خود، در جلسات آن شرکت خواهیم کرد. (۲۷)

روز سه شنبه ۶ آذر ۵۸ (۲۴ نوامبر ۷۹) در سازمان ملل اعلام شد به درخواست ایران تشکیل جلسه شورای امنیت تا روز شنبه به تأخیر افتاد.(۲۸)

با فعالیتهای شبانه روزی در تهران و نیویورک سرانجام کارتر و شورای امنیت تسلیم خواست ایران شدند و یک روز قبل از تشکیل شورای امنیت به ایران اطلاع داده شد تا در آن شرکت کند و آقای بنی صدر در نامه مشروح خود به اجلاس شورای امنیت مشخص کرد که چرا می خواهد به شورای امنیت بیاید و در صورتیکه جلسه یک هفته به تأخیر افتد وی در آن شرکت می کند. با این خواست نیز موافقت شد. و بلافاصله آقایان سلامتیان و سنجابی و منصور فرهنگ با دبیر کل سازمان ملل وارد گفتگو شده و با دبیر کل پیشنهادهایی مورد توافق قرار می

گیرد(۲۹). با توافق حاصل شده ، شورای انقلاب هم موافقت می کند و تصویب می شود که بنی صدربرای مذاکره در مورد توافق انجام شده و تصویب آنها به شورای امنیت برود. همه امور هم با جزئیات آن با مشورت و موافقت آقای خمینی و تصویب شورای انقلاب انجام گرفته و سه شنبه ۶ آذر ۵۸ در پایان جلسه شورای انقلاب، آقای حبیبی سخنگوی شورای انقلاب گفت: «آقای بنی صدر به محض تشکیل جلسه شورای امنیت، برای شرکت در آن جلسه عزیمت خواهند کرد و زمانی که این جلسه تشکیل شود آقای بنی صدر در آن شرکت می کنند.» (۳۰) خبرگزاریها نیزدر سازمان ملل گزارش دادند که آقای بنی صدر وزیر خارجه ایران در جلسه شورای امنیت اول دسامبر ۷۹ شرکت خواهد کرد. (۳۱) و برنامه تنظیم شد که آقای بنی صدر شنبه ۱۱ آذر ۵۸ (اول دسامبر ۷۹) در جلسه شورای امنیت شرکت کند. آقای خمینی ابتدا، دو روز قبل از عزیمت به نیویورک در پیامی به تاریخ ۶ آذر ۵۸ اعلام کرد:

«این روزها زمزمه آن است که شورای امنیت برای رسیدگی به امر گروگانها که نزد ملت ما جاسوسی آنها ثابت است تشکیل بشود. آقای کارتر پس از مانور نظامی و سیاسی راضی شده اند که شورای امنیت فقط برای رسیدگی به این امر تشکیل شود. غافل از آنکه ملت ما می دانند که هر شورایی یا محکمه ای که تحت نفوذ مستقیم آمریکا تشکیل شود، از اول رأی آن دیکته شده است و محکومیت ملت مظلوم ما مورد استقبال آنان است... »(۳۲)

طبق برنامه تنظیمی قرار بود آقای بنی صدر پنجشنبه ۸ آذر ۵۸ (۳۰ نوامبر ۷۹) تهران را به مقصد نیویورک ترک کند. ناگهان در اخبار۲ بعد ازظهر رادیو اطلاعیه آقای خمینی مبنی بر اینکه **هیچ کس حق ندارد از ناحیه ایران در جلسه شورای امنیت شرکت کند، خوانده شد وهمه رشته ها را پنبه کرد.**

آقای خمینی مثل کسیکه چشم و گوش خود را نسبت به فعالیتها و حمایت کشورهای مختلف در سازمان ملل از درخواست ایران و آنچه گذشته بسته باشد و حتی بدون توجه به توافق خود وی از تشکیل شورای امنیت، در این پیام کارتر و شورای امنیت را یکجا مورد حمله قرار داد. و همه دنیا رابطرف حمایت آمریکا سوق داد و حتی بلوک شرق نیز ناچار گروگان گیری را تقبیح کردند. و بدینسان ایران را در سطح کشورهای جهان بطرف انزوای سیاسی سوق داد و به دنیا نشان داد کسیکه برای وزراء و تصمیم خودش احترام و ارزشی قائل نیست، جز با زبان زور نمی شود با وی طرف شد و این است که پی آمد آن جنگ تحمیلی (۳۳) و امضاء بیانه الجزایر شد.

به هر حال بعد از خوانده شدن اعلامیه تحریم رفتن به شورای امنیت، در همان روز چهارشنبه آقای بنی صدر شورای انقلاب را در حضور آقای خمینی به جلسه فوری دعوت کرد. همه اعضاء شورای انقلاب با هلی کوپتر به قم رفتند. بعد از بازگشت از قم از آقای بنی صدر پرسیدم نتیجه کار چه شد؟ وی قریب به این مضمون گفت: وقتی ما به قم رفتیم، آقای قطب زاده که خودش تنها رفته بود، آنجا نشسته بود. قبلاً قرار بود که همگی اعضای شورای انقلاب به کار آقای خمینی اعتراض کنیم اما کسی لب از سخن نگشود. من در اعتراض به آقای خمینی گفتم، شما خود موافقت می کنید و بعد بدون مشورت و حتی بدون بیان علت انصراف، اعلامیه تحریم می دهید.

آقای خمینی گفت، طبق اطلاعات و خبرهای رسیده این آمریکاست که موفق شده شورای امنیت را تشکیل دهد و تشکیل شورای امنیت موفقیتی برای آمریکا است. و اگر با حضور وزیر خارجه ایران قطعنامه ای علیه ایران تصویب می شد، هم برای ما و هم برای شخصیت شما خیلی بد می شد. در جواب گفتم، وقتی داشت همه چیز درست می شد، شما چنین اعلامیه ای را بدون مشورت بر اساس خبر مجعول داده اید. این خبرها را کی به شما داده است؟وی گفت اینها از رادیو

و تلویزیون منتشر شده و آقای قطب زاده هم گفت که خبرها را من داده ام. پس از بازگشت از قم در فرودگاه مهرآباد در پاویون دولتی جلسه کردیم و من به شورای انقلاب گفتم حالا که آقای قطب زاده این آش را پخته است، پیشنهاد می کنم، خودش را وزیر خارجه بکنید تا مسئله را حل کند و من بلافاصله استعفاء دادم و آنها بویژه آقای بهشتی و آن دارودسته برای اینکه از دست وی از تلویزیون آسوده گردند، فوراً پذیرفتند و با تصویب شورای انقلاب آقای قطب زاده وزیر امور خارجه شد.

البته آقای بنی صدر علت استعفا یش از سر پرستی وزارت خارجه را در سرمقاله شنبه ۱۰ آذر تحت عنوان «چرا استعفا ؟» به مردم توضیح داده است از جمله در آنجا آمده « **گزارش کرده اند که آمریکا با تأخیر مخالف است و نماینده اش به دبیر کل سازمان گفته است که تأخیر فایده ندارد و وزیر خارجه ایران نخواهد آمد و برای نیامدن اگر هیچ عذری پیدا نکند، سرما خواهد خورد...**» **(۳۴)**البته بعد ها آقای بنی صدر نوشت: «**پس اینها (یعنی آمریکاییها) قبلاً می دانستند که گفته بودند نماینده ایران نخواهد آمد، آنها می دانستند که این کار را خواهند کرد، از کجا می دانستند، نمی دانم؟!!!**» **(۳۵)** و بدین ترتیب آقای بنی صدر از سرپرستی وزارت امور خارجه استعفا داد و اقای قطب زاده به سمت وزیر امور خارچه منصوب شد.
البته از رهبری نظیر آقای خمینی که انقلاب به آن شکوهمندی که همه ملت در آن شرکت داشته و ریشه بنیاد سلطنت ۲۵۰۰ ساله را در ایران کند، با گروگان گرفتن ۵۰ کارمند سفارت که بر اساس میثاقهای بین المللی، مصونیت سیاسی دارند و با اجازه دولت در داخل کشور هستند و سهل و ساده می شود آنها را گروگان گرفت، «آنرا انقلابی بزرگتر از انقلاب اول خواند» که توهین به کشور و ملت است، چنین اعمالی غیر ممکن نبود. اما آنچه مایه شگفتی است، اینستکه آزادی خواهان، ملی ها، ملی مذهبی ها با تجربه کردن چنین اعمالی از آقای

خمینی و روحانیون به خود نمی آمدند تا با اتحاد، انسجام و وحدت نظر بتوانند پیشروی روحانیون طالب قدرت را- که زیر چتر اسلام و آقای خمینی عمل می کردند، آقای خمینی را در جهت استقرار دیکتاتوری سد کنند. با داده های مسلم که تا به حال عنوان شده برای افراد بی غرض و مرض باید روشن شده باشدکه:

۱- به دستور شخص خمینی، کمیته، سفارت را محافظت می کرده. و به هنگام اشغال سفارت آمریکا، تیمی حدود ۶۰ نفر در داخل سفارت بوده و تا یکی دو روزبعد از اشغال هم، ، کمیته ۶۰ نفری در سفارت مستقر بوده و به دستور آقای خمینی از سوی احمد خمینی، نیروهای کمیته از آنجا بیرون می روند و در اختیار دانشجویان گذاشته می شود.

۲- در داستان گروگانگیری کارکنان سفارت آمریکا هماهنگی از قبل صورت گرفته است.

۳- دستهایی که از پشت به آقای خمینی وصل شده است، گروگانگیرها را هدایت می کند و نه دانشجویان خط امام و

۴- در حل بحران گروگان گیری همه امور در دست اداره کنندگان پشت پرده است که به نوعی وصل به آقای خمینی هستند و نه دانشجویان پیرو خط امام.

در اینجا برای اینکه هیچ شک و شبهه ای باقی نماند که نظر و موضع بنی صدر از ابتدا تا پایان زمانی که وزیر امور خارجه بود چیست؟ گزارشی که اریک رولو، روزنامه نگار فرانسوی معتبر لوموند، از دیدار بنی‌صدر با «دانشجویان پیرو خط امام» که وی را همراهی می کرده و لوموند آن را در تاریخ ۱۴ آذر ۱۳۵۸ (۵ دسامبر ۱۹۷۹) انتشار داده است، آورده می شود:عنوان مقاله هست « **انتقادهای آقای ادوارد کندی برضد رژیم شاه واکنش‌های شدیدی در واشنگتن برانگیخت. رفتار نایکسان بنی‌صدر**» این گزارش نشان می‌دهد در جوّ آن روز

که کسی را یارای انتقاد از گروگان‌گیری – چه رسد به اعتراض بکند- نبود، بنی صدر که در آن زمان، وزیر دارائی و نامزد ریاست جمهوری بود، با صراحت و شجاعت تمام و بدون ملاحظه از اینکه صحبتهایش به ضرر او در انتخابات ریاست جمهوری تمام شود، خطرهای حاصل از گروگانگیری برای ایران و ملت ایران را با «دانشجویان» مستقر در سفارت امریکا، برای مردم ایران و دنیا اظهار کرده‌است.

« وزیر خارجه سابق یک کارزار قوی در جهت بازسازی سیاست خارجی جمهوری اسلامی را پیش می برد. به دعوت دانشجویان اسلامی، دوشنبه شب به سفارت امریکا رفت تا نظراتش را ارائه دهد. بحثی که با ۲۰۰ تن از اشغالگران سفارت پیش برد، بسیار پرهیجان بود. یکی از سئوال های بسیار داغ که با رک گویی تمام به آن پاسخ داد این بود: «آیا با محاکمه گروگانها موافق هستید؟»

آقای بنی صدر پاسخ صریح داد: «نه!. شما نمی‌توانید نمایندگان رسمی یک کشور خارجی را که به گروگان گرفته‌اید، خصوصاً که از مصونیت دیپلوماتیک برخوردار هستند، محاکمه کنید».

یکی از دانشجویان، در وسط صحبت او، می گوید:« اما اینها جاسوس هستند»

وزیر پاسخ می‌دهد:«حتی اگر جاسوس باشند، کنوانسیون وین شما را از تنبیه آنها، باز می‌دارد. تنها می‌توان آنها را اخراج کرد».

یکی دیگر از دانشجویان می‌گوید:« ما مجبور نیستیم به کنوانسیونی که امپریالیستها نوشته اند، پایبند باشیم».

«شرافت ما در میان است».

«قرآن به ما می آموزد که قراردادهای بسته شده، حتی با کفار، مقدس هستند». بنی صدر تأکید می‌کند: «شرافتمان در میان است».

دیگری خطاب به بنی‌صدر می‌گوید: «شما فکر می کنید امریکاییها حقوق بین‌المللی را رعایت می‌کنند؟ آیا قوانینی که خود وضع کرده‌اند را دائم زیرپا نگذاشته‌اند، و آنهم اکثراً در جهت منافع خودشان؟»

بنی‌صدر پاسخ می‌دهد:«حق‌دارید. رفتار دولت امریکا با ایران در این ۲۵ سال، به آدمی حالت عصیان می‌دهد. اما بعنوان مسلمانهای درست کار، نبایستی رفتارمان را از واشنگتن تقلید کنیم. وظیفه ما اینست که حقیقت را آشکار کنیم نه اینکه با امریکا وارد زورآزمایی شویم. من ۱۷ سال در غرب زندگی کردم، و می‌توانم به شما بگویم که امریکاییها مانند اروپاییها، دنبال معنویت جدیدی هستند. زمینه مساعد است برای یک اخلاق جدید بین‌المللی. کارتر بخاطر آنکه خود را مدافع حقوق بشر اعلام کرد، انتخاب شد. بخاطر این جانبداری از حقوق انسان است که او سامانه اخلاقی ضد انسانی رؤسای جمهوری پیشین را محکوم کرده است، باید با او از در این حقوق وارد شویم و توضیح دهیم چرا استرداد شاه را خواستار هستیم».

آقای بنی صدر با لحن شدید اضافه کرد:«با گروگانگیری، حقانیت موضع ما را تضعیف کرده‌اید، با آنها که در کار خفه کردن صدای ما در امریکا و در تمامی دنیا، هستند، همراه شده‌اید».

دانشجویان، مبهوت، تحت تأثیر یا برآشفته از تجزیه و تحلیل مردی که تئورسین انقلابش می‌دانند، از این حمله رویارو با سکوت طولانی استقبال می‌کنند.

یک دانشجو با کم رویی سئوال می‌کند: شما چه می‌خواهید؟

آقای بنی صدر با هیجان می‌گوید: «پیشنهاد می‌کنم مبارزه را در میدانهایی متفاوت از میدان شما ادامه دهیم. پیشنهاد می‌کنم که به بایکوت ملت امریکا، افکار عمومی دنیا و شورای امنیت سازمان ملل، خاتمه دهیم. ما در سازمان ملل، می‌توانیم روی شماری از دوستان بالقوه که حاضرند به ما کمک کنند تا پرونده شاه یا حکومت امریکا باز شود، حساب کنیم. پیشنهاد می‌کنم رادیو و تلویزیون ما به دروغ گفتن به مردممان با القای این دروغ که ما در دنیا تنها هستیم، خاتمه دهند. از سرپرستی وزارت امور خارجه استعفا داده‌ام زیرا این تبلیغات موفق شدند که من را فلج کنند».

جمعیت حاضر کف می‌زند. دانشجویان برای دست دادن به آقای بنی‌صدر یکدیگر را هل می‌دهند. آقای بنی صدر به سختی راهی بطرف در سفارت که در برابر آن هزاران تظاهرکننده اجتماع کرده‌اند، باز می کند. وزیر به روی دیواری که مسلط به خیابان طالقانی و سیاه از جمعیت است، می‌رود. او خطاب به مردمی که دائم او را تحسین می‌کنند، بیش از یک ساعت صحبت می‌کند. زمانی که بسوی خودرو خود می‌رود، تظاهرکنندگان شعار می‌دهند: بنی‌صدر رئیس جمهور ما است. رقابت بر سر ریاست

جمهوری شروع شده است. اما می‌ماند که بدانیم امام خمینی در باره جسارت و بلندپروازی «فرزند معنوی‌اش» چه فکر می‌کند؟» (۳۶)

در پایان این قسمت و استعفای بنی صدر از وزارت امور خارجه تذکر این نکته برای بعضی ها خالی از فایده نیست که حضور بنی صدر و یا هر کس دیگری در محل سفارت دلیل موافقت با گروگان‌گیری نیست. بلکه عمل و مواضع هر کسی می تواند دلیل موافقت و یا مخالفت با گروگانگیری باشد. در بالا آمد که چنانکه بهنگام دیدار بنی‌صدر با «دانشجویان پیرو خط امام» در محل سفارت، در ۱۴ آذر ۱۳۵۸ (۵ دسامبر ۱۹۷۹)، اریک رولو، فرستاده روزنامه لوموند حضور داشته و گزارش سخنان بنی‌صدر خطاب به آنان را انتشار داده‌است (ترجمه آن در بالا آمده است). بدین‌سان، پیش از انتخابات ریاست جمهوری، بنی‌صدر، در سفارت امریکا حضور یافته و مخالفت صریح خود با گروگان‌گیری را اظهار کرده‌است و دو روز بعد از سخنانش خطاب به «دانشجویان پیرو خط امام»، در ۱۶ آذر ۵۸، روز دانشجو، در مصاحبه با خبرنگاران خارجی، گفته است: « **در ملاقاتی که با دانشجویان در سفارت اشغالی داشتم، برای آنها توضیح دادم که با گروگان‌گیری و استفاده از زور مخالفم**» (۳۷)

۳- موضع بنی صدر ریاست جمهوری

تا کودتای خرداد ۶۰ علیه وی

البته بعد از استعفای بنی صدر از وزارت خارجه و منصوب شدن آقای قطب زاده به به سمت وزیر خارجه، معضل گروگانگیری سر جایش همچنان باقی بود.

بعد از اینکه ایران، خواستار درخواست تشکیل شورای امنیت سازمان ملل متحد وشرکت در آن گردید و با فعالیتهای پی گیر داخلی و خارجی به این در خواست ایران جواب مثبت داده شد و چند ساعتی قبل از پرواز آقای بنی صدر وزیر امور خارجه به نیویورک جهت شرکت در شورای امنیت، آقای خمینی آنرا تحریم کرد، مسئله گروگان گیری و نگهداری آنها یکی پس ازدیگری از طرف قریب به اتفاق دولتهای عضو سازمان ملل محکوم گردید.

با تحریم اقتصادی علیه ایران و محکوم کردن ایران در دادگاه بین المللی لاهه، در اثر فشار همه جانبه به ایران و مطرح شدن اینکه گروگان ها در شرایط نامناسبی به سر میبرند و رفتار با آنها و شرایط زندگی و بهداشتی آنها غیر انسانی است، آقای خمینی در تاریخ۲۲ آذر ۵۸ طی حکمی آقای قطب زاده وزیر امور خارجه را مسئول تشکیل یک هیئت بین المللی بررسی سیاست تجاوزکارانه آمریکا در ایران، در دوران حکومت شاه کرد و یاد آور شد که یک هیئت مستقل بین المللی میتواند با گروگانها دیدار کند. (۳۸) و این مسئله همچنان ادامه داشت تا اینکه آقای بنی صدر که تازه به ریاست جمهوری انتخاب شده بود از یکطرف با آقای خمینی چندین بار باگوشزد کردن خطراتی که نگهداری گروگانها در بر دارد،گفتگو کرد و از طرف دیگر مسئله تشکیل کمیسیون تحقیق بین المللی جنایات شاه و آمریکاپس از آنکه بر اثر فعالیتهای مختلف داخل و خارج از کشور

و در سازمان ملل متحد، در رابطه با رسیدگی به جنایات و فسادهای شاه، اصل رسیدگی به آن هم از سوی دبیرکل سازمان ملل متحد و هم از سوی کنگره آمریکا پذیرفته شد. سر انجام آقای خمینی با تشکیل کمیسیون تحقیق بین المللی در تهران جهت رسیدگی به جنایات شاه مخلوع، موافقت و تصمیم به آزادی گروگانها را به مجلس واگذار کرد. (۳۹) اعضای کمیسیون تحقیق سازمان ملل که با مشورت و موافقت دولت ایران و کورت والدهایم دبیر کل سازمان انتخاب شده، چهارم اسفند وارد تهران شدند و کار خود را شروع کردند. گفته می شود به مجرد اینکه کمیسیون نتیجه تحقیقات خود را انتشار داد و آمریکا هم تعهدات خویش را عمل کرد، یعنی سیاستهای گذشته خود را در مورد ایران محکوم کرد زمینه برای آزادی گروگان ها آماده خواهد شد.

بعد از اینکه هیئت وارد تهران شد یک هفته در هتل استقلال بود. اسناد و مدارک را دیده و با افراد گوناگون دیدار و بحث کرده بود، نظرشان هم این بود که آمریکا در امور داخلی ایران دخالت کرده است. مرحله آخر کار مانده بود که آنها بروند سفارت و گروگانها را ببینند و بعد بروند ژنو و نظرشان را در آنجا در مقر اروپایی سازمان ملل اعلام بکنند که دانشجویان پیرو خط امام، بازی های مختلف خود را برای شکست و به نتیجه نرسیدن این کمیسیون شروع کردند.آقای خمینی هم پس از یک هفته ظاهراً سکوت، با وجودیکه موافقت کرده بود که هیئت با گروگانها ملاقات کند و در جریان تمام امور گذاشته شده بود، در نهایت جانب داشجویان را گرفت و در تاریخ ۲۰ اسفند ۵۸ طی پیامی که از رادیو پخش شد، عمل دانشجویان را تأیید کرد و کمیسیون بدون دیدار با گروگانها و هنگامی که وزارت امور خارجه، هیئت کمیسیون تحقیق را از هتل برای رفتن به فرودگاه همراهی می کرد، بچه های خط امام و بچه های سپاه با موتورهای سواری خود، ماشین های حامل هیئت را دنبال و محاصره کردند و به شیشه های آنها زده و

شیشه یکی از اتومبیلها را شکسته و با شعار های مختلف از جمله Yanky go home به آنها توهین کرده، از ایران خارج شدند.

آقای منصور فرهنگ نماینده وقت ایران در سازمان ملل متحد نامه ای مشروح در رابطه با حل بحران گروگان گیری به مجلس شورای اسلامی نگاشته،که با آوردن بخشی از این نامه که مربوط به کار کمیسیون تحقیق می باشد و نشان دهنده آن است که این عمل در تاریخ سازمان ملل بی سابقه بوده است، به این قسمت پایان میدهم: «**درست در همان زمان که اعضای کمیسیون تحقیق مورد اهانت و اتهام برخی گروهها و روزنامه های ایران قرار گرفته بودند، دست راستی ترین و صهیونیست ترین بخش مطبوعات و رسانه های گروهی آمریکا نیز بر علیه کمیسیون مشغول دسیسه و تبلیغ بودند سه نفر از پنج عضو کمیسیون را ایران انتخاب کرده بود و رئیس آن بنا به خواست ایران آقای بجاوی سفیر الجزایر بود که یکی از صمیمی ترین دوستان انقلاب ایران در سازمان ملل می باشد. حقیقت امر این است که تشکیل یک کمیسیون تحقیق بین المللی برای رسیدگی به سی سال جنایات امپریالیستی عملی کاملاً بی سابقه بود و به همین دلیل طراحان سیاست های امپریالیستی نمی خواستند که چنین بدعتی در روابط بین المللی گذارده شود. ایران هیچ تعهدی در برابر کمیسیون نداشت و اتهام منطقی کار کمیسیون فقط می توانست به رسوایی بیشتر امپریالیسم آمریکا و نشان دادن حقانیت مردم ایران کمک کند. تمام ناظرین مترقی و خیر خواه امور بین المللی معتقد اند که شکست مأموریت کمیسیون بسود امپریالیسم آمریکا بود حال آنکه موفقیت آن می توانست بدعتی به نفع نیروهای ضد امپریالیستی جهان گردد. مایل کلر که یکی از مشهورترین محققین و نویسندگان ضد امپریالیست آمریکاست و کتاب**

«جنگ بی پایان» او به فارسی هم ترجمه شده گفته است که: گروگان گیری در ایران دستاورد پانزده سال مبارزه ضد امپریالیستی عناصر و گروههای آزادیخواه را چنان متزلزل کرده است که بازگشت به وضعی که قبل از گروگان گیری وجود داشت سالها کار و کوشش جسورانه می خواهد.»(۴۰)

در هر حال در این مرحله هم دست های پشت پرده با حمایت آقای خمینی مانع از حل مسئله گروگان گیری به نفع ایران شد. و اکنون که آدمی به این مسئله می نگرد، به این نتیجه می رسد که تمامی این دستها در خدمت منافع آمریکا قدم به قدم تحت نام دانشجویان پیرو خط امام و با کمک و حمایت شخص آقای خمینی برداشته شده است. آقای خمینی هم به چند دلیل عمده در خدمت به آمریکا گام برداشت.

۱-اسناد رابطه اش با آمریکائی و حمایت آمریکا از وی رو نشود

۲-با وسیله قراردادن آمریکا، و اتهام آمریکائی بودن، بخش مهمی از مخالفین خود را حذف و قدرت خود را قدم به قدم تثبیت کند.

۳-معلوم نشود که آمریکا در حمایت از انقلاب گام برداشته و حد اقل به قول مرحوم منتظری باعث شده که انقلاب زودتر به ثمر برسد؟

۴-به ثمر رسیدن انقلاب ۵۷، نتیجه درایت منحصر به فرد و مطلق آقای خمینی تلقی شود.

در هر حال آقای خمینی در ظاهر حل مسئله بحران گروگان گیری را به مجلس شورای ملی واگذار کرد.

گروگانها آتویی در دست حزب جمهوری اسلامی

نظر به اینکه آقای خمینی در ۴ اسفند ۵۸ آزادی گروگانها را به مجلس واگذار کرد (۴۱) و مجلس در هفتم خرداد ۱۳۵۹ رسماً کار خود را آغاز کرد و با وجودی که مسئله گروگان ها به مجلس واگذار شده بود، مجلس آن را در دستور کار قرار نداد و با لیت و لعل کردن وقت گذرانی کرد، تا اینکه مجدداً آقای خمینی در تاریخ ۲۱ شهریور ۱۳۵۹ چهار شرط برای آزادی گروگان ها اعلام کرد (۴۲) : بنا بر اساس اطلاعات اینجانب و آقای بنی صدر در کتاب سیر تحول سیاست آمریکا در ایران کتاب دوم گروگانگیری این چهار شرط را کارتر و مشاورانش تهیه و در اختیار آقای خمینی قرار داده شده است و آقای صادق طباطبائی از طریق آلمانها به آمریکایی ها اطلاع میدهد که آقای خمینی آماده است که مسئله گروگانها و آزادی آنها را حل کند. متعاقب آن آقای خمینی در ۲۱ شهریور ۱۳۵۹، در پیامی به زائران بیت الله الحرام، چهار شرط ذکر شده را برای آزادی گروگانها اعلان کرد و آمریکاییها مطمئن شدند که این بار غیر از دفعات قبل است. جلسه در آلمان تشکیل شد و آقای صادق طباطبائی از جانب آقای خمینی در آن شرکت کرد. (۴۳)

حزب جمهوری اسلامی با رهبری دکتر بهشتی تحت عنوان دانشجویان پیرو خط امام، که در حقیقت یک گروگانگیری حکومتی بود، هر کسی را که می خواستند از صحنه سیاست حذف کنند و صحنه را به قول بهشتی برای «دیکتاتوری صلحا» و یا «دیکتاتوری ملی»(۴۴) و یا ولایت مطلقه فقیه خمینی جهت قبضه کردن تمامی ارکان قدرت، آماده سازند، از آن به عنوان آتو و اهرم حذف استفاده می کردند. غالب ملی ها، نهضت آزادی، بعضی از روحانیون مزاحم، بعضی از سران ارتش و دیگران از طریق انتشار چند سند باصطلاح دست و پا شکسته توسط دانشجویان پیرو خط امام بدون هیچ تحقیق و دادگاهی از حیض انتفاع انداخته می شد. شاید یکی از پر سر و صداترین افشاگریهای دانشجویان،

انتشاراسناد مربوط به جاسوسی عباس امیرانتظام بود، که برمبنای آن، دانشجویان او را متهم به جاسوسی برای سازمان سیا،[سازمان امنیت آمریکا CIA]کردند ودر تاریخ ۲۹ آذر ۱۳۵۸دستگیر و تحویل دانشجویان پیرو خط امام داده و رهسپار زندان کردند.

آقای هاشمی رفسنجانی که بر کرسی ریاست مجلس شورای اسلامی تکیه زده بود، در تمامی این مراحل خود یکی از مهمترین عوامل جلوگیری به موقع حل بحران گروگان گیری بود، ۲۳ سال بعد از امضای قراداد الجزایر، برای موجه جلوه دادن و تبرئه خود از جنایت و خسارت عظیمی که بر اثر امضای آن قرارداد به منظور قبضه کردن و به انحصار در آوردن قدرت، به کشور وارد ساخته اند، با یک زبان مزورانه اعتراف می کند که اولا با همآهنگی دادستانی انقلاب و دانشجویان آقای امیرانتظام به ایران فراخوانده شد و روانه زندان گردید و ثانیاً اسناد منتشره نشان دهنده جاسوسی امیرانتظام نبوده است: «**در این مورد بخصوص، نظر برخی از ما این بود که اسناد فاش شده تا آن زمان، نشان دهندهٔ جاسوسی امیرانتظام نبود و در این زمینه حرفهای آقای بازرگان که ایشان را جاسوس نمی دانست، تأیید می کردیم. البته نمی خواستیم بگوئیم که دانشجویان دروغ می گویند، بلکه معتقد بودیم اسنادی که آنها افشا کرده اند، نشان دهندهٔ جاسوسی نیست**» (۴۵)این یعنی چی؟شما و قوه قضائیه تحت رهبری و قاضی القاضاتی آقای بهشتی، بر اساس همین اسناد منتشره دادگاه انقلاب در زمان حاکمیت حزب جمهوری بر آن به آقای امیر انتظام حکم زندانی ابد غیر قابل تغییر داده اید؟ این که شما نمی خواستید بگوئید که دانشجویان دروغ می گویند، خود نمی گوئید که ایشان جاسوس بوده است؟ آیا این که امروز آقای رفسنجانی حتی ۲۳ سال بعد از حادثه هنوزیکی به نعل ویکی به میخ میزند و حاضر نمیشود شفاف حرف بزند جز برای تبرئه خود و حفظ کسانی است که وسیله آقای خمینی و حزب جمهوری اسلامی

آلت دست قرار گرفته بودند، نیست ؟ ظاهراً چنان می نمود که برای اجرای چهار شرط آقای خمینی، آقای خمینی صادق طباطبائی را مامور مذاکره با آمریکایها کرده است. نظر به اینکه حزب جمهوری اسلامی اکثریت مجلس را در اختیار خود داشت و آقای خمینی هم حامی و پشتیبان آنها و رابطه بنی صدر با حزب جمهوری هم تیره بود، و حزب، بنی صدر را به جد در مقابل قدرت طلبی خود می دید، آقای طباطبائی دور زده شد، و سعی شد که مسئله گروگانگیری و حل آن را خود در دست بگیرند و از آن به عنوان اهرم و آتویی بویژه علیه بنی صدر استفاده کنند.

آقای دکتر بهشتی قاضی القضات کشور(رئیس دیوان عالی کشور) و دبیر کل حزب جمهوری اسلامی که در ۲۴ اردیبهشت و ۵ شهریور۵۹، به ترتیب گفته بود«**ما در نتیجه مجازاتهای اقتصادی با مشکلات روبرو خواهیم شد» (۴۶) و «با نگهداشتن گروگانها نفعی عایدمان نخواهد شد» (۴۷)**بعد از این که برایشان مشخص شد که بنی صدر را نظیر آقای رجایی نمی شود به عاملشان و یا به ماشین امضاء تبدیل کرد، دکتر بهشتی از موضع قبلی خود عدول کرد و به دروغ متذکر شد که اشغال لانه جاسوسی از نظر اقتصادی هم به نفع ما بوده است: « **اصولاً در پرتو این اقدام حتی سودهای اقتصادی هم برده ایم .» (۴۸)** و این تغییر موضع زمانی است که با دسته ریگان وارد معامله پنهانی شدند و در این عمل و این راه قدم به قدم آقای خمینی آنها را حمایت کرد، چون در حقیقت او بود که دنبال ولایت مطلقه بود، خود او از اول در این راه بود. آقای خمینی در تمامی دوران از هر اهرم و یا اتویی که در دست داشت و یا به دستش می افتاد، برای از بین بردن مخالفین خود و یا کسانی که برایش مسلم می شد در قبضه کردن قدرت با وی همراهی نمی کنند، از آن استفاده می کرد. خطراتی که آزاد نکردن گروگانها برای کشور ایجاد می کرد، بارها به آقای خمینی هشدارها

داده می شد ولی گوشش بدهکار اینها نبود. اقای خمینی آدم نادانی نبود که بگوئیم از روی نادانی عمل می کرد، بلکه او هدفمند عمل می کرد.

هشدارها

آیت الله منتظری در مورد حل مسئله گروگان ها می گوید: « من یک ملاقاتی با امام داشتم زمانی که انتخابات آمریکا داشت نزدیک می شد، مدت زمان ریاست جمهوری کارتر رو به پایان می رسید و پیش بینی می شد که یک نفر از حزب جمهوری خواه آمریکا بر سر کار بیاید، من به امام گفتم یکی از عوامل پیروزی انقلاب ما این بود که یک فضای باز سیاسی - با فشار دموکرات ها بر نظام شاه - در ایران به وجود آمد و کارتر در به وجود آمدن این فضا خیلی نقش داشت من نمی خواهم بگویم کارتر آدم خوبی است ... بالاخره همین ایجاد زمینه باعث شد که نیروها بتوانند فعالیت کنند و حداقل انقلاب به سرعت و با خونریزی کمتر به پیروزی برسد، من به ایشان گفتم بالاخره ما یک روز باید قضیه گروگان ها را حل کنیم، اگر در زمان کارتر و با ابتکار خود ما حل بشود خیلی بهتر است. بالاخره دموکرات ها در آمریکا بهتر از جمهوری خواه ها هستند، جمهوری خواه ها بیشتر با اسرائیل نزدیکند و سرمایه دارهای یهودی بیشتر در آنها نفوذ دارند. امام گفتند **«از این غیبها که شما می گویید ما خبر نداریم» گفتم : این یک مسئله واضحی است. ما باید روی مسائل مختلف دنیا حساب کنیم و مطابق منافعمان حرکت کنیم ... »(۴۹)**

آقای صادق قطب زاده وزیر امورخارجه در تاریخ ۲۷ مرداد ۱۳۵۹ طی نامه ای مفصل به مجلس به آنها هشدار داده بود که **«حزب جمهوری خواه برای موفقیت در مبارزه انتخاباتی دور آینده سخت می کوشد که حل مسئله**

گروگان ها به بعد از انتخابات آمریکا موکول شود.» و در چنین صورتی «ما در جهت خواست جمهوری خواهان عمل کرده ایم .» و «جالب این که می شنویم که بعضی ها میگویند بگذارید مسئله گروگان ها چند ماه دیگر حل شود و این همان نغمه ای است که جمهوری خواهان آمریکا را خوش آیند است.» وی یادآور می شود: «فراموش نکنیم که هدف اصلی ما تأمین منافع اساسی ما است و برای حل مسئله گروگان ها اگر به دنبال موقعیتی مناسب هستیم این موقعیت فقط در یک ماه آینده وجود دارد»(۵۰)

مدتی قبل از شروع جنگ هم آقای صادق قطب زاده وزیر امور خارجه طی نامه ای به آقای خمینی اطلاع داد که براساس اطلاعات واصله از چند منبع، چنانچه بحران گروگان گیری حل نشود، کشور با یکی از همسایگانش درگیر جنگی فرساینده و خانمانسوزی خواهد شد که عواقب وخیمی برای کشور در بر خواهد داشت. عراق زمانی به ایران حمله کرد که تمام شرایط جهانی علیه ایران آماده بود. در بین تمام کشورهای روی زمین تنها کشور آلبانی در سازمان ملل از عمل گروگان گیری ایران حمایت کرد. در رابطه با گروگان گیری کارکنان سفارت و اشغال سفارت آقای رفسنجانی نیز اذعان دارد که «**نگهداری اینها اشغال سفارت آمریکا که در حقیقت خاکش بوده.**» **(۵۱)**یک اجماع جهانی علیه ایران بوجود آورد. در یک چنین شرایطی لازم نبود که آمریکا خود طراح جنگ باشد، کافی بود که چراغ سبز به عراق داده شود و روسیه شوروی نیز جبهه مخالف نگیرد و این هر دو با بحران گروگان گیری حاصل شد و باعث خوشحالی صدام در حمله به ایران گردید.

در هر حال آقای خمینی با وجود هشدارهای مکرر رئیس جمهور، آقایان منتظری، مهندس بازرگان، قطب زاده، مهندس سحابی، دکتر سحابی و دیگران

حاضر نشد که مسئله به موقع و به نفع ایران حل شود، خود این به تنهایی آشکار می کند که دست خمینی هم از ابتدا تا انتها در جریان بود.

نقش تعیین کننده آزادشدن ویا نشدن گروگانها

در دوران تبلیغات انتخاباتی ریاست جمهوری آمریکا ریگان در سخنرانی های انتخاباتی خود مرتب و بطورمدام کارتر را مورد حمله قرار می داد و «**پیوسته کارتر را به خاطر سیاست غلطی که داشته مسئول گروگان گیری معرفی کرده است.» می کرد. (۵۲)** وچون مشخص شده بود که آزاد شدن و یا نشدن گروگانهای آمریکا نقش تعیین کنند بر انتخابات ریاست جمهوری آمریکا خواهد داشت به همین علت کارتر بارها اعلام کره بود که چهار شرط آیران را برای آزادی گروگانها می پذیرد.

آقای رجایی به هنگام بازگشت از نیویورک در مصاحبه اش عنوان کرده که: «**معتقد است که آمریکا چهار شرط آیت الله خمینی را برای آزادی گروگان های آمریکایی می پذیرد، اما در مورد سرنوشت آنها مجلس باید تصمیم گیری کند.» (۵۳)** ناظران بر انتخابات و سیاسیون هم می گفتند آزادی گروگان ها کارتر را در انتخابات پیروز می گرداند. «**واشنگتن – رویتر- درحالی که کاخ سفید و دیگر مقامات رسمی آمریکا امید به آزادی گروگان ها دارند و مجلس اسلامی قرار است روز یکشنبه (فردا) شرایط آزادی گروگان ها را مورد بررسی قرار دهد منابع سیاسی اظهار می دارند آزادی گروگان ها عامل مهمی در انتخابات آمریکا محسوب می شود و باعث پیروزی کارتر که هم اکنون در مبارزات انتخاباتی عقب تر است می شود.»(۵۴) «جیمی کارتر در مباحثه تلویزیونی که سه شنبه (۶ آبان ۵۹) با رقیب انتخاباتی خود داشت گفت به محض آزادی گروگان ها، آمریکا**

لوازم نظامی که ایران قبلاً سفارش داده بود به این کشور ارسال می دارد.»(۵۵)کارتر قبلاً نیز در تاریخ ۳۰ مهر ماه ۵۹ گفته بود: **«اگر گروگان ها آزاد شوند وسایل نظامی را که ایران قبلاً خریداری کرده بود به آنها تحویل می دهم .» (۵۶)** نه تنها اینان با آزاد نکردن گروگان ها مانع ارسال لوازم نظامی که در زمان جنگ تحمیلی برای کشور ضروری تر از نان شب بود شدند، بلکه یک فرصت تاریخی و طلایی که در جهت منافع ایران پیش آمده بود را نیز از دست دادند و اینها همه با حمایت و چراغ سبز آقای خمینی انجام گرفت. و آیا این به تنهایی خیانت به کشور نیست ؟

در تاریخ سوم آبان خبرگزاری ها و کارشناسان مسائل سیاسی آمریکا و سازمان های سنجش افکار همه براین نظر بودند که در صورت آزادی گروگان ها قبل از انتخابات ریاست جمهوری، انتخاب مجدد کارتر تضمین است. اما نظر به این که کارتر از آزادی فوری گروگان ها مطمئن نیست، وعده زیادی به مردم نمی دهد، زیرا در صورت عدم آزادی آنها، بدبینی مردم نسبت به وی افزوده می گردد. (۵۷)بنا به گزارش یونایتد پرس از نیویورک به نقل از آخرین شماره مجله «نیوزویک» جیمی کارتر طی ارسال پیام خصوصی به ایران، چهار شرط آیت الله خمینی را برای آزادی گروگان ها پذیرفته است» این هفته نامه به نقل از منابع اروپایی که متن پیام را خوانده اند، نوشت **«کارتر همچنین در قبال آزادی گروگان ها پیشنهاداتی به ایران کرده است. از جمله لغو تحریم اقتصادی و فروش لوازم نظامی و صنعتی، تجدید روابط سیاسی بین واشنگتن و تهران، حمایت آمریکا از تشکیل کمیته ای برای بررسی اتهامات ایران علیه آمریکا، گفته می شود مقامات ایرانی هنوز جوابی به این پیشنهادات نداده اند.»(۵۸)**

به هر حال، بعد از اعلام چهار شرط آقای خمینی و در پیش بودن انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در تاریخ ۳۰ مهر ماه ۱۳۵۹، کارتر رئیس جمهور آمریکا حاضر به پذیرش چهار شرط تعیین شده آقای خمینی گردید. نظر به اینکه ماهیت کارتر و ریگان بر همگان معلوم و مشخص بود، فیدل کاسترو، رئیس جمهور کوبا با وجودی که آمریکا چندین بار در کوبا دست به کودتا زده و علاوه بر محاصره اقتصادی به طور مدام در مرزهایش آشوب و بلوا به راه انداخته بود، معهذا به دلیل متفاوت بودن ماهیت ریگان و کارتر، سی و سه نفر آمریکایی را که در کوبا به جرم هواپیما ربایی، قاچاق مواد مخدر، نقض مقررات مهاجرت در این کشور زندانی بودند، به عنوان نشانه ای از حمایت کشورش از انتخاب مجدد کارتر در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا آزاد کرد.(۵۹)

تعلل های عمدی در آزادی گروگانها

سیگنالها و علائم داده شده، حکایت از این داشت که مجلس درآزادی گروگان هاتعلل های عمدی داشته زیرا که حزب جمهوری اسلامی با ریگان و جمهوری خواهان قرار گذاشته بودند که به نحوی در مجلس شرایط آزادی گروگان ها را اعلام کنند تا کارتر قادر نشود به موقع آن ها را آزاد کند و در نتیجه در کارزار تبلیغاتی قادر به استفاده از آن نشود و در این صورت بعد از پیروزی جمهوری خواهان به آنها درجنگ اسلحه و لوازم یدکی می رسانند و وعده داده بودند که نمی گذارند عراق در جنگ علیه ایران پیروز شود. و این حقیقت داشت به همین علت آقای خمینی چندین بار عنوان کرده بود که نمی گذارند عراق پیروز بشود. اما آنچه را که اینان متوجه نشده بودند این بود وقتی وعده داده بودند که نمی گذارند عراق پیروز بشود، معنایش این نبود که یعنی ایران پیروز می شود بلکه معنایش این بود که نه ایران و نه عراق هیچکدام در این جنگ پیروز نخواهند

شد و آنچه که به حقیقت پیوست هم این بود که جنگ پیروز نداشت و در نهایت هم آقای خمینی در حال شکست جام زهر را سر کشید و قطعنامه سازمان ملل را با سلام و صلوات پذیرفت. بعضی از سیگنالها و علائم داده شده عبارتند از:

۱- آقای هاشمی رفسنجانی در روز انتخابات ریاست جمهوری آمریکا گفت: «در آینده خواهند گفت که ما ریگان را در آمریکا رئیس جمهور کردیم .» و به همین علت آقای سید محمد خاتمی در سر مقاله کیهان نوشت، ملت ایران با برخورداری از رهبری بی مانندبه چنان آگاهی و اقتدار معنوی رسید که توانست « اثری تعیین کننده بر سرنوشت انتخابات آمریکا بگذارد » (۶۰)

۲- آقای دکتر محمد جواد باهنر از مؤسسان حزب جمهوری اسلامی، بعد از انقعاد قرار داد اسارت بار الجزایر به وسیله آقای بهزاد نبوی و شرکایش دراثبات این که مسئله به نفع ایران حل شده است گفت: «**مسئله عودت گروگان ها خیلی هم دیر شده بود، امام حدود ۵ ماه قبل مسئله گروگان ها را به مجلس واگذار کرده بودند و واگذاری سرنوشت این جاسوسان به مجلس، به آن معنی نبود که به طول بیانجامد و بعد از تصمیم مجلس موظف شد که تصمیمات متخذه را اجرا کند و در حدود ۷۰ روز هم مشغول این کار بوده است.**» **(۶۱)**

۳- مجلس شورای اسلامی در تاریخ یکشنبه ۱۱ آبان ۵۹ در یک جلسه علنی طرح ۴ ماده ای کمیسیون ویژه رسیدگی به مسئله آزادی گروگان ها را با اکثریت آراء تصویب کرد. (۶۲) آقای محمد خزائی نماینده رشت درآن روز در مجلسگفت: «**در جامعه چند مسئله مطرح است. اول اینکه چرا مجلس اینقدر مسئله گروگان ها را لفت داد تا رسید به دو روز مانده به انتخابات کارتر. و « این طور وانمود شده که ایران با آمریکا قرارداد بسته است... من به همه می**

گویم که دیر شدن مسئله تنها دلیلش روال عادی کار مجلس بود.»(۶۳)

۴- آقای رجایی در تاریخ ۳۰ مهر ماه ۵۹ در مصاحبه با خبرگزاری پارس در مورد مسئله گروگان ها اظهار داشت: «**مسئله گروگان ها را بدون توجه به نتیجه انتخابات آمریکا دنبال می کنیم.» و « مجلس شورای اسلامی برای بررسی و اعلام شرایط گروگان ها روال طبیعی خود را طی خواهد کرد و به این مسئله که مثلاً اگر آنها آزاد شوند کارتر و اگر آنها آزاد نشوند ریگان در انتخابات پیروز می شود کاری نخواهد داشت.» (۶۴)**

۵-مجدداً آقای هاشمی در تاریخ ۱۵ آبان ۵۹ در پاسخ به سئوالات مختلفی که در رابطه با انتخاب ریگان از وی شد، گفت: «**انتخاب ریگان به ریاست جمهوری آمریکا ارتباطی با ما ندارد و این به ملت آمریکا و سیستم آمریکا مربوط می شود، ما راهمان را انتخاب کرده ایم و آنرا ادامه خواهیم داد هر کس بخواهد با ما درگیر شود با او درگیر می شویم.»(۶۵)**

مانع آزادی گروگانها در آخرین لحظه

در حالی که ۵ روز به انتخابات ریاست جمهوری آمریکا باقی نمانده بود، مجلس شورای اسلامی که قرار بود پنجشنبه ۸ آبان ۵۹ شرایط آزادی گروگان ها را بررسی و اعلام کند، بدلیل از اکثریت انداختن جلسه، شرایط اعلام نگردید. به درخواست عده ای از نمایندگان مجلس و تصویب مجلس شورای اسلامی کمیسیون ویژه رسیدگی به مسئله گروگان ها روز یکشنبه (۴آبان ۵۹) گزارش کار خود را در یک جلسه که غیر علنی تشکیل شده بود ارائه کرد.(۶۶)

«مجلس از استماع این گزارش در چندین جلسه غیر علنی در مورد این گزارش بحث و گفتگو کرده و نتیجه بحث و شرایط لازم برای آزادی گروگان ها قرار بود امروز (پنجشنبه ۸ آبان ۵۹) در جلسه مطرح شود. ولی عده ای از نمایندگان قضیه گروگان ها را در شرایط فعلی مفید نمی دانستند و بدین دلیل با عدم شرکت خود در جلسه، مجلس اکثریت لازم یعنی ۱۸۰ نفر را برای بررسی گروگان ها پیدا نکرد.» (۶۷) آیا از اکثریت انداختن مجلس که آقای هاشمی رفسنجانی برآن حاکمیت داشته در روز پنجشنبه ۸ آبان ۵۹ در رابطه با مطلبی نیست که از زبان آقای رجایی لو رفته است که «**مجلس روال طبیعی خود را طی خواهد کرد و به این مسئله که اگر آنها آزاد شوند کارتر و اگر آزاد نشوند ریگان در انتخابات پیروز می شود کاری نخواهد داشت.»(۶۸)** وآیا این به تنهایی نمی رساند که مجلس در جهت خواست آقای هاشمی رفسنجانی و حزب جمهوری و دولت عمل کرده است؟ عده نمایندگانی که موافق بحث آزادی گروگان ها بوده اند قطعاً در مجلس حاضر می شده اند. پس کسانی که حاضر نشده اند کسانی هستند که مطرح کردن مسئله آزادی گروگان ها را در شرایط فعلی مفید نمی دانسته اند، ناگهان چه حادثه ای پیش آمده که همانها، سه روز بعد، یعنی در ۱۱ آبان آن را مفید تشخیص دادهاند و همه در مجلس حاضر شده اند ؟ علت آن نیست که وقتی در ۱۱ آبان طرح مسئله را مفید تشخیص داده اند، درست زمانی است که مسئله انتخابات طبق توافق با دسته ریگان به سود وی تمام شده است ؟

اگر بگوئیم که نمایندگانی که مجلس را از اکثریت انداخته اند، مخبط بوده و نمی فهمیده اند که چکار می کنند و سه روز بعد هم که حاضر شده اند بر همان سیاق بوده اند که در این صورت لازم می آمده به جای رفتن به مجلس به جای دیگری می رفتند. اینجانب به گوش خودجمعه ۹ آبان ۵۹ در محل ستاد مشترک

ارتش و شورای عالی دفاع شنیدم که آقای شمس اردکانی نماینده ایران در سازمان ملل از آقای هاشمی رفسنجانی تلفنی پرسید که ما در آنجا به آنها چه بگوئیم و چه جوابی بدهیم و آنها از این که جلسه قبلی اکثریت را از دست داده و شرایط تصویب نشده است ناراحت هستند و گله می کنند. آقای هاشمی گفت، جای هیچ نگرانی نیست و صد در صد به آنها اطمینان بدهید که مجلس در جلسه یکشنبه خود، شرایط را تصویب خواهد کرد و شما به قرار و مدارهای خود عمل کنید. ونمایندگان در اختیار ما هستند (۶۹) و این حقیقتی بود که اکثریت بزرگی از نمایندگان را در اختیار داشتند.

نکته بس حائز اهمیت دیگر این که آقای هاشمی رفسنجانی در مصاحبه مطبوعاتی هفتگی خود در ۲۵شهریور ۵۹ در مورد کار مجلس و لوایحی که در دستور کار مجلس قرار دارد، می گوید: «فعلا همین مسئله گروگانها ست.» (۷۰) آیا ازتاریخ ۲۵ شهریور ۵۹ تا ۵-۶ آبان، مدت چهل روز نمی توانست به این مسئله رسیدگی کند و اگر مسئله پشت پرده ای وجود نمی داشت، آیا باز هم امکان تصویب شرایط آزادی گروگان ها که ولی فقیه خودشان اصول آن را مشخص کرده بودند، نبود؟ آیا این همه علائم و سیگنالهای داده شده حکایت از این ندارد که با ریگانیان قرار و مدار سری و پنهانی بسته شده است؟

حتی کارتر هم متوجه قرار و مدار پنهانی جمهوری خواهان با حزب جمهوری و دولت رجائی شده بود اما چون سندی در دست نداشت نمی توانست کار مثبتی برای خود انجام دهد ولی کارتراز طرح مخفی ریگان برای آزادی گروگان ها پرده بر می دارد. «طبق گزارش یونایتد پرس از واشنگتن کارتر در یک نطق انتخاباتی، جمهوری خواهان را به «**پخش کود اسبی» متهم کرد. کارتر گفت جمهوری خواهان عادت دارند درست قبل از انتخابات کود اسبی پخش کنند. کارتر همچنین طرح های مخفی ریگان را برای آزادی گروگان ها به طرح های**

مخفی نیکسون طی جنگ ویتنام در سال ۱۹۶۸ تشبیه کرد و گفت هنوز هم کسی از این طرح ها مطلع نشده است..» (۷۱) وبه همین علت جرج بوش (پسر) در نخستین روز ریاست جمهوری خود در سال ۲۰۰۱ بر اساس سندی که امضاء کرده انتشار اسناد مربوط به سازش بر سر گروگان ها را ممنوع اعلام کرده و آن را همچنان یک سردولتی خوانده است. (۷۲)

مسئله روشن است که به علت وجود مسائل پشت پرده بود که در تصویب شرایط آزادی گروگان ها، تعلل عمدی ورزیده شد و در تاریخ ۱۱آبان ماه (۲نوامبر ۱۹۸۰) که مجلس شرایط را تصویب کرد. (۷۳) بعد از آن آقای بهزاد نبوی اعلام کرد که: در تاریخ ۱۲ آبان ۵۹ (۳نوامبر ۱۹۸۰) این مصوبه توسط دولت ایران به فارسی و انگلیسی به سفیر الجزایر در واشنگتن تسلیم شد تا در اختیار دولت آمریکا قرار بگیرد. (۷۴) درست زمانی که کارتر انتخابات را باخته و ریگان پیروز شده بود.

قرارداد الجزایر

نظر به اینکه دولت الجزایر واسطه بین ایران و آمریکا بود و آمریکائی ها هم بلافاصله اعلان کرده بودند که دو ماده و یا دو شرط آن غیرعملی است (۷۵). جالب است که بدانید که آقای دکتربهشتی در تاریخ ۲۲ آبان ۵۹ در جهت فراهم کردن تسهیلات برای آمریکا، بطوری که خبرگزاری رسمی الجزایرگزارش داده است: «**رئیس دیوان عالی ایران آیت الله محمد بهشتی اظهار داشته است چنانچه اگر یک یا دو شرط از شرایطی که ایران برای آزادی گروگان ها وضع نموده از نظر قانون ایالات متحده با اشکال مواجه می شود، مجلس ایران باید دوباره تشکیل جلسه دهد.**»با این گزارش معلوم می شود که ۳۵

روز قبل از این که آقای بهزاد نبوی مسئله پذیرش حکمیت را اعلام کند، آقای بهشتی کاملاً در جریان قرارداد بوده و می دانسته است که توافق انجام شده، موافق با چهار شرطی نیست که آقای خمینی و مجلس برای آزادی گروگان ها به دولت ابلاغ کرده اند و برای این که در آینده مجلس مدعی نشود که خلاف مصوبات مجلس عمل شده است، لازم است که خود مجلس را وارد در قضیه کنند که هم حکمیت مشروعیت پیدا بکند و هم جلو اعتراضات بعدی گرفته شود. (۷۶). اما آقای بهزاد نبوی که ظاهراً از همان تاریخ ابلاغ مصوبه یعنی ۱۲ آبان ۵۹، وارد عمل شده بود، تا تاریخ ۲۷ آذر۵۹ کوچکترین سخنی از پذیرش داور به میان نیاورده بود. ابتدا در تاریخ فوق اعلام کرد در قبال تعهدات آمریکا در برابر آزادی گروگان ها دولت ایران نیز نوعی حکمیت را پذیرفته است. (۷۷) نه در متن چهار شرط مصوبه مجلس صحبتی از پذیرش حکمیت به میان آمده بود و نه اجرای آن مصوبه نیازی به حکمیت داشت. بعد از آن، مصوبه را دولت به قرار دادی تبدیل کرد که خود آمریکائی ها به دولت الجزایر داده بودند و به این علت این قرارداد، قرارداد الجزایر نامیده شد. بنا به گفته صریح آمریکایی ها، بیانیه را آمریکایی ها به آنها دیکته کرده اند. آقای سید محمود کاشانی سرپرست هیئت داوران ایرانی در دیوان داوری لاهه، که همه اسناد و مدارک را در اختیار داشته صریح و آشکار می گوید: «**مسؤلان وزارت خارجه آمریکا صریحا و کتباً اعلام کردند که این بیانیه ها را ما نوشتیم و ایرانی ها فقط امضاء خودشان را زیر آن گذاشتند.**» **(۷۸)**

آقای بهزاد نبوی هم اذعان کرده است که بیانیه الجزایر ابتکار آنها بوده است و وی آن را امضاء کرده است. وی در تاریخ ۱۷ دی ۵۹ ، در مصاحبه مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی به سئوالات خبرنگاران داخلی و خارجی در پاسخ به این سئوال «که آیا پیشنهادات دولت الجزایر از سوی خود این کشور بوده است یا خیر، گفت: دولت الجزایر بیانیه ای داد، ولی این به آن معنا نیست که الزاماً از طرف خودش

بوده است.» و در پاسخ به این سئوال «که آیا الجزایر توانایی انجام آنچه را که در قبال مسئله گروگان ها بعهده گرفته است دارد یا خیر، گفت: اصولاً الجزایر چیزی را تضمین نمی کند که توانایی انجام آن را داشته باشد یا نداشته باشد.» (۷۹)

آقای سید محمود کاشانی سرپرست هیئت داوران ایرانی در لاهه گفت، قرار داد الجزایر و حکمیت و تبصره ۲ الحاقی به لایحه حکمیت و تعهداتی که آقای نبوی داده بود و در ۸ ماده آن را امضاء کرده، دقیقاً نقض حاکمیت ملی و به منزله پذیرش مجدد قانون کاپیتولاسیون در جمهوری اسلامی ایران است. وی فاش کرد که‌قرارداد الجزایر و قراردادهای الحاقی آن هم در اجراء و هم در متن و هم تعیین هیئت داوران، اختیار در دست آمریکایی ها بوده است.- بیانیه امضاء شده متن انگلیسی آن ۲ امضاء دارد ولی متن فارسی آن یک امضاء دارد و به قول وی «این از شگفتی های قرارداد بین المللی است که یک نسخه آن دو امضاء دارد و یک نسخه اش یک امضاء که فقط ایرانی ها امضاء کردند.» (۸۰) صرفنظر از گفته های صریح آقای سید محمود کاشانی، سرپرست داوران ایرانی در لاهه، گفته های آقایان رجایی و بهزاد نبوی امضاء کننده بیانیه صریح است که ایرانی ها هیچ کاره بوده و فقط بیانیه را امضاء کرده اند و ریش و قیچی دست آمریکا بوده که از طریق الجزایر، ایرانی ها آن را امضاء کرده ا ند و خود الجزایر نه چیزی را تعهد کرده و نه تضمینی داده است و امضاء این گونه توافقنامه ها، نهایت خفت و خواری، ناتوانی و وحشت و ترس از آشکار شدن قرارپنهانی را با دولت بیگانه ای می رساند. (۸۱)

بعد از این که کارتر متوجه شد که با موافقت آقای خمینی حزب جمهوری اسلامی - یعنی آقایان بهشتی و رفسنجانی - با ریگان و جمهوری خواهان وارد معامله شده اند، اما چون سند محکمی در دست نداشت نمی توانست عملی علیه این قرار پنهانی انجام دهد و تنها به افشاء کردن آن بسنده کرد.کارترفهمیده بود

فعلاً معامله کنندگان نه حاضرند و نه می توانند از توافق پنهانی پرده بردارند، چرا که در صورت آشکار شدن، دودمان دولت ایران و آقای خمینی و حزب جمهوری اسلامی بر باد خواهد رفت و از جانب آمریکائیان درگیر هم، مسئله به بیرون درز پیدا نخواهد کرد، که در اینصورت برای جمهوری خواهان فاجعه ای دیگر نظیر واترگیت بوجود خواهد آورد و این بویژه در دوران تبلیغات انتخاباتی حکم انتحار خواهد داشت.

کارتر که می دانست اصولا ایرانیان از جمهوری خواهان و بویژه ریگان نگران هستند و این نگرانی را آنها به طرق و شکل های مختلف بروز داده اند و نظر به اینکه شرافت و عزت خود و آمریکائیان به هنگام ریاست جمهوریش خدشه دار شده بود و هم بر اثر معامله پنهانی جمهوری خواهان و ریگان با ایرانیان، انتخابات را باخته بود از همان روز بعد از انتخابات کینه ای از ایرانیان بدل گرفته و ابتدا تمام قولهای مشروط خود را پس گرفت و همچنانکه بعدا گفت:«درسی به گروگان گیرها دادم که هرگز آن را فراموش نخواهند کرد.» (۸۲) و چون دید که زمان آن فرا رسیده است از طرف خود و ریگان ایرانیان را در منگنه قرار داد.

ریگان که از محتوای قرارداد الجزایر و توافق دولت ایران با آن آگاه شده است در تاریخ ۱۹ دیماه ۵۹ اظهار داشت: «می توانم بگویم که کارتربرای رسیدن به توافقی می کوشد افتخار را برای کشور ما حفظ کند و راهی برای رهایی گروگان ها باز نماید.» وی اضافه کرد «هر توافقی که بتوانم آن را اجرا کنم قابل قبول است لیکن نباید انتظار داشت که در این مورد یک چک سفید امضاء کنم.» (۸۳)

قرارداد الجزیره همسنگ با قرارداد خائننانه وثوق‌الدوله

از زبان خود آقای بهزاد نبوی بارها گفته شد که بعدها خواهند گفت قرار داد وثوق الدوله را امضاء کردم. ازقول مرحوم کیومرث صابری مشهور به (گل‌آقا) ادیب و طنزپرداز معاصر، دوست و مشاور فرهنگی و مطبوعاتی آقای محمدعلی رجایی نخست‌وزیر در یاس نو ۳۱ دی ۱۳۸۲ نقل شده است «**در جریان لانه جاسوسی ما که از نزدیک با آقای رجایی ارتباط داشتیم می‌دانستیم آقای رجایی چه دیدگاهی دارد. وقتی قضیه آزادی گروگان‌ها مطرح شد، من که از زاویه منافع دولت به این قضیه می‌نگریستم، به آقای رجایی گفتم: یک عده دانشجو رفته‌اند و عده‌ای جاسوس گرفته‌اند که به تبع آن به مملکت ما فواید و زیان‌هایی رسیده است. حالا برای چه دولت باید برود و این قضیه را حل کند که تبعات آن دامنگیر دولت بشود که فردا مخالفان سیاسی بگویند آزادی گروگان‌ها به منافع ملی کشور ضربه زده؟ بعد به آقای رجایی گفتم: شما چرا باید زیر این بار بروید؟ تا این را گفتم، پاسخ داد چرا تن زیر این بار ندهیم؟ یک پیرمردی است اسمش امام خمینی است که رهبر این انقلاب است و ما همه مرید او هستیم. حالا که نظر ایشان این است ما باید برویم و به ایشان کمک کنیم. ما باید روی این انقلاب حیثیت خودمان را بگذاریم. در جمع ما، آقای بهزاد نبوی حضور داشت که همان نظر آقای رجایی را داشت... بهزاد تا مرا دید از ته سالن گفت: صابری، ببین تو به عنوان یک نویسنده شاهد باش قرار است ما کاری بکنیم که فردا به من خواهند گفت وثوق‌الدوله ایران! ولی تو شاهد باش که ما فقط به اطاعت امر امام این کار را می‌کنیم. من به بهزاد**

گفتم حالا تو نروی و این عبارت وثوق‌الدوله را به خبرنگاران بگویی که اتفاقاً گوش نکرد و عین همین تعبیر را هم به خبرنگاران گفت...» رجائی افزود «صابری، خدایی مسأله را امام حل کرد و بهزاد اطاعت کرد » افزون بر این،«آقای نبوی بعد از امضای قرار داد الجزایر به همکار و دوست خودمان آقای سیف الله ابراهیمی گفته بود که به ما گفتند و منهم قرارداد الجزایر را که بعداً خواهند گفت قرار داد وثوق الدوله امضاء کردم » آقای بهزاد نبوی در آن جلسه سری مجلس از جمله گفت: در آینده خواهند گفت که ما قرارداد وثوق الدوله را امضاء کرده ایم و این که آقای بنی صدر ریاست جمهوری علیه دولت و من اعلام جرم کرده است، در حقیقت اعلام جرم علیه روحانیت و آقای خمینی است چرا که من تنها به خواست و نظر امام (ره) تن به این مسئولیت دادم. **و نظر به اینکه آقای بهزاد نبوی می دانسته که امضای چنین قرار دادی نظیر قرار داد وثوق الدوله و خیانت است و به خواست آقای خمینی عمل کرده است، خود اذعان می کند کس دیگری برای انجام چنین عملی آمادگی نداشته است: « زمانی که حقیر نمایندگی دولت را در این امر خطیر و حساس ، آن هم با حد اقل امکانات موجود در کشور به عهده گرفت، هیچ احدی داوطلبی و حتی آمادگی پذیرش مسئولیت مذکور را نداشته و بسیاری افراد، حتی حاضر به همکاری و ارائه نظر مشورتی در این زمینه نبودند» (۸۴) و بعد هم که آقای نبوی نظیر تقی زاد آلت فعل می شود بروز می دهد که مسئله گروگانها، با رهنمود امام و تحت نظر سران سه قوه، بدون حضور رئیس جمهورقرار داشته است.(۸۵)**

بنی صدر و قراداد الجزایر

آقای بنی صدر ۲۴ ساعت قبل از امضای قرارداد از طریق رئیس کل بانک مرکزی از محتوای موافقتنامه خفت بار با خبر می شود و فوراً طی نامه ای در تاریخ ۲۹/۱۰/۱۳۵۹به آقای خمینی نامه ای می نویسد واز وی می خواهد که مانع از انجام امضای این قرار داد خیانت بار شود(۸۶)

«دیروز فراموش کردم درباره گروگانها مطلب ضروری را عرض کنم. پریشب به احمد آقا گفتم. داستان دارد بصورتی تمام میشود که همه‌اش ضرر و تسلیم است و لااقل باید بفرمائید مسوولان بانک و افرادی که مذاکرات را کرده‌اند، خدمت برسند توضیح بدهند. آنطور که اینجانب فهمیده‌ام هم قانون اساسی نادیده گرفته شده است و هم شروط چهارگانه آقا و هم مصوبات مجلس کنار گذاشته شده است و این در ایران مسکوت نخواهد ماند و عواقب بسیار خواهد داشت ...

اما این شرط هم که امریکا باید می‌پذیرفت که در امور داخلی ایران دخالت کرده است و عذرخواهی می‌کرد و متعهد میشد که دیگر دخالت نکند. حتی حاضر نشده است بگوید: از این پس دخالت نخواهد کرد چرا که معنایش این بود که که قبلاً کرده است. حال آنکه طبق سندی که نزد اینجانب است امریکا علاوه بر ۴ شرط آقا شرائط دیگر را نیز حاضر شده بود بپذیرد.

دیگر چه عرض کنم که اینجانب در تابستان در جلسه شورای انقلاب گریه کردم که این ترتیب کار کشور را به تسلیم خواهد کشاند و ضربه خطرناکی به اساس موجودیت انقلاب خواهد زد. این نتیجه، نتیجه خوبی نیست. اقلاً طوری نشود که خدای نکرده بگویند آقا این ترتیب را موافقت

فرمود. اینطور گفته‌اند که رهبر انقلاب موافقت کرده است. بسیار برای اعتبار انقلاب و رهبر و بنیانگذار انقلاب صدمه دارد. بحکم تکلیف شرعی و از فرط علاقه آنچه بنظرم صواب رسید عرض کردم.امر امر مبارک است

اینک ساعت ۳ بعد ار ظهر است و اینجانب هم اکنون از قضیه مطلع شدم. » (۸۷)

بنی صدر با وجودی که نامه را به آقای خمینی نوشته که مانع امضای این قرار داد خیانت بارشود و تصریح شده است که میگویند " امام " با این کار موافقت کرده است. اما او هنوز باورش نشده است که همه چیز با موافقت آقای خمینی بوده است. باز بنی صدر در ۲ خرداد ۶۰می گوید:«**چند نوبت پرسیدم که چه جور شد که مسئله گروگانها به اینصورت انجام شد؟ گفتند که، مورد به مورد با امام صحبت کردیم و ایشان موافقت کردند و گفتند بکنید، همین دو روز پیش من از ایشان(امام) پرسیدم که این کار را مورد به مورد به شما گفتند، امام گفتند خیر. خوب اگر اینها آشکار در جامعه بیان شده بود، احتمالاً به این صورت حل نمی شد و من هم باور ندارم که آقای ریگان از آقای کارتر توانایی بیشتری داشت.»(۸۸)**

هنوز که هنوز است فهم این مسئله برایم بسیار مشکل است که چرا با وجود این همه علائم که خود در نامه اش به آقای خمینی نوشته « اینطور گفته‌اند که رهبر انقلاب موافقت کرده است» و باز« گفتند که، مورد به مورد با امام صحبت کردیم و ایشان موافقت کردند و گفتند بکنید» وقتی از آقای خمینی می پرسد: « پرسیدم که این کار را مورد به مورد به شما گفتند، امام گفتند خیر.» باورش شده و به حرف دیگران که گفته اند « مورد به مورد با امام صحبت کردیم و ایشان موافقت کردند و گفتند بکنید»، توجهی نمی کرده است و اصلاً فکر نمی

کرده که اگر بدون موافقت ایشان عمل می کردند ودست به چنین کار خطرناک عظیمی می زدند و آقای خمینی آن را اعلان می کرد، در اینصورت دودمان همه شان بر باد می رفت. پس حتماً باید از جریان کاربرای مصونیت خود هم که شده او را مطلع می کردند.

به هر حال متن بیانیه الجزایر در تاریخ اول بهمن ۱۳۵۹ انتشار پیدا کرد و متعاقب آن دفتر ریاست جمهوری طی صدور اطلاعیه ای اعلام داشت که ریاست جمهوری در جریان حل مسئله گروگانها و امضای موافقتنامه الجزایر قرار نگرفته و دولت متن بیانیه را برای ایشان نفرستاده است. دفتر رسیدگی به امور گروگانها در نخست وزیری زیر نظر بهزاد نبوی به دروغ اعلام کرد:

« در جریان پیشرفت کار صورت مذاکرات و اسناد مربوط بطور کامل برای اطلاع رهبر انقلاب حضرت امام خمینی، ریاست جمهوری، نخست وزیر، ریاست و نمایندگان مجلس شورای اسلامی، کمیسیونهای ذیربط در مجلس، ریاست دیوانعالی کشور، دادستان کل کشور، وزیران و برادران دانشجویان پیرو خط امام ارسال گردیده است.» (۸۹)

سرانجام پس از گذشت بیش از ده سال که از امضای قرارداد الجزایر گذشت از زبان آقای نبوی نادرستی مطلب فوق در پاسخ به نقدی بر بیانیه الجزایر فاش گردید که آقای بنی صدر ریاست جمهوری در جریان حل امور و امضای قرارداد نبوده است «**طی چند ملاقات با حضرت امام (ره) و در جلسات سران سه قوه (که در آن زمان بدون حضور رئیس جمهور وقت و با شرکت شهدای گرانقدر، بهشتی و رجائی، حجت الاسلام والمسلمین آقای هاشمی رفسنجانی، رئیس وقت مجلس و اینجانب به طور منظم و هماهنگی تشکیل می گردید)، پیشرفت مذاکرات و مشکلات احتمالی مطرح و از ایشان رهنمود های لازم دریافت می شد.» (۹۰)**

بعد از امضای قرارداد الجزایر آقای بنی صدر برای اولین بار در تاریخ ۱۱ بهمن ۵۹در مصاحبه ای با روزنامه انقلاب اسلامی در مورد حل بحران گروگان ها گفت : **«مسئله گروگانها یک مسئله تاریخی است، مسئله کوچکی نیست و طوری هم نیست که با تکذیب و یا تأیید کردن بشود از سر مسئله گذشت این است که من آنچه را در این مورد واقع شده از ابتدا تا انتها در موقع مناسبی بصورت یک تاریخچه بیان خواهم کرد.»(۹۱)**

آقای بنی صدر رئیس جمهور به دلیل اینکه امضاء قرارداد الجزایر از جانب دولت که آن نقض قانون اساسی و استقلال کشور بود، وی در تاریخ ۱۳۵۹/۱۱/۱۹ و ۱۳۶۰/۱/۱۱ علیه امضاء کنندگان بیانیه الجزایر آقایان بهزاد نبوی و رجائی به دلایل ارتکاب جرائم مختلفی اعلام جرم کرد و آن را همراه با اسناد و مدارک مختلف و نامه های رئیس کل بانک مرکزی به دو نفر ذکر شده برای پی گیری و به جریان انداختن آن به دادسرای عمومی تهران ارسال کرد.

آقای بنی صدرهمچنین با اسناد و مدارک در تاریخ ۶۰/۱/۱۱، با پیوست فتوکپی ۲۱ برگ نقدی بر موافقتنامه میان دولت ایران و آمریکا که بوسیله کارشناسان امور مالی و بانکی تهیه شده بود، مجلس را در جریان اعلام جرم خود علیه رجائی و نبوی قرار داد، مفاد آن را برای مجلس تشریح کرده است. این نامه و تشریح مفاد اعلام جرم علیه رجائی و نبوی در تاریخ ۸ اردیبهشت ۶۰ در روزنامه انقلاب اسلامی انتشار پیدا کرد. (۹۲)

بنی صدر رئیس جمهوری باز طی نامه ای خطاب به نمایندگان مجلس شورای اسلامی توجه نمایندگان را به متونی درباره مقایسه مصوبه مجلس در مورد شرایط آزادی گروگانها با بیانیه های الجزایر و سایر اسناد مربوطه و همچنین وظایف برخی بانکهای مرکزی و نحوه انتصاب رئیس کل جلب نموده است(۹۳)

به دنبال این اعلام جرمها و در جریان امور قرار دادن مجلس، آقای بهزاد نبوی، درخواست تشکیل جلسه غیر علنی مجلس کرد. جلسه رسمی غیر علنی مجلس شورای اسلامی که به درخواست بهزاد نبوی وزیر مشاور و سخنگوی دولت سه شنبه (۶۰/۲/۲۲) تشکیل شد. و آقای نبوی برای پاسخ به سئوال نمایندگان و توضیح قرارداد برای نمایندگان در جلسه سری مجلس حاضر شده و از جمله گفت در آینده خواهند گفت که ما قرارداد وثوق الدوله را امضاء کرده ایم و این که آقای بنی صدر ریاست جمهوری علیه دولت و من اعلام جرم کرده است، در حقیقت اعلام جرم علیه روحانیت و آقای خمینی است چرا که من تنها به خواست و نظر امام (ره) تن به این مسئولیت دادم و اگر بگذاریم که این مسئله تعقیب بشود نه تنها من بلکه روحانیت و دولت و آقای خمینی باید بروند.

آقای بنی صدر رئیس جمهور طی نامه ای به رئیس مجلس خواستار نوار جلسه غیر رسمی وسری مجلس شد. قسمتی از نامه به شرح زیر است:

«با توجه به وظایف و مسئولیت هایی که به موجب اصول ۵۸و۱۱۳و۱۲۱و۱۲۲ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بعهده اینجانب گذارده شده است ، دستور دهید نوارهای مذاکرات جلسه مذکور مجلس، قبل از رسیدگی به لایحه مزبور و در اولین فرصت برای اینجانب ارسال گردد تا در صورت ضرورت با استفاده از اصل هفتاد، قانون اساسی در مجلس حضور یافته مطالب لازم را به اطلاع نمایندگان برسانم. رئیس جمهور ابو الحسن بنی صدر.» (۹۴)

رئیس مجلس در پاسخ نامه شماره ۲۷۰۱ مورخ ۶۰/۲/۲۴ نوشت: « **اعلام می دارم علاقمندم که بتوانم به خواست جنابعالی در خصوص تحویل نوارهای مذاکرات جلسه سری مورخ ۶۰/۲/۲۲ مجلس شورای اسلامی جواب مثبت دهم ولی پس از بررسی و مشورت برای خارج کردن اسناد سری**

مجلس و حتی در اختیار مقامی و فردی خارج از مجلس قرار دادن آنها مجوزی بدست نیامد. اگر جنابعالی برای این خواست خود مجوزی از قانون اساسی یا قوانین عادی در نظر دارید مشخص نمایید تا استفاده و اقدام شود. »(۹۵)

آقای بنی صدر در پاسخ به نامه آقای رفسنجانی در نامه ای به وی اعلام داشت:

«جناب آقای اکبر هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس شورای اسلامی

در نامه مورخ ۶۰/۲/۲۶ خود در پاسخ به نامه مورخ ۶۰/۲/۲۴ اینجانب دائر بر ارسال نوارهای مذاکرات جلسه غیر علنی ۲۲ اردیبهشت مجلس مرقوم داشته اید :

« ...آقای هاشمی شما نیک می دانید رئیس جمهور بعنوان رئیس قوه مجریه بموجب اصل یکصد و بیست و هفتم هر گاه لازم بداند ریاست جلسه هیئت وزیران را بعهده خواهد گرفت و بموجب اصل ۱۲۶ قانون اساسی کلیه تصویب نامه های هیئت دولت باید باطلاع او برسد تا در صورتی که مغایر با قانون اساسی و قوانین عادی باشند تذکر لازم را در مورد آن به ایشان بدهند. و وزراء و نخست وزیر بعنوان اعضای قوه مجریه مرئوس وی می باشند و جلسه غیر علنی مجلس نیز به درخواست وزیر مشاور در امور اجرائی تشکیل شده است. ممکن است بفرمائید بررسی و مشورت کنند تا معلوم شود چه اموری می توانند برای اجزاء قوه مجریه جزو اسرار نباشند و برای رئیس قوه مجریه سرّی بشمار رود.

اما بنا به اظهار شما در جلسه علنی ۲۲ اردیبهشت مسئله گروگانها بوده است شما می دانید که با امضای بیانیه خانمان بر انداز الجزایر توسط وزیر مشاور میلیارد ها دلار از ثروت این مردم محروم به غارت برده شده است و استقلال و حاکمیت کشور شدیداً مورد تهدید و نقض قرار گرفته است و نخست وزیر و وزیر مشاور با نقض صریح و آشکار قانون اساسی و مصوبه مجلس مرتکب تخلفات زیان باری شده اند و اینجانب برای آقایان اعلام جرم نموده ام.... با این همه توضیحات امیدوارم که بر شما روشن شده باشد که هم از لحاظ قانونی و هم از جهت مصلحت کشور و انقلاب بصورت غیر قابل تردیدی قطعی است که حق با این جانب می باشد که از نوار مذاکرات مذکور مطلع شوم و به همین لحاظ نیز ارسال آنها را خواسته ام که امیدوارم شما در برابر حق و قانون ایستادگی نکنید و در اسرع وقت آنها را در اختیار بگذارید. رئیس جمهوری- ابو الحسن بنی صدر ۱۳۶۰/۲/۲۷» (۹۶)

آقای بهزاد نبوی ۱۱سال پس از امضای قرارداد الجزایر اذعان می کند که:

« پس از امضای بیانیه الجزایر بنی صدر و یارانش تلاش زیادی داشتند که برای تضعیف جناح مقابل خود اقدامات انجام شده را غیر قانونی و حتی خائنانه وانمود کنند و چون بنی صدر در آن زمان رئیس جمهور قانونی کشور بود جوسازیهایش بر افکار عمومی جامعه که به رئیس جمهور اسلامی (نه شخص بنی صدر) اعتماد داشتند، مؤثر واقع می شد. از طرفی، بنی صدر تلاش می کرد، حال که توانسته تا حدودی افکار عمومی را در جهت اهداف خویش آماده کند، دخالت حضرت امام نیز در مسئله آزادی گروگانها که او خیانت می نامید، کشف نماید و امام را نیز

همراه پیروان راستینش آماج حملات و اتهامات ناجوانمردانه قرار دهد. شاهد این مدعا، مکالمات بین بنی صدر و شهدای گرانقدر، بهشتی و رجائی، در جنب یکی از جلسات شورای عالی دفاع است. در جلسه مذکور، شهید بهشتی به بنی صدر متذکر می شود که حضرت امام در جریان مسئله حل و فصل آن بوده و آن را تأیید می کند. بنی صدر بلافاصله اعلام می کند: «پس چرا این را به مردم اعلام نمی کنید؟» وقتی این مکالمات توسط شهید رجائی نقل شد، به بنده توصیه نمود که از هیچ احدی و خصوصاً حضرت امام در این مبارزه نباید خرج کرد. بنده پاسخگویی به تمام اتهامات را بر عهده گرفتم.» (۹۷)

چرا با این سرعت و عجله قرارداد الجزایر امضا شد؟

ماهیت جمهوری‌خواهان، تحت رهبری ریگان و همدستانش، چیزی نبود که تقریبا بر کسانی که با سیاست در غرب آشنایی اندکی هم داشتند پوشیده باشد. طرف‌هایی هم که وانمود می‌کردند که دموکراتها و جمهوری‌خواهان ماهیتاً یکی هستند، می دانستند که چنین چیزی واقعیت ندارد. دموکرات ها و جمهوری خواهان در آمریکا نماینده دو جریان کلی در سیاست داخلی و خارجی در کشور آمریکا به شمار می روند، و گرچه دربعضی ازمسائل پیش آمده مانند حمایت از اسراییل نگرشهاییواحدی دارند ولی در خیلی از موارد هم سیاستشان و هم روش اشان مختلف است.

ریگان در سخنرانی‌های انتخاباتی خود پیوسته «کارتر را به خاطر سیاست غلطی که داشته مسئول گروگانگیری معرفی می کرد» ایرانیان را «بربر و باجگیر» وحشی «آدم ربا و کسانی‌که قوانین بین‌الملل را به کلی نقض کردند » می نامید.

آقایان هاشمی رفسنجانی، رجایی، بهشتی، بهزاد نبوی و آن دسته از مجلسیان که می گفتند برای ما بین ریگان و کارتر فرقی نیست، با آگاهی نسبی از این اختلافها بین دمکراتها و جمهوری خواهان، ولی به دلیل قرارو مداری که با ریگان گذاشته بودند در واقع داشتند به خود و به ملت ایران دروغ می‌گفتند و بدینسان بود که زیربار امضاء قرارداد الجزایر که برایشان در همان واشنگتن حاضر و آماده کرده بودند رفتند؛ به قول زنده یادمهندس بازرگان: « **نظر به اینکه کارتر برای تبلیغات انتخابات ریاست جمهوری علاقه فراوان به آزاد شدن گروگان ها داشت، مجدداً شرایط مساعد فراهم گشت و کارتر آمادگی خود را برای قبول چهار شرط محکم و معقول عنوان شده از طرف امام اعلام نموده ولی تعصب‌ورزی های عناصر افراطی و تعلل‌های عمدی مجلس و دولت، تصمیم گیری و توافق را آنقدر عقب انداخت که موضوع به لحاظ دولت در حال خروج آمریکا منتفی و دست ایران از آتوهای برنده خالی گردید. سرانجام با قبول بیانیه یا موافقتنامه سر و دست شکسته و دست پاچه الجزایری‌ها که واسط بین ایران و آمریکا شده بودند، گروگان‌ها به ارزانترین بها نهاگر نگوئیم به زیانبارترین شرایط تحویل داده شدند.**»(۹۸)

ریگان البته با هشیاری کامل و به منظور تبرئه خود از روابط پنهانی و توافق‌های انجام شده با ایران، در اولین روز مصاحبه مطبوعاتی خود بعد از انتخاب به ریاست جمهوری، در مورد گروگان‌ها بر این مطلب تاکید کرد «کارتر هنوز هم تمامی مذاکرات را در مورد سرنوشت گروگان ها دنبال می کند. و از تمامی دولت‌ها درخواست کرد که بدانند تنها فرد مذاکره کننده خود کارتر است.» ریگان همچنین گفت: «در مورد آزادی گروگان‌ها تا آنجا که بتواند خواهد کوشید، اما

در مذاکرات «ظریف جاری» دولت کارتر مداخله نمی کند و این واقعیت را نمی‌توانیم نادیده بگیریم که هنوز دولت فعلی بر سر کار است.» (۹۹)

در حالی که هیئت الجزایری در واشنگتن در تاریخ ۸ دی ماه ۵۹ با مقام‌های آمریکایی مذاکره می‌کردند، رونالد ریگان رئیس جمهور جدید آمریکا به خبرنگاران گفت: «من هرگز با درخواست‌های ایران موافقت نخواهم کرد.(۱۰۰) وی قبل از این هم در تاریخ دوم دی ماه ۵۹ با شدیدترین لحن به ایران حمله کرد و نسبت‌هایی از قبیل آدم‌ربایی به ایرانیان داد و افزود آنها با گرفتن و نگاهداری این قبیل «افراد معصوم» آنهم با چنین مدت مدیدی قوانین بین المللی را به کلی نقض کرده اند.» (۱۰۱)

و البته داخلی های شریک در معامله، چون ماهیت جمهوری خواهان به رهبری ریگان را می‌شناختند بعد ها ترس خود را از ریگان بدین صورت عریان و عیان به زبانبهزاد نبوی آشکار کردند: «**که اگر ماجرای گروگان‌گیری در زمان ریاست جمهوری کارتر حل نمی‌شد، هیچ بعید نبود که آمریکا همان برخوردی که امروز با عراق می کند در زمامداری ریگان با جمهوری اسلامی بکند.**» (۱۰۲) و یا در جایی دیگر می‌گوید: «**... دولت شهید رجائی و حقیر به رغم میل باطنی خود، پای در این ورطه هولناک نهاده و می‌دانستیم که اگر ما داوطلب چنین کاری نشویم، ممکن است ماجرا به صورت لاینحل باقی مانده حتی خطرات احتمالی بعدی انقلاب و کشور را تهدید کند. افکار عمومی غالب دولت‌ها در سطح بین المللی (به پیروی از مواضع ابرقدرت ها و قدرت های بزرگ) برای انجام چنین اقداماتی به مراتب آماده تر از شرایط اقدام علیه عراق بود.**» (۱۰۳)

کوتاه اینکه بعد از قرار و مدار با دسته ریگانیان و تعلل عمدی در کار آزادی گروگان‌ها و زمانی که همه فرصت ها از دست رفته بود، در تاریخ ۱۲ آبان ۵۹

(۳ نوامبر ۱۹۸۰) به دولت آمریکا شرایط آزادی گروگان‌ها را اطلاع دادند. هیات معامله ایرانی تمام سعی و کوشش خود را به کار برد که مسئله گروگان‌ها را در زمان کارتر با قبول هر شرایطی حل کند زیرا:

۱- وحشت داشتند که اگر مسئله در زمان کارتر حل نشود و کاربه حکومت ریگان بکشد، اولاً در داخل کشور مواجه با مخالفت روزافزون شوند و در اثر بالا گرفتن بحث‌ها و مخالفت‌ها، همه چیز از پرده برون افتد و در نتیجه سکه یک پول شوند.

۲- در صورتی که مسئله در زمان کارتر حل می‌شد، از نظر داخلی یک مسئله تمام شده و خاتمه یافته تلقی می گردید و بحث آن در مطبوعات و مجلس خاتمه پیدا می‌کرد. اگر هم احیاناً کسانی قصد افشاگری و طرح مسئله را داشتند با سوء استفاده از وضعیت جنگی کشور و توسل به حربه های فقهی آقای خمینی، زبان‌ها و قلم‌ها را به اسم حفظ اسلام می بریدند تا چیزی از اصل مساله بر همگان معلوم نشود.

۳- آنها به خوبی می دانستند که آقای بنی صدر به عنوان رئیس‌جمهور صد در صد مخالف حل مسئله بدین صورت است. از این روبا وارد کردن مجلس، مداخله نخست وزیر و برخی اعضای دولت که با رئیس جمهور ناسازگاری داشتند، و البته پشتیبانی و موافقت قوی خود آقای خمینی، تمام تلاش خود را بخرج دادند تا مانع افشای جزییات معاملهشوند. وحتی در صورتی هم که رئیس جمهور قصد افشای آن را می‌کرد آن را با کمک آقای خمینی بوسیله ای علیه وی تبدیل می کردند و شرایط حذفش آماده می شد. آقای نبوی خودشفاش می‌گوید: «... **توجیه بیانیه‌ها که به بهترین وجهی از زبان شهید رجائی توجیه شده است و مورد رضایت و قبول و تأیید کلیه مقامات ذیربط وقت به استثنای بنی صدر قرار گرفته است.» (۱۰۴)**

۴- در نهایت رئیس جمهور اگر هم با امر واقع مواجه می شد و مجبور می‌شد که به همراه آنها تن به قرارداد بدهد، چیزی برایش باقی نمی‌ماند و به عامل آنها تبدیل می‌شد و آنها چنان جا می انداختند که بله نظر آقای رئیس جمهور این بوده است و ما هم او را در این کار حمایت کرده‌ایم. و البته در قدم بعدی هم آقای خمینی را وادار می‌کردند که داستان را تمام کند و بگوید چون رئیس جمهور به ضرر ایران با خارجی‌ها وارد قرارداد شده است، لذا من وی را معزول کردم، و اصلاً از اول اشتباه کردم که وی را فرمانده کل قوا کردم و در انتخابات هم نظر مخالف خودم را اعلام نکردم. همچنانکه در مورد آیت الله منتطری، مهندس بازرگان و بنی‌صدر گفت: « **والله قسم من از ابتدا با انتخاب شما مخالف بودم من از اول هم مخالف او بودم ولی در آن وقت شما را ساده لوح می دانستم که مدیر و مدبر نبودید...والله قسم من با نخست وزیری بازرگان مخالف بودم...ولله قسم من رأی به ریاست جمهوری بنی‌صدر ندادم و در تمام موارد نظر دوستان را پذیرفتم.**» (۱۰۵)

با چنین وضعیتی در داخل بود که بعد از پایان انتخابات در آمریکا با دستپاچگی تمام کوشش کردند که به فوریت و به هر نحوی و تحت هر شرایطی، مسئله را تا تحویل امور به ریگان، در زمان ریاست جمهوری کارتر حل کنند. باز هم اگر رئیس جمهور در این مرحله با معامله مخالفت می کرد به عنوان این که وی مخالف همه است، مخالف دولت، مجلس، شورای عالی قضایی و ارگان های انقلابی است، وسیله حذفش فراهم می شد و جالب اینکه همین طور هم عمل شد و مسئله اشغال سفارت آمریکا و گروگانگیری و چگونگی حل آن، که با مخالفت جدی و علنی بنی صدر روبرو شده بود، خود به یکی از مهمترین دلایل کوتای خرداد ۶۰ علیه وی بدل شد.

حال که کار مطالعه و تحقیق جوانب مختلف گروگان گیری بدینجا رسیده است، یک نکته دیگر هم در خور اهمیت است که حیف است فراموش شود؛ حرکتی که در تاریخ ۱۳ آبان ۵۸، با اشغال سفارت آمریکا و به گروگان گرفتن کارکنان آن توسط دانشجویان پیرو خط امام شروع شد، ۴۸ ساعت بعد از آن، به ادعای‌سردمداران روحانیت حاکم، و گروگان‌گیرها، و دولت رجائی و شخص آقای خمینی، **انقلابی مهمتر از انقلاب اول** قلمداد شد (۱۰۶) و تا تاریخ آبان ۵۹ همچنان برانقلاب اول ارجحیت داشت و فوق آن بود. ولی در ظرف چند روز معامله با ریگانیان، به زعم آقای بهزاد نبوی به میوه ای که آبش کشیده شده و دیگر تفاله اش باقی مانده (۱۰۷) تبدیل گردیده بود، و چنین بی خاصیت شده بود که به گفته صریح رفسنجانی «مسئله ای مرده برای مجلس شورای اسلامی (۱۰۸) و تفاله اش مانده و «نتایجی را که تا کنون از گروگان‌گیری می‌خواستیم بدست آورده ایم.» (۱۰۹) چگونه انقلابی مهمتر ازانقلاب اول در تاریخ ۱۱ آبان ۵۹ به یک موضوع مرده تبدیل شد؟ نکته اینجاست. این زمان تبدیل شدن به امر تفاله و مرده، همان زمانی است که حزب جمهوری و دولت دست نشانده و آقای خمینی به آنچه خواسته اند رسیده اند. آن خواسته‌ها و آرزوها هم بنا به گفته های صریح آنها به قرار زیر می‌بود؛

۱- به زیر کشیدن دولت مهندس بازرگان

۲- حذف و از بین بردن بخشی از آزادیخواهان، حقوقمداران و عدالت‌خواهان مصدقی و روحانیون مخالف ولایت فقیه با عنوان لیبرال و آمریکائی بودن و یا اینکه فلان و بهمان در اسناد سفارت برایشان مطلب وجود دارد و شبیه آن

۳- شکست بنی صدر در ماموریت مصدقی و آزادی خواهانه اش، که علیرغم مخالفت صریح حزب جمهوری اسلامی، با رای قاطبه مردم ایران به ریاست جمهوری انتخاب شده بود و در آن ابتداکاری از دستشان بر نمی آمد و آقای

خمینی هم احتمالا فکر می کرد که او مرید خواهد ماند و بفرمان عمل خواهد کرد. اما وقتی مسجل شد که او آمادگی برای استقرار «دیکتاتوری ملی» و یا «دیکتاتوری صالح» با آنها را ندارد و در همکاری و همآهنگی با استبدادیان عمل نخواهد کرد، با قرارداد پنهانی با جمهوریخواهان و ریگان و با در دست داشتن اکثریت نمایندگان مجلس، حل مسئله گروگانها را از دست ریاست جمهوری بدر آورده و به مجلس واگذار کردند،و دیدیم که مجلس انقلابی و پیرو امام هم آنطور که خواست آنها بود عمل کرد. و در حقیقت با امضای قرارداد خیانت بار الجزایر که بنی صدر آن را به حق خیانتی بزرگ در حق ملت و سرزمین می دانست و افشای این خیانت ملی را تا آخر عمر هم رها نکرد، زمینه حذف و کودتا علیه وی نهایی شد.

وقتی سرنوشت بحران گروگانگیری را دنبال می کنیم می توانیم متوجه ابعادی ناگفته از این پیام شگفت انگیز آقای خمینی هم شویم که گفت **گروگانگیری انقلاب دومی بود مهمتر از انقلاب اول**! بنابر این منطق اقای خمینی، عقل سلیم وقتی سرنوشت این بحران را جلوی چشم اش می گذارد به طریق اولی باید اعلام کند که پس انقلاب اول تمام شده و همه اش همه البته خسارت بار بوده است. یعنی تمام آن وعده های زیبا و قشنگ که به وسیله آقای خمینی به عنوان رهبر انقلاب به ایرانیانداده شد برای اغفال و آوردن آنهابه میدان مبارزه برای پیروزی آخوندیسم و قبضه کردن قدرت و ایجاد حکومت خودکامه ولایت مطلقه فقیه و غارت و چپاول ثروت کشور بوده است و بس. حال آقای خمینی در اظهار نظری واضح دارد می گوید ای مردم دیگر وظیفه شما تمام شده است و بدانید که اگر دست از پا خطا کنید، شمع آجین خواهید شد. پس بهتر آن است که به کناری بنشینید و گوش به فرمان ما باشید تا برای شما از انقلاب ها و بحران های بعدی سخن بگوییم.

برای کارتر که با حربه دفاع از حقوق بشر، به شاه فشار وارد کرده بود تا فضای باز سیاسی درست کند و در نتیجه شاه به سرعت به ورطه سقوط کشیده شده بود، گروگانگیری غیر مترقبه و غیر قابل هضم بود، به ویژه این که وی برای آزادی مخالفان شاهبه هر نوع وسیله و واسطه ای تمسکجسته بود. ولی وقتی آقای خمینی حاضر به آزادی گروگانهانشد و در نهایت علیه وی با جمهوری خواهان وارد معامله شد کارتر دچار شوک شد. روشن است کارتر که بر اثر این معامله پنهانی میان جمهوری خواهان و کمپین ریگان با ایرانیان، انتخابات را باخته بود، از همان روز بعد از انتخابات کینه ای از ایرانیان بدل گرفته و ابتدا تمام قولهای مشروط خود را پس گرفت و همچنانکه بعداً گفت: «درسی به گروگان‌گیرها دادم که هرگز آن را فراموش نخواهند کرد.» آن درس چه بود؟ یکی اش این بود که ملت ایران هنوز دارد بهای آن را می پردازد؛ همه سیاست داخلی و خارجی یک ملت گروگان مسائل در آمریکا شده است. نظربه اینکه نه تنها برای مردم ایران و کارشناسان آمریکا، بلکه برای عموم مردم دنیا آشکار شده بود که گروگانها نه در اختیار دانشجویان بلکه در اختیار آقای خمینی و حفاظت و نگهداری آنها هم بر عهده همان سپاه پاسدارانی است که محافظ خود آقای خمینی است، گروگانگیری و بویژه نگهداری آنها توسط همان نیروهای اصلی تحت رهبری اقای خمینی به عنوان رهبر کشور، عمل دولت ایران به حساب آورده شده و دولت به عنوان یک کل مسئول خسارت ها شناخته شد. بند ۱۱ بیانیه الجزایر هم موید همین برداشت شد. آنجا که می گوید: « صدمات وارده به اتباع ایالات متحده و یا اموال آنها تا آنجا که در نتیجه جنبش های مردمی در جریان انقلاب اسلامی ایران به شرطی که ناشی از عمل دولت ایران نبوده است....» بر همین اساس بود که تمامی گروگانها علیه ایران شکایت و ادعای خسارت کرده و از پولهای ایران خسارت آنان پرداخت گردید. زیرادر بستن قرارداد ریش و قیچی در دست آمریکائی ها قرار گرفته بود و هنوز هم با ادعاهای مختلف وبه بهانه های مختلف پول ملت ایران به آمریکا پرداخت می شود.

بعدها عاقد و مجری قرارداد، آقای بهزاد نبوی اعلان کرد که آقای خمینی «در جریان پیشرفت مذاکرات (و کم و کیف آن) بود و رهنمودهای لازم از ایشان دریافت می شد .» (۱۱۰) زیرا اگر غیر از این می‌بود، هرگز حزب جمهوری و آقای بهشتی چنین جرأت و جسارتی به خود نمی‌دادند که بدون اطلاع آقای خمینی دست به یک چنین ریسک بزرگی بزنند چون نیک می‌دانستند که با یک اشاره وی همه آنها بر کنار و از هستی ساقط خواهند شد.

نتیجه و یا ختم کلام

گرچه بنا بر خاطرات آقای محمد رضا مهدوی کنی، آقای خمینی به نوعی در جریان گروگانگیری بوده است، اما فرض را بر این می گذاریم که آقای خمینی قبلاً از گروگانگیری اطلاعی نداشته است و گروگانگی‌ها بدون نوعی اطلاع از وی دست به چنین عملی زده اند. اما آقای خمینی در آن سن و سال و با ادعای مرجعیت مطلقه شیعه که نمی تواند آدمی ساده لوح و بی علم و اطلاع از عواقب کاری قلمداد شود که آشکارا خلاف عرف و شرع، و قوانین بین المللی است و حتی درتمامی ادیان و شرایع، سفارتخانه ها و کارکنانشان از مصونیت برخوردار هستند.او بخوبیاز همان درسهای فقه سنتی اش می دانست که ایران میزبان آنها است و باز می‌دانست، اگر بنا به هر دلایلی، بودن آنها مضر به حال کشور دانسته شود، باز هم بنا بر همان قوانین بین المللی، عرفی، و دینی در بین تمام شرایع، باید عذر آنها خواسته شود که خاک کشور را ترک کنند. اما آقای خمینی عکس همه اینها را انجام داد و بعد از ۴۸ ساعت گفته که این عمل گروگانگیری از انقلاب اول هم مهمتر است. آقای خمینی مطلع بود که به گروگانگرفتن کارمندن سفارت حتی اگر جاسوس هم باشند، طبق موازین و قوانین بین الملل مردود است و هیچ دولتی به این عمل صحه نمی گذارد. حتی این عمل در دنیای قدیمر نادرست بود، چه رسد به امروز که با طبق کنوانسیونهای بین المللی کارمندان

سفارت در داخل خاک کشور ها از مصونیت کامل برخوردار هستند و اگر عنصری از عناصر آنان نامطلوب تلقی شد، می توانند عذر عنصر نامطلوب را بخواهند تا خاک کشور را ترک کند و یا اینکه رسماً قطع رابطه کنند.

این هم بکنار باز فرض می کنیم که وی اصلاً از عواقب این عمل و قوانین بین المللی و شرع و عرف بین تمامی شرایع و ادیان و مصونیت داشتن سفارتخانه ها سفرا و کارکنانشان بی اطلاع بوده است. وقتی آمریکا ایران را مورد تحریم سیاسی و اقتصادی قرار داد و اموال ایران را بلوکه کرد و ایران را به سمت انزوای سیاسی برد و یک اجماع جهانی علیه ایران تشکیل شد و کشور را به طرف جنگ همه جانبه و ناخواسته کشیده می شد، باز هم متوجه نبود؟ آیا بی دلیل بود که هر راه حلی که برای خاتمه دادن بحران گروگانگیری که منافع ایران را در برداشت و تأمین می کرد، در نهایت از جانب شخص آقای خمینی نقش بر آب می شد؟ نه! هیچ یک از فرضیات بالا با عقل متعارف نمی سازد. زیرا با یک عقل عرفی و ساده می توان پرسید؛

۱-چه کسی بود که مذاکرات با آمریکایی ها را که با تصویب شورای انقلاب و آقای خمینی وبه پیشنهاد دولت آمریکا قرار شده بود صورت گیرد و تایید شده بود که برای همین منظور هیاتی از طرف دولت آمریکابه ایران بیاید تا با مقامهای شورای انقلاب و دولت جمهوری اسلامی برای مذاکره کند، تحریم کرد؟ آقای خمینی

۲- چه کسی رفتن به شورای امنیت که با موافقت با خواست ایران و با تصویب شورای انقلاب و آقای خمینی تشکیل شده بود را ممنوع کرد؟ آقای خمینی

۳- چه کسی در نهایت دیدارهیئت بین‌المللی بررسی سیاست‌های تجاوزکارانه آمریکا درایران با گروگانها را ممنوع و آن را بی خاصیت کرد؟ آقای خمینی

۴- چه کسی بود که وقتی کارتر آماده قبول هر ۴ شرطی بودکه ظاهراً آقای خمینی خودش برای آزادی گروگانها تعیین کرده بود، ، همه را نقش بر آب کرد؟ آقای خمینی

۵- چه کسی بود بازهنگامی که کارتر به صراحت اعلام کرد که علاوه بر اینکه هر چهار شرط را می پذیرد و چند صد میلیون (۴۰۰میلیون دلار) دلار لوازم یدکی و اسلحه های خریداری شده در زمان شاه را بلافاصله ارسال خواهد کرد و برای کشور در حال جنگ این لوازم یدکی و اسلحه ها از نان هم واجب تر بود، از بین برد؟ آقای خمینی

۶- چه کسی هشدارهای مکرر رئیس جمهور، آقایان منتظری، مهندس بازرگان، قطب زاده، مهندس سحابی، دکتر سحابی و دیگران و کشور در حال جنگ را به چیزی نگرفت و حاضر نشد که آزادی گروگانها را به موقع و به نفع ایران حل شود؟ آقای خمینی

۷- چه کسی بود که هر راه حلی را که در ازای آزادی گروگانها منافع کشور بنوعی تامین می شد را در نهایت مانع می شد؟ آقای خمینی

۸- وبا مجوز و تصویب و تأیید نهایی چه کسی قرارداد خیانت بار الجزایر که به قرارداد وثوق الدوله تعبیر شد، و هنوز که هنوز است ملت ایران بهای سنگین آن را می پردازد، انجام گرفت؟ آقای خمینی

آقای خمینی آدمی ساده لوح و بی علم و اطلاع از عواقب بعضی از اعمال برای کشور نبود، وی سیاستمداری زیرک و هوشیار بود که دست ماکیاول و چرچیل را از پشت می بست، و برای رسیدن به آنچه در نظر داشت، هر خسارت و کشتار عظیمی برایش چیزی به حساب نمی آمد.

حال بر گردم به سئوالی که در بالا عنوان شد: آیا آقای خمینی بی دلیل هر راه حلی را که برای خاتمه دادن بحران گروگانگیری که منافع ایران را در برداشت و تأمین می کرد، نقش بر آب می کرد؟ وی یک عقل ابزاری، بازاری و سنتی قوی برای سلطه ورزی داشت و برای قبضه و یک کاسه کردن قدرت خود، برگهای خود را زمانی بر زمین می زد که مطمئن بود، برنده است. آقای خمینی به چند دلیل، علت و ترس عمده و به هدف یک کاسه کردن قدرت خود، مستقیم و یا غیر مستقیم در خدمت به آمریکا گام برداشت. شماری از این دلیل ها و علت ها و ترس ها را اجازه می خواهم مرور کنیم؛

۱- او به جد می خواست اسناد رابطه اش با آمریکائیها و نمایندگان حلقه اسرارش و حمایت آمریکا از وی قبل از انقلاب و در جریان ورود به تهران رو نشود.

۲- او با همین هوش بازاری اش فهمیده بود که می تواند با وسیله قراردادن آمریکا، و طرح دشمنی با استکبار جهانی بخش مهمی از مخالفین خود را در داخل حذف و قدرت خود را قدم به قدم یک کاسه کند.

۳- او در عین حال دوست نداشت معلوم نشود که آمریکا حد اقل در حمایت از انقلاب گام برداشته ودرایجاد فضای باز سیاسی در کشور که منجر به سقوط شاه شد نقش مهمی داشته است.

۴- حذف و حاشیه ای کردن همه رهبران و کسانی که در پیروزی انقلاب نقش جدی داشتند، در جهت دادن نقش خدایگانی به خمینی.

۵-مهمتر از همه اینکه وی می ترسید قراداد پنهانی با جمهوریخواهان و ریگانیان افشا شود و این است هنوز که هنوز است مجموعه قرار داد الجزایر که شامل سه قرارداد مختلف و ضمائم آن و اسناد و مدارک حکمیت و دیوان لاهه است، سری و از ملت ایران پنهان است.

۶- به نحوی عمل می کرد که معلوم نشود که خود مستقیم در جریان امور است تا هر گاه مشکلی پیش آمد، به گردن این و آن گذارده شود و نه آقای خمینی.

۷. و در نهایت هموارکردن زمینه برای ایجاد حکومت مطلقه فقیه در مرحله بعدی که آرزوی اصلی اش از همان سالهای دوران نجف و درس ولایت فقیه اش بود.

اگر آقای خمینی عمل گروگان گیرها را « انقلاب دوم و بزرگتر از انقلاب اول» ننامیده بود و از دانشجویان پیرو خط امام در تمامی مراحل حمایت و پشتیبانی همه جانبه ای نمی کرد، کسی جرات می کرد کار این نیروهای حمله کننده به سفارت را تایید کند؟ حداکثر کارشان می شد مثل اشغال سفارت بوسیلهٔ چریکای فدائی خلق می شد که ظرف کمتر از یک روز آنها را از سفارت بیرون ریختند. بدون شک از ابتدا تا انتهای این فاجعه خسارت بار عظیم دست خمینی در پشت آن قرار داشت. چرا که هر راه حلی که برای خاتمه دادن بحران گروگانگیری که منافع ایران را در برداشت و تأمین می کرد، در نهایت از جانب شخص آقای خمینی نقش بر آب می شد.

حال با توجه به آنچه در کشور از سال ۵۸ تا الان به وقوع پیوسته است، این سئوال معنادار می تواند مطرح شود که آیا آقای خمینی به دلیل حس بی وطنی و عدم ایراندوستی اش و فقط به نمایندگی از بیگانگان عمل کرده است؟ پاسخ و تجربه ام تا به امروز به این سئوال منفی است زیرا لازم نیست که شخصی عامل مستقیم بیگانگان باشد، تا در خدمت منافع آنان قرار بگیرد. کافی است که بیگانگان شناخت درستی از روحیه و قدرت طلبی شخصی در دست داشته باشند. به هر دیکتاتوری که نگاه کنید، خصوصیات مشابه مثل سودگرایی هایی بی اصول و کینه و انتقام جویی را مشاهده می کنید. و غربی ها و در رأس آن آمریکا به طرز رفتار و کردار و روحیه آقای خمینی واقف بوده اند، و در این صورت کافی است که در هر مرحلی از طریق عوامل مخفی و یا دست چندم، در نزد آن شخص،

عکس العمل او را نسبت به مسئله ای به نفع خود برانگیزند، و یا راه هائی که متضمن منافع آنها است از همان طریق به وی القا کنند.
آنچه تا حدودی غیر قابل باور است این است که ادعا شود آمریکائی ها اسنادی در مورد ایده ها و برنامه های آقای خمینی در دست نداشته اند. چگونه چنین چیزی ممکن است؟ وقتی مشاهده می شود که آمریکائی ها نسبت به سیاستمداران درجه چندم کشور و کسانی که نفوذی در بین ملت داشته اند، ارتباطات و نظرات تخصصی و فنی خودشان را در مورد آنها در اسناد مختلف بیان داشته اند، از آقای خمینی که نهضت ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ را رهبری کرده و بعد هم رهبری انقلاب ملت ایران را بر عهده داشته - جز جسته و گریخته –چیزی از او در اسناد آمریکا، سندی از ایده ها، برنامه ها و خصوصیات اخلاقی و رفتاری او موجود نباشد؟ شاید علت آن از جمله این می تواند باشد که آن اسناد بسیار حساس بوده و در معرض افکارعمومی قرار گرفتن آن ممکن است، علت اصلی حمایت از خمینی را آشکار سازد که این هم هنوز برای آمریکا و منافعش مضر تشخیص داده شده است. الله اعلم.

در اینجا و در پایان بحث مایلم حاصل سخن کتاب گروگانگیری که در سال ۱۳۸۵ منتشر شد را تکرار کنم؛
«با توجه و تعمق به آنچه گذشت می توان نتیجه گرفت که مسأله اشغال سفارت آمریکا و به گروگان گرفتن و نگهداری کارکنان آن به مدت ۴۴۴ روز در زیر پوشش دانشجویان پیرو خط امام، به مثابه سنگ عظیمی بود که از آسمان به اقیانوس رها شد و طوفانی مهیب آفرید که پی در پی موج ها را به اطراف فرستاد و به هر کجا که می‌رسید با خود تخریب می کرد و خرابی به بار می آورد. اولین دامنه موج، انسداد دارائی های ایران و سپس تحریم اقتصادی و نظامی را در پی داشت و پس از آن جنگ را به ایران تحمیل نمود که علاوه بر خسارت عظیم نیروی انسانی، بیش از هشتصد میلیارد دلار خسارت مادی برای ایران در بر داشت...انقلابی که تقریباً حمایت همه جهانیان را به همراه خود داشت و راه

سومی را برای بشریت عرضه می‌کرد، در چهار چوب مرز هایش محصور و به انزوای کامل سیاسی کشاند....

تقارن آزادی گروگان ها با مراسم تحلیف ریاست جمهوری ریگان که نتیجه قرارداد پنهانی جمهوری خواهان و ریگانیان با روحانیت حاکم بود، در آن روز دو قدرت بنیادگرا پا به عرصه وجود گذاشتند: بنیاد گرایان آمریکایی مدعی رهبری جهان و بنیادگرأیان ولایت فقیه مدعی ایجاد حکومت جهانی اسلام و رهبری جهان اسلام، که این دو لازم و ملزوم یکدیگر بودند...بنیادگرای اولی برای رسیدن به اهداف خود نیازمند دومی است و دومی نیز برای استقرار و تثبیت حکومت مطلقه و حذف هر آزادیخواهی، نیازمند دشمنی ظاهری با اولی است. بنیادگرای ولایت فقیه که اسلحه اش ترور و گروگان گیری است، به بهترین وجهی نیاز اولی را بوجود چنین دشمن خطرناکی برای جهان برآورده می سازد...در این رابطه و کتاب حاضر که بدون در نظر گرفتن اسناد خارجی،- جز یک مورد- و فقط با تکیه بر وقایع، حوادث واسناد داخلی همان دوران تحریر گردیده است، جای شک و شبهه ای باقی نمی گذارد که طراحی و معماری اصلی اشغال سفارت و گروگان گیری و نگهداری آنها و آزادیشان با پذیرش و امضای قرارداد الجزایر، در دست بیگانگان بوده و ایرانیان خواسته و یا نا خواسته، آلت فعل و مجری چنین طرحی قرار گرفته باشند.» (۱۱۱)

به هر حال امید است که این تحلیل و گزارش، روشنائی هایی هرچند اندک بر گوشه های تاریک فاجعه گروگانگیری و تسخیر سفارت آمریکا که خسارت عظیمی برای کشور ما در پی داشته و هنوز هم دارد، انداخته باشد. وهنوز کمترین شکی دارم که همه این فرایند زشت و خلاف حقوق بدون حمایت و پشتیبانی مستقیم آقای خمینی و نزدیکانش در حزب جمهوری اسلامی می توانست تحقق و استمرار یابد. حتی شک ندارم که حل نشدن به موقع مسئله گروگانگیری

کارکنان سفارت که می توانست جلو فاجعه را به نفع ملت ایران بگیرد در نهایت و در اصل کسی جز شخصی خمینی نبوده است.

محمد جعفری ۱۴ / آبان/۱۴۰۳

نمایه و یادداشت:

۱-بیست و پنج سال در ایران چه گذشت؟ داود علی بابایی، چاپ اول ۱۳۸۲، ص ۲۷۹-۲۸۰.

۲-اطلاعات، چهارشنبه ۲۵ بهمن ۵۷، شماره ۱۵۷۸۵، ص۶، و کیهان، همان تاریخ، شماره ۱۰۳۸۶، ص ۱و۲ .

۳-آن سوی اتهام، خاطرات عباس امیر انتظام، چاپ ششم، ۱۳۸۳، ص ۲۴.

۴-که متن آن چنین است: آمریکا بعهده چه کسانی است؟ « در پی تحقیقاتی که ما در این زمینه بعمل آورده ایم، معلوم شده است که اولاً این کمیته جزو کمیته های چهاردهگانه نبوده و ثانیاً مسئولیت کارهای این کمیته را آیت الله مهدوی کنی بعهده ندارند. ایشان فرمودند: " کیته سفارت آمریکا جزو کمیته های چهارده گانه نیست و مسئولیت کارهای این کمیته بعهده ما نمی باشد." ثالثاً از تاریخ ۵۸/۲/۲ که سپاه پاسدارن انقلاب اسلامی با ضوابط جدید تحت شورای فرماندهی زیر نظر شورای انقلاب تشکیل شده است کمیته سفارت آمریکا زیر نظر این سپاه نمی باشد. مسئول این کمیته ماشاءالله کاشانی معروف به حاج ماشاءالله اظهار داشته است که وی زیر نظر سپاه می باشد. اما فرمانده عملیات سپاه اظهار داشت: " این کمیته تا به حال زیر نظر ما نبوده و هم اکنون نیز نمی باشد." علاه بر آن ایشان اضافه کردند که هیچ حکمی برای عملیات این

کمیته از تاریخ ۵۸/۲/۲ که سپاه با ضوابط جدید تشکیل شده است و من فرمانده عملیت را بعهده دارم صادر نکرده ام".سئوال این است که آیا این کمیته خود مختار است و یا نه زیر نظر مسئولینی است خارج از مراکزی که بواقع بایستی زیر نظر آن ها باشد؟ علاوه بر آن سئوال ما از آیت الله مهدوی کنی، سپاه پاسداران انقلاب این است که اگر این کمیته زیر نظر آن ها کار نمی کند، چرا اقدام به انحلال آن نمی کنید؟ اگر ما قبول داریم که آمریکا ۲۵ سال بطور منظم برنامه نابودی ایران را بعهده داشته است و هنوز نیز دست بردار نیست، چگونه ممکن است برای ملت روشن نکرد و اجازه داد در سفارت خانه چنین کشوری بدون اجازه مسئولین سازمان های مربوطه عمل کند؟ »

۵-جمهوری اسلامی، دوشنبه ۲۲ مرداد ماه ۵۸، شماره ۶۲، ستون ۹، ص ۲ پایین صفحه؛ متن اطلاعیه: « پیرو در خواست وزارت امور خارجه و طبق تصمیم مشترک شورایعالی کمیته مرکزی و فرماندهی سپاه پاسداران از بامداد یکشنبه ۲۱ امرداد ماه ۱۳۵۸ کمیته سفارت آمریکا منحل گردید.»

۶- انقلاب اسلامی، چهارشنبه ۱۹ آذر ۵۹، شماره ۴۲۱، ص ۲.

۷- خاطرات آیت الله مهدوی کنی،تدوین مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۸، صص ۲۲۱و ۲۲۰.

۸-همان سند، ص۲۲۰.

۹- همان سند، ص ۲۲۳؛ خاطرات مهدوی کنی در مورد نقش این کمیته و تحویل آن به دانشجویان از ص ۲۱۸-۲۲۳ خواندنی است.

۱۰- روزنامه جمهوری اسلامی ۵۸/۸/۱۵ .

۱۱- گروگانگیری و جانشینان انقلاب، چاپ اول، ص، ۹۳-۷۹ و چاپ دوم در سایت اینجانب، ص ۱۲۹-۱۱۲.

۱۱/۱- بعد از تشکیل دانشجویان پیرو خط امام قبل از گروگانگیری، رهبران دانشجویان پیرو خط امام پیش آقای خمینی رفته و از وی خواستند که در ارتباط با او باشند.آقای خمینی هم کمیته ای مرکب از ۵ نفر آقایان: ابوالحسن بنی صدر، حسن حبیبی، سید علی خامنه ای، محمد مجتهدشبستری و موسوی خوئینی ها را سرپرست آن دانشجویان کرد و قرار شد که دانشجویان پیرو خط امام تحت نظر این کمیته عمل کنند.

۱۲-دکتر محمد باقر سلامی در دانشگاه فلورانس در ایتالیا در رشته روابط بین الملل دکترای خود را به پایان رسانده و پس از بازگشت به ایران در دانشگاه تهران مشغول تدریس شد. به هنگام اوج گیری انقلاب همگام و همراه با مهندس بازرگان به فعالیت مشغول شد و پس از پیروزی انقلاب و انتصاب آقای صادق قطب زاده به مدیر عاملی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، وی از جانب آقای قطب زاده به مدیریت روابط عمومی و امور بین الملل صدا و سیما منصوب شد. بعد از آنکه آقای قطب زاده به وزارت خارجه رفت، آقای سلامی به عنوان سفیر به سفارت ایتالیا منصوب گردید. وی اولین سفیر ایران در ایتالیا بعد از پیروزی انقلاب بود. آقای سلامی به هنگام کودتای خرداد ۱۳۶۰، در اعتراض به عملکرد آقای خمینی و روحانیت از مقام خود استعفا داد و به ایران باز نگشت و در اسپانیا درشهر بارسلونا رحل اقامت افکند. و به

جمع دوستان و یاران بنی صدر پیوست و با آن ها به همیاری و همکاری پرداخت. وی نقل کرد:

من با قطب زاده در مورد مهندس بازرگان به گفتگو پرداختم و بهوی خاطر نشان کردم که آقای بازرگان قبل از من و شما و دیگران به مبارزه سیاسی مذهبی دست زده و در این راه از همه چیز مایه گذاشتهاند و اکنون نخست وزیر ایران است و این سازمان یکی از بزرگترین سازمان های دولتی با ۹۸۰۰ کارمند است بنا براین باید به هر نحو که شده از مهندس دعوت کرد تا برای کارکنان این مؤسسه سخنرانی کنند. وی قبول کرد و من از آقای مهندس بازرگان دو هفته قبل از گروگانگیری دعوت بعمل آوردم. روز سخنرانی درست مصادف با ۲۴ ساعت بعد از گروگانگیری بود. من با صادق قطب زاده قرار گذاشتم و گفتم قبل از اینکه مهندس به جام جم برسند، من شما را پیج خواهم کرد و شما برای استقبال به اول جام جم بیائید و به فیلمبرداران و خبرنگاران نیز گفتم که برای فیلمبرداری آماده باشند که فیلمی جهت استقبال از نخست وزیر در صدر اخبار پخش شود. موقعیکه اتومبیل مهندس بازرگان نزدیک به دفتر قطب زاده رسید تلفن کردم گفتند که صادق قطب زاده رفته است شورای انقلاب و گفته است که من مهندس را درآنجا خواهم دید. من از این عمل قطب زاده بحدی ناراحت شدم که به سختی توانستم در حضور کارکنان، برنامه سخنرانی را اعلام کنم . به مهندس بازرگان گفتم که شما در مورد گروگانگیری کوتاه نیائید و محکم بایستید. ایشان با طعنه گفتند حاج آقا یعنی آقای خمینی این مسئله را تأیید خواهند کرد و من هم می روم پی کارم. گفتم، دلیل شما چیست که حاج آقا آنرا تأیید می کنند، گفتند بیست و چهار ساعت از قضیه می گذرد و ایشان

حرفی در این باره نزده است. حال برویم به طرف تلویزیون شما. بعد از ختم سخنرانی در راه بمن گفتند ملاحظه کردید که رؤسا چگونه از من استقبال کردند.مصاحبه با آقای دکتر محمد باقر نصیر السادات سلامی در بارسلونای اسپانیا در سال ۱۳۷۹)

۱۳-صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۱۳۹.

۱۴-سقوط دولت بازرگان، به کوشش دکتر غلامعلی صفاریان- مهندس فرامرز معتمد دزفولی، چاپ ۱۳۸۲، گفتگو با تقی رحمانی، ص ۱۴۱؛ از آقای میردامادی و سایر گروگان گیرها پرسیدنی نیست که شما از کجا می دانستید که با تصرف سفارت آمریکا دولت موقت استعفاء می دهد؟ مگر شما با دولت موقت هماهنگ کرده بودید؟ یا اینکه با آقای خمینی و کسانی از حلقه اسرار وی هماهنگ کرده بودید، زیرا در غیر اینصورت اگر آقای خمینی شما را تأیید و آنرا انقلابی بزرگتر از انقلاب اول نمی نامید، شما نیز چیزی در حد چریکهای فدایی خلق می شدید و یا بدتر از آن و یا اینکه ممکن است از منابع دیگری به شما اطلاع رسیده باشد؟

۱۵-کیهان، سه شنبه ۳۰ دی ماه ۵۹، شماره ۱۱۱۹۶، یادداشت روز « کارتر رفت ... »

۱۶- سر مقاله روز دوشنبه ۱۴ آبان ۵۸ روزنامه را تحت عنوان «آمریکا و انقلاب»

۱۷-روزنامه جمهوری اسلامی یکشنبه ۹ شهریور ۱۳۵۹.

۱۸- رئوس سیاست خارجی بنی صدر را و شرح فعالیتهای بنی صدر را دورانی که سرپرست وزارت خارجه بود در کتاب گروگانگیری و

جانشینان انقلاب فصل سوم شرح داده شده است علاقه مندان می توانند به آنجا مراجعه کنند .

۱۹-متن حکم آقای بنی صدر بدین شرح است:«برادران عزیزم! آقای محمد جعفری معرفی می شود که دائم با شما در تماس باشد و هر وقت مطلبی بود که لازم دیدید اینجانب از آن آگاه گردم با ایشان در میان بگذارید. البته ترتیبی داده شود که ایشان تلفنی در دسترس داشته باشند که هر وقت کاری بود وسیله ایشان به اطلاع شما برسد.

ابوالحسن بنی صدر ۵۸ /۸/۲۸»

۲۰- دستخط حکم بنی صدر و فتوکپی آن که با امضای آقای محسن میردامادی به من باز گردانده شد در کتاب گروگانگیری آمده است.

۲۱- دستخط این سند و متن در کتاب گروگانگیری چاپ شده است، این یادداشت آقای بنی صدر به دانشجویان خط امام تاریخ ندارد، اما باید به احتمال قریب به یقین در تاریخ یکم یا دوم آذر ماه ۵۸ نوشته شده باشد.

۲۲-انقلاب اسلامی چهارشنبه ۱۶ آبان ۵۸ ، شماره ۱۱۳.

۲۳- اطلاعات ، پنجشنبه ۱۷ آبان ۵۸ ، شماره ۱۵۹۹۷ و روزنامه انقلاب اسلامی پنجشنبه ۱۷ آبان ۵۸ ، شماره ۱۱۴؛ خبر گزاری رویتر و یونایتد پرس نیز به تفصیل گزارش کردند که با وجود تصویب شورای انقلاب و وزارت امور خارجه ایران آقای خمینی مذاکره با نمایندگان آمریکائی را ممنوع اعلام کرد. متن اعلامیه آقای خمینی صحیفه نور ج ۱۰ ص ۱۵۸.

۲۴-کیهان ، چهارشنبه ۲۳ آبان ۵۸، شماره ۱۰۸۵۶، ص ۲

۲۵-انقلاب اسلامی ، شنبه ۲۶ آبان ۵۸ ، شماره ۱۲۱، ص ۳ و صحیفه نور، ج ۱۰، ص۱۹۴ ــ ۱۹۲ سخنرانی آقای خمینی در جمع نمایندگان مجلس خبرگان در تاریخ ۲۴ آبان ۵۸ .

۲۶ــ اصل ۹۹ منشور سازمان ملل به دبیرکل اجازه می دهد، هرگاه وضع را تهدید آمیز برای صلح جهانی تشخیص دهد، شورای امنیت را به تشکیل جلسه دعوت کند. از این ماده در تاریخ سازمان ملل متحد تا سال ۵۸ (۷۹) فقط یکباراستفاده شده است و آن هنگامی بود که در ژوئیه ۱۹۶۰، دبیرکل وقت داگ هامر شولد به مناسبت بروز اغتشاشات در کنگوی سابق بلژیک، پس از اعلام استقلال این کشور، شورای امنیت را به تشکیل جلسه دعوت کرد.

۲۷- انقلاب اسلامی، دو شنبه ۵ آذر ۵۸ ، شماره ۱۲۸، اجلاس شورای امنیت و کتاب صد مقاله، از ابوالحسن بنی صدر، ص ۱۰۳ ــ ۱۰۰ و برای اطلاع کامل از توضیح تقاضای در خواست تأخیر شورای امنیت به مدارک فوق مراجعه کنید.

۲۸-کیهان، چهارشنبه ۷ آذر ۵۸ ، شماره ۱۰۸۶۸ و انقلاب اسلامی همان تاریخ، شماره ۱۳۰ .

۲۹-بنا به گزارش بنی صدر پیشنهادهای توافق شده عبارتند از:

«الف. یک کمسیون بین المللی به تجاوزات به حقوق بشر در رژیم شاه رسیدگی خواهد کرد.

ب. آمریکا مانعی در راه رسیدگی به دادخواست دولت ایران در باره اموالی که شاه سابق و سران رژیم او بطور غیر قانونی تحصیل کرده و به آمریکا منتقل کرده اند، بوجود نخواهد آورد.

ج. شاه سابق از آمریکا اخراج می شود.

ه-آمریکا اصل قابل رسیدگی بودن جرائم شاه و نتایج قهری آن را می پذیرد. (خیانت به امید، ص ۱۵۱.)

۳۰- انقلاب اسلامی، چهار شنبه ۷ آذر ۵۸ ، شماره ۱۳۰ ، ص ۱ و ۱۱ .

۳۱-اطلاعات، چهارشنبه ۷ آذر ۵۸ ، شماره ۱۶۰۱۴ و کیهان همان تاریخ.

۳۲- انقلاب اسلامی، چهارشنبه ۷ آذر ۵۸ ، شماره ۱۳۰ ، ص ۳ و صحیفه نور ج ۱۰ ص ۲۴۰ و سایر جراید کشور.

۳۳- گروگانکیری و جنگ تحمیلی عراق علیه ایران. زمانی که عراق به ایران حمله کرد تمام شرایط جهانی علیه ایران آماده بود. در بین تمام کشورهای روی زمین تنها کشور آلبانی در سازمان ملل از عمل گروگانگیری ایران حمایت کرد. بنا بر این، آن دسته از کسانی که می گویند آمریکا دشمن انقلاب اسلامی و در صدد از بین بردن آن بود، در صورتی که حق را به آن ها بدهیم و بپذیریم که آمریکا چنین قصد و نیتی داشت آیا بر ما نبود که تمام بهانه های لازم را از او سلب کنیم و بهانه ای بدستش ندهیم و یا اینکه بدست خودمان بهانه لازم را در اختیارش بگذاریم و خالق اجماع جهانی علیه خود باشیم؟

طبیعی است که در چنین حالتی عقل سلیم روش خود را بر ندادن بهانه و گرفتن بهانه از دست دشمن استوار می کند. آیا باید در عقل گردانندگان رژیم شک کنیم یا بگوییم نه آنها عقل داشتند اما عقلی فایده گرا که در این قضیه منافع خاصی را در تقابل با حقوق ملی در پشت پرده مد نظر داشتند؟

در چنین شرایطی لازم نبود که آمریکا خود طراح جنگ باشد، کافی بود که چراغ سبز به عراق داده شود و شوروی نیز جبهه مخالف نگیرد و این هر دو با بحران گروگان گیری حاصل شد و باعث خوشحالی صدام گردید.

رابطه مستقیم میان تحریک صدام برای شروع جنگ و گروگانگیری امر پوشیده ای نیست. الان که در دوران پس از صدام بسر می بریم در این باره تا بخواهی از خود آمریکایی ها سند منتشر شده است. بر هر کسی که منصفانه تاریخ پس از انقلاب را مطالعه کند و منابع مختلف را ببیند به راحتی روشن خواهد شد که ریشه اصلی حمله عراق به ایران در اشغال سفارت آمریکا و بحران گروگانگیری نهفته است و خسارت جنگ، خسارتی است که در اثر بحران گروگانگیری به کشور وارد شده است.

در آن زمان نظر همهٔ سران کشور در مورد ارزیابی پدیده جنگ این بود که همه بالاتفاق جنگ عراق علیه ایران را جنگ آمریکا علیه ایران می دانستند و من در کتاب گروگان گیری در ص ۲۹۲-۲۹۵، نظرات همه را آورده ام. برای اطاله کلام از ذکر مجدد آن در می گذرم و تنها به دو داده از آقای هشمی رفسنجانی که بعد از ۲۵ سال آن را آشکار کرده است، اکتفا می کنم: آقای هاشمی رفسنجانی در کتاب خود بنام "بسوی سرنوشت" که کارنامه سال ۱۳۶۳ است چنین می گوید: *"ابو خالد*

فرستاده ویژه یاسر عرفات آمد و نامه ای از عرفات آورده بود و جنگ تحمیلی را جنگ آمریکا علیه ایران دانسته بود(ص۱۲۹ کتاب)

آقای هاشمی رفسنجانی در اینجا پاسخ خود به یاسر عرفات به تاریخ ۱۳۶۳/۳/۱۶، را می آورد:

"برادر گرامی جناب آقای یاسر عرفات ریاست سازمان آزادی بخش فلسطین

...اینکه فرموده اید برای شما روشن شده که حزب بعث و شخص صدام به نیابت از آمریکا جنگ را علیه انقلاب اسلامی ایران آغاز کرده است و ادامه می دهد، کشف و اظهار این مطلب مایه امید است ولی دیر فهمیدن یا دیر گفتن شما مایه تأسف. (همان سند، ص ۵۶۵)

مجدداً آقای هاشمی رفسنجانی در یادداشت جمعه ۱۱ آبان ۱۳۶۳، می نویسد: " در منزل بودم ...در این روز شبکه تلویزیونی ABC ایالات متحده، برنامه خود را موسوم به "نایت لاین" را به موضوع اشغال سفارت آمریکا در تهران به دست دانشجویان مسلمان پیرو خط امام اختصاص داده بود. در این برنامه آقای سعید رجائی خراسانی نماینده دائم ایران در سازمان ملل، حسین شیخ الاسلام معاون سیاسی وزارت امور خارجه، جودی پاول سخنگوی کاخ سفید در دوره کارتر، ابوالحسن بنی صدر رئیس جمهور مخلوع ایران و دو تن از گروگانها بنامهای مورهندکندی و باری روزن شرکت داشتند. مهمترین موضع حاصل از این برنامه، اظهارات سخنگوی کاخ سفید در دوره کارتر و اعتراف به نقش آمریکا در وقوع

جنگ تحمیلی بود. جودی پاول در پاسخ به اظهارات شیخ الاسلام که خود از دانشجویان تسخیر کننده سفارت آمریکا بود، اعلام داشت:

" نتیجه مشهود و آشکار گروگان گیری، جنگ ایران و عراق می باشد و بدون گروگان گیری، این جنگ به وقوع نمی پیوست." وی در باره سخنان شیخ الاسلام در باره اهمیت تسخیر لانه جاسوسی گفت: " وقتی ایشان از افتخار آنچه انجام داده اند، به خود می بالند، بهتر است کمی مکث کنند و فهرست تلفات را مطالعه بفرمائید که دهها هزار از هموطنان ایشان کشته شده اند. بعد از ذکر نام هر یک از آنها، وی می تواند بگوید که آنها به خاطر حماقت من کشته شده اند." (همان سند ص۳۶۳-۳۶۴)

و راست این است که همهٔ اینها جزئی از حقیقت غم انگیزی است که در کشور ما و بدست خودی ها به وقوع پیوسته است ولی با کمال تاسف ملت هنوز پس از نزدیک سه دهه باید در سانسور باقی بماند و نداند چه بلایی و به واسطه چه کسانی بر سرش فرود آمده است.

۳۴- انقلاب اسلامی شنبه ۱۰ آذر ۱۳۵۸، شماره ۱۳۱، سرمقاله چرا استعفا؟

۳۵- درس تجربه، از ابوالحسن بنی صدر، ص ۱۸۵ و برای اطلاع بیشتر به ص ۱۸۶ ــ ۱۸۵ و ۲۲۱ ــ ۲۲۰ مراجعه کنید.

۳۶- متن فرانسوی گزارش اریک رولو در روزنامه لموند در تاریخ ۵ دسامبر ۱۹۷۹ به شرح زیر است:

. Sur l'invitation des étudiants islamiques, il s'est rendu lundi soir à l'ambassade américaine pour exposer son

point de vue. Le débat qu'il a engagé avec quelque deux cents des occupants de l'ambassade a été d'une rare vivacité. L'une des questions les plus brûlantes auxquelles il a dû répondre, d'ailleurs avec une brutale franchise, a été la suivante : " Êtes-vous en faveur de la mise en jugement des otages que nous détenons ?

- Non, a répondu d'emblée M. Bani Sadr. Vous ne pouvez pas intenter un procès à des représentants officiels d'un État étranger que vous avez capturés de surcroît dans une enceinte qui bénéficie de l'immunité diplomatique...

- Mais ce sont des espions ! interjecte un étudiant.

- Même s'il s'agit d'espions, rétorque le ministre, la convention de Vienne vous interdit de les punir autrement que par leur expulsion.

- Nous ne sommes pas tenus d'appliquer une convention rédigée par des impérialistes, soutient un autre étudiant.

" Il y va de notre honneur "

- Le Coran nous enseigne que les accords conclus, même avec des couffars (les infidèles) sont sacrés. Il y va de notre honneur, insiste M. Bani Sadr.

- Estimez-vous que les Américains respectent, eux, le droit international ? Ont-ils jamais cessé de violer les lois qu'ils ont instaurées eux-mêmes, et le plus souvent dans leur propre intérêt ?

- Vous avez raison. Le comportement du gouvernement des États-Unis en Iran pendant plus d'un quart de siècle a été révoltant, déclare M. Bani Sadr, mais, en bons musulmans, nous ne devons pas calquer notre attitude sur celle de Washington. Notre devoir est de faire éclater la vérité et non pas d'engager une épreuve de force. J'ai vécu dix-sept ans en Occident, et je peux vous dire que les Américains, comme les Européens, sont à la recherche d'une nouvelle spiritualité, d'une nouvelle morale internationale. Carter a été élu parce qu'il s'était présenté comme le défenseur des droits de l'homme. C'est à cette opinion-là, qui a condamné le système moral inhumain de ses prédécesseurs, que nous devons nous adresser, lui expliquer pourquoi nous demandons l'extradition du chah. "

M. Bani Sadr ajoute alors en martelant ses mots : " En prenant des otages, vous avez affaibli la justesse de notre cause, vous avez contribué à étouffer notre voix aux États-Unis et sur l'ensemble de la planète ! "

Stupéfaits, impressionnés ou révoltés par l'argumentation de l'homme qu'ils considèrent comme étant le théoricien de la révolution islamique, les étudiants accueillent cette attaque frontale par un silence prolongé.

" Que voulez-vous donc ? de-demande l'un d'eux timidement.

" Je propose de poursuivre le combat sur d'autres terrains que le vôtre, s'est exclamé M. Bani Sadr. Je

propose que nous cessions de boycotter le peuple américain, l'opinion mondiale, le Conseil de sécurité. Nous comptons aux Nations unies un nombre d'amis potentiels qui sont prêts à nous aider, à ouvrir le dossier du chah, et celui du gouvernement américain. Je propose que notre radio et notre télévision cessent de mentir à notre peuple en lui faisant croire que nous sommes seuls au monde. J'ai démissionné de mon poste de ministre des affaires étrangères parce que cette propagande a réussi à me paralyser. "

L'Assemblée applaudit. Les étudiants se bousculent pour venir serrer la main de M. Bani Sadr, qui se fraie difficilement un passage vers la porte de l'ambassade devant laquelle sont massés plusieurs milliers de manifestants. Le ministre se hisse sur le mur qui surplombe l'avenue Taleghani, noire de monde. Il haranguera pendant plus d'une heure une foule qui ne cesse de l'acclamer. Et tandis qu'il se dirige vers sa voiture les manifestants scandent le slogan original : " Bani Sadr raissé jouphouri mast " (Bani Sadr est notre président de la République).

La course à la présidence est ouverte. Reste à savoir ce que pense l'imam Khomeiny des

audaces et des ambitions de son " fils spirituel ".

۳۷- انقلاب اسلامی ۱۷ آذر ۵۸، شماره ۱۳۶، ص ۱و۳.

۳۸- متن حکم آقای قطب زاده بدین شرح است:

بسم الله الرحمان الرحیم

«جناب آقای قطب زاده وزیر امور خارجه ایران! لازم است هرچه زودتر یک هیئت بین المللی بررسی با مشورت شورای انقلاب تشکیل دهید تا سیاست تجاوزکارانه دولت آمریکا را خصوصاً درطول حکومت شاه مخلوع وخائن مورد بررسی قرار داده و در معرض افکار جهانیان قرار دهید تا سازمانهای بین المللی که زیر نفوذ آمریکا ایران را به اصطلاح محکوم کرده اند، از جنایات دولت آمریکا نسبت به مردم محروم ما آگاهی بیشتری پیدا کنند.همچنین برای مقابله با تبلیغات سوء و تجاوزکارانه آمریکا در مورد گروگانها در لانه جاسوسی آنها میتوانند یک هیئت مستقل بین المللی دعوت نمایند تا از آنان دیدار کنند. والسلام روح الله الموسوی الخمینی»

۳۹-اطلاعات، یکشنبه ۵ اسفند ۵۸، شماره۱۶۰۸۲،ص۳ و صحیفه نور ج ۱۱، ص ۲۸۰؛ قسمتی از آن چنین است: «اکنون که کمیسیون بررسی و تحقیق در مداخلات گذشته آمریکا در امور داخلی ایران از طریق رژیم شاه سفاک توسط جناب آقای رئیس جمهوری و شورای انقلاب اسلامی ایران تحقق می پذیرد جنایات آنان به اثبات خواهد رسید.... از آنجائی که در آینده نزدیک نمایندگان مردم در مجلس شورای اسلامی اجتماع می نمایند با نمایندگان مردم است تا نسبت به آزای گروگانها و امتیازاتی که در قبال آن باید بگیرند تصمیم گیرند..»

۴۰- انقلاب اسلامی، یکشنبه ۹ شهریور ۵۹، شماره ۳۴۱، ص۲و۵۱ متن نامه را در آنجا مطالعه کنید. رو نوشت نامه فوق برای روزنامه های انقلاب اسلامی، کیهان و اطلاعات ارسال گردیده بود.

۴۱-اطلاعات، یکشنبه ۵ اسفند ۵۸، شماره ۱۶۰۸۲، ص اول و سوم، پیام امام در مورد گروگان ها

۴۲-کیهان ۲۲ شهریور ۵۹، شماره ۱۱۰۹۰ قسمت آخر از پیام آقای خمینی به زائران بیت الحرام و انقلاب اسلامی، شماره ۳۵۱ ، ص ۱۱، مورخ ۲۲ شهریور ۵۹ ؛ چهار شرط عبارتند از: ۱- باز پس دادن اموال شاه و خانواده اش

۲- لغو تمام ادعاهای آمریکا علیه ایران

۳- تضمین آمریکا به عدم مداخله سیاسی و نظامی در ایران

۴- آزاد گذاشتن تمام اموال (سرمایه های) ایران

۴۳- گروگانگیری فصل ششم ص ۲۱۳-۲۱۲ ؛ کتاب سیر تحول سیاست آمریکا در ایران کتاب دوم اکتبر سورگریز قسمت اول گروگانگیری که چکیده کتاب «طراحان یک ماجرا nterlock» از: مارک هولبرت، نیویورک ۱۹۸۲؛ ص ۸۱-۷۸.

۴۴- سقوط دولت بازرگان به کوشش غلامعلی صفایان، مهندس فرامرز معتمد دزفولی، چاپ دوم ۱۳۸۳، ص ۳۲۹-۳۳۰ به نقل از اقای دکتر یزدی؛ انقلاب اسلامی شماره

۴۵-پیروزی و انقلاب، هاشمی رفسنجانی، انتشار ۱۳۸۳، ص ۳۹۹.

۴۶-کیهان، شنبه ۲۷اردیبهشت ۵۹، شماره ۱۰۹۹۸، ص ۹

۴۷-انقلاب اسلامی، پنجشنبه۶ شهریور ۵۹ شماره ۳۳۹.

۴۸- انقلاب اسلامی، پنجشنبه ۲۷ شهریور ۵۹، شماره ۶۵۳، ص ۳ مصاحبه

۴۹-خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص ۲۲۳

۵۰- نامه آقای قطب زاده که برای نمایندگان مجلس نوشته شده بود، به وسیله آقای هاشمی رفسنجانی سانسور و مانع قرائت آن در مجلس گردید و لذا آقای قطب زاده نامه را در ۱۸ شهریور در اختیار روزنامه قرار داد و ما نیز آن را در انقلاب اسلامی ۲۰ و ۲۲ شهریور۵۹ در شماره های ۳۵۰ و ۳۵۱ آن را برای اطلاع عموم منتشر کردیم .

۵۱- انقلاب اسلامی، سه شنبه ۱۵ فروردین ۶۰، شماره ۵۱۳، ص ۸، رئیس مجلس شورای اسلامی

۵۲- کیهان دوشنبه ۵ آبان ۵۹، شماره ۱۱۱۲۷، ص ۱۰

۵۳- کیهان ، پنجشنبه ۱ آبان ۵۹،شماره۱۱۱۲۴، ص ۱۴ ستون۵و۶

۵۴- کیهان شنبه سوم آبان ۵۹ ، شماره ۱۱۱۲۵، ص ۱۲

۵۵- کیهان، پنجشنبه ۸ آبان ۵۹، شماره۱۱۱۲۹، ص ۱۲؛سلاح ها و لوازم مذکور که ۴۰۰ ملیون دلار ارزش دارد که در رژیم شاه مخلوع خریداری شده بود. اما در ژانویه گذشته ارسال آن به ایران به دستور کارتر ممنوع شد.

۵۶- کیهان پنجشنبه ۱ آبان ۵۹ ، شماره ۱۱۱۲۴، ص ۱۴، انتقاد شدید ریگان از سیاست خارجی کارتر

۵۷- کیهان، دوشنبه۵ آبان ۵۹، شماره ۱۱۱۲۷، ص ۱۰

۵۸-کیهان، یکشنبه ۱۱ آبان ۵۹ ، شماره ۱۱۱۳۱، ص ۱۰۰

۵۹- کیهان یکشنبه ۴ آبان ۵۹، شماره ۱۱۱۲۶، ص ۱۰ کاسترو از حمایت مجدد کارتر حمایت می کند

۶۰- کیهان ، سه شنبه ۳۰ دی ۵۹، شماره ۱۱۱۹۷، ص ۱و۲

۶۱- روزنامه جمهوری اسلامی، دوشنبه ۱۳ بهمن ۱۳۵۹

۶۲-کیهان دوشنبه ۱۲ آبان ۵۹، شماره ۱۱۱۳۲، ص ۲ و سایر جراید کشور

۶۳-کیهان دوشنبه ۱۲ آبان ۵۹، شماره ۱۱۱۳۲، ص ۲ و سایر جراید کشور

۶۴- کیهان جهارشنبه، ۳۰ مهر ۵۹، شماره ۱۱۱۲۳، ص ۱۲

۶۵- کیهان پنجشنبه ۱۵ آبان ۵۹، شماره ۱۱۱۳۵، ص ۳

۶۶ - کیهان، پنجشنبه ۸ آبان ۵۹، شماره ۱۱۱۲۹، ص ۲

۶۷- کیهان جهارشنبه، ۳۰ مهر ۵۹، شماره ۱۱۱۲۳، ص ۱۲

۶۸- مشروح آنچه را که من با گوش خود از مکالمه آقای شمس اردکانی با آقای رفسنجانی شنیدم، در کتاب گروگان گیری و..چاپ اول ص ۲۲۴-۲۲۵ و چاپ دوم روی سایت ص ۲۹۳-۲۹۲، آمده است، به آنجا مراجعه کنید.

۶۹- کیهان سه شنبه ۲۵ شهریور ۵۹، شماره۱۱۰۹۷، ص ۳

۷۰- کیهان، دوشنبه ۵ آبان ۵۹ ، شماره۱۱۱۲۷، ص ۱۰ کارتر و ریگان

۷۱- The Imperium,s Quarter century by Robert Pary January ۲۰, ۲۰۰۶

۷۲-مجلس طرح ۴ماده ای پیشنهادی کمیسیون ویژه رسیدگی به مسئله آزادی گروگانها که بر پایه ۴ شرط آقای خمینی تتنظیم شده بود، را با کثریت آراء تصویب کرد:

۱-از آنجا که دولت آمریکا در گذشته همواره د ر امور داخلی کشور ایران دخالتهای گوناگون سیاسی و نظامی کرده است لهذا باید تعهد و تضمین نماید که از این پس هیچگونه دخالت مستقیم و غیر مستقیم سیاسی و نظامی در امور جمهور اسلامی ایران ننماید.

۲-آزاد گذاشتن تمامی سرمایه های ما و در اختیار قرار دادن این سرمایه ها و کلیه اموال و دارائی های ایران چه در آمریکا و یا مؤسسات متعلق به دولت و یا اتباع آمریکا در سایر کشورها بنحوی که دولت جمهوری اسلامی ایران بتواند به هر کیفیتی که بخواهد از آن استفاده کند و دستور ۲۳ آبان ۱۳۵۸ رئیس جمهور آمریکا و دستورات پس از آن مبنی بر انسداد دارائی های ایران کان لم یکن اعلام گردد و بازگشت به شرایط عادی قبل از ۲۳ آبان در مورد کلیه روابط مالی فی مابین و رفع هرگونه اثرات ناشی از این دستور از قبیل تهاجمهای انجام شده و انجام کلیه اقدامات لازم حقوقی و اداری از طرف رئیس جمهوری آمریکا جهت ابطال و الغاء احکام صادره از طرف دادسراها و دادگاه های آمریکا و تضمین

امنیت وتحرک و انتقال دقیق این دارائی ها در قبال هرگونه اقدام اشخاص حقیقی و حقوقی آمریکائی و غیر آمریکایئ در کشور آمریکا.

۳-لغو وابطال کلیه تصمیمات وقدامات اقتصادی و مالی علیه جمهوری اسلامی ایران و انجام کلیه قدامات اداری و حقوقی لازم جهت لغو وابطال تمامی دعاوی وادعاهای دولت آمریکا و مؤسسات و شرکتهای آمریکائی علیه ایران به هر صورت و به هر عنوان و انجام کلیه قدامات اداری و حقوقی لازم جهت عدم طرح هر نوع دعوای حقوقی یا جزائی و مالی جدید از طرف اشخاص حقیقی و حقوقی رسمی و غیر رسمی دولت آمریکا مؤسسات یا شرکتهای آمریکائی و چنانچه هر گونه ادعائی علیه ایران و اتباع ایرانی در هر یک از دادگاهها در رابطه با انقلاب اسلامی و تصرف مرکز توطئه آمریکا و دستگیرشدگان در آن مطرح شود و رأی علیه ملت ایران و یا افراد ایرانی صادر شود دولت آمریکا متعهد و ضامن است تا پاسخگوی آن باشد و ضامن است که غرامت خسارت ناشی از آن را بپردازد.

۴-باز پس دادن اموال شاه معدوم و برسمیت شناختن آن و نافذ دانستن اقدام دولت ایران در اعمال حاکمیت که خود مبنی بر مصادره اموال شاه معدوم و بستگان نزدیک وی که طبق قوانین ایران اموالشان متعلق به ملت ایران است و صدور حکم رئیس جمهوری آمریکا مبنی بر شناسائی و توقیف این اموال و بعمل آوردن کلیه اقدامات اداری و حقوقی لازم برای انتقال کلیه این اموال و دارائی ها به ایران. بر اساس این گروگان آمریکائی را آزاد خواهد ساخت و در صورتی که انجام بعضی از شرایط فوق نیاز به زمان بیشتری داشته باشد با قبول کلیه شرایط از طرف دولت

آمریکا در برابر انجام هر شرط تعدادی از این مجرمین به تشخیص دولت جمهوری اسلامی ایران آزاد خواهند شد.

دولت جمهوری اسلامی ایران موظف است پیشنهاد مذکور را برای اعلام به دولت آمریکا و اجرای آن به دو زبان فارسی و انگلیسی تهیه کند که در مواقع اختلاف اصل نسخه فارسی خواهد بود.

کیهان یکشنبه ۱۱ آبان ۱۳۵۹، شماره ۱۱۱۳۱، چاپ دوم ؛ انقلاب اسلامی۱۱ آبان ۱۳۵۹شماره ۳۹۰.

۷۳-کیهان ۳۰ آذر ۵۹، شماره ۱۱۱۷۳، ص آخر (۱۲)

۷۴- کریستوفرهم بلافاصله در تاریخ ۱۲ آذر ۵۹ تاکید کرد که «آمریکا دو شرط از چهار شرط ایران را غیر عملی خوانده و این دو شرط بازگرداندن ثروت شاه مخلوع و جبران ادعاهای کمپانی های آمریکایی علیه ایران می باشد» (کیهان، پنجشنبه ۱۳آذر ۵۹، شماره ۱۱۱۵۷، ص ۱۰)

۷۵- کیهان، پنجشنبه ۲۲آبان ۵۹، شماره ۱۱۱۴۱، ص ۱۲.هیئت آمریکایی مذاکره الجزایر در مورد شرایط موفقیت آمیز توصیف کرد.

۷۶- کیهان، چهارشنبه ۲۹ آذر۵۹شمار ه۱۱۱۷۱، ص آخر. حل مسئله گروگانها وارد مرحله ای تازه ای شد.

۷۷-کیهان مورخ ۱۶ خرداد ۱۳۸۰ ؛ آقای سید محمود کاشانی اولین سرپرست هیئت داوران ایران در دیوان لاهه بعد از امضا قرارداد الجزایر

در سال ۱۳۵۹است که از جانب آقای رجایی نخست وزیر به این سمت منصوب شده و مدت چهار سال، سرپرستی آن را بعهده داشته‌است.

۷۸- کیهان، پنجشنبه ۱۸دی ۵۹، شماره ۱۱۱۸۵، ص ۹. مصاحبه مطبوعاتی سخنگوی دولت.

۷۹-کیهان ۱۶ خرداد۱۳۸۰

۸۰- نگاه کنید به کتاب گروگانگیری فصل هفتم حکمیت، ص ۲۵۴و۲۶۰ ؛ کیهان، پنجشنبه ۱۸دی ۵۹، شماره ۱۱۱۸۵، ص ۹. مصاحبه مطبوعاتی سخنگوی دولت و کیهان، سه شنبه ۱۳آبان۵۹ شماره۱۱۱۳۳، ص ۴و کیهان۲۵ دی۵۹، شماره۱۱۱۹۲، ص ۱۰ مذاکرات مجلس درباره لایحه دولت

۸۱-از گفته های کارتربعد از امضای قرارداد الجزایر

۸۲- کیهان، شنبه ۲۰ دی ماه ۵۹، شماره ۱۱۱۸۶، ص آخر

۸۳-همان سند.

۸۴- مجله سیاست خارجی شماره ۳و۴ پائیز ۱۳۷۰، ص ۶۸۴؛ آقای بهزاد نبوی عاقد و امضاء کننده بیانیه الجزایربعد از ۱۲سال، در پاسخ به مقاله ای که در نقد بیانیه الجزایر در شماره ۴ مجله سیاست خارجی با صاحب امتیازی وزیرامور خارجه وقت آقای علی اکبرولایتی، انتشار پیداکرده است، از پاره ای از مسائل که بخشی از آن در این تحقیق آمده است ها پرده برمی دارد.

۸۵- همان سند، ص ۶۸۳

۸۶- کتاب نامه ها، به اهتمام فیروزه بنی صدر، ص ۲۳۶-۱۲۴.

۸۷- انقلاب اسلامی، سه شنبه ۲ خرداد ۶۰، شماره ۵۴۶، ص۱۱.

۸۸- انقلاب اسلامی، پنجشنبه۲بهمن۵۹، شماره ۴۵۶، اطلاعیهدفتررسید گی بهامور گروگانها، ص۱۲

۸۹- مجله سیاست خارجی، شماره ۳ و۴ پائیز ۱۳۷۰، ص ۶۸۳

۹۰- انقلاب اسلامی، یکشنبه ۱۲ بهمن ۵۹، شماره ۴۶۳، ص ۱۱

۹۱- انقلاب اسلامی، سه شنبه ۸ اردیبهشت ۶۰، شماره ۵۲۵، ص اول

۹۲- انقلاب اسلامی، دوشنبه ۴ خرداد ۶۰، شماره ۵۴۷، ص ۴.

۹۳- انقلاب اسلامی، شنبه ۲۶ اردیبهشت ۶۰، شماره ۴۰۵، ص اول؛متن کامل نامه در این شماره آمده است.

۹۴-همان سند.

۹۵ - انقلاب اسلامی، چهارشنبه۳۰ اردیبهشت ۶۰، شماره ۵۴۳، ص ۱۲

۹۶- مجله سیاست خارجی ، شماره ۳و۴،۱۳۷۰، ص۶۹۷ یادداشت شماره ۶ آقای بهزاد نبوی

۹۷- انقلاب ایران در دو حرکت، مهندس مهدی بازرگان، چاپ سوم ۱۳۶۶۳، ص ۹۹ ؛خوانندگان عزیز عنایت دارند که مرحوم مهندس بازرگان به احتمال قریب به یقین، نظربه اینکه می خواسته است برای کتابشان مجوز چاپ صادر شود، این طور گفته اند: «گروگانها به ارزانترین بها اگر نگوئیم به زیانبارترین شرایط آزاد شدند» در صورتی که نیک می

دانسته و در جریان امور مجلس که با قرارداد وثوق الدوله مقایسه شده، بوده اند که ملت بهای سنگینی برای آن پرداخته و می پردازد و وی با جمله فوق به بهترین وجهی برای خواننده و شنونده عاقل پیام خودش را رسانده است.

۹۸- کیهان، شنبه ۱۷ آبان ۵۹، شماره ۱۱۱۳۶، ص ۱۰

۹۹- کیهان، دوشنبه ۸ دی ماه ۵۹، شاره ۱۱۱۷۷، ص آخر

۱۰۰- کیهان، چهارشنبه ۴ دی ماه ۵۹، شماره ۱۱۱۷۶، ص ۹

۱۰۱- مجله سیاست خارجی، شماره ۳ و۴ پائیز ۱۳۷۰، ص ۶۷۷، و ۶۷۶

۱۰۲-مجله سیاست خارجی، شماره ۴ زمستان ۱۳۶۹۱ ص ۶۶۷.

۱۰۳- مجله سیاست خارجی ، شماره ۴ ، زمستان ۱۳۶۹، ص ۶۸۹

۱۰۴- صحیفه ی امام ، جلد ۲۱ ، ص ۳۳۰ ؛ خاطرات منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی ص ۳۲۳ قسمتی از نامه

۱۰۵- صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۱۳۹

۱۰۶- کیهان، ۲۵ دی ماه، شماره ۱۱۱۹۲، ص ۱۰

۱۰۷- کیهان، ۲۴ آبان ۵۹ شماره ۱۱۱۴۲، ص آخر

۱۰۸- کیهان پنجشنبه ۱ آبان ۵۹، شماره ۱۱۱۲۴، ص ۱۴

۱۰۹ – همان سند

۱۱۰-مجله سیاست خارجی، شماره ۳ و ۴ پائیز ۱۳۷۰، ص ۶۸۳

۱۱۱-کامل حاصل سخن «کتاب گروگانگیری و...»، چاپ اول ص۳۵۷-۳۴۳ و چاپ دوم ص ۴۶۲-۴۵۷مطالعه کنید.

فصل دوم

این فصل شامل دو مقاله است:

۱-اولی بعد از انتشارکتاب خاطرات آیت الله مهدوی کنی منتشر شد. درکتاب خاطرات آیت الله مهدوی کنی رئیس کمیته های انقلاب اسلامی در زمان گروگانگیری نکات مهم تازه ای در مورد چگونگی تحویل سفارت آمریکا به دانشجویان خط امام و همچنین نظر خمینی در مورد گروگانگیری آمده بود و به همن علت مقاله اولی تحت عنوان «**ادامه تحقیق در باره نقطه های کور واقعه گروگانگیری**» قلمی گردید

۲- آقای صادق خرازی در پاسخ به مقاله‌ای که آقای عباس عبدی منتشر شده بود، مقاله‌ای در سایت دیپلماسی ایرانی نوشته و منتشر کرده بود. بدین مناسبت اینجانب مطلب کوتاهی در این رابطه به‌عنوان "کمنت" تحت عنوان«مقصر اصلی خسارت عظیمی که اشغال سفارت آمریکا برای ایران به‌بار آورده کیست؟» نوشته و برای این سایت فرستاده شد ، اما آن ها، آن را منتشرنکردند. این مقاله کوتاه چون حاوی نکاتی بود که شاید برای دیگران هم می توانست باشد، آن را در وبسایتها منتشر کردم. و اینک هر دو مقاله به همان صورتی که در وبساتیها منتشر شده، در این فصل آورده می شود.

ادامه تحقیق در باره نقطه های کور واقعه گروگانگیری

مقدمه

اشغال سفارت آمریکا توسط دانشجویان پیرو خط امام که عواقبی چون انسداد دارائی های کشور، تحریم اقتصادی، انزوای کامل سیاسی، امضای قرارداد اسارت بار الجزایر و از همه مصیت بارتر، زمینه سازی برای تجاوز نظامی عراق به ایران را در پی داشت، از سهمگین ترین رویدادهای پس از انقلاب محسوب می شود. اینجانب به عنوان مدیرمسئول روزنامه انقلاب اسلامی و به عنوان کسی که به مقتضای کار روزانه حرفه ای در آن ایام از نزدیک شاهد این حادثه بودم، در سال ۱۳۸۶ مجموعه تحلیلها و اسناد و گزارش های موجود در ایران آن روز را گردآوری کرده و در کتاب "گروگانگیری و جانشینان انقلاب" (انتشارات برزواند، سال ۱۳۸۶) منتشر ساختم. اما از آنجا که این حادثه عظیم سیاسی در سطح ملی و جهانی همچنان دارای نقطه های کور فراوانی است این تحقیق به ناچار هنوز ادامه خواهد داشت و هر روز که می گذرد ابعاد دیگری از ماجرا آفتابی می شود. به نظرم با توجه به عظمت این واقعه و تاثیر شگفت انگیزی که بر زندگی روزانه ملیونها ایرانی در داخل و خارج داشته است، آگاهی رسانی نسبت به ابعاد واقعی این موضوع یک ضرورت ملی است. در این مجال به یکسری داده های تازه که بعد از انتشار کتاب پیدا شده است می پردازم و این اطلاعات را در سایه معلومات قبلی تحلیل خواهم کرد. گفتنی است این اطلاعات تازه از جانب سران جمهوری اسلامی و کسانی که به نحوی دست اندر کار این مسئله بوده اند، نشر یافته است و بنابراین می تواند بخشی از گره های کور این فاجعه و عامل اصلی

فاجعه را برای ملت ایران باز کند. از زمرهٔ مهمترین این اطلاعات تازه می توان به اعترافات آقایان ناطق نوری و محمد رضا مهدوی کنی و هاشمی رفسنجانی اشاره کرد که با توضیحاتی به ترتیب زیر می آورم.

اطلاعات جدید

۱. امسال در سالگرد اشغال سفارت آمریکا خاطرات آقای ناطق نوری در این باره منتشر شده است. او در این خاطرات از نقش جهاد سازندگی و خودش که در آن زمان نماینده آقای خمینی در جهاد سازندگی بود سخن به میان آورد و تصریح می کند که سفارت آمریکا را با مهر جهاد سازندگی اشغال کردیم و آقای اصغرزاده که یکی از گروگان گیران اصلی است و دیگران از نیروهای شاغل در جهاد سازندگی بودند که رفتند و سفارت را اشغال کردند: "از همین‌جا [جهاد سازنگی است] هم لانه جاسوسی را گرفتند. ابتدا هم با مهر جهاد در لانه جاسوسی کار می‌کردند. آقای اصغرزاده و دیگران همگی در جهاد بودند که رفتند به لانه جاسوسی."(۱)

۲. آقای محمدرضا مهدوی کنی رئیس فعلی دانشگاه امام صادق که در آن زمان سرپرست کمیته های انقلاب اسلامی بود تصرح می کند که آنها هم قبل و هم به هنگام اشغال سفارت آمریکا، در سفارت آمریکا کمیته داشتند و تیمی حدود ۶۰ نفر در داخل سفارت بود که از سفارت حفاظت می کرد: "ما در مسائل تبعیت از امام را لازم می دانستیم... نا گفته نماند که ما به دستور شخص امام، سفارت آمریکا را محافظت می کردیم، ولی همه ی سفارتخانه ها این طور نبود چون مهم نبودند. سفارت آمریکا از همه مهمتر بود...امام فرمودند این دشمن اول ماست. به همین جهت احتمال اینکه به سفارت حمله بشود زیاد بود؛ هم از طرف خودی

ها و هم از طرف مخالفین، به این جهت امام فرمودند که اینجا را خوب حفاظت کنید. تیمی از نیروهای کمیته حدود ۶۰ نفر از آن جا حفاظت می کردند. در داخل خود سفارت هم جا گرفته بودند و مسئولین سفارت هم مایل بودند که اینها برای حفاظت آنجا بمانند. حتی امکان ماشین در اختیار بچه ها گذاشته بودند."(۲)وی گفته خانم معصومه ابتکار مترجم بچه های خط امام در داخل سفارت که گفته است، امام با اشغال سفارت در ابتدا مخالف بوده اند را رد می کند و می گوید: "وقتی شنیدیم که به سفارت آمریکا حمله کردند، برای ما خیلی غیر مترقبه بود و تعجب کردیم چه شده که این ماجرا پیش آمده؟ اجمالاً یادم هست که آقای بهشتی و مهندس بازرگان به من زنگ زدند که آقا چرا شما نشسته اید؟ کجا هستید؟ نیروهای انتظامی کجاست؟ کمیته ها کجا هستند؟ دانشجویان به سفارت ریخته اند و آنجا را تصرف کرده اند و آمریکائی ها را به گروگان گرفته اند. آنها خیلی ناراحت بودند و نمی خواستند که روابط فیمابین با این کارها تیره شود. ما هم در ابتداء طبق وظیفه ی محوله و رویه ی خودمان با ورود دانشجویان به سفارت مخالفت کردیم و من از کمیته پرسیدم چرا اینطور شده؟ گفتند آمدند و به سفارت حمله کردند و از دیوار سفارت بالا رفتند و ما در مقابل بچه ها ایستادگی نکردیم، چون اجازه نداشتیم با بچه های خودمان بجنگیم و بعداً معلوم شد همین دانشجویان خط امام وارد لانه شده اند. من همان موقع به مرحوم حاج احمد آقا زنگ زدم. یادم می آید شب آن روزی بود که به سفارت ریخته بودند، زنگ زدم و پرسیدم جریان چیست؟ مرحوم حاج احمد اول می خندیدند و پاسخ نمی دادند. من گفتم آخر چه شده است؟ شما اطلاع دارید؟ ایشان می خندید. بالاخره بعد از اصرار گفتند: امام راضی هستند. شما هم با آنها کاری نداشته باشید. این بیان مرحوم حاج احمد آقا بود، ولی بعدها خانم ابتکار مترجم دانشجویان در مصاحبه ای اظهار کردند که در ابتدا حضرت امام با این کار مخالف بودند و سر انجام پس از یک یا دو روز رضایت دادند." (۳) وی در ادامه می گوید: "اگر منهای دستور امام بود این کار به نظر من مطلوب نبود؛ ولی

چون امام فرمودند که این «انقلاب دوم» است، ما هم پذیرفتیم و تسلیم شدیم. نیروهایمان را از آنجا بیرون کشیدیم و آنجا را در اختیار دانشجویان گذاشتیم." (۴)این بیان صریح و روشن است که تا یکی دو روز بعد از اشغال، هنوز سفارت در اختیار تیم کمیته مستقر در سفارت بوده و به امر آقای خمینی آنجا را در اختیار دانشجویان خط امام قرار داده اند. آقای مهدوی کنی باز تصریح می کند که: "از کلام حاج احمد آقا معلوم شد که از پیش در این کار هماهنگی صورت گرفته بود، ولی آیا این هماهنگی به این صورت بوده که کار را انجام دادند و سپس اجازه گرفتند یا (از قبل اجازه داشتند، اینها را من نمی دانم، شاید هم از قبل بوده، و دیگر اینها را باید از خود آقایان بپرسید که آنها بهتر می دانند)...اصل کار خلاف قانون بود...آیا درست بود که با وجود و حضور نیروهای کمیته ی انقلاب در سفارت این گونه تهاجم واقع شود؟ در مرحله دوم نتیجه ی این اقدام چه بود و چه اندازه این عمل به نفع ما بود؟ این را من نمی دانم، تحلیل ها مختلف است که آیا این کار به نفع ما بود یا نبود که این خود بحث دیگری است که تحلیل آن از من ساخته نیست." (۵)

آقای مهدوی کنی با زبانی که هم حرف و نظرش را زده باشد و هم در صورت حمله مخالفان درون رژیم که چرا امام را متهم می کنی، پاسخی برای حمله کنندگان داشته باشد، می گوید: "من با این کار قطع نظر از دستور امام مخالف بودم و آن را مفید نمی دانستم، به خصوص ادامه ی آن را صلاح نمی دیدم، چنانکه عملاً ادامه ی کار به نفع ما تمام نشد...آخر کار به جائی رسید که ما التماس کردیم که گروگانها را تحویل بدهیم. من در آن موقع که بیانیه الجزایر نوشته می شد در دولت بودم. بیانیه با عجله و بدون مطالعه دقیق و بدون توجه به دقایق و ظرایف حقوق بین المللی تنظیم گردید. به نظر می آید که آثار و تبعاتش هم خیلی جالب نبود."(۶) آقای مهدوی کنی در مطالب خود به چند نکته مهم در امر گروگان گیر ی را روشن می کند:

-تیمی ۶۰ نفره از کمیته های انقلاب که در داخل سفارت آمریکا مستقر بوده از سفارت حفاظت می کرده اند.

- کمیته مستقر در سفارت به امر آقای خمینی برای حفاظت از سفارت آمریکا در آنجا مستقر شده است.

-تا یکی دو روز بعد از اشغال سفارت به وسیله دانشجویان خط امام، کمیته ۶۰ نفری در سفارت مستقر بوده و آقای مهدوی کنی بعد از درک دستور آقای خمینی از سوی احمد خمینی، نیروهای کمیته را از آنجا بیرون کشیده و آنجا را در اختیار دانشجویان گذاشته است.

- حرف خانم معصومه ابتکار که آقای خمینی ابتدا مخالف گروگان گیری بوده را رد کرده و با اطلاعاتی که داشته، توضیح داده که امام از قبل مطلع و راضی به این امر بوده است.

- با حرف آقای احمد خمینی، بر آقای مهدوی کنی مشخص می شود که از پیش هماهنگی با آقای خمینی صورت گرفته است. اما برای اینکه خود را از تیر حمله کنندگان خلاص کند که چرا آقای خمینی را هم متهم می سازد، به شکل مصلحت آمیز و ملایم به این صورت که "از قبل اجازه داشتند، اینها را من نمی دانم، شاید هم از قبل بوده، و دیگر اینها ر ا باید از خود آقایان بپرسید"، تحلیل و نظر واقعی اش را باقی می گذارد. این نکته آخری با اعتراف آقای ناطق نوری که سفارت آمریکا با توسط بچه های جهاد سازندگی اشغال شده و در ابتدا هم با مهر جهاد سازندگی کار می کرده اند کاملاً همخوانی دارد و به همین علت هم بچه های کمیته، چون آقای ناطق نوری و اصغر زاده و دیگران را می شناخته اند، از خود مقاومتی نشان نداده و سفارت را در اختیار آنان قرار داده اند.

جای تآسف است که همین آقای مهدوی کنی که امروز مطالب به این روشنی و صریحی در مورد اشغال سفارت و کمیته مستقر در سفارت گفته است، در آن دوران و زمانی همین کمیته مستقر در سفارت به اعمال خلاف قانون و بگیر و ببند به سرپرستی ماشاء الله کاشانی خواه (معروف به ماشاءالله قصاب) که خودش سابقاً جزو زیر مجموعه ساواک بود، دست زد و کمیته سفارت آمریکا در کشور چه مسئله ها که نیآفرید، تا جایی که آقای مهدوی کنی به نام خود به عنوان سرپرست کمیته های انقلاب و وزارت خارجه که در آن موقع در اختیار آقای دکتر یزدی بود، البته به هدف اغفال مردم و خواباندن سرو صداها، در ۲۱ مرداد ۵۸ طی اطلاعیه ای اعلام داشت: «پیرو در خواست وزارت امور خارجه و طبق تصمیم مشترک شورایعالی کمیته مرکزی و فرماندهی سپاه پاسداران از بامداد یکشنبه ۲۱ امرداد ماه ۱۳۵۸ کمیته سفارت آمریکا منحل گردید.» (۷)

و امروز معلوم می شود که اصل همین اطلاعیه هم دروغ بوده و فقط برای خواباندن سرو صداها بوده است. به هر حال این سوال هنوز پابرجاست که آقای خمینی چه در سر داشت که با هماهنگی و اذن او این کار انجام و تداوم می یابد؟ اما از سوی دیگر، از آقای خمینی که هوش عجیبی در درک روابط قدرت داشت این کار که از آن به انقلاب دوم تعبیر کرده است نباشد موجب شگفتی باشد همچنانکه می بینیم آقای خمینی که تا قبل ازرفتن به نجف (۸) و تا اواخر سال ۴۸ که ولایت فقیه را به عنوان یک فقیه در حاشیه حوزه نجف تدریس می کند به ولایت فقیه معتقد نبوده است. اما معلوم نیست در طول مدتی که آقای خمینی درنجف بوده است چه تحولی در وی بوجود آمده که از آقای خمینی مخالف ولایت فقیه، خمینی ای درست می شود که برای ولایت فقیه به عنوان زعامت سیاسی و رهبری کشور تئوری قدرتی را تحت عنوان ادامه حکومت رسول خدا و امام زمان بسازد. چه بسا در روزهای آبان ۵۸ نیز از "الهاماتی" بی بهره نبوده است.

گروگانکیری و جنگ ویرانگر هشت ساله

رابطه مستقیم میان تحریک صدام به شروع جنگ علیه ایران و گروگانگیری بر کسی پوشیده نیست. الان که در دوران پس از صدام بسر می بریم در این باره تا بخواهی از خود آمریکایی ها سند منتشر شده است. بنابراین هر کسی که منصفانه تاریخ پس از انقلاب را مطالعه کند و منابع مختلف را ببیند به روشن خواهد دید که ریشه اصلی حمله عراق به ایران در اشغال سفارت آمریکا و بحران گروگان گیری نهفته است و خسارت جنگ، خسارتی است که در اثر بحران گروگان گیری به کشور وارد شده است. البته در همان بحبوحه گروگانگیری نیز همهٔ سران کشور در مورد ارزیابی پدیده جنگ بالاتفاق قائل بودند که جنگ عراق علیه ایران نیست بلکه جنگ آمریکا علیه ایران است و من در کتاب گروگانگیری در ص ۲۹۲-۲۹۵، نظرات همه را آورده ام که برای پرهیز از اطاله کلام از ذکر مجدد آن در می گذرم.

زمانی که عراق به ایران حمله کرد تمام شرایط جهانی علیه ایران آماده بود. در بین تمام کشورهای روی زمین تنها کشور آلبانی در سازمان ملل از عمل گروگان گیری ایران حمایت کرد. بنا بر این، آن دسته از کسانی که می گویند آمریکا دشمن انقلاب اسلامی و در صدد از بین بردن آن بود، در صورتی که حق را به آن ها بدهیم و بپذیریم که آمریکا چنین قصد و نیتی داشت آیا بر ما نبود که تمام بهانه های لازم را از او سلب کنیم و بهانه ای به دستش ندهیم و یا اینکه به دست خودمان بهانه لازم را در اختیارش بگذاریم و خالق اجماع جهانی علیه خود باشیم؟

طبیعی است که در چنین حالتی عقل سلیم روش خود را بر ندادن بهانه و گرفتن بهانه از دست دشمن استوار می کند. آیا باید در عقل گردانندگان رژیم شک

کنیم یا بگوییم نه آنها عقل داشتند اما عقلی فایده گرا که در این قضیه منافع خاصی را در تقابل با حقوق ملی در پشت پرده مد نظر داشتند؟

در چنین شرایطی لازم نبود که آمریکا خود طراح جنگ باشد، کافی بود که چراغ سبز به عراق داده شود و شوروی نیز جبهه مخالف نگیرد و این هر دو با بحران گروگان گیری حاصل شد و باعث خوشحالی صدام گردید.

در اینجا تنها به دو داده از آقای هشمی رفسنجانی که بعد از ۲۵ سال آن را آشکار کرده است، اکتفا می کنم: آقای هاشمی رفسنجانی در کتاب خود بنام "بسوی سرنوشت" که کارنامه سال ۱۳۶۳ است چنین می گوید: "ابو خالد فرستاده ویژه یاسر عرفات آمد و نامه ای از عرفات آورده بود و جنگ تحمیلی را جنگ آمریکا علیه ایران دانسته بود (ص۱۲۹ کتاب)

آقای هاشمی رفسنجانی در اینجا پاسخ خود به یاسر عرفات به تاریخ ۱۳۶۳/۳/۱۶، را می آورد:

"برادر گرامی جناب آقای یاسر عرفات ریاست سازمان آزادی بخش فلسطین

...اینکه فرموده اید برای شما روشن شده که حزب بعث و شخص صدام به نیابت از آمریکا جنگ را علیه انقلاب اسلامی ایران آغاز کرده است و ادامه می دهد، کشف و اظهار این مطلب مایه امید است ولی دیر فهمیدن یا دیر گفتن شما مایه تأسف. (همان سند، ص ۵۶۵)

مجدداً آقای هاشمی رفسنجانی در یادداشت جمعه ۱۱ آبان ۱۳۶۳، می نویسد: " در منزل بودم ...در این روز شبکه تلویزیونی ABC ایالات متحده، برنامه خود را موسوم به "نایت لاین" را به موضوع اشغال سفارت آمریکا در تهران به دست دانشجویان مسلمان پیرو خط امام اختصاص داده بود. در این برنامه آقای سعید رجائی خراسانی نماینده دائم ایران در سازمان ملل، حسین شیخ الاسلام معاون

سیاسی وزارت امور خارجه، جودی پاول سخنگوی کاخ سفید در دوره کارتر، ابو الحسن بنی صدر رئیس جمهور مخلوع ایران و دو تن از گروگانها بنامهای مورهند کندی و باری روزن شرکت داشتند. مهمترین موضع حاصل از این برنامه، اظهارات سخنگوی کاخ سفید در دوره کارتر و اعتراف به نقش آمریکا در وقوع جنگ تحمیلی بود. جودی پاول در پاسخ به اظهارات شیخ الاسلام که خود از دانشجویان تسخیر کننده سفارت آمریکا بود، اعلام داشت: "نتیجه مشهود و آشکار گروگان گیری، جنگ ایران و عراق می باشد و بدون گروگان گیری، این جنگ به وقوع نمی پیوست." وی در باره سخنان شیخ الاسلام در باره اهمیت تسخیر لانه جاسوسی گفت: "وقتی ایشان از افتخار آنچه انجام داده اند، به خود می بالند، بهتر است کمی مکث کنند و فهرست تلفات را مطالعه بفرمائید که دهها هزار از هموطنان ایشان کشته شده اند. بعد از ذکر نام هر یک از آنها، وی می تواند بگوید که آنها به خاطر حماقت من کشته شده اند." (همان سند ص۳۶۳-۳۶۴)

و راست این است که همهٔ اینها جزئی از حقیقت غم انگیزی است که در کشور ما و به دست خودی ها به وقوع پیوسته است ولی با کمال تاسف ملت هنوز پس از نزدیک سه دهه باید در سانسور باقی بماند و نداند چه بلایی و به واسطه چه کسانی بر سرش فرود آمده است.

پاسخ جودی پاول به شیخ الاسلام که آقای رفسنجانی نیز سه دهه بعد ظاهرا آگاهانه آن را ذکر می کند واقعاً تکان دهنده است. راست می گوید وقتی با شگفتی از شیخ الاسلام و امثال او که بازیچه تشنگان قدرت مطلقه شدند می پرسد آیا در برابر هزاران خانواده های شهید و چند میلیون جانباز و معلول و بیش از هزار میلیارد دلار خسارت وارد شدن به میهن احساس شرم نمی کنید؟

بی شرمی در برابر این همه تبهکاری

حال در پایان این مقال اجازه دهید یک نکته را خاطر نشان کنم. هر انسان شرافتمند و آزاد اندیشی وقتی به عمل گروگان گیری و نتایج اسف انگیز آن که برای ملت ایران به ارمغان آورد، می نگرد، نمی تواند بی تفاوت باقی بماند و اظهار تأسف نکند و به دنبال علل و جستجوی انگیزه پنهان این عمل بر نیاید. عملی که البته آقای خمینی آن را "انقلاب دوم و بزرگتر از انقلاب اول" نامید و با آلت دست قرار گرفتن تعدادی دانشجو و غیر دانشجو، از آن برای خود و کسانی که به دنبال انحصار قدرت و دیکتاتوری بودند، به عنوان آتویی علیه آزادی و حقوق ملت بهره گرفتند.

به جملات زیر توجه کنیم. آیا با دانشی که از عواقب وحشتناک گروگانیگری داریم شنیدن این نوع سخنان شرم آور نیست. برای مثال آقای بهزاد نبوی مدعی است: "بیانیه الجزایر از نظر سیاسی یک مجموعه افتخار آفرین برای جمهوری اسلامی است"(۹) ویا " ما پوزه آمریکا را در رابطه با گروگان گیری به خاک مالیدیم."(۱۰) و آقای رجائی نخست وزیر که می گفت: "ما موفق شدیم به یاری خدا و همت هموطنان بزرگترین مسئله تاریخی را حل نمائیم"(۱۱) و یا در جایی دیگر: "ما یک بار دیگر نشان دادیم که قادریم بزرگترین مسئله تاریخ را حل کنیم و به دنیا ثابت کنیم که یک کشور انقلابی و مکتبی به اتکاء به ایدئولوژی خود می تواند در مقبل ابر قدرتها باستد. ما با گروگان گیری به بزرگترین دست آوردهای سیاسی در تاریخ اجتماعی بشر دسترسی پیدا کردیم و موفق شدیم بزرگترین قدرتهای طاغوتی را به زانو در آوریم."(۱۲)

آیا انسان ایرانی هم آنروز و هم امروز حق ندارد از آنها و از خودش بپرسد: بهتر نبوده و نیست که به جای رجز خوانی و ادعای قهرمان سازی، مجموعه عمل را

در معرض افکار عمومی قرار می دادید و می گفتید: ای ملت این همانا سند افتخاری است که برای شما به ارمغان آورده ایم! مگر نه این است که معمولاً قهرمانان نظامی، سیاسی، اقتصادی، و... وقتی برای ملت خود افتخار می آفرینند، آن افتخار را در معرض دید عموم قرار می دهند و با تشریح جزئیات عمل انجام شده، ملت را با خود به صحنه های مختلف نبرد برده تا ملت از مشاهده صحنه های قهرمانانه و افتخار آفرین به وجد و شادی در آید.

در حقیقت سند افتخار مورد بحث، مجموعه بیانیه الجزایر و ضمائم و اسناد و مدارک حکمیت و دیوان مرضی الطرفین لاهه است که میدان نبرد شما با آمریکائیان به حساب می آید. انتشار این مجموعه، نشان دهنده عمل قهرمانانه و افتخار آفرین و چگونگی حل پیچیده ترین مشکل تاریخ است که نه تنها در ۲۸ سال قبل، به هنگام امضای قرارداد الجزایر و اجرای آن شهامت و جرأت پیدا نشد که آن را برای اطلاع عموم منتشر سازند، حتی امروز نیز از انتشار درست و کامل آن ترس دارند و مردم را تا به امروز از این حق خدادادی خویش سانسور کرده اند. مجموعه بیانیه الجزایر و ضمائم آن که صحنه عمل قهرمانانه شماست، همچنان سری و جزء اسرار دولتی به شمار می آید. این هم نوع جدیدی از خلق قهرمانان سری و پنهانی ویژه جمهوری اسلامی است!

اگر این مجموعه انتشار پیدا کرده بود، دیگر لازم به رجز خوانی و ادعا نبود. متخصصان و پژوهشگران و حقوقدانان با در دست داشتن اسناد و مدارک، جزئیات آن را ترسیم کرده، و هنرمندانی پیدا می شدند که نظیر فیلمهای مستند تاریخی و... آن را به معرض تماشای عموم قرار دهند. اما تا بحال در هیچ کجای دنیا دیده نشده است که اعمال افتخار آفرین و قهرمانانه را از دیدعموم مکتوم نگه دارند. اما در عوض همیشه این گونه بوده است که قریب به تمام اعمال خائنانه، سعی شده است از دیدها مخفی بماند، مگر اینکه به نحوی مطلعین در زمانهای دیگر آن را فاش کرده باشند. باز هم در اینجا باید آز آن مرد بزرگ مرحوم آیت الله

منتظری یاد کنم که با شهامت کم نظیرش نسبت به انتقاد به خود از جمله متذکر شد: که من در ابتداء با گروگان گیری موافق بودم اما باید اذعان کنم که این عمل خسارت عظیمی برای کشور ببار آورد و به ضرر کشور تمام شد.

یاد داشتها:

۱- ناطق نوری به مناسبت سالگرد لانه جاسوسی

۲- خاطرات آیت الله مهدوی کنی،تدوین مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۸، صص ۲۲۱و ۲۲۰.

۳- همان سند، صص ۲۱۸ و ۲۱۹.

۴- همان سند، ص۲۲۰.

۵- همان سند، ص ۲۲۳.

۶- همان سند، ص ۲۲۰.

۷ - جمهوری اسلامی، دوشنبه ۲۲ مرداد ماه ۵۸، شماره ۶۲، ستون ۹، ص ۲ پایین صفحه.

۸- خاطرات آیت الله منتظری، چاپ انقلاب اسلامی،فوریه ۲۰۰۱، ص ۸۶ ؛ رساله اجتهاد و تقلید آقای خمینی در هشتاد صفحه از صفحه ۹۳ تا ۱۷۳ در جلد دوم کتاب رسائل چاپ قم ۱۳۷۸ ه.ق. ؛ کتاب کشف الاسرار آیت الله خمینی از ص ۱۰۷ تا ص ۱۱۵، چاپ ۱۳۲۳ شمسی انتشارات کتاب فروشی علمیه اسلامیه تهران .

۹- کیهان، ۲۵ دیماه ۵۹،شماره۱۱۱۹۲، ص۱۰ مذاکرات مجلس.

۱۰- همان سند.

۱۱- انقلاب اسلامی، پنجشنبه ۲ بهمن ۵۹، شماره۴۵۶ ص ۲ ، بخشی از سخنان آقای رجائی با گروهی از اعضای انجمنهای اسلامی شهرستان آمل.

۱۲- همان سند.

مقصر اصلی خسارت عظیمی که اشغال سفارت آمریکا برای ایران به‌بار آورده کیست؟

آقای صادق خرازی در پاسخ به مقاله‌ای که آقای عباس عبدی در شماره ۲۱ نشریه آسمان، منتشر کرده است، مقاله‌ای در سایت دیپلماسی ایرانی نوشته است. مطلب کوتاهی در این رابطه به‌عنوان "کمنت" برای این سایت فرستادم اما منتشر نشد. چون مطلب عنوان‌شده حاوی نکاتی است که شاید برای دیگران هم مفید باشد، آن را در اینجا می‌خوانید

جناب آقای صادق خرازی سلام

چند نکته ای را که در پاسخ به مطلب آقای عبدی به درستی به صورت سئوالی از ایشان مطرح کرده اید، حقیقتی است که از زبان شما جاری شده است:

۱- «مساله ای که من مطرح کردم سوالی است که بخش عمده ای از جامعه نیز آن را در خلوت و جلوت مطرح می کنند و به جدی بودن آن باور دارند. آیا ایشان باور دارند که واقعه گروگانگیری علت موجده جنگ و تجاوز به ایران و بدنامی برای انقلاب و جمهوری اسلامی و پدیده بسیاری از معضلات ملی و بین المللی

کشور بوده یا نه؟ آیا ایشان این واقعیت را که اشغال سفارت با آن همه معضلات پیرامونی که پدید آورد هزینه جنگ را بر مردم تحمیل کرد قبول دارند یا آن را توهم می پندارند؟ آقای عبدی، شما و دوستان تان که مدعی هستید آن روز احساساتی بودید و جوانی کردید بفرمایید که به نظر شما هزینه آن احساسات و جوانی کردن شما را چه کس و یا کسانی می بایست متقبل شوند؟»

۲- « واقعه گروگانگیری علت موجده جنگ و تجاوز به ایران و بدنامی برای انقلاب و جمهوری اسلامی و پدیده بسیاری از معضلات ملی و بین المللی کشور بوده » و افزون بر این « که اشغال سفارت با آن همه معضلات پیرامونی که پدید آورد هزینه جنگ را بر مردم تحمیل کرد »

۳- « بی تردید ماجرای اشغال سفارت آغازگر و بستر رشد بسیاری از بداخلاقی ها شد » اینها و بعضی نکات دیگر ی که مطرح کرده اید، حقایقی است که از زبان شما جاری شده است اما افزوده اید که بی تردید در ماجرای اشغال سفارت «اگر حکمت امام رضوان الله علیه و بسیاری از بزرگان طراز اول انقلاب نبود معلوم نبود که به دلیل همان احساسات جوانانه چه قتل ها و چه اعدام ها و چه انتقام ها از فضای پرداخته جمع اشغال سفارت نتیجه نمی شد.»

گمانم بر این است که شما در مقامی نیستید که ندانید که اگر آقای خمینی عمل گروگان گیرها را « انقلاب دوم و بزرگتر از انقلاب اول» ننامیده بود و از دانشجویان پیرو خط امام حمایت و پشتیبانی همه جانبه ای نمی کرد، کار این بچه ها را به پشیزی نمی گرفتند و حداکثر کارشان مثل اشغال سفارت بوسیلهٔ چریکای فدائی خلق می شد که ظرف کمتر از یک روز آنها را از سفارت بیرون ریختند.

در این رابطه آقای محمدرضا مهدوی کنی رئیس فعلی دانشگاه امام صادق که در آن زمان سرپرست کمیته های انقلاب اسلامی بود تصرح می کند که آنها هم

قبل و هم به هنگام اشغال سفارت آمریکا، در سفارت آمریکا کمیته داشتند و تیمی حدود ۶۰ نفر در داخل سفارت بود که از سفارت حفاظت می کرد: «ما در مسائل تبعیت از امام را لازم می دانستیم... نا گفته نماند که ما به دستودر شخص امام، سفارت آمریکا را محافظت می کردیم، ولی همه ی سفارتخانه ها این طور نبود چون مهم نبودند. سفارت آمریکا از همه مهمتر بود...امام فرمودند این دشمن اول ماست. به همین جهت احتمال اینکه به سفارت حمله بشود زیاد بود؛ هم از طرف خودی ها و هم از طرف مخالفین، به این جهت امام فرمودند که اینجا را خوب حفاظت کنید. تیمی از نیروهای کمیته حدود ۶۰ نفر از آن جا حفاظت می کردند. در داخل خود سفارت هم جا گرفته بودند و مسئولین سفارت هم مایل بودند که اینها برای حفاظت آنجا بمانند. حتی امکان ماشین در اختیار بچه ها گذاشته بودند.»(۱)

وی گفته خانم معصومه ابتکار مترجم بچه های خط امام در داخل سفارت که گفته است، امام با اشغال سفارت در ابتدا مخالف بوده اند را رد می کند و می گوید: «وقتی شنیدیم که به سفارت آمریکا حمله کردند، برای ما خیلی غیر مترقبه بود و تعجب کردیم چه شده که این ماجرا پیش آمده؟ اجمالاً یادم هست که آقای بهشتی و مهندس بازرگان به من زنگ زدند که آقا چرا شما نشسته اید؟ کجا هستید؟ نیروهای انتظامی کجاست؟ کمیته ها کجا هستند؟ دانشجویان به سفارت ریخته اند و آنجا را تصرف کرده اند و آمریکائی ها را به گروگان گرفته اند. آنها خیلی ناراحت بودند و نمی خواستند که روابط فیمابین با این کارها تیره شود. ما هم در ابتداء طبق وظیفه ی محوله و رویه ی خودمان با ورود دانشجویان به سفارت مخالفت کردیم و من از کمیته پرسیدم چرا اینطور شده؟ گفتند آمدند و به سفارت حمله کردند و از دیوار سفارت بالا رفتند و ما در مقابل بچه ها ایستادگی نکردیم، چون اجازه نداشتیم با بچه های خودمان بجنگیم و بعداً معلوم شد همین دانشجویان خط امام وارد لانه شده اند. من همان موقع به مرحوم حاج

احمد آقا زنگ زدم. یادم می آید شب آن روزی بود که به سفارت ریخته بودند، زنگ زدم و پرسیدم جریان چیست؟ مرحوم حاج احمد اول می خندیدند و پاسخ نمی دادند. من گفتم آخر چه شده است؟ شما اطلاع دارید؟ ایشان می خندید. بالاخره بعد از اصرار گفتند: امام راضی هستند. شما هم با آنها کاری نداشته باشید. این بیان مرحوم حاج احمد آقا بود، ولی بعدها خانم ابتکار مترجم دانشجویان در مصاحبه ای اظهار کردند که در ابتدا حضرت امام با این کار مخالف بودند و سر انجام پس از یک یا دو روز رضایت دادند.» (۲)

وی در ادامه می گوید: «اگر منهای دستور امام بود این کار به نظر من مطلوب نبود؛ ولی چون امام فرمودند که این «انقلاب دوم» است، ما هم پذیرفتیم و تسلیم شدیم. نیروهایمان را از آنجا بیرون کشیدیم و آنجا را در اختیار دانشجویان گذاشتیم.» (۳)

این بیان صریح و روشن است که تا یکی دو روز بعد از اشغال، هنوز سفارت در اختیار تیم کمیته مستقر در سفارت بوده و به امر آقای خمینی آنجا را در اختیار دانشجویان خط امام قرار داده اند. آقای مهدوی کنی باز تصریح می کند که: «از کلام حاج احمد آقا معلوم شد که از پیش در این کار هماهنگی صورت گرفته بود، ولی آیا این هماهنگی به این صورت بوده که کار را انجام دادند و سپس اجازه گرفتند یا (از قبل اجازه داشتند، اینها را من نمی دانم، شاید هم از قبل بوده، و دیگر اینها را باید از خود آقایان بپرسید که آنها بهتر می دانند)...اصل کار خلاف قانون بود...آیا درست بود که با وجود و حضور نیروهای کمیته ی انقلاب در سفارت این گونه تهاجم واقع شود؟ در مرحله دوم نتیجه ی این اقدام چه بود و چه اندازه این عمل به نفع ما بود؟ این را من نمی دانم، تحلیل ها مختلف است که آیا این کار به نفع ما بود یا نبود که این خود بحث دیگری است که تحلیل آن از من ساخته نیست.» (۴)

آقای مهدوی کنی با زبانی که هم حرف و نظرش را زده باشد و هم در صورت حمله مخالفان درون رژیم که چرا امام را متهم می کنی، پاسخی برای حمله کنندگان داشته باشد، می گوید: «من با این کار قطع نظر از دستور امام مخالف بودم و آن را مفید نمی دانستم، به خصوص ادامه ی آن را صلاح نمی دیدم، چنانکه عملاً ادامه ی کار به نفع ما تمام نشد...آخر کار به جائی رسید که ما التماس کردیم که گروگانها را تحویل بدهیم. من در آن موقع که بیانیه الجزایر نوشته می شد در دولت بودم. بیانیه با عجله و بدون مطالعه دقیق و بدون توجه به دقایق و ظرایف حقوق بین المللی تنظیم گردید. به نظر می آید که آثار و تبعاتش هم خیلی جالب نبود.»(۵)

آقای مهدوی کنی در مطالب خود به چند نکته مهم در امر گروگان گیر ی را روشن می کند:

-تیمی ۶۰ نفره از کمیته های انقلاب که در داخل سفارت آمریکا مستقر بوده از سفارت حفاظت می کرده اند.

- کمیته مستقر در سفارت به امر آقای خمینی برای حفاظت از سفارت آمریکا در آنجا مستقر شده است.

- تا یکی دو روز بعد از اشغال سفارت به وسیله دانشجویان خط امام، کمیته ۶۰ نفری در سفارت مستقر بوده و آقای مهدوی کنی بعد از درک دستور آقای خمینی از سوی احمد خمینی، نیروهای کمیته را از آنجا بیرون کشیده و آنجا را در اختیار دانشجویان گذاشته است.

- حرف خانم معصومه ابتکار که آقای خمینی ابتدا مخالف گروگان گیری بوده را رد کرده و با اطلاعاتی که داشته، توضیح داده که امام از قبل مطلع و راضی به این امر بوده است.

- با حرف آقای احمد خمینی، بر آقای مهدوی کنی مشخص می شود که از پیش هماهنگی با آقای خمینی صورت گرفته است. اما برای اینکه خود را از تیر حمله کنندگان خلاص کند که چرا آقای خمینی را هم متهم می سازد، به شکل مصلحت آمیز و ملایم به این صورت که «از قبل اجازه داشتند، اینها را من نمی دانم، شاید هم از قبل بوده، و دیگر اینها ر ا باید از خود آقایان بپرسید»، تحلیل و نظر واقعی اش را باقی می گذارد.

اگر از داده های دقیق و درست آقای مهدوی کنی هم صرفنظر کنیم، وقتی آقای خمینی ۲۴ و یا ۴۸ ساعت بعد از اشغال سفارت عمل دانشجویان را «انقلاب دوم و بزرگتر از انقلاب اول» ننامیده و از دانشجویان پیرو خط امام حمایت و پشتیبانی همه جانبه ای نکرده بود، می شد به نوعی حرف شما را قبول کرد. ولی با این حمایت و پشتیبانی همه جانبه آقای خمینی وبه تعبیر شما «حکمت امام رضوان الله علیه» در حقیقت مسبب اصلی مصیبتهائی را که شما در اثر گروگانگیری ذکر کرده اید، جز آقای خمینی و زعمای حزب جمهوری اسلامی وباز به تعبیر شما «بسیاری از بزرگان طراز اول انقلاب» چه کس دیگری می تواند باشد؟ جناب آقای خرازی عزیز، تذکر این نکته هم به جا است که هرعملی که برای به دست گرفتن انحصاری قدرت ویا اشتباه و ندانم کاری انجام گرفته است را برای فرار از عوقبش آن به گردن «مجاهدین (منافقین)» انداختن شما را به تحلیل درست و صحیح راهبر نمی شود. اگر آقای خمینی از عملِ دانشجویان حمایت نمی کرد و آن را « انقلاب دوم و بزرگتر از انقلاب اول» نمی نامید، «مجاهدین (منافقین)» چه محلی از اِعراب داشتند که بتوانند عملی انجام دهند.

اینجانب مسئله گروگان گیری و تبعات عظیم زیانباری که برای ملت ایران ببار آورده و هنوز هم بخشی از مسائل مبتلا به کشور از گروگان گیری سرچشمه می گیرد را در کتاب «گروگان گیری و جانشینان انقلاب» قدم به قدم از لحظه اشغال سفارت تا قرار پنهانی با جمهوریخواهان و زیر بار قرار داد الجزایر که بنا بر گفته عاقدین و امضاء کننده اش نظیر قرار داد وثوق الدوله است، بااسناد ومدارک انکار ناپذیر آورده ام و از تکرار آنها در این مقال پرهیز می کنم و از خداوند می خواهم که همه ما را در تحلیل ها و انتقادها و گفتارها یمان خارج از مصلحت ها و منافع شخصی و گروهی ویا ... به حقیقت و درستی رهنمون کند.

یادداشتها:

۱- خاطرات آیت الله مهدوی کنی،تدوین مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۸، صص ۲۲۱و ۲۲۰.

۲- همان سند، صص ۲۱۸ و ۲۱۹.

۳- همان سند، ص۲۲۰.

۴- همان سند، ص ۲۲۳.

۵- همان سند، ص ۲۲۰.

فصل سوم

نقد دفتر مطالعات تاریخ ایران

مدخل

فصل سوم این اثر پاسخی است به نقد دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران به مدیریت آقای عباس سلیمی نمین در باره کتاب گروگانگیری و جانشینان انقلاب، اثر اینجانب که در سال ۱۳۸۶ از سوی انتشارات برزاوند در آلمان منتشر شده است.

توضیح اینکه مدتی بعد از انتشار کتاب گروگانگیری و جانشینان انقلاب در سال ۸۶، نقدی از سوی دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران از کتاب گروگانگیری بعمل آمد. و این نقد در قالب سی دی، هم به شکل کتابچه و هم به صورت متن اینترنتی در وبسایت رسمی دفتر، نشر عمومی یافت. و دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران از کتاب گروگانگیری برای اینجانب هم ارسال شده بود. من هم بعد از مطالعه آن نقد، پاسخ تفصیلی خود، به نقد مزبور را به صورت پی دی اف همراه با نامه ای برای دفتر مطالعات تاریخ ایران ارسال کرده و از آنها خواستار شدم که بر مبنای موازین

حقوق دینی و عرفی (در این جا قانون مطبوعات) نقد اینجانب را در پاسخ بر نقد خود، در وب سایت دفتر و نیز رساندن آن به نظر همه کسانی که متن نقد وبررسی دفتر را مستقیماً از سوی مسئولان دفتر دریافت کرده اند، انتشار دهند. اما متأسفانه دفتر از انتشار آن خودداری کرد. و من هم مدتی بعد که از انتشار آن توسط دفتر ناامید شدم، نقد خود را در وبسایتها برای اطلاع عموم منتشر کردم. و اینک هم نامه به دفتر همراه با نقد خود، از نقد دفتر مطالعات تاریخ ایران و پیوستهای چهارگانه آن و نیز متن کامل نقد دفتر مطالعات ایران را در زیر ملاحظه خواهید کرد.

بسمه تعالی

جناب آقایان علی عرب و عباس سلیمی نمین،

با سلام و آرزوی سلامتی و بهروزی

ضمن سپاس مجدد از ارسال متن *نقد و بررسی کتاب گروگانگیری و جانشینان انقلاب*، اثر اینجانب که در سال ۱۳۸۶ از سوی انتشارات برزاوند در آلمان منتشر شده است، در پیوست همین ایمیل لطفاً پاسخ تفصیلی اینجانب به نقد مزبور را که به صورت پی دی اف است ملاحظه فرمایید. من مطالب نقد را با دقت و وسواس خوانده و هر جا که نیاز به

روشنگری بیشتر داشته است مطالب و اسناد تازه ای را نیز همراه کرده ام. امیدوارم هم کتاب و هم نقدها و پاسخ ها مورد رضایت حق بوده باشد و خداوند به همه ما راست راه حق مداری و عمل صالح توام با بصیرت را عطا کند.

شاید هیچ نیازی به تکرار نیست، هدف من در کتاب و نیز پاسخی که هم اینک ملاحظه می کنید ادای دین به حقوق تاریخی ملت و میهنم در پاسداری از آرمانهای بزرگترین انقلاب کلاسیک جهان معاصر، انقلاب ۵۷ ملت ایران، بوده و هست. از خداوند منان برای خودم و همه هموطنان وطندوستم توفیق همراهی با آرمانهای بزرگ و انسانی انقلاب ۵۷، که همانا آزادی و استقلال ایران و ایرانی و دین اسلام و مکتب اهل بیت به مثابه زبان و بیان این دو ارزش مطلق بوده است، خواهانم.

ضمناً با توجه با این که متن نقد وبررسی دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران هم در قالب سی دی، هم به شکل کتابچه و هم به صورت متن اینترنتی در وبسایت رسمی دفتر، نشر عمومی یافته است امیدوارم بر مبنای موازین حقوق دینی و عرفی (در این جا قانون مطبوعات) این حق را به من بدهید که در اسرع وقت شاهد نشر این پاسخ در وب سایت دفتر و نیز رساندن آن به نظر همه کسانی که متن نقد وبررسی دفتر را مستقیماً از سوی مسئولان دفتر دریافت کرده اند (مانند مسئولان سیاسی و...) باشم. زیرا از ما که خود را پیروان دین حق می دانیم انتظاری جز حق محوری نمی رود.

با بهترین احترامات

محمد جعفری

لندن، ۲۲ اردیبهشت ماه ۱۳۸۷

پاسخ به نقد دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران به مدیریت آقای عباس سلیمی نمین در باره کتاب گروگانگیری و جانشینان انقلاب

محمد جعفری، لندن ۲۰ اردیبهشت ۱۳۸۷

فهرست مطالب

بخش اول: نکات مقدماتی ۱۳۹
بخش دوم: بررسی تفصیلی نقد ۱۴۳
۱. موضوع خانم ابتکار ۱۴۳
۲. تاریخ روزنامه انقلاب اسلامی و نسبت آن با مجاهدین خلق ۱۴۸
۳. گروگانگیری و ربط آن به کودتای ۲۸ مرداد ۱۵۰
۴. معرفی روزنامه انقلاب اسلامی ۱۵۳
۵. اقدامات بنی صدر در وزارت خارجه ۱۵۴
۶. به نمایندگی از بنی صدر در سفارت ۱۵۴

۷. رویکرد بنی صدر در حل مسأله گروگانگیری ۱۵۵
۸. بنی صدر و سقوط دولت موقت..... ۱۵۷
۹. دانشجویان و اسناد سفارت.....۱۶۱
۱۰. اسناد سفارت در باره بنی صدر ۱۶۷
۱۱. جریان سعادتی و کمیته انقلاب مستقر در سفارت..... ۱۷۴
۱۲. آقای بهشتی و تز دیکتاتوری صلحا ۱۷۶
۱۳. حقوق انسان نزد آقای خمینی.....۱۷۶
۱۴- روابط خارجی و انزوا ۱۷۷
۱۵. قرارداد الجزایر ۱۸۰
۱۶. سلطه پذیر کیست؟ ۱۸۲
۱۷. گروگانکیری و جنگ تحمیلی عراق علیه ایران ۱۸۵
۱۸. دولت و سند افتخار؟ ۱۸۸

بنام آنکه هستی نام از او یافت

دوستان عزیز پژوهشگر مسائل تاریخ معاصر ایران،

دوستداران و علاقمندان به سرنوشت خود و میهن عزیزمان ایران و آنچه برآن رفته است،

و همه خوانندگانی که به نحوی کتاب "گروگان گیری و جانشینان انقلاب" را مطالعه فرموده اند؛

با سلام و آرزوی سلامتی و موفقیت

به عرض می رساند که چندی پیش **دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران** که موسسه ای حکومتی است[1] به نقد کتاب *"گروگان گیری و جانشینان انقلاب"*

[1] مدیر این موسسه آقای عباس سلیمی نمین است که عضو قدیمی دفتر سیاسی سپاه در اوایل دهه ۷۰ و سپس سردبیر هفته نامه کیهان هوایی بوده است. وی هر ساله درنمایشگاه کتاب فرانکفورت یک جای مخصوص دارد و اثار این موسسه را به صورت جزوه و سی دی می فروشد. یکی از وظایف اصلی این دفتر تهیه بولتن در باره کتاب های دگر اندیشان است. بنابر پایگاه اینترنتی موسسه تاکنون۸۵ بولتن نقد و بررسي كتب تاريخي تهيه و منتشر کرده است. این بولتن ها برای مراکز مهم و شخصیت های سیاسی داخل رژیم ارسال می شود. در پایگاه اینترنتی این موسسه و در بخش مربوط به نحوه فعالیت این موسسه چنین آمده است: "دفتر مطالعات و تدوين تاريخ ايران» فعاليت خود را از آبان ماه سال ۸۰ آغاز كرد. انگيزه اصلي تأسيس اين دفتر، تحقيق و پژوهش در زمينه تاريخ تحولات سياسي و اجتماعي از آغاز نهضت اسلامي مردم ايران به رهبري امام خميني تا زمان حاضر بوده است" رک:
http://www.cscih.ir/index.php?action=show_news_list&news_type=٧٤
(قابل دسترسی در تاریخ ۲۱ فروردین)

اثر این جانب که در بهمن ماه ۱۳۸۶ از سوی انتشارات برزاوند در آلمان منتشر شده است همت گماشته است. این توجه به نوبه خود در خور تقدیر است. بی تردید پدیده انقلاب ۵۷ ملت ایران و به ویژه تحولات سالهای اولیه آن که به بازسازی استبداد انجامید آنقدر حیاتی است که هرچه در این باره بیان شود جای سپاس دارد. هرچند در همین جا، به عنوان یک امر کلی، نباید از نظر دور داشت که مؤسسات حکومتی ای که برای مطالعه تاریخ معاصر در کشورهائی همچون ایران امروز که در آنها آزادی بیان مخالفان پاسداری نمی شود، تاسیس شده اند، وظیفه اشان غالباً تدوین تاریخ باب طبع و ذائقهٔ منبع ارتزاق آنهاست و از این رو در تحلیل نقد آنان نمی توان از این کارکردها صرف نظر کرد. افزون بر این، در کارهای این چنینی از سوی موسسات دولتی تاریخ نویسی، بر اثر نداشتن اهداف آزادیخواهانه و حقیقت جویانه، متاسفانه انواع تحریف های آگاهانه و یا غیر آگاهانه به هدف توجیه سازی برای عمل حاکمان و قدرتمداران موجود، حقیقت را فدای مصلحت کردن، نیمی از راست را گفتن ونیمی دیگر را نگفتن یا حذف کردن و به ویژه کم حوصلگی و بی دقتی رخ می دهد. به هر حال، اینجانب به احترام خوانندگان کتاب گروگانگیری بر خود فرض دانستم که بر مبنای نقد دفتر مطالعات تاریخ ایران نکات توضیحی و روشنگر دیگری را حضور شما وناقد و یا ناقدین محترم برسانم تا هم به وظیفهٔ دینی و اخلاقی خود در جستجوی حقیقت عمل کرده باشم و هم امیدوارم در سایه این نقدها موضوعی به این سرنوشت سازی تا حد امکان روشنائی لازم را بیابد.

بخش اول: نکات مقدماتی

آنچه را که ناقد و یا ناقدین محترم، به عنوان نقد آورده اند، اینجانب به باور خودم با صداقت تمام و به تفصیل و روشنی، در فصول مختلف کتاب آورده ام و خوانندگان را به مطالعه متن کتاب ارجاع می دهم. با این وجود لازم می بینم که قبل از ورود به اصل نقد چند نکته قابل ذکر را عرض کنم:

۱. کوشش من در تمام کتب منتشره و از جمله کتاب "گروگان گیری و جانشینان انقلاب" بر این بوده و هست که تا جای ممکن آنچه بر مام میهن رفته است و من به نحوی در آن شرکت داشته، شاهد و ناظربوده، و یا توانسته ام به طرق مختلف به تحقیق در مورد آنها بپردازم را برای نسل حاضر و نسلهای آینده کشور بمنظور تجربه شخصی و تحقیقی گزارش کنم و در این رابطه هیچگاه مدعی وحی منزل نبوده ام که این است و جز این نیست با این وجود این نکته را همیشه درمدّ نظر داشته و دارم که حقیقت را به مسلخ مصلحت خود و یا دیگران نکشم. قضاوت درستی و نادرستی آن نیز بعهده ملت ایران، خوانندگان محترم، نسلهای آیندهٔ کشور و همه انسانهای بیطرف است و نه من. این قلم هرگز مدعی نیست توانسته است هرآنچه واقعیت بوده است را عیناً گزارش کند زیرا چنین چیزی کار یک نفر نیست، اما خدا را شاهد می گیرد که در این کار به قصد قربت عمل کرده است و هدفی جز خدمت به وطن و دغدغه ای جز پاسداری از حقوق ملی در سر نداشته و ندارد.

۲. اگر هدف از نقد کتاب گروگانکیری دستیابی به حقیقت برای خود و خوانندگان نقد بود، لازم می بود که به هسته مرکزی کتاب که در فصول ششم، هفتم و هشتم آمده است توجه می کردند نه جزئیات و حواشی و این که فلانی در مورد

فلانی حرف دیگری زده است. بهتر بود ناقد یا ناقدان محترم به محور اصلی کتاب توجه می کردند؛ یعنی به نتیجه نهائی عمل گروگانگیری و چگونگی حل و فصل آن. اکنون نیز به این دفتر محترم توصیه میکنم که بدون هر گونه نگرشی بدین موضوع اساسی بپردازید و از خدا یاری طلبید تا حقیقت آنگونه که اتفاق افتاده است خودش را نشان دهد.

۳. ناقد و یا ناقدین محترم برای نشان دادن درستی کار خود ابتداء، از هر فصلی از کتاب قسمتی را که به موضوع اصلی ارتباط چندانی ندارد نقل کرده و سپس ساختمان نقد خود را بر آن بنا کرده است و این برای من قابل تحسین است که ناقد یا ناقدان محترم بیشتربه موضوع حاشیه ای پرداخته و نه به اصل کتاب و این نوع نقد نشانگر این است که ناقد و یا ناقدین محترم در اصل مطلب که چه خسارت جبران ناپذیر عظیم از ناحیه گروگان گیری به کشور وارد آمده است با نویسنده هم عقیده است.

ناقد و یا ناقدین محترم، با توجه به زاویه دید خود بعضی از اتهامات را به نویسنده وارد کرده است که حتی از زاویه شخصی خود آنان نیز نادرست بنظر می آید. از جمله اینکه نویسنده با آقای خمینی و یا...ضدیت دارد. زندگی من از دوران جوانی تا به امروز بر همهٔ کسانی که بخواهند بدانند روشن است و همه اش هم الان روی کاغذ نوشته شده است. سرنوشت من مانند زندگی آن دسته از کسان نیست که بعد از پیروزی انقلاب ره صد ساله را یکشبه طی کردند و به خدمت قدرت و میوه چینی انقلاب همت گماشتند. تاریخ فعالیتهای سیاسی من در قبل از انقلاب و روش زندگیم گواه بر این است که تا بر من مسجّل نشده بود که چسان آقای خمینی حقیقت را به مسلخ مصلحت کشاند و اسلام عدالت گستر و آزادی بخش را که به ملت ایران وعده داده بود، به دین بیان قدرت و استبداد تبدیل نکرده بود، یکی از حامیان وی بودم. و خدای را شاکرم که ذرّه ای کینه و عداوت در دلم نسبت به هیچ کسی راه نیافته است و تمام کوششم تا جائی که امکان دارد

و دارم، روشن کردن رویدادها و مسائل است. البته فکر می کنم شما خود از چگونگی حقایق مطلع هستید اما چون ممکن است برخی از مسائل بدلیل گذشت زمان و یا... از یاد ها رفته باشد، شما را به فهرست مختصری، از بخش بسیارکوچکی از عملکرد آقای خمینی که در صفحۀ۳۸۹-۳۹۳، کتاب "تقابل دو خط یا کودتای خرداد ۱۳۶۰، آمده است حواله می دهم و امید می رود که با مطالعۀ آن شما هم در مورد آقای خمینی و اعمالش با من هم عقیده شوید. (پیوست شماره ۱)

۴. کوشش کردم تا ریز و درشت مسائل در رابطه با گروگان گیری و نتایج آن را تا جای ممکن عنوان کنم و در جاهائی که شک و شبهه و سئوالی برایم مطرح شده است، بصورت سئوال مطرح کرده ام تا کسانی که از آن اطلاعی دارند و یا خود کسانی که مورد سئوال قرار گرفته اند اگر در قید حیات هستند، خود بدانها پاسخ گویند اما ناقد و یا ناقدین محترم طرح آن سئوالها را دال بر موافقت من از مطالب عنوان شده گرفته اند.

۵. در بعضی از موارد که ناقد و یا ناقدین محترم مطلبی را از کتاب نقل کرده اند، به قول معروف به نقل "لای" آن بسنده کرده و ازذکر "الاّی" آن در گذشته اند که اینگونه نقل قولها، خود یکنوع تحریف به حساب می آید. انسان وقتی می گوید لا اله ("خدا نیست") کافر است تنها هنگامی که به دنبال آن می گوید" الالله " است که مسلمان می شود.

۶. ازناقد و یا ناقدین محترم تقاضا دارم، تمام فرازهائی را که در مورد درستی عمل دانشجویان از ابتداء تا انتها آورده اند، خود یکبار دیگر آن ها را مرورنمایند. آنوقت شاید خود بتوانند اذعان کنند که دانشجویان پیروخط امام با تشکیل دولت در دولت، بجای آقای خمینی، شورای انقلاب، قوه قضائیه و دولت عمل کرده اند و در کل کشور پنداری تنها این عده قلیل دانشجوی۲۰ تا حد اکثر ۲۵ ساله بوده

اند که عارف به سیاست جهان و بین المللی و ایران بوده و دولت موقت، دولت شورای انقلاب،ریاست جمهوری که بیش از ۷۵ در صد ملت ایران به وی رأی داده اند و حتی آقای خمینی، عقل و درایتشان بجائی نمی رسیده و فقط اینها از سازمانهای جاسوسی و سیا و اینتلیجنس سرویس و...و اعضای احتمالی آنان در ایران خبر داشته و یا بدانها می رسیده است. واقعاً چنین دانشجویان جوان و عالم به همه امور تا به حال در کجای دنیا دیده شده اند؟ از این همه آدم فوق العاده که هنوز هم اکثریت آنها زنده اند و فعال سیاسی چرا برای توسعه و رشد ایران دیگر هنری بر نمی خیزد؟

وقتی عملی انجام می شود، قاعده آنست که نگاه می کنند در اثر انجام آن ، چه دستآوردی نصیب عامل و یا عاملین آن و کسانی که از طرف آنها عمل کرده اند شده است. دستآورد آمریکائیان و غرب ، انزوای سیاسی، تحریم اقتصادی، تحمیل جنگ ۸ ساله و قرارداد وثوق الدوله، دیکته شده یکطرفه الجزایر به ایران است که من در فصول مختلف کتاب بویژه در فصل ۷ و ۸ آن را توضیح داده ام. حال شما بفرمائید نصیب ایران و عاملین آن چه بوده است؟

بخش دوم:

بررسی تفصیلی نقد

کل نقد ارسال شده برای مسئولان نظام شامل ۷۲ صفحه است که تقریباً ۴۶ صفحهٔ آن مطالب بر گرفته از بخشهای مختلف کتاب است و ۲۵صفحهٔ بقیه در نقد مطالب کتاب آمده است. پاسخ اینجانب نیز بر اساس مطالب نقد به ترتیب زیر می آید:

۱. موضوع خانم ابتکار

دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران (از این بعد و به اختصار «**دمتتا**»)، نقد خود را از همان مقدمه کتاب " گروگان گیری و جانشینان انقلاب" آغاز کرده است. آنها نخست یک بخش از سخن مرا این گونه نقل می کنند: «*نظر به اینکه متاسفانه هنوز هیچکدام از گروگان‌گیرهای اصلی نه تنها حاضر نشده‌اند مسئله گروگان‌گیری و تبعات آن را صادقانه، همانطوری که واقع شده است، برای نسل حاضر و نسلهای آینده توضیح دهند... این امر مرا بر آن داشت که به تألیف و تحریر کتاب حاضر دست بزنم بدین امید که نسل حاضر و نسلهای آینده دریابند که با دست خودیها، چه بلائی بر سر کشور آمده است و چگونه خودیها عامل اجرای منویات آمریکا شده‌اند... محمد جعفری لندن ۴ تیر ۸۶ (۲۵ جون ۲۰۰۷)*»

دمتتا در این باره چنین نقد می کند[۲]: "چنین ادعایی در حالی صورت می‌گیرد که خانم معصومه ابتکار در سال ۲۰۰۰ میلادی روایت خود را از تسخیر سفارت

[۲] در اینجا باید نکته ای را خاطر نشان سازم: **دمتتا** مطابق رویه خاصی که در محافل قدرت همیشه رایج است، یعنی به اقتضای هرجا یک جور سخن گفتن، دو نسخه از نقد کتاب تهیه و منتشر کرده است. یکی نسخه ای که عمومی است و هم اکنون روی پایگاه اینترنتی آنها نیز منتشر شده است و دیگری نسخه ای که با طول و تفصیل بیشتری برای افراد مشخص و به ویژه مسولان حکومتی فرستاده است. مبنای پاسخ من همین نسخه دوم است که نسخه اصلی است و فرض این است که در این نسخه هرچه لازم بوده است گفته شود آمده است. برای مثال، در نسخه اینترنتی

آمریکا تحت عنوان «تیک‌اُور این تهران» توسط انتشارات «تالون بوکز» در کانادا به چاپ رساند و ترجمه فارسی این کتاب نیز در سال ۱۳۷۹ در تهران توسط انتشارات اطلاعات به زیور طبع آراسته شد. خانم ابتکار که از فعالین جمع دانشجویان تسخیر کننده سفارت بود، به نام مری یا همان مریم شناخته می‌شد و چون مسلط به زبان انگلیسی بود اشراف کاملی بر امور داخلی و بین‌المللی این رخداد داشت، اما ظاهراً از آنجا که این کتاب پاسخگوی تمایلات و انگیزه‌های سیاسی آقای جعفری نبوده، کاملاً نادیده گرفته شده است."

باید عرض کنم من در این تحقیق نه تنها کتاب خانم معصومه ابتکار را در نظرداشته ام و با دقت مطالعه کرده ام بلکه به سایر مطالب عنوان شده از جانب رهبران آشکار گروگان گیر نظیر آقایان موسوی خوئینیها، عباس عبدی، ابراهیم اصغرزاده، محسن میردامادی و...توجه ورزیده ام و دقیقاً چون دیدم همهٔ آنان در مورد گروگان گیری و عواقب خفت بار و زیانباری که برای ملت ایران در پی داشته و همچنان دارد لب از لب نگشوده و پیوسته در نوشتارها یا مصاحبه ها یا خاطراتشان به مسائل حاشیه ای که فقط به درد توجیه اعمال خود فرد می خورد پرداخته اند، لازم دیدم نکاتی را که خود از نزدیک شاهد بوده ام یا تحقیقاً به آن رسیده ام تألیف کنم.

تا آنجا که من مطالعه کرده ام هیچکدام از گروگان گیرها به موضوعات سرنوشت ساز زیر توجه نکرده اند: موضوعاتی از قبیل بلوکه کردن دارائی های کشور، تحریم اقتصادی و نظامی، انزوا ی کامل سیاسی ایران، تعللهای عمدی در آزادی

دفتر این بخش مربوط به نقد مقدمه که الان مورد نقد من است حذف شده است. از آنجا که ناقد همیشه تلاش دارد بهترین نقدش را ارائه کند تعجب آور است که چرا از دید مدیران دفتر این بخش از نقد که در همان صفحه آغازین کلامشان با تاکید ویژه ای گنجانده شده است برای افکار عمومی لزومی ندارد و فقط باید مسئولان امر از آن با خبر شوند. رک: نسخه اینترنتی نقد که در تاریخ ۲۱ فروردین مشاهده می شود:
http://www.cscih.ir/index.php?action=show_news&news_id=۱۰٤

گروگانها، معامله بر سرآزادی گروگانها با ریگانیان و جمهوریخواهان آمریکا، چگونگی حکمیت و پذیرفتن آن یا نقض استقلال قوۀ قضائیه، صرفنظر کردن از حق اصل دفاع از مصونیت دولتهای خارجی یا نقض استقلال بانک مرکزی ایران در برابر آمریکا، امضای قرارداد یکطرفۀ الجزایرکه بنا بگفتۀ رئیس هیئت داوران ایرانی آقای دکتر سید محمود کاشانی نوع جدیدی از قرار داد "کاپیتولایسیون" است و امضاء کننده آن نیز خود معترف بوده که در آینده خواهند گفت که نوعی از قرار داد وثوق الدوله را امضاء کرده است، خسارتهای عظیم اقتصادی و جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، کنارگذاشتن عمدی کارشناسان حقوقی و اقتصادی و بانکی از این جریان چراکه ملی بودند و مشکلات و مصایب بسیار دیگری که گروگان گیری کارکنان سفارت آمریکا برای ملت و انقلاب تاریخی اش با خود بهمراه آورد.

دیگر زعمای جمهوری اسلامی نیز هر وقت در طول ۲۸ سال گذشته صحبتی از مسئلۀ گروگان گیری به میان آمده از کنار آن گذشته و به رجز خوانی و شعار دادن هایی مانند تعبیر آقای بهزاد نبوی که "به زیرکشیدن جناح خاصی از قدرت" تصریح می کند یا این حرف واقعاً خنده آور که "بیانیه الجزایر از نظر سیاسی یک مجموعه افتخار آفرین برای جمهوری اسلامی است" ویا "ما پوزه آمریکا را در رابطه با گروگان گیری به خاک مالیدیم." و نظائر آن و به تعبیر آقای سید محمد خاتمی، کاری که برای خنثی کردن توطئه "وحشتناک آمریکا در مراکز بالای تصمیم گیری و اجرائی جمهوری" لازم بود ویا شعار آقای رجائی که "ما موفق شدیم به یاری خدا و همت هموطنان، بزرگترین مسئله تاریخی را حل کنیم." یا این ادعا "ما با گروگان گیری به بزرگترین دست آوردهای سیاسی در تاریخ اجتماعی بشر دسترسی پیدا کردیم و موفق شدیم بزرگترین قدرتهای طاغوتی را به زانو در آوریم." از این نوع ریطوریقای مبتذل ما در این سال ها زیاد شنیده ایم-چیزی که بر خلاف انتظاری که آدم از عنوانی چون دفتر مطالعات

تاریخ ایران در ذهنش تداعی می شود در همین نقد به شدت چشم گیر است- و لذا به شدت مانع رو شدن و روشن شدن اصل موضوع شده است. شاید هم قصد نویسنده یا نویسندگان نقد چیزی جز همین نبوده است.

اینک اجازه می خواهم به بررسی دقیق تر موضوع در نسبت با کتاب خانم ابتکار بنشینیم:

الف. این ادعای ناقد یا ناقدین محترم که "چون خانم ابتکار که از فعالین جمع دانشجویان تسخیر کننده سفارت بود، به نام مری یا همان مریم شناخته می‌شد و چون مسلط به زبان انگلیسی بود اشراف کاملی بر امور داخلی و بین‌المللی این رخداد داشت.." مدعای با مزه ای است و بدین می ماند که بگوئیم تمام مردم انگلیس و آمریکا و حتی هند و سنگاپور و ...از کوچک و بزرگ و سایر کسانی که در این دنیا مسلط به زبان انگلیسی هستند، کار شناس و متخصص سیاست داخلی و روابط بین المللی اند. گویی از دید نویسندگان نقد هر کسی که مسلط به زبان انگلیسی بود، برای امور داخلی و بین المللی نیاز به تحصیل و تجربه مسائل خارجی و داخلی ندارد و اتوماتیک با دانستن زبان انگلیسی کارشناس و متخصص است. هرچند در همان دوران کودتای خرداد ۶۰ می شد چنین چیزی را از ذهنیت خام روحانیان و نیروهای چماقدار خواند ولی شنیدن این حرف از کسانی که حالا پس از ۳۰ سال تجربه روزمره سیاست و مدیرمسئولی چندین نشریه انتظار دیگری از آنها می رود حقیقتاً جای شگفتی دارد. حبذا به این نوع استدلالگری ها!

ب. در این جا توضیح مختصری در باره وضعیت خانم ابتکار تا اشغال سفارت آمریکا و تخصص و اشراف کاملی که نویسندگان نقد مدعی اند او بر امور داخلی و بین‌المللی داشته است، بعضی از ناگفته ها را آشکار می کند:

- نیلوفر ابتکار در زمان اشغال سفارت آمریکا و گروگان گیری کارکنان سفارت ۲۱ ساله و دانشجوی سال دوم شیمی در دانشگاه پلی تکنیک (امیرکبیر فعلی) بود.

- نیلوفر تا سن سه سالگی در تهران بوده و سپس چون پدرش برای ادامهٔ تحصیل در دورهٔ دکترا به آمریکا سفر می کند به اتفاق خانواده به آمریکا رفته و در ایالت پنسیلوانیا زندگی می کند و مدت شش سال ابتدائی را در مدرسهٔ "هایلند پارک" شهر لوئیس تاون ایالت پنسیلوانیا به تحصیل می پردازد.

- وی نامش در آمریکا "مری- یا همان مریم- ابتکار" بود .

- پس از بازگشت به تهران در مدرسهٔ بین المللی تهران که با زبان انگلیسی تدریس می شد به ادامه تحصیل پرداخته و پس از گرفتن دیپلم در دانشگاه پلی تکنیک در رشتهٔ شیمی تحصیل دانشگاهی خود را شروع می کند. وی به هنگام گروگان گیری ۲۱ ساله و دانشجوی سال دوم شیمی بود.

- تا زمان گروگانگیری او " نیلوفر ابتکار" نامیده می شد.

- بعد از پیروزی انقلاب و گروگان گیری نام وی به "معصومه ابتکار" نامی که هم اکنون نیز بدان نامیده می شود، تغییر پیدا کرد.

ملاحظه می کنید که خانم ابتکاردر هر دوره ای از زندگی خویش متناسب با اوضاع و احوال زمان تغییرات لازم را داشته است. فکر نکنید که خانم ابتکار در این دگردیسی هم در نام و هم در روش، تنها است در جمهوری اسلامی از این قماش دگردیسی ها فراوان یافت میشود و ما یک نمونهٔ این قبیل دگردیسی ها را در ۵ خرداد ۱۳۶۰، که در آن آقای "عین الله صادقی نیارکی" به "حسین صادقی نیارکی" تبدیل شده بود و به دلیل توطئه ای که مرتکب شده بود، ما آنرا

با اسناد و مدارک تحت گزارشی با عنوان" بنام سرقت اسناد و مکتبی" در روزنامه انقلاب اسلامی فاش کردیم، چنان این مسئله بر آقای خمینی گران آمد که یک روز بعد از انتشار آن، در سخنرانی ۶ خرداد ۱۳۶۰ خود، غیر مستقیم ما را مورد حمله قرار داد و گفت:"... تا گفته می شود مکتبی آقایان مسخره می کنند، مکتبی یعنی اسلامی آنکه مکتبی را مسخره می کند اگر متعمد باشد مرتد فطری است و زنش بر او حرام است، مالش باید به ورثه اش داده شود، خودش هم باید مقتول باشد..." توضیح کامل آن را در کتاب "تقابل دو خط یا کودتای خرداد ۱۳۶۰ "ص۳۹۷-۴۰۱ و۵۶۶-۵۷۱ مطالعه بفرمائید (پیوست شماره ۲).

۲. تاریخ روزنامه انقلاب اسلامی و نسبت آن با مجاهدین خلق

در نقد **دمتتا** هم در مورد زندگینامه خود اینجانب، محمدجعفری، هم در باره واقعیت های مربوط به تاریخ تکوین و تداوم و توقیف روزنامه انقالاب اسلامی و هم در باره رابطه روزنامه با سازمان مجاهدین خلق اطلاعات غلطی آمده است که اگر نگوییم با قصد تحریف عمدی صورت گرفته است باید بگوییم سهوی است که به علت خسارتی که بر حافظه ملی مردم ممکن است وارد آورد در زبان دین گناه آمیز تلقی می شود. در ص اول نقد، چنین آمده است:

" ...جعفری که یکی از عناصر فعال روزنامه انقلاب اسلامی بود در دوران ریاست جمهوری آقای بنی‌صدر و انتصاب آقای نوبری به ریاست کل بانک مرکزی، جایگزین ایشان به عنوان سردبیر این روزنامه شد. بعد از پیوند مجاهدین خلق با جریان روزنامه انقلاب اسلامی و شورش مسلحانه در ۳۰ خرداد ۶۰ و مخفی شدن بنی‌صدر، جعفری دستگیر و برای مدتی زندانی گردید."

دراین فراز چندین اشتباه عمداً و یا سهواً رخ داده است که در مورد مطلبی به این سادگی و روشنی از مرکزی به نام مرکز تدوین تاریخ معاصر ایران چنین

خطایی بعید است. بنا را بر سهو می گذارم و برای روشن شدن ذهن خوانندگان محترم، نکات توضیحی را به شرح زیر می آورم:

۲-۱. مجاهدین خلق هیچگاه با روزنامه انقلاب اسلامی پیوندی نداشته اند و برعکس علیه روزنامه و به ویژه خود من، در تمام دوره فعالیت روزنامه، به ویژه در دوره دستگیری سعادتی که روزنامه ستونی باز کرده بود با عنوان " آیا سعادتی جاسوس است؟" موضع منفی و گاه خصومت آمیز داشتند.

۲-۲. اگر مجاهدین با روزنامه پیوند داشتند، حتماً این مسئله از دید بازجویان و دادستان انقلاب مرکز آقای لاجوردی، قضات دادگاههای انقلاب، مخفی نمی ماند و هنگامی که من در سال ۱۳۶۰، باز جوئی و محاکمه شدم، بر من یقین است و حتماً شما هم خوب می دانید که اگر این یک نکته در مورد من وجود می داشت، اعدام من قطعی بود. رابطه به شدت انتقادی اینجانب با مجاهدین چه در اروپا قبل از پیروزی انقلاب و چه بعد از پیروزی انقلاب، چنان روشن بود که بسیاری از سردمداران روحانی و غیر روحانی حاکم این واقعیت را می دانستند و البته اغلب این کسان هنوز زنده اند و می توانید هنوز هم از آنها استفسار کنید.

۲-۳. برای مزید اطلاع شما، روزنامه انقلاب اسلامی روز ۱۷ خرداد ۱۳۶۰و بعد از انتشار پانصد و پنجاه و هفتمین شماره خود توقیف شد. در آخرین ساعت ۲/۵ بعد از ظهر، خبر صدای جمهوری اسلامی ایران در این روز اعلام شد که روزنامه های انقلاب اسلامی، میزان، خبرنامه جبهه ملی و... تا اطلاع ثانوی به دستور دادستانی انقلاب اسلامی مرکزتعطیل اعلام می شوند. بنابر این این روزنامه در روز ۱۷ خرداد ۱۳۶۰، یعنی دو هفته پیش ازاجرای آخرین پرده کودتا و عزل اقای بنی صدر، به تصویب شورای عالی قضائی یعنی آقای بهشتی، (رک: *عبور از بحران* از هاشمی رفسنجانی، یادداشت ۱۷ خرداد) و بفرمان آقای لاجوردی،

دادستان انقلاب مرکزو دستیار حزب جمهوری اسلامی و بدون هیچگونه اخطار و یا اطلاع قبلی، تعطیل گردید.

۲-۴. اینجانب محمد جعفری مدیر مسئول روزنامه، ساعت حدود ۵ صبح روز ۲۱ خرداد ۱۳۶۰، پس از دیدار با ریاست جمهوری به هنگام خروج از پادگان محل اقامت آقای بنی صدر در شهر کرمانشاه بوسیله سپاه پاسداران دستگیر و بازداشت شدم و پس از گذراندن ۵سال و اندی از زندان آزاد گشتم. بنابر این در روز ۳۰ خرداد، نه روزنامه انقلاب اسلامی ای در کار بود و من هم که مدیر مسئول آن بودم و از ۱۰ روز قبل از آن در زندان به سر می بردم. (برای اطلاع تفصیلی تر نگاه کنید به کتاب *" اوین گاهنامه پنجسال و اندی"* و اسناد پرونده اینجانب در دادستانی انقلاب و یا جراید روز کشور)

۲-۵. اگر در آن روز ۳۰ خرداد و به قول شما من و روزنامه انقلاب اسلامی در آن شورش مسلحانه وجود خارجی می داشتیم، شما فکر می کنید من هنوز زنده بودم؟ و کسی چه می داند که این هم از الطاف خفیه الهی بود که زمانی که هنوز به ظاهر هیچ اتفاقی نیفتاده بود و آقای بنی صدر هم هنوز رئیس جمهور قانونی کشور به زعم شما بود، من دستگیر شدم که اگر بعد از جریان ۲۵ و یا ۳۰ خرداد ۶۰ دستگیر شده بودم، سرنوشتم به گونه دیگری رقم می خورد. اطلاعات بیشتر را توصیه می کنم در کتاب "تقابل دو خط یا کودتای خرداد ۱۳۶۰، ص ۴۲۵-۴۲۸، ملاحظه فرمائید.(پیوست شماره ۳)

۳. گروگانگیری و ربط آن به کودتای ۲۸ مرداد

ناقد یا ناقدین محترم در ابتدای نقد که از ص ۴۷ شروع می شود آورده اند: "بعد از گذشت نزدیک به سه دهه از اشغال سفارت آمریکا در تهران توسط دانشجویان، هر زمان سخن از این اقدام به میان می‌آید بلافاصله رسانه‌های غربی

مسئله نقض ضوابط و مقررات بین‌المللی را مطرح می‌سازند. گاه این وجه حرکت اعتراضی دانشجویان به گونه‌ای پررنگ می‌شود که بر سایر ابعاد این ماجرا سایه می‌اندازد؛ براساس تبیین وسائل ارتباط جمعی اروپا و آمریکا، گویی عده‌ای دانشجو نه از روی فکر و اندیشه و پایبندی به عرق ملی، بلکه صرفاً از سر ماجراجویی به چنین اقدامی دست زدند و هیچ واقعیتی قبل و بعد از این رخداد حکایت از قانون‌شکنی‌هایی به مراتب وسیع‌تر و گسترده‌تر نمی‌کند؛ در حالی‌که اگر حساسیت دانشجویان را به عنوان بخشی از اقشار ملت ایران در قبال سرنوشت کشور خویش در تسخیر سفارت آمریکا غیرقانونی بخوانیم، قانون‌شکنی‌های واشنگتن را به عنوان یک دولت، بویژه بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، چه می‌توانیم بنامیم؟"

در پاسخ باید چند نکته را عرض کنم:

۱. این جانب دقیقاً نظر به اینکه کسی به توضیح همه جانبه این رخداد با توجه به پی آمدهای جبران ناپذیر آن- که در بالا فهرست اجمالی آن آمد- دست کم در داخل کشور نپرداخته بود، دست به تحقیق زدم. .

۲. کودتای ۲۸ مرداد را دولت وقت آمریکا با قانون شکنی خود انجام داد و حکومت ملی دکتر محمد مصدق را سرنگون کرد. در این باره شکی نیست. حال بر شماست که بفرمائید آیا تعداد قلیلی دانشجو که یک در صد دانشجویان کل کشور را در بر نمی گرفت، دولت ایران بودند که قصد داشتند در مقابل قانون شکنی آمریکا، دست به قانون شکنی متقابل بزنند؟ ثانیاً آمریکا با قانون شکنی خود حکومتی ملی و مردمی را سرنگون کرد، دانشجویان با قانون شکنی خود کدام حکومت را سرنگون کردند؟ آیا با بیان بی بیانی اعتراف نمی کنید که نتیجه عمل بی قانونی دانشجویان در خدمت قدرت پرستان و انحصارگران قرار گرفت و در نهایت در خدمت کودتای دیگری علیه اولین منتخب اکثریت ملت ایران

قرار داده شد. ثالثاً آیا این عمل دانشجویان به غیر از خسارت عظیم و جبران ناپذیری که برای ملت ایران و سودهای کلان که برای آمریکا و غرب در بر داشت که در تاریخ روابط بین الملل کمتر نمونه دارد، چیز دیگری بود؟ اگر آری، بفرمائید فواید بیشمار آن برای ملت ایران و یا به تعبیر روحانیان حاکم امت اسلامی کدامها است؟

۳. اگر به زعم شما این عمل فقط به وسیلهٔ تعدادی دانشجو (۴۰۰-۵۰۰ نفر)، انجام شد و تداوم یافت، نباید بگوئید چگونه ممکن بود این تعداد دانشجو بدون داشتن امکانات مالی و لجستیکی و به ویژه نیروهای مسلح (سپاه پاسداران و کمیته ها و سازمان مسلح مجاهدین انقلاب اسلامی) مدت ۴۴۴ روز گروگانهای خود را در "خانه های امنی" که در نقاط مختلف قرار داشت در اختیار داشته باشند؟

۴. از همه مهمتر چه کسی مدعی است آقای خمینی و روحانیت حاکم موافق مرحوم دکتر محمد مصدق و خط استقلال و آزادی ایران بودند؟ بنا بر روایت آیت الله آقای مهدی حائری، در دوران مصدق و ۲۸ مرداد، او در خط آیت الله بهبهانی بوده است. آقای خمینی چنان کینه و عداوتی نسبت به مصدق و بسیاری از ملیون واقعی به دل داشت که آن حد و اندازه نمی شناسد و تا جائی به مصدق تاخت که او را به عنوان کسی که از او سیلی خورده، آدم کش و غیر مسلم معرفی می کرد. (پیوست شماره ۱).

۵. کجای کتاب گفته شده است که آمریکا به ایران خیانت نکرده است و یا نمی کند؟ لطفاً نویسندگان نقد توضیح بفرمایند این دانشجویان تسخیر گر و روحانیت حاکم و سپس دفتر تحکیم وحدت (البته تا همین دو دهه پیش) چگونه از مصدق و حکومت وی نام می بردند؟ البته گاهی برای سوء استفاده نام برده شده است مانند آنچه الان در موضوع خوفناک هسته ای به کار می رود. اما همه کسانی که

در قدرت با روحانیت شریکند خود می دانند که خصومت نسبت به مصدق تاچه حد بوده است. مگر این آقای حسن آیت و روحانیت حاکم نبودند که دست به تحریف درس تاریخ دبیرستان های کشور در رابطه با مصدق و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ زدند؟ برای مزید اطلاع شما به فصل سوم کتاب تازه منتشر شده *" تقابل دو خط یا کودتای خرداد ۱۳۶۰"*، رجوع کنید که بحث مشروحی را در رابطه با شکنندگان جبهه داخلی و فراهم آورندگان زمینه داخلی کودتای ۲۸ مرداد، مطرح کرده است (پیوست شماره ۴).

۴. معرفی روزنامه انقلاب اسلامی

ناقد یا ناقدین محترم زحمت نگاه کردن حتی به یک شماره از روزنامه انفلاب اسلامی به خود نداده اند وقتی می نویسند:

"البته آنچه موجب شده است که آقای جعفری به عنوان سردبیر روزنامه انقلاب اسلامی نتواند موضع روشن و دقیقی در برابر تحولات سیاسی سالهای ۵۷ تا ۶۰ داشته باشد... (ص۴۹ نقد)"

توضیح اینکه من هیچگاه سر دبیر روزنامه نبودم. سردبیر روزنامه اقای سید جمال الدین موسوی بود. بعد از انتخاب آقای بنی صدر به ریاست جمهوری، مدیریت روزنامه به اینجانب واگذار شد و رسماً از طرف وزارت ارشاد به عنوان مدیر مسئول روزنامه حکم رسمی به من داده شد و در هر شماره روزنامه صفحه آخر در شناسنامه روزنامه چنین آمده است:

صاحب امتیاز: سید ابوالحسن بنی صدر

مدیر مسئول: محمد جعفری

سردبیر : سید جمال الدین موسوی

البته این اشتباه بزرگی نیست و چیزی را بالا و پائین نمیکند و از آن می توان به سادگی گذشت. اما برای یک موسسه ای که با بودجه عمومی و امکانات ملی تأسیس شده است تا "تاریخ ایران را مطالعه و تدوین" کند چیز بدی است و دست کم گویای در پی حقیقت نبودن و نرفتن است. این نشانگر همان عیب بزرگی است که خاص تاریخ نویسی قدرت فرموده است. یعنی عجله دارند زیرا از آنها از بالا خواسته می شود هرچه زودتر پاسخی فراهم سازند.

۵. اقدامات بنی صدر در وزارت خارجه

در مورد آقای بنی صدر در زمانی که برای حل مسئله گروگان گیری مسئولیت وزارت امور خارجه را پذیرفت، و اقدامات مختلف سیاسی، دیپلماسی، تبلیغاتی و... که برای حل این معضل توام با حفظ حقوق کشور پیش گرفت، از آنجا که من در فصل سوم کتاب " گرو گان گیری و..." به تفصیل از آن ها سخن گفته ام در اینجا نیازی به تکرار آن نمی بینم و فکر می کنم که شما هم در ضمیر باطن خود اگر نه همه بلکه کلیات و اساس آن را قبول دارید.

۶. به نمایندگی از بنی صدر در سفارت

همانگونه که در کتاب و اسناد آن توضیح داده شده است دانشجویان در چند مورد خلاف قرار گذاشته شده عمل کردند و در مقام چرائی آن گفتند که ما از تصمیم شما خبردار نشده بودیم. برای گرفتن بهانه خبردار نشدن از اموری که تصمیم به اجراء آن گرفته می شد و اطلاع سریع از نظر یکدیگر، به این علت آقای بنی صدر مرا به عنوان نماینده خود انتخاب کرد و من به سفارت رفتم و سه روز در اطاق روابط عمومی آن ها ماندم و آنچه بنا بود در این سه روز بفهمم، فهمیدم و آمدم و به صراحت به آقای بنی صدر گفتم که این بچه ها تصمیم گیرنده نیستند و کسانی که در پشت آنها را هدایت می کنند و احیاناً می چرخانند تا اجازه نداده اند این معضل حل نخواهد شد و رفتن من به آنجا، بی فایده و وقت

تلف کردن است و دیگر هم پس از این سه روز به آنجا نرفتم. درست پس از این گزارش من به اقای بنی صدر بود که وی مجدداً برای به سر عقل آوردن آنها و این که با منافع ملی بازی نکنند یادداشتی برایشان فرستاد که عین آن در کتاب منعکس است.

۷. رویکرد بنی صدر در حل مسأله گروگانگیری

پرسیدنی است که وقتی در خانه ای آتشی در می گیرد و کم کم می رود تا همه چیز را بسوزاند، آیا انسان عاقل اول به سراغ خاموش کردن آتش می رود و یا اینکه می گذارد آتش به همه جا سرایت بکند و بسوزاند و به خاکستر تبدیل کند و آنگاه او در پی یافتن دلیل و علت چرائی آتش گرفتن و محکوم کردن این و آن راه بیفتد؟

از دید من عقل سلیم حکم می کند که اول انسان آتش را خاموش کند و سپس به جستجوی دلیل و چرائی آتش گرفتن بپردازد و این عملی بود که آقای بنی صدر و دوستانش به هنگام به وجود آمدن بحران گروگان گیری بدان دست زدند. اما مخالفین و بنیادگراها و همه کسانی که قصد استقرار دیکتاتوری و قبضه کردن قدرت را در سر داشتند، روش دوم را برگزیدند و آنچه نبایستی بشود، شد و متاسفانه هنوز هم در خواب غفلت آرمیده اند.

طبعاً امروز نیز معتقدم اگر چند هفته و یا حتی چند ماهی بعد از اشغال سفارت و به گروگان گرفتن کارکنان سفارت، که چندین نوبت راه حلهائ متضمن حقوق کشور پیدا شد، گذاشته بودند که بحران حل شود، این عمل نکات مثبتی برای ایران در پی داشت ولی افسوس و صد افسوس که نگذاشتند و بر سر کشور آنچه نبایستی بیاید آمد **و درست به این علت است که انسان عاقل و وطن دوست به این فکر فرو می رود که اولاً چه دستهای داخلی و خارجی در کار بود**

که این بحران به موقع حل نشود و ثانیاً این عمل با شکلی که پیدا کرد و نتیجه ای که ببار آورد فقط دست پخت تعدادی دانشجو بود؟ و من اتقاقاً از روی همین دغدغه های عقلی و برای یافتن پاسخ به این چرائی ها و چرائی های دیگر دست به تحقیق بردم.

بر خلاف نوشته ناقد یا ناقدین محترم، هیچگاه و در هیچ زمانی آقای بنی صدر دانشجویان پیرو خط امام را دربست تأیید نکرد بلکه کوشش کرد که نکات منفی گروگانگیری را به نکات مثبتی تبدیل کند. نویسندگان نقد بدون توجه به رویکرد حق مدارانه و اصولی بنی صدر که مبتنی بر آموزه صلح قرآنی است این گونه قضاوت می کنند: *"برای نمونه، آقای بنی‌صدر در کسوت ریاست‌جمهوری نیز در مصاحبه با لوموند از این جوانان به بزرگی یاد می‌کند و به تعبیری از اقدام آنان تجلیل می‌نماید: «بنی‌صدر همچنین خاطرنشان کرد که او سعی خواهد کرد راه‌حل مصالحه‌آمیزی را به دانشجویان مبارزی که گروگان‌ها را در اختیار دارند بقبولاند، او گفت: «ما هرگز علیه این میهن‌پرستان جوان که صداقت و احساسات انقلابی‌شان تردید ناپذیر است به اعمال خشونت متوسل نخواهیم شد. در صورت اختلاف‌نظر، من برای متقاعد کردن آنها به قبول نظرم به سفارت آمریکا خواهم رفت.» (بیست و پنج سال در ایران چه گذشت، داود علی بابایی، انتشارات امید فردا، جلد دوم، چاپ اول، سال ۸۳، ص۷۸) (ص۵۳ نقد)"*

بنا به گزارش منبع فوق، این مصاحبه آقای بنی صدر مال تاریخ ۲۳ بهمن ۱۳۵۸روزنامه اطلاعات است که آقای بنی صدر قاعدتاً بایستی حد اقل دو روز قبل از آن -یعنی ۶-۷ روز بعد از تنفیذ حکم ریاست جمهوریش بوسیله آقای خمینی- با روزنامه " لوموند"، انجام داده باشد. به نظر شما این عاقلانه و مدبرانه است که در آن شرایط بحرانی رئیس جمهوری که تازه انتخاب شده، در رابطه با بحران ایجاد شده بیاید و در مقابل دوربین خارجی ها بگوید ما با قدرت تمام در

مقابل این دانشجویان خواهیم ایستاد و اینان قانون شکنی کرده و چه و چه کرده اند و هم اینها و هم آقای خمینی و روحانیت را سکه یک پول کند یا اینکه خیر، او به عنوان رئیس جمهور تازه عاقلانه است در این شرایط با لحنی صلح آمیز کارش را شروع کند، به این ترتیب که کرد و گفت ما با اینان به اعمال خشونت متوسل نخواهیم شد و این جوانان میهن پرست و انقلابی هستند و کوشش می کنیم که راه حل مسالمت آمیزی پیدا کنیم. اگر شما بجای ایشان بودید کدام روش را اتخاذ می کردید؟

اما آقای بنی صدر درست سه روز بعد (۲۷ بهمن ۱۳۵۸)، در مصاحبه باخبرگزاری پارس گفت: "...من از ابتداء با گروگان گرفتن مخالف بودم که در سر مقاله روزنامه ی خودم هم این مطلب را منتشر کردم؛ و رفتن دانشجویان به سفارت، یک امری است و گروگان گرفتن امر دیگری است. این دو یک چیز نیست؛ ۲ تا معنی دارد"(همان سند ص ۸۲).

۸. بنی صدر و سقوط دولت موقت

این هم از شگفتی های روزگار است که کسانی که موجبات سقوط دولت موقت و مهندس بازرگان را فراهم کردند، و هنوز هم که هنوز است به دوستان و همکاران او اجازه برگزاری حتی یک مجلس سالگرد ساده را هم نمی دهند حال به طرفداری ایشان برخاسته اند. آیا ناقد یا ناقدین محترم اطلاع ندارند و نمی دانند که آقایان مهندس بازرگان، دکتر سحابی ودکتر شیبانی به دلیل اختلاف بر سر مقوله "استقلال" با جبهه ملی، از ۱۳۴۰ به بعد عضو جبهه ملی نبودند و در موقع اوج گیری انقلاب هم حاضر نشدند با آقایان دکتر سنجابی و شاپور بختیار و شهید داریوش فروهر که جبهه را احیاء کردند همگام شوند و بیانیه اعلام موجودیت جبهه را با آن ها امضاء کنند که حال می نویسند: *"برای نمونه، آقای بنی‌صدر عضو جبهه ملی سوم بود و به عضویت شورای انقلاب درآمد. آقایان*

مهندس بازرگان، دکتر سحابی و دکتر شیبانی هکذا؛ بنابراین تلاش آقای جعفری برای ارائه چهره‌ای صنف‌گرا از امام به هیچ‌وجه با واقعیت‌های تاریخی تطبیق ندارد.(نقد ص ۵۲)" بعید است که از این داده های روشن تاریخی اطلاع نداشته باشند. اگر واقعا چنین دفتری از این واقعیات خبر ندارد راهی نیست جز این که سفارش اکید کنم به جراید آن دوران مراجعه کنند و یا از افراد مطلعی از آن دوران که در قید حیات هستند،استفسار نمایند و اگر احیاناً کسی را در ابن زمینه نمی شناسند، اطلاع دهند تا افرادی برای گفت و گو معرفی کنم.

نویسندگاه نقد آورده اند: "اگر جبهه ملی در برابر نص قرآن موضع نمی‌گرفت و به مصالح ملی و اعتقادات مردم پایبند می‌ماند همچنان برای پذیرش مسئولیت مورد رجوع قرار می‌گرفت؛ بنابراین در مقطع قبل از آبان ۵۸ که هنوز جبهه ملی علیه قانون اسلامی قصاص موضعی نگرفته بود هیچ محدودیتی برای به کارگیری اعضای آن وجود نداشت، اما در این ایام موضع‌گیری‌های شداد و غلاظ آقای بنی‌صدر علیه دولت موقت قابل تأمل است.(ص ۵۲ نقد)"

ادعای بدون مدرک و سند جز بدرد فحش دادن به چه درد دیگری می خورد؟ وقتی از موضع غلاظ و شداد بنی صدر نسبت به دولت موقت و مهندس بازرگان صحبت می کنید، بهتر نبوده و نیست که زحمت تحقیق به خود بدهید و حد اقل چند تائی از آن مواضع غلاظ و شداد را هم برای خوانندگان خود ذکر کنید؟

۳- آیا شما واقعاً به این حرف معتقدید یا از باب جدل می گویید که: " به اعتقاد اعضای دولت موقت آقای بنی‌صدر خصمانه‌ترین موضع‌گیری‌ها را علیه آقای بازرگان داشته است زیرا همان‌گونه که اشاره شد، به زعم خویش برنامه‌ریزی برای آینده را با موفقیت دولت موقت ناممکن می‌پنداشت. مهندس علی‌اکبر معین‌فر - عضو شورای انقلاب و رئیس سازمان برنامه و بودجه دولت موقت- در این زمینه می‌گوید: «در خود شورای انقلاب آقای بنی‌صدر به عنوان یک عامل

ضد دولت در همه جا فعالیت می‌کرد، در هرکجا که به سخنرانی می‌پرداخت احساسات جوانان را نسبت به دولت موقت بیشتر تحریک می‌نمود و لذا دولت تثبیت نشده را تضعیف می‌کرد."

من به عنوان یک علاقه مند به تاریخ انقلاب هم از نهضتی ها و هم از شما کمال تشکر را دارم که برای اثبات مواضع خصمانه روزنامه انقلاب اسلامی و آقای بنی صدر نسبت به دولت موقت و مرحوم بازرگان چند نمونه عینی و مشخص عنوان کنید تا هم اینجانب و هم ملت ایران از کم و کیف آن ها مطلع بشوند و مسائل به این مهمی گنگ و مبهم باقی نماند. شاید شما و دیگرانی که چنین نظراتی ابراز می دارند، می دانید که موضع خصمانه و یا غیر خصمانه اعتقاد و مسائل قلبی مخفی نیست بلکه نمونه های عینی عملی دارد. لطف کرده آن ها را بیان کنید.

مهندس بازرگان خود در کتاب *"انقلاب در دو حرکت"* ۵ دسته و گروه را که چوب لای چرخش گذاشته اند معرفی کرده است:

صدا و سیمای جمهوری اسلامی

بعضی از محفل های روحانی مؤثر

بعضی از محفل های حزبی مؤثر

آقای خمینی

چپهای افراطی و مجاهدین

و من درفصل اول "کتاب گروگان گیری و..."، صص۲۳-۳۶،آن را توضیح داده ام. یقیناً آقای مهندس بازرگان خود بهتر از دیگران می دانسته که چه کسانی چوب لای چرخش گذاشته اند. او آدمی نبود که در این چند سال آخر عمر از کسی

هم ترس و واهمه ای داشته باشد. کتاب ایشان هم در سال ۱۳۶۳ چاپ شده است.

صفحات ۵۸ و۵۹ و۶۰ نقد مربوط به دولت موقت و آقای بنی صدر است که من نیازی به توضیح آن نمی بینم زیرا آقای بنی صدر، خود در آثارشان مشروح بدانها پرداخته اند. تنها به یک نکته اکتفا می کنم و آن اینکه در این سخن شکی نیست آقای بنی صدر و دوستان و همکارانش مخالف برپاسازی ارگانها و نهادهای به اصطلاح انقلابی بودند و برای این حرفشان دلیل داشتند زیرا در تاریخ انقلاب های بزرگ دیده بودند که چگونه این بنیادها تغییر ماهیت می دهند و به ستون پایه های استبداد بدل می شوند و امروز ملت ایران پس از تجربه است و همه به عیان مشاهده می کنیم که حافظ و نگهدارنده استبداد ولایت فقیه، همین ارگانهای جدیدالتأسیس انقلاب هستند. ارتش و یا دادگستری عمومی حافظ ولایت مطلقه نیستند بلکه این کارکرد سپاه و بسیج و دادگاه های انقلاب و...می باشد تا حدی که سپاه پاسداران که به منظور پاسداری از آرمانهای انقلاب پا گرفته بود، امروزه خود برای انقلابیون آرمانخواه اولی زندان و بازداشتگاه مخصوص ساخته است. حال آیا هر عاقلی تصدیق نمی کند که اگر آن روز به این پند منتخب ملت ایران توجه می شد، شاید انقلابی به این عظمت کارش به ویرانگری و استبداد نمی کشید. افسوس که در آن دوران این نگرانی و دغدغه خاطر را نه تنها روحانیت قدرتمدار درک نمی کرد بلکه کسانی چون آقای دکتر ابراهیم یزدی که علی القاعده می بایستی در پی نهضت برای آزادی های مردم باشند هم درک نمی کردند و بلکه خود تشکیل دهنده این ستون پایه های استبداد شدند.

۹. دانشجویان و اسناد سفارت

یکی از مهمترین فرازهای کتاب تسخیر از خانم ابتکار که ناقد ویا ناقدین محترم به منظور خدشه دار کردن محتوای کتاب "گروگان گیری و جانشینان انقلاب" بدانها استناد جسته اند، در زیر آورده می شود: *" یکی از عواملی که موجب شد دانشجویان در سفارت حضور طولانی مدت پیدا کنند توفیق آنان در دستیابی به برخی اسناد بود که بعد از خراب شدن دستگاه خردکن، مأمورین سیا موفق به نابودی آنها نشده بودند. همچنین دانشجویان به سرعت دریافتند که می‌توانند برخی اوراق رشته رشته شده را به هم بچسبانند. خانم ابتکار در این زمینه می‌نویسد: سپس در انتهای کریدور، در فولادی قفل شده دیگری پیدا کردند. آنها بالاخره به قلب ساختمان مرکزی رسیده و به زودی درمی‌یافتند در پشت آن در، ستاد جاسوسی سازمان سیا قرار دارد. جایی که هنوز چند نفر در آنجا پنهان شده و به سرعت سرگرم نابودی هزاران سند بودند. اسنادی که دخالت آمریکایی‌ها را در امور ایران برملا می‌کرد. با وجود این که مأموران امنیتی در آن اتاق تا ساعت دو بعدازظهر مقاومت کرده و حجم زیادی از اسناد را از میان بردند، وقتی بالاخره دانشجویان موفق به ورود شدند فایل‌ها و گاوصندوق‌های دست نخورده به آنها اطمینان خاطر داد. ملت ایران هنوز به هزاران پرونده دست نخورده دسترسی داشت و به زودی مشخص شد بسیاری از این پرونده‌ها مدرک جرم هستند.»(همان، ص۸۹)...اسناد به دست آمده موجب شد تا دانشجویان در مقام استفاده از کارمندان سفارت برای گویا سازی آنها برآیند زیرا این اسناد توسط کسانی تهیه شده بود که اکنون عمدتاً در اختیار دانشجویان قرار داشتند: «تا پایان هفته، سیستم بایگانی نسبتاً منظمی ایجاد کرده بودیم که حاوی زندگی‌نامه و شرح وظایف هر یک از گروگانها بود. این پرونده‌ها را با اطلاعاتی که از*

سفارت‌خانه یا صحبت‌ها و مصاحبه‌های غیررسمی با گروگان‌ها به دست می‌آوردیم، روزآمد می‌کردیم. در حالی که برخی از آنها از دادن اطلاعات درباره سمت خود در سفارت اکراه داشتند، برخی دیگر مشتاقانه همکاری و مسایل را برای ما روشن می‌کردند.»(همان، ۱۱۷)

در فراز فوق یکی از علل طولانی شدن گروگان گیری و ماندن دانشجویان در سفارت و حل نشدن این معضل به زعم دانشجویان دسترسی پیدا کردن به مدارک جرم عنوان شده است. در این باره اما گفتنی است:

۱. در اینجا مشخص نشده است که اسناد جرمی که دانشجویان به آن دسترسی پیدا کرده اند، آیا اسناد جرم آمریکائیان است و یا اسناد جرم ایرانیان. اگر اسناد جرم ذکر شده، اسناد جرم آمریکائیان بوده است، در این صورت از ابتداء تا انتهای گروگان گیری در جائی مشاهده نشد که این اسناد جرم به دادگاهی ارائه و علیه آمریکائیان اقامه دعوا شده باشد. پس لاجرم می بایستی اسناد جرم ذکر شده، اسناد جرم خود ایرانیان باشد. اما در باره اینکه این اسناد جرم چگونه علیه خود ایرانیان بکار برده شده اند، سخنی به میان نیامده است. البته چون در حکومت جمهوری اسلامی همه چیز، به خصوص اگر پای مصالح واقعی مردم و میهن در میان باشد، در وهله اول سری است، پس بایستی از آن ها در دادگاههای دربسته انقلاب استفاده شده و بسیاری کسان را هم در طول سال های پس از انقلاب به وسیله همین اسناد از موقعیت انداخته باشند.

در این رابطه یک مطلب مهم دیگر هم وجود دارد که چون در کتاب نیامده است مایلم در این فرصت بیان کنم چزاکه به نظرم چه بسا در کشف ابعاد تازه تری از موضوع گروگانگیری کمک کند. از دید من، اگر آقای سعید حجاریان که ارتشیان را در رابطه با اسناد سفارت مورد بازجوئی قرار می داده است، لب بگشاید، شاید بعضی از مسائل روشن تر شود. آقای حجاریان در گفت و گویی با عمادالدین باقی

در پاسخ به این سئوال که "پس شما هیچ وقت در کار بازجوئی نبودید؟" پاسخ می دهد"...بعد از اشغال لانه جاسوسی هم مسئولیت پرونده های نظامیانی که با سرویسهای اطلاعاتی آمریکا مرتبط بودند یا با بخش سفارت آمریکا همکاری داشتند، یا عناصری که از درون نیروهای مسلح با سازمان سیا مرتبط بودند بر عهده من بود." (*گفت و گو با سعید حجاریان برای تاریخ* ، از عمادالدین باقی، چاپ سوم۱۳۷۹، ص۵۱)

و یا در رابطه با این پرسش که وی چه نقشی در جریان اشغال سفارت داشته اند او جواب می دهد:

"در این مورد کسی تشکیک و ابهامی نکرده! کسی روی اینها ابهام ندارد. آن مواردی را که مکشوف شده (!) و روی آن ان قلت گذاشته اند، بپرسید!"

باقی: "بالاخره اشغال سفارت هم کم کم دارد برای نسل جدید تبدیل به یک مسئله می شود."

"سعید حجاریان: حالا اگر این موضوع وقتی عَلَم شد و در روزنامه ها ی راست علیه ما در این مورد چیزی نوشتند، آن وقت جواب می دهیم." (همان، ص ۵۶)

از فراز فوق معلوم می شود که آقای حجاریان در جریان اشغال سفارت و پرونده نظامیان نقش مهمی داشته است. بر ایشان است که حد اقل نقش خود را در این رابطه برای ملت ایران که صاحب اصلی حق مطلع شدن ازآن هستند، توضیح دهند.

۲. هم از نویسندگان محترم نقد و هم از عاملان و گروگان گیرهای اصلی می پرسم، اسناد که در اختیار شما بود و می توانستید هر نوع استفاده ای که می خواستید از آن بکنید پس چرا مانع آزادی گروگان ها شدید و آنها را در اختیار نگه داشتید و این همه بلای خانمان سوز بر سر ملت ایران آوردید؟ لاجرم طولانی

شدن گروگان گیری و در اختیار داشتن آن ها بایستی دلایل دیگری داشته باشد. شما باید آن دلایل را بیان کنید. البته من تا جائی که توانسته ام در کتاب "گروگان گیری و..." دلایل به زعم خودم واقعی را که تا به امروز شما از بیان آن ها ساکت هستید توضیح داده ام.

۳. در دنباله همان فراز ذکر شده از خانم ابتکار، آگاهانه و یا نا آگاهانه، جان کلام گفته شده است وقتی تصریح می شود که "اسناد به دست آمده موجب شد تا دانشجویان در مقام استفاده از کارمندان سفارت برای گویا سازی آنها برآیند زیرا این اسناد توسط کسانی تهیه شده بود که اکنون عمدتاً در اختیار دانشجویان قرار داشتند.(ص۵۵ نقد)، این یعنی اینکه:

- چون گروگان های آمریکائی در اختیار و در حقیقت زندانی آنان بوده اند، با مطرح ساختن اینکه شما آمریکائیان در کشور ما جاسوسی می کرده اید و جاسوس هستید و ما شما را به جرم جاسوسی محاکمه و زندانی ویا اعدام می کنیم، ترس و وحشت به جان آنان انداخته اند واز همان روشهائی که در زندانهای جمهوری اسلامی برای به خدمت گرفتن زندانیان بکار می برده اند و من در جلد دوم کتاب *اوین، جامعه شناسی زندانی و زندانبان* این شیوه های ارعاب زندانی را یک به یک را بر شمرده ام. در مورد گروگانها نیز این روشهای غیر انسانی را به کار می برده اند و بدین طریق در واقع می کوشیدند گروگان ها را به خدمت خود در آوردند و امروز روشن می شود که چرا نمی گذاشتند که گروه تحقیق و یا گروههای دیگر با همهٔ گرو گان ها و یا بهتر بگویم زندانیان را ملاقات کنند.

- معمولاً در بین کارکنان سفارتخانه ها، مأموران اطلاعاتی نیز هستند و بنا به اطلاعاتی که توسط آقای قطب زاده و دیگران منتشر گردید، در

بین ۵۲ گروگان امریکائی۶-۷، نفر مأمور "سیا" وجود داشت. همه می دانیم که مأموران اطلاعاتی آموزش دیده و امتحان داده شده اند که در هر موقعیتی که پیش می آید، چگونه می شود تفرقه بیندازند ودست افراد سرشناس، وطن دوست، آزادیخواه و مستقل و دموکرات منش را بدست خودی ها از دخالت در امور کشور کوتاه کنند. اگر غیر از این بود، جای این سئوال باقی است که چگونه مأموران "سیا" و از جمله آقای تامس آهرن جاسوس حاضر شده اند، اسناد را برای شما گویا کنند؟

- خانم ابتکار در زمینه اسناد موجود در سفارت خود معترف است که «برنامه‌ای که در سفارت مورد استفاده قرار می‌گرفت اسناد را به «دسترسی رسمی محدود»، «محرمانه»، «سری»، «فقط برای رؤیت» و «فوق سری» تقسیم‌بندی می‌کرد. در چند ساعت نخست اشغال آمریکایی‌ها توانسته بودند بیشتر اسناد فوق سری و برخی از اسناد سری را نابود کنند.(ص۵۵ نقد)، بنابر این اسناد باقی مانده، اسناد درجه دوم بوده که بدست گروگان گیرها افتاده است و آنچه در مورد ایرانیانی که با سفارت کم و زیاد رابطه ای داشته اند، به عنوان افشاگری انتشار پیدا کرد، غالباً بیوگرافی افراد، بعضی نظرات مأموران نسبت به فرد و یا افراد و یا احزاب و دستجات و یا استنباط مأموران از گفتگوهای خویش با افراد را در بر می گرفته است. سئوال این است که مگر در یک نظام عادلانه دادگستری کسی با اینگونه اسناد و استنباطات مأموران اطلاعاتی جاسوس می شود، آن هم بدون مراجعه به دادگاه صالحه؟

- اگر بتوان با اینگونه اسناد کسی را جاسوس اعلام کرد، باید گفت که غالب کارکنان سفارت خانه ها در کشور جاسوس هستند زیرا بخشی از اعمال سفارتخانه ها شناسائی افراد سرشناس، گروه ها و احزاب، گروه

های فشار، سیاسیون موافق و مخالف،روحیات و روش ومنش آنها و...است.

- حتماً می دانید که در کشورهای غربی و آمریکا، بالاترین گناه نزد ملت و دولت آنها، فاش کردن اطلاعات سری و فوق سری آنان است، مگر اینکه زمان انتشار آنها فرا رسیده باشد که در این حالت هم دولت خود از کانال رسمی منتشر می کند. مأموران اطلاعاتی که اسناد جدی کشورشان را در هر شرایطی افشا بکنند، اگر به کشور خویش برگردند، آن ها را از حیّز انتفاع می اندازند. به این علت است که مأموران اطلاعاتی که اطلاعات کشور خود را افشاء می کنند ، دیگر به کشور خویش بر نمی گردند. بر این اساس، اگر اسناد فاش شده و گویا شده بوسیله مأموران "سیا" برای گروگان گیرهای خود، اسناد حساس و اساسی برای آمریکا می بود، وقتی آنها به آمریکا باز گشتند، مورد استقبال رئیس جمهور و ملتشان واقع نمی شدند و همه نوع امکانات برایشان فراهم نمی کردند.

- آمریکایی ها نیک می دانستند که از طریق این اسناد و آب نبات چوبی و قاقالی دادن به دانشجویان که مانع آزادی به موقع آنان شدند، چه منافع عظیمی برای کشور خود به ارمغان آوردند.

- موافق آنچه در بالا گفته شد، آقای هاشمی رفسنجانی در کتاب *"پیروزی و انقلاب"* که در سال ۱۳۸۳ آن را منتشر کرده است اعتراف می کند که اولاً با هماهنگی دادستان انقلاب و دانشجویان آقای امیر انتظام به ایران فرا خوانده شد و ثانیاً اسناد منتشره نشان دهنده جاسوسی امر انتظام نبوده است. وی در ص ۳۹۹ می نویسد: *"شاید یکی از پر سرو صداترین افشاگریهای دانشجویان، انتشار اسناد مربوط به جاسوسی عباس امیر انتظام بود که بر مبنای آن دانشجویان او را به*

جاسوسی برای سازمان سیا، سازمان امنیت آمریکا CIA ، متهم کردند و با هماهنگی دادستان انقلاب وی را که سفیر ایران در استکهلم بود و در تاریخ ۲۹ آذر ۱۳۵۸ به ایران فراخوانده شده بود دستگیر و رهسپار زندان کردند...در این مورد بخصوص نظر برخی از ما این بود که اسناد فاش شده تا آن زمان، نشان دهنده جاسوسی امیر انتظام نبود و در این زمینه حرفهای آقای بازرگان را که ایشان را جاسوس نمی دانست، تأیید می کردیم. البته نمی خواستیم بگوئیم که دانشجویان دروغ می گویند، بلکه معتقد بودیم اسنادی که آنها ا فشا کرده اند، نشان دهنده جاسوسی نیست." این حرف را امروزبعد از ۲۳ سال کسی می زند که در آن زمان بر کرسی صدارت مجلس نشسته و کل قوه مقننه را در اختیار داشت و عضو مؤسس در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی بود که آقای بهشتی دبیرکل حزب همزمان ریاست قوه قضائیه را در اختیار خود داشت و همان قوه به استناد همین اسناد به عنوان جاسوس آقای امیر انتظام را به حبس ابد غیر قابل تغییر محکوم کرد.

۱۰. اسناد سفارت در باره بنی صدر

ناقد ویا ناقدین محترم می خواهند چنان وانمود کنند که دلیل مخالفت آقای بنی صدر با عمل دانشجویان به علت پیدا شدن چند سند از ایشان در سفارت آمریکا و ترس از افشا شدن آن به وسیله دانشجویان بوده است. برای روشن شدن ذهن ناقد ویا ناقدین محترم و تمام کسانی که نقد **دمتتا** را مطالعه کرده اند در زیر مایلم به کم و کیف اسناد سفارت در باره آقای بنی صدر بپردازم. اما ابتدا به مطالب کتاب خانم ابتکار که مورد توجه نویسندگان هم است باید ارجاع دهم. وی می نویسد: *"در فروردین ماه ۱۳۵۹ آنها به اسنادی دست یافتند که دلایل تلاش آقای بنی‌صدر برای خارج ساختن دانشجویان از سفارت و تحویل اسناد به*

دولت را مشخص می‌ساخت: «در اوایل فروردین فرایند بازسازی اسناد بیشتری را بر ملا ساخت. نخستین سند، گزارش ملاقات رادزفورد با SD LURE در تاریخ ۲۹ آگوست در خانه وی بود. در این ملاقات بنی‌صدر ضمن ابراز نگرانی‌های خود، شورای ۱۵ نفره انقلاب را به دلیل ناکارآمدی مورد انتقاد قرار داده و همچنین مخالفت‌هایی را با امام ابراز داشته بود. سند دوم شرح ملاقات رادزفورد با تامس آهرن بود. چهارمین سند شرح ملاقات وی با بنی‌صدر بشمار می‌رفت. سند پنجم، ارزیابی رادزفورد/ کاسین درباره ملاقات‌هایش با او و خلاصه‌ای از نقاط ضعف و قوت وی بود: «او که جاه‌طلب و سیاستمداری زیرک است، ظاهراً با احتیاط و با توجه به روزی که (امام) خمینی از صحنه خارج شود نقش خود را بازی می‌کند... او که توطئه‌گری کهنه کار است می‌تواند در آینده در صورتی که حس کند انقلاب از اهدافش دور می‌شود یا برای وی منافعی وجود دارد، علیه انقلاب توطئه کند... می‌داند که باید با اطرافیان خود رفتار محتاطانه‌ای داشته باشد... این تردید احتمالاً باعث خواهد شد همه پل‌ها را پشت سر خود خراب نکند»... وقتی مجموعه کامل اسناد SD LURD تکمیل شد، آنها را به تامس آهرن نشان دادیم تا درباره آن نظر دهد. آهرن تائید کرد که یکی از برنامه‌های دولت آمریکا به ویژه سازمان سیا، تماس با شخصیتهای ذی‌نفوذ در جنبش انقلابی بود. وقتی امام خمینی در پاریس حضور داشتند، به یکی از افسران بازنشسته سازمان سیا دستور داده شد به فرانسه برود و با بنی‌صدر دیدار کند. وی خود را نمایندهٔ یک شرکت آمریکایی معرفی و ابراز تمایل کرده بود تا با او درباره چشم‌اندازهای روابط اقتصادی با غرب صحبت کند. بنی‌صدر نیز موافقت کرده بود. آهرن افزود وقتی بنی‌صدر به ایران آمد «ستاد سازمان سیا» تمایل داشت موضوع را دنبال کند و مسئولیت این پروژه به من سپرده شد. هدف نهایی ما استخدام بنی‌صدر بود، ولی برای رسیدن به این هدف مراحل مختلفی باید طی می‌شد. در مرحله نخست، وی مستقیماً از قضیه آگاه نبود. او تنها به عنوان یک مشاور مالی که دربارهٔ مسایل سیاسی نیز توصیه‌هایی دارد، خدمت می‌کرد.

در مراحل بعد درباره مسائل مهم‌تر و حساس‌تر مورد مشورت قرار گرفته و توصیه‌هایی به او می‌شد. آهرن به ما گفت که بنی‌صدر موافقت کرده در ازای دستمزد ۱۰۰۰ دلار در ماه به عنوان مشاور خدمت کند. ولی هیچ وقت پولی دریافت نکرد.» (تسخیر، صص۴-۱۵۲)

و امّا چند توضیح در ابن باره:

۱. تامس آهرن کیست؟ بنا به گفتهٔ گروگان گیرها وی مقام اطلاعاتی ورئیس ایستگاه سیا در تهران، جاسوس سازمان "سیا" است.

۲. بعد از کودتا علیه ریاست جمهوری منتخب ملت ایران در خرداد ۱۳۶۰، دانشجویان پیرو خط امام، جزوه ای تحت نام *"اسناد لانه جاسوسی شماره (۹)"* بعنوان سند علیه آقای بنی صدر منتشر کردند. در این جزوه دانشجویان به حساب خود ۱۲ سند در رابطه با آقای بنی صدرآورده اند. در مقدمه جزوه ذکر کرده اند:

" الف- اسناد اول تا هفتم این مجموعه در حدود دیماه ۱۳۵۸ بدست آمد، یعنی قبل ازانتخابات ریاست جمهوری. در آن زمان این مسئله مسکوت ماند تا اینکه در اوایل اردیبهشت ماه ۱۳۶۰ اسناد شماره ۸و۹و۱۰و۱۱ از میان اسناد رشته شده بدست آمد و البته با توجه به شواهد موجود در همین اسناد، اسناد دیگری نیز باید در همین رابطه وجود داشته باشد، که هنوز آن ها را بدست نیاوردیم. با بدست آمدن این اسناد و با توجه به عملکردها و سخنان آقای بنی صدر، لازم بود که امام امت در جریان امر قرار بگیرند. این اسناد به اطلاع ایشان رسید و ایشان فرمودند که اسناد فعلاً محفوظ بماند و همچنان مطابق امر امام عمل شد. بعد از اینکه مسئله عدم کفایت سیاسی آقای بنی صدر در مجلس مطرح شد، طی تماسی که با امام امت گرفته شد دیگر از جانب ایشان اصراری برای حفظ اسناد در میان نبود و اسناد برای طرح در مجلس در اختیار آقای موسوی خوئینیها قرار گرفت. لیکن متأسفانه به علت کمی وقت، اسناد مورد بحث آنچنانکه باید و شاید

مطرح نشد. لذا همانطور که در مجلس قول داده شده، ما این اسناد را برای امت قهرمان در اختیار روزنامه ها قرار می دهیم و در آینده طی جزوه مستقلی جداگانه آنرا به انتشار خواهیم رساند،..." (ص۱و۳ جزوه)

۳. سندی که به عنوان سند ۱۲ در جزوه آورده اند، سئوال و پرسش از تامس آهرن، رئیس ایستگاه سیا در تهران، جاسوس سازمان "سیا" است که در زمان پرسش و پاسخ، گروگان و زندانی گروگان گیرها، به عنوان جاسوس بوده است. توضیح بیشتر کمی بعد خواهد آمد.

۴. سندهای ۱تا ۱۰ دانشجویان جز چند حرف معمولی مثل این که کسی با دیدن کسی چیزی به ذهنش برسد هیچ چیز دیگری برای گفتن در بر ندارد. کسانی که مایل باشند می توانند بدانها مراجعه کنند.

۵- تاریخ سند شماره ۸، ۸ شهریور ۱۳۵۸،است. در نکته هشتم این سند آمده است: "۸- او همچنین خاطر نشان کرد که دارد روزنامه انقلاب اسلامی را انتشار می دهد. او ادعا می کند که روزانه صد هزار نسخه به چاپ میرساند."

در مورد روزنامه آقای بنی صدر، در سند شماره ۱۱ که تاریخ آن ۱۸ شهریور است، چنین آمده است: " (۳): تجربه سالیان دراز بر این نکته تأکید دارد که ناشرین روزنامه ها به خودخواهی متمایلند و اغلب غیر قابل اعتماد هستند. تصمیم او که یک روزنامه راه بیاندازد شاید حاکی از این باشد که ل- ا تنها به آینده سیاسی خودش علاقه مند است و قصد ندارد با ما در خطهایی که ما در نظر داریم همکاری کند." (ص۴۴ جزوه)

در سند شماره ۱۱ که تاریخ آن ۱۸ شهریور ۱۳۵۸ است، در مورد آقای بنی صدر آمده: " (۲): اگر چه او احتمالاً در حال حاضر هیچ مشکل مالی ندارد، اما

باید در نظر داشته باشد که ممکن است با یک تذکر کوتاه به خارج تبعید شود و در آن زمان می تواند از کمک مالی ما استفاده نماید."(ص۴۳ جزوه)

در تاریخ ۱۶ شهریور ۵۸ که مأمور سیا با آقای بنی صدر تماس می گیرد، یعنی در زمانی که آقای بنی صدر در داخل روز به روز بر محبوبیت اش افزوده می شود او از کجا می دانست که ایشان به خارج تبعید می شود؟ و چرا نگفت که مثلاً علیه آقای خمینی عمل می شود و یا دیگر زعمای جمهوری اسلامی به خارج تبعید می شوند و این « پیش بینی » فقط برای آقای بنی صدر تحقق خواهد یافت؟ اما این سند، یک سند افتخار است. زیرا مجموع نکات مثبت و منفی که مأمور سیا در باره آقای بنی صدر بر شمرده است، گویای استواری او بر اصول استقلال و آزادی هستند. اما از همه طرفه تر این که گفتگو با تامس آهرن، سر جاسوس امریکائی در تهران، به دنبال سند شماره ۱۱ آورده شده است بی توجه به این که خود سند شماره ۱۱ از آغاز تا پایان تکذیب قولی است که «گروگانگیران» بعد از کودتای خرداد ۶۰ و تحت عنوان "پرسش از تامس آهرن" به او نسبت داده اند:

۶. سند شماره ۱۲ چنانکه از متن آن برمی آید "پرسش از تام آهرن" است:

"شنبه ۸/ دی / ۵۸ – جلسه هشتم

موضوع: پرسش از تام آهرن

.....در آخرین جلسه بنی صدر موافقت نمود که به عنوان مشاور اقتصادی قابل اطمینان این کمپانی فعالیت نماید و پیشنهاد حقوق ماهیانه ۱۰۰۰دلار را نیز پذیرفت."

این مطلب با آنچه که خانم ابتکار گفته است که *"آهرن به ما گفت بنی‌صدر موافقت کرده در ازای دستمزد ۱۰۰۰ دلار در ماه به عنوان مشاور خدمت کند*

ولی هیچ وقت پولی دریافت نکرد.» یکی است. اما بند ۱ سند شماره ۱۱ (اگر احساس کند رژیم از اهداف انقلابی خود دور می شود ... بر ضد آن بر می خیزد) و بند ۲ (*در حال حاضر هیچ مشکل مالی ندارد اما ممکن ... به خارج تبعید شود و در آن زمان می تواند از کمک مالی ما استفاده کند* – که البته این ترجمه نادرست است و ترجمه برابر متن این است که؛ *«در آن زمان می باید از حمایت مالی استفاده کند»* و هر ایرانی می داند چرا تقلب در ترجمه شده است) از جمله ملاحظات مثبتی است که حتی از دید جزوه نویسان در مورد بنی صدر ذکر شده است (ص ۴۳ جزوه) برای مثال بند ۱ که می گوید: *«... در حال حاضر واقعا به ما احتیاجی ندارد»* و بند ۳ که می گوید *«... قصد ندارد با ما در خط هائی که ما در نظر داریم همکاری کند »* و بند ۴ که بیان می کند؛ *«هرچند اظهارات شخص مورد نظر علیه شرکتهای امریکائی که در امور داخلی ایران دخالت می کنند ممکن است نشانه این باشد که او نمی خواهد سر و کاری با حکومت امریکا داشته باشد»*. اما هم ملاحظات دیگر (یعنی آنچه در ص۴۴ جزوه آمده است) و نیز خود این توصیه مأمور سیا برای برقراری تماس با او دو تا سه ماه بعد که بیانگر شکست خود او است، تکذیب بی خدشه این قول نسبت داده شده به تامس آهرن است که *"آقای بنی صدر موافقت کرد با گرفتن ماهی ۱۰۰۰ دلار مشاور شرکت بشود"*. چگونه ممکن است مأموری که نزد آقای بنی صدر رفته است گزارش کند که نتوانسته است او را بخرد و تامس آهرن از قول او به بازجویان خود گفته باشد بنی صدر پذیرفت با دریافت ماهی ۱۰۰۰ دلار مشاور شرکت بشود؟ شرکتی که به قول مأمور سیا، آقای بنی صدر با اصل وجودش مخالفت کرده است!

در حقیقت این احتمال بسیار قوی است که گروگان گیرها این مطلب را ازتامس آهرن که در دست آنها به عنوان جاسوس و رئیس ایستگاه سیا در تهران، زندانی بوده خواسته اند و گفتن چنین چیزی از او که جاسوسی حرفه ای بود، در

اهدافش که خریدن بنی صدر بوده، شکست خورده است، نه تنها چیزی کم نمی کرد بلکه چون با تخریب اولین منتخب ملت ایران کمک می کرد با توجه به شناختی که او از رویکردهای ضد امپریالیستی بنی صدر داشت مطابق میلش هم بود.

به احتمال قوی این سند که جزو سندهای سفارت نیست و فقط یک پرسش و پاسخ بین دانشجویان خط امام و تامس آهرن در بازداشتگاه است، متعلق به زمانی است که زعمای جمهوری اسلامی تمام کوشش خود را بر حذف آقای بنی صدر بکار می بردند و این هم بعد از سخنرانی ایشان در روز عاشورا در تاریخ ۲۵ آبان ۱۳۵۹ به بعد است و اگر تاریخ آن را بجای ۸ دی ۵۸ ، ۸ دی ۵۹ بگیریم، پازل حل می شود و اصل قضیه آفتابی می شود. جالب این است که در سند ذکر شده هم به هیچ وجه دانشجویان مشخص نکرده اند که در **چه تاریخی** با آهرن پرسش و پاسخ داشته اند.

این بود کم و کیف اسنادی که گروگان گیرها و در حقیقت روحانیت حاکم برای ملکوک کردن شخصیت آقای بنی صدر و مستحکم کردن پایه های اسبداد ولایت فقیه، بدست گروگان گیرها ساخته و پرداخته شده است.

و اما در رابطه با تماس تاجر جاسوس آمریکائی و کم وکیف آن از خود آقای بنی صدر جریان را جویا شدم و ایشان چنین پاسخ دادند:

"حقیقت اینست که آقای خسرو قشقائی در پاریس به من مراجعه کرد و گفت، که کارتر می خواهد یک "مأمور عالی رتبه" را نزد آقای خمینی بفرستد. من موضوع را با آقای خمینی در میان گذاشتم و آقای خمینی با آمدن مقام امریکائی موافقت کرد. مأمور فوق در کاشان (حومه پاریس) نزد من آمد. بار اول، به خاطر حضور فراوان دوستان و همکاران در خانه آنجا را شلوغ توصیف کرد و رفت و گفت می روم و فردا می آیم. فردا آمد و دوباره همان وضعیت را مشاهده

کرد. به او گفتم که به من گفته اند که شما از طرف کارتر پیامی برای آقای خمینی دارید. اگر این طور است، به نوفل لوشاتو بروید. او هم رفت و دیگر او را ندیدم تا اینکه در تهران و پس از برگشت از فرانسه، آقای خسرو قشقائی دوباره به من مراجعه کرد و گفت: آن «مأمور عالی رتبه» آن وقت در پاریس موقعیت را مناسب ندیده است و الان می خواهد برای دادن پیام به تهران بیاید. بار دیگر، من از آقای خمینی پرسیدم، موافق است یا خیر؟ و او با آمدنش موافقت کرد. اما آن شخص باز وقتی آمد، خود را نماینده یک شرکت تجاری معرفی کرد و همچنانکه در سند شماره ۱۰ آمده است "۱۰ نفر از اعضای خانواده و دوستانش (بنی صدر) در بخش عمده آنشب حضور داشتند." (ص۳۸ جزوه) و باز در همان جلسه از وی پرسیده شد" که او در دولت است یا در تجارت.." او گفت :" که در دومی است." یعنی در بخش تجارت است. من هم همانطوریکه او گفته است مخللفت خودم را با شرکتهای آمریکائی ابراز داشتم.

۷. اصلاً هیچ نیازی به تأیید گرفتن و پرسش و پاسخ با تامس آهرن نبوده است تا خانم ابتکار متخصص گروگانگیری بفهمد"*که یکی از برنامه‌های دولت آمریکا به ویژه سازمان سیا، تماس با شخصیتهای ذی‌نفوذ در جنبش انقلابی بود*" هر کسی این را می داند که مهمترین وظایف مأموران اطلاعاتی نفوذ در بین شخصیتهای ذی نفوذ در کشور است. سندها خود می گویند سعی آنها دست کم در مورد بنی صدر به شکست انجامید. حال اما باید دید سعی آنها در مورد چه کسانی قرین موفقیت بوده است؟

۱۱. جریان سعادتی و کمیته انقلاب مستقر در سفارت

خانم ابتکار در رابطه با دستگیری سعادتی به وسیله کمیته مستقر در سفارت آمریکا به ریاست ماشاءالله قصاب نیز اطلاعات نادرستی داده است. در نقد، به نقل از کتاب خانم ابتکار آمده است:

"در اواسط دی ماه اطلاع یافتیم مجاهدین خلق- که بعدها مشخص شد در خدمت قدرت‌های خارجی هستند- به یکی از اسناد بسیار حساس سفارت‌خانه دست یافته‌اند. تحقیقات را آغاز و به زودی این گزارش تأیید و مشخص شد آنها سند را از طریق یکی از هواداران خود که در بین دانشجویان نفوذ کرده، به دست آورده‌اند. این دانشجو به سرعت شناسایی و اخراج شد. سند مورد اشاره حاوی اطلاعاتی درباره دیدارهای مخفیانه یکی از اعضای سازمان مجاهدین (منافقین) به نام سعادتی با دیپلمات‌های شوروی بود که اطلاعات مربوط به آن را سفارت آمریکا از طریق نیروهای کمیته به دولت موقت ارائه داده بود.» .»(تسخیر، ص۱۴۱)

حسب اسناد فراوانی که من در کتاب " گروگان گیری و.."ذکر کرده ام، آقای سعادتی در اردیبهشت و یا اوایل خرداد ۱۳۵۸ به هنگام رد و بدل کردن اسناد دستگیری سرلشکر مقربی به جاسوس شوروی سابق دستگیر شد.

در تاریخ ۲۶ خرداد ۱۳۵۸ روزنامه جمهوری اسلامی و اطلاعات گزارش آن را علنی کردند و چند روز قبل از آن نیز جزوه ای برگرفته از متن بازجوئی آقای سعادتی با دستخط خودش منتشر شده بود که نشان می داد جاسوس شوروی با سازمان مجاهدین همکاری می کرده است. اندکی بعد معلوم شد که آقای محمد رضا سعادتی بوسیله ماشاءالله قصاب (کاشانی خواه) که مستقر در سفارت آمریکا بود، دستگیر شده است.

بعد از انحلال کمیته سفارت آمریکا معلوم شد که ماشاءالله قصاب با آیت الله خلخالی همکاری می کرده است و آقای خلخالی به صراحت اعلام کرد که "ماشاءالله قصاب چوب آمریکائی ها را می خورد و این هم به خاطر این است که ایشان بعد از انقلاب سرپرست کمیته مستقر در سفارت آمریکا بوده است و این آقای ماشاءالله قصاب ۳۰۰ نفر از سران رژیم را دستگر و تحویل ما داده است."

به دلیل اهمیت فوق العاده این موضوع در درک زنجیره های ناپیدای مسآله گروگانگیری من در باره کمیته سفارت آمریکا و ماشاءالله قصاب و رابطه اش با آقای خلخالی، در کتاب" گروگان گیری و..."، از ص ۵۸ تا ص ۷۸ به طور مشروح توضیح اده ام و نیاز مجد د به تکرار آن نیست. اما جا دارد که در اینجا ابراز شگفتی کنم که چقدر اطلاعات مربوط به این موضوع مهم سوخته و اطلاعی که به دست خانم ابتکار و این دفتر رسیده، دیر و نادرست بوده است.

۱۲. آقای بهشتی و تز دیکتاتوری صلحا

بر عکس آنچه ناقد ویا ناقدین محترم در مورد " دیکتاتوری صلحا" و یا " دیکتاتوری ملی" آقای بهشتی گفته اند، من اول آن را از زبان دکتر ابراهیم یزدی آمده در کتاب " سقوط دولت بازرگان "، ص ۳۲۹ بیان کرده ام و سپس از قول آقای تقی رحمانی.

از اینها که بگذریم، می دانیم که وقتی درایت موجود است، روایت باطل است. عمل آقای دکتر بهشتی و سایر سردمداران جمهوری اسلامی الان نزد ماست و اظهر من الشمس است که به دیکتاتوری صلحا به قول خودشان باور داشتند. و اینجانب تازه در سال ۵۸ با اقوال و آرا و یا نوشته آقای بهشتی آشنا نشده ام، بلکه از سالهای ۱۳۴۸، به بعد کم وزیاد در آلمان با او در ارتباط بودم و به اعمال ایشان توجه داشته ام.

۱۳. حقوق انسان نزد آقای خمینی

نویسندگان نقد چون ظاهرا در باره آقای خمینی به مثابه یک معصوم و شاید بالاتر می نگرند نقدهای من نسبت به اعمال و رفتارهای آقای خمینی را تحمل نکرده و بر این تصورند که گویی من با وی پدر کشتگی دارم. نه، من هیچ خصومتی با آقای خمینی ندارم اما حقیقت و آزادی و استقلال و دین ام را بالاتر

از هر شخصی می دانم و اتفاقا نقد من بر ایشان برخاسته از یک حس دینی و شرعی است و کوشیده ام تنها بر اساس موازین اخلاق و دین به رفتارها و گفتارهای ایشان بنگرم. ولی کاملا درست است اگر نویسندگان نقد فکر کنند که برای من آقای خمینی اسطوره نیست. وی نه تنها اسطوره نیست بلکه به خصوص اگر پای موازین دقیق دین آزادی در خصوص حرمت آبرو و جان و دارائی تک تک انسان ها (حقوق و آزادی های انسان) به میان آید حسابش با کرام الکاتبین است. به هر حال، در مورد تأکیدی که ناقدان محترم در باره رعایت حقوق انسان نزد آقای خمینی دارند ذکر چند نکته لازم است. نویسندگان نقد در این باره آورده اند *"البته تأکیدات امام بر رعایت حقوق افراد، حتی مجرمان، بسیار فراوان است که به دلیل اجتناب از طولانی شدن مطلب به آن نمی‌پردازیم (ص۶۶ نقد)*

گرچه در حرف زدن ممکن است بسیاری در مورد رعایت حقوق انسان داد سخن سر دهند اما عمل است که نشان می دهد چه کسانی حقوق انسان را رعایت می کنند به قول حکیم ادب فارسی دو صد گفته چو نیم کردار نیست! اگر از تمام مواردی که آقای خمینی ضد حقوق انسان عمل کرده است بگذریم همین یک مورد که در سال ۶۸، دستور قتل عام فله ای زندانیان را صادر کرد و در عرض چند شب، به روایت اقای منتظری، ۲۸۰۰ یا ۳۸۰۰ زندانی را قتل عام کردند در دینی که کشتن یک انسان بی گناه را معادل کشتن همه انسانها می داند تا صبح قیامت برای او کفایت می کند. مگر اینکه بفرمائید آن فرمان، فرمان آقای خمینی نبوده و بنام ایشان، فرمان جعل شده است.

۱۴- روابط خارجی و انزوا

بر همان قیاس شیوه انسان گرایی و حقوق مداری اقای خمینی بگیرید نحوه درک وی از روابط بین المللی را و با در نظر گرفتن آنچه واقع شده است خود بفرمائید از عبارات زیر مرادتان چیست: *"توصیه‌های امام به مسئولان سیاست*

خارجی در مورد تقویت روابط با کشورها و تخطئه شعار برخی جریانات تندرو که «ما ارتباط با ملت‌ها را می‌خواهیم و نه با دولت‌ها» غیرقابل انکار است. امام در پاسخ به این شعار افراطیون گفته بودند ارتباط با ملت‌ها از کانال دولت‌ها می‌گذرد. به ویژه در مورد عراق، علی‌رغم تمامی ناسازگاری‌های رژیم بعثی با حضرت امام در طول اقامت ایشان در نجف اشرف و علی‌الخصوص در اواخر اقامت ایشان، آقای دعایی به عنوان سفیر ایران در بغداد تعیین شد، یعنی کسی که از جمله همراهان امام به شمار می‌آمد و به دلیل اداره رادیو روحانیت مبارز دارای روابط حسنه‌ای با دولت عراق بود؛ لذا بی‌تردید انتصاب چنین فردی به سفارت ایران در بغداد در عرف بین‌الملل حاکی از اهمیتی بود که ایران برای روابط سیاسی خود با همسایه غربی قائل بود.(ص۶۷ نقد)،

موردی که در رابطه با عراق و سفیر شدن آقای دعائی ذکر شده است اولا خلاف رفتار او با فرستاده صدام حسین است . آقای خمینی می پنداشت رژیم صدام ۶ ماه بیشتر دوام نمی آورد . بنا بر این ، فرستادن آقای دعائی بخاطر برقرار کردن روابط حسنه با رژیم صدام نبود . ثانیا در یکی دو ماهه اول بعد از پیروزی انقلاب هنوز او و روحانیان اطراف او قدرت را قبضه نکرده بودند . در آن روزها، آقای خمینی می خواست وانمود کند که بر قول و قرار و وعده هائی که در پاریس به ملت ایران داده است (که اهم آن ولایت جمهور مردم ایران بود نه ولایت فقیه) وفادار است. وقتی آقای خمینی سوار بر اسب قدرت شد، آن روی دیگر خود را نشان داد. دو نمونه زیر نشان دادن آن روی آن امام حکیم و صلح طلب است:

الف) کنفرانس بین المللی بررسی جنایات آمریکا در ایران در تاریخ ۱۲ خرداد ۱۳۵۹ با شرکت ۱۰۰ هیئت به نمایندگی از سوی ملت و احزاب بیش از ۵۰ کشور در سالن کنفرانسهای هتل استقلال آغاز بکار کرد. درپایان کار کنفراس جمع شرکت کننده در آن به دیدار رهبر انقلاب رفتند. آقای خمینی در سخنرانی خود برای هیئتهای شرکت کننده اظهار داشتند: *"...یک ملتی که شهادت را می*

طلبند و دعا می خوانند برای شهادت، اینها از دخالت نظامی می ترسند؟ اینها از حصر اقتصادی می ترسند؟ همه عالم درهای ممالکشان را به ما ببندند همه و ما باشیم، این عده ای که، سی و چند میلیونی که در این ایران زندگی می کنیم یک دیواری دور ایران بکشند و ما را در ایران حبس بکنند، ما این را ترجیح می دهیم به اینکه در ها باز باشد و چپاولگران بریزند به مملکت ما. ما می خواهیم چه بکنیم که به این تمدنی که از توحش بدتر است، این تمدنی که حیوانات بیابان در رفتارشان از آنها بهتر است ما می خواهیم چه بکنیم به این تمدن برسیم." (کیهان ۱۷ خرداد، شماره ۱۱۰۱۴، ص۱و۱۴ و صحیفه نور، جلد ۱۲،ص۱۳۸)

با این سخنان، تمام هیئتهای شرکت کننده مات و مبهوت مانده بودند.

ب) مورد دیگر سخنرانی آقای خمینی، در تاریخ ۱۲ آبان ۱۳۵۹، در جمع دانشجویان پیرو خط امام است. در این سخنرانی آقای خمینی از جمله بیان داشتند" *...آن چیزی که برای ما ارزش دارد اولاً اسلام است که در آن همه چیز هست. ما برای شکم مان قیام نکردیم که اگر شکم مان را یک وقت جلویش را بگیرند ما بنشینیم سرجایمان...ما الان چیزی برایمان واقع نشده، خوب، یک گوشه کشورمان یک جنگی واقع شده و آن هم دارند سرکوبش می کنند...حالا اینطوریست که شما خیال نکنید که آمریکا اگر بخواهد یک چیزی بکند، یک گرگ دیگری ایستاده درست دارد نگاهش می کند، آن هم همنطور مقابلش یک گرگ دیگری ایستاده مقابلش...دیروز چندتا، دو سه تا جوان آمدند و یک تفنگی را که من خوب نمی شناسم تفنگ چه هست آوردند نشان دادند، گفتند این را ما خودمان درست کردیم، وقتی هم به ارتش نشان دادیم گفتند صحیح و خوب است و وسائل را فراهم می کنیم. این برای این است اگر چنانچه ما منزوی نبودیم هیچوقت به فکر این کار نمی افتادند. شما که حالا به خیال اینها منزوی هستید، شما الان در این فکر هستید که خودتان کارهای خودتان را انجام بدهید.منزوی*

نبودن یعنی متکل بودن به غیر،یعنی اسیر بودن...اینهائی که وقتی در اطرافشان ده پانزده تا نوکر هست، می افتند و تنبل می شوند و هیچ کاری از آن ها بر نمی آید، وقتی می بریشان حبس،خودش تو حبس کارهای خودش را می کند برای اینکه منزوی شده. ملتی که منزوی بشود می تواند ترقی کند،مترقی می شود. ملتی که منزوی نیست نمی تواند به ترقی راه خودش را برود. ملت غیر منزوی یعنی ملتی که اتکالش به دیگران هست، خوراکش را از دیگران می گیرد، اتومبیلش هم از دیگران می گیرد، برقش را هم از دیگران می گیرد. این ملت تا آخر باید اسیر باشد. تا منزوی نشوید نمی توانید مستقل بشوید. از انزوا چه ترسی داریم..."(کیهان، ۱۳ آبان۱۳۵۹، شماره۱۱۱۳۳، ص۱و۱۵ و صحیفه نور، جلد ۱۳، ص۱۴۳-۱۴۷)

۱۵. قرارداد الجزایر

درصفحه ۷۰ نقد، ناقد یا ناقدین محترم آورده اند: "البته در این نقد قصد ورود به مبحث چگونگی حل و فصل مسئله گروگان‌ها توسط مجلس و دولت آقای رجایی را نداریم و تاکنون مسئولان مربوطه و امضاء کنندگان قرارداد الجزایر نظرات خود را به صورت مبسوط در ارتباط با ایراداتی که افرادی چون آقای جعفری مطرح می‌سازند، بیان داشته‌اند؛ لذا صرفاً به منظور اجتناب از طولانی‌تر شدن بیشتر این نقد از پرداختن به این فصل اجتناب می‌ورزیم."

باید بگویم که بر عکس گفته نویسندگان نقد، نه تنها در مورد چگونگی امضای قرار داد الجزایر و خسارتهای عظیمی که از این ناحیه متوجه ملت ایران شده است و نقض استقلال قوه قضائیه و بانک مرکزی ایران و...کسی چیز مهمی تا به حال نگفته است بلکه هرگاه کسانی کوشش کردند که تا حدی حقیقت آشکار گردد به شدت از کوشش آنها جلوگیری به عمل آمده است. آقای هاشمی رفسنجانی در خاطرات سال ۱۳۶۳،خود بنام "بسوی سرنوشت" در یادداشت

پنجشنبه ۲۲آذر ۱۳۶۳، ص۴۳۰-۴۳۱، می نویسد: *"کمیسیون ویژه برای پیگیری بیانیه الجزایر انتخاب گردید"*. اما هیچگاه نتیجه کار این کمیسیون بر ملا نگردید و بر عکس وقتی قرار بود گزارش این کمیسیون در مجلس قرائت شود، رئیس مجلس مانع قرائت آن گردید. علت جلوگیری از قرائت گزارش چه بود؟ یک تفسیر واقعی این است که بگوییم از جایی می ترسیدند. آری، ترس از این بود که با سئوال و جواب نمایندگان ممکن است پرده ها بالا برود و قرار و مدار پنهانی روحانیت حاکم با جمهوریخواهان و ریگانیان بر ملا بشود.

در ص ۷۱ نقد آمده است: "آقای جعفری نیز نمی‌تواند به این واقعیت معترف نباشد که حتی اگر قوی‌ترین و ایده‌آل‌ترین توافقنامه‌ها نیز به امضاء می‌رسید آمریکائیها به سهولت عهد و پیمان می‌شکستند، همانگونه که به چهار شرطی که کارتر آن را پذیرفت و ریگان بر آن صحه گذاشت پایبند نماندند."

در همین فراز کوچک چندین امر نادرست آمده است:

۱. آقای کارتر چندین بار به صراحت اعلام کرد، در صورتی که گروگان ها قبل از انتخابات ریاست جمهوری آمریکا آزاد شوند نه تنها هر چهار شرط را می پذیرد بلکه اسلحه ها و لوازم یدکی نظامی خریداری شده در زمان شاه که تمامی مبلغ آن پرداخت شده است را بلافاصله به ایران ارسال خواهد کرد. علاوه بر آن از طریق کورت والدهایم دبیر کل وقت سازمان ملل به آقای رجائی نخست وزیر هنگامی که به سازمان ملل رفت همین پیغام را داده بود و من در ص ۲۱۴-۲۲۱ آن ها را توضیح داده ام . لطفاً یک بار دیگر به متن مراجعه کنید.

۲. بعد از اینکه روحانیون با کمک دولت رجائی زیر بار قرار و مدار پنهانی با ریگانیان و جمهوریخواهان رفتند و کارتر از آن به طور کلی خبردار شد البته بدون اینکه بداند کم و کیف آن چیست، سعی کرد آن را برملا کند ولی دیر شده بود. او در همین شرایط بود که می گوید درسی به ایرانیان بدهم که هرگز فراموش

نکنند (قریب به این مضمون). بعد از امضای قرارداد یکطرفه که خود آمریکائیان دیکته کرده بودند، ریگان علاوه بر اینهمه بد و بیراه که به ایرانیان نسبت داد، افزود وقتی من به رئیس جمهوری برسم چک سفید برای گروگان گیرها نمی فرستم و وقتی از محتوای قرارداد آگاه شد که چه قرار داد اسارت باری را به ایران تحمیل کرده اند دیگر حرفی نزد. نگاه کنید به ص۲۳۲-۲۳۵ کتاب گروگان گیری.

۳. فکر کنم نویسندگان نقد برای پوشاندن قرار و مدار پنهانی روحانیت حاکم با ریگانیان و جمهوریخواهان این حرف را می زنند "که حتی اگر قوی‌ترین و ایده‌آل‌ترین توافقنامه‌ها نیز به امضاء می‌رسید آمریکائیها به سهولت عهد و پیمان می‌شکستند." و الا هر آدم عاقلی فوراً خواهد گفت طرف های ایرانی موظف بودند در رابطه با حقوق کشور تا جای ممکن قرارداد ایده آلی را منعقد کنند و نه اینکه زیربار قراداد دیکته شده یکطرفه بروند. این دیگر عذر بدتر از گناه است. این ها مسائل قابل مخفی کردن نیست. اینقدر هم که شما فکر می کنید دنیا بی حساب و کتاب نیست و اگر این چنین باوری در میان سردمداران جمهوری اسلامی است باید پاسخ دهند که چرا این همه قرارداد با این و آن کشور غربی منعقد می کنند؟ پس چرا این همه دم از قراردادهای بین المللی می زنند؟

۱۶. سلطه پذیر کیست؟

در پایان نقد در ص ۷۲ و ظاهرا در مقام افتخار به عمل گروگانگیری نوشته شده است: "ایرانیانی که در این کار شرکت داشتند هرگز این فرصت را نیافتند تا روایت خود را از این رخداد مهم در سطح جهان بازگو کنند. هیچ کس از آنها سئوالی نپرسید و جویای نظر آنها نشد. متأسفانه کم‌توجهی ما به حرکتی که ساختار سلطه آمریکا را دستکم برای مدت مدیدی در منطقه در هم ریخت،

ممکن است این احساس را ایجاد کرده باشد که چیزی برای گفتن نداریم، یا بدتر، همانند آقای جعفری روایت رسمی غرب را پذیرفته‌ایم."

برای روشن کردن ادعای پهلوانانه فوق ذکر چند نکته ضرورت دارد:

۱. آیا ناقد یا ناقدین محترم زحمت توجه دقیق به متن کتاب و بخش نمایه ها را به خود داده اند تا مشاهده کنند، برخلاف آنچه گفته اند که آقای جعفری روایت رسمی غرب را نپذیرفته است، تمام اسناد و مدارک ذکر شده در کتاب گروگانگیری، به جز یک مورد، با تکیه بر گزارشها و اسنادی که در همان دوران گروگان گیری و یا بعد از آزادی گرو گان ها، به وسیله دست اندر کاران و مسئولین وقت، مستقیم ویا غیر مستقیم و در داخل انتشار پیدا کرده است نه در غرب سلطه گر؟

۲. فرض غلط کردن ولی محال نیست. حال گیریم تمامی اسناد و روایاتی که من در کتاب خود ذکر کرده ام از منبع غربی باشد، بر شماست که نادرست و دروغ بودن آن ها را با استدلال و مدرک اثبات نمائید. عملی در انظار ملت ایران و جهانیان اتفاق افتاده و نتایجی ببار آورده که تا امروز در جلو چشم ما قرار دارد. چگونه می توان گفت فقط قضاوت گروهی که خود بازیگر بوده اند درست است؟

۳. گروگان گیرها، دست اندر کاران، عاقدین قرارداد اسارت بار وثوق الدوله ای الجزایر و روحانیت حاکم، هم در دوران گروگان گیری و هم بعد از آن و تا به امروز، تمامی دستگاههای روابط جمعی و غیر جمعی و رسانه ای را در اختیار و بل در انحصار داشته و دارند و آنچه خواسته اند گفته اند. حال واقعاً جالب است که ناقد یا ناقدین محترم می گویند: "*ایرانیانی که در این کار شرکت داشتند هرگز این فرصت را نیافتند تا روایت خود را از این رخداد مهم در سطح جهان بازگو کنند!*"

۴. هنوز هم دیر نشده است و همه نوع امکانات و فرصت در اختیار آنان و دفاتر تدوین تاریخ و دست اندرکاران و حامیان پشت پرده گروگان گیری و آمرین و عاملین قرار و مدار پنهانی با جمهوریخواهان و ریگانیان است، و می توان دست به کار شد و **روایت خود از این رخداد مهم قرن بیستم را در سطح جهان بازگو کرد**. خوشبختانه امکانات رسانه های پیشرفته دیجیتالی هم در خدمت همگان است و اگر روایت ناگفته ای باشد می توان آن را در کوتاهترین زمان انتقال داد.

بر خلاف آنچه که ناقد یا ناقدین محترم می گویند که *"هیچ کس از آنها سئوالی نپرسید و جویای نظر آنها نشد"* بارها و بارها از از دانشجویان پیرو خط امام که سفارت آمریکا را اشغال کردند و مدت ۴۴۴ روز ۵۲ گروگان آمریکائی را در اختیار خود داشتند و مانع هر نوع راه حلی که حافظ حقوق ایران بود، شدند و در رابطه با قرارداد اسارت بار الجزایر دم فرو بستند و با سلام و صلوات گروگان ها و به زعم شما و آنها جاسوسان آمریکائی را تحویل دادند، سئوال و خواهش و تقاضا شده است که حد اقل، حال که آن حادثه خسارت عظیم و غیر قابل جبران خود را بر ملت ایران وارد کرده است، بیائید و برای ملت ایران روشن کنید چرا شما که بنا بگفته خود قرار بود بیش از چند روزی به عمل خود ادامه ندهید، این کار را آنقدر ادامه دادید که کار به اینجا بکشد؟ چه کسانی و چرا مانع حل و فصل سریع این موضوع شدند؟ چه کسانی شما را با نیروهای مسلح خود در نگهداری گروگان ها تشویق و تهییج کردند و بنام شما قرار و مدار پنهانی با جمهوریخواهان و ریگانیان بستند و باز بنام حل کردن مشکلی که شما با عمل خود آفریده بودید، زیر بار قرارداد دیکته شده الجزایر رفتند؟

با وجودی که هنوزدر نوشته ناقد یا ناقدین محترم نکات متعددی وجود دارد که برای روشن شدن توضیح می طلبند، از توضیح آن ها در می گذرم و با آوردن دو

مطلب اساسی زیر که مرکز توجه کتاب گروگانگیری بوده اند ولی به راحتی در نقد **دمتتا** مورد بی توجهی قرار گرفته است، توضیحات خود را به پایان می برم؛

۱. گروگانکیری و جنگ تحمیلی عراق علیه ایران
۲. دولت و سند افتخار

۱۷. گروگانکیری و جنگ تحمیلی عراق علیه ایران

زمانی که عراق به ایران حمله کرد تمام شرایط جهانی علیه ایران آماده بود. در بین تمام کشورهای روی زمین تنها کشور آلبانی در سازمان ملل از عمل گروگان گیری ایران حمایت کرد. بنا بر این، آن دسته از کسانی که می گویند آمریکا دشمن انقلاب اسلامی و در صدد از بین بردن آن بود، در صورتی که حق را به آن ها بدهیم و بپذیریم که آمریکا چنین قصد و نیتی داشت آیا بر ما نبود که تمام بهانه های لازم را از او سلب کنیم و بهانه ای بدستش ندهیم و یا اینکه بدست خودمان بهانه لازم را در اختیارش بگذاریم و خالق اجماع جهانی علیه خود باشیم؟

طبیعی است که در چنین حالتی عقل سلیم روش خود را بر ندادن بهانه و گرفتن بهانه از دست دشمن استوار می کند. آیا باید در عقل گردانندگان رژیم شک کنیم یا بگوییم نه آنها عقل داشتند اما عقلی فایده گرا که در این قضیه منافع خاصی را در تقابل با حقوق ملی در پشت پرده مد نظر داشتند؟

در چنین شرایطی لازم نبود که آمریکا خود طراح جنگ باشد، کافی بود که چراغ سبز به عراق داده شود و شوروی نیز جبهه مخالف نگیرد و این هر دو با بحران گروگان گیری حاصل شد و باعث خوشحالی صدام گردید.

رابطه مستقیم میان تحریک صدام برای شروع جنگ و گروگانگیری امر پوشیده ای نیست. الان که در دوران پس از صدام بسر می بریم در این باره تا بخواهی از خود آمریکایی ها سند منتشر شده است. بر هر کسی که منصفانه تاریخ پس از انقلاب را مطالعه کند و منابع مختلف را ببیند به راحتی روشن خواهد شد که ریشه اصلی حمله عراق به ایران در اشغال سفارت آمریکا و بحران گروگان گیری نهفته است و خسارت جنگ، خسارتی است که در اثر بحران گروگان گیری به کشور وارد شده است.

در آن زمان نظر همهٔ سران کشور در مورد ارزیابی پدیده جنگ این بود که همه بالاتفاق جنگ عراق علیه ایران را جنگ آمریکا علیه ایران می دانستند و من در کتاب گروگان گیری در ص ۲۹۲-۲۹۵، نظرات همه را آورده ام. برای اطاله کلام از ذکر مجدد آن در می گذرم و تنها به دو داده از آقای هشمی رفسنجانی که بعد از ۲۵ سال آن را آشکار کرده است، اکتفا می کنم: آقای هاشمی رفسنجانی در کتاب خود بنام "بسوی سرنوشت" که کارنامه سال ۱۳۶۳ است چنین می گوید: *"ابو خالد فرستاده ویژه یاسر عرفات آمد و نامه ای از عرفات آورده بود و جنگ تحمیلی را جنگ آمریکا علیه ایران دانسته بود(ص۱۲۹ کتاب)*

آقای هاشمی رفسنجانی در اینجا پاسخ خود به یاسر عرفات به تاریخ ۱۳۶۳/۳/۱۶، را می آورد:

"برادر گرامی جناب آقای یاسر عرفات ریاست سازمان آزادی بخش فلسطین

...اینکه فرموده اید برای شما روشن شده که حزب بعث و شخص صدام به نیابت از آمریکا جنگ را علیه انقلاب اسلامی ایران آغاز کرده است و ادامه می دهد، کشف و اظهار این مطلب مایه امید است ولی دیر فهمیدن یا دیر گفتن شما مایه تأسف. (همان سند، ص ۵۶۵)

مجدداً آقای هاشمی رفسنجانی در یادداشت جمعه ۱۱ آبان ۱۳۶۳، می نویسد: " در منزل بودم ...در این روز شبکه تلویزیونی ABC ایالات متحده، برنامه خود را موسوم به "نایت لاین" را به موضوع اشغال سفارت آمریکا در تهران به دست دانشجویان مسلمان پیرو خط امام اختصاص داده بود. در این برنامه آقای سعید رجائی خراسانی نماینده دائم ایران در سازمان ملل، حسین شیخ الاسلام معاون سیاسی وزارت امور خارجه، جودی پاول سخنگوی کاخ سفید در دوره کارتر، ابو الحسن بنی صدر رئیس جمهور مخلوع ایران و دو تن از گروگانها بنامهای مورهندکندی و باری روزن شرکت داشتند. مهمترین موضع حاصل از این برنامه، اظهارات سخنگوی کاخ سفید در دوره کارتر و اعتراف به نقش آمریکا در وقوع جنگ تحمیلی بود. جودی پاول در پاسخ به اظهارات شیخ الاسلام که خود از دانشجویان تسخیر کننده سفارت آمریکا بود، اعلام داشت:

" نتیجه مشهود و آشکار گروگان گیری، جنگ ایران و عراق می باشد و بدون گروگان گیری، این جنگ به وقوع نمی پیوست." وی در باره سخنان شیخ الاسلام در باره اهمیت تسخیر لانه جاسوسی گفت: " وقتی ایشان از افتخار آنچه انجام داده اند، به خود می بالند، بهتر است کمی

مکث کنند و فهرست تلفات را مطالعه بفرمائید که دهها هزار از هموطنان ایشان کشته شده اند. بعد از ذکر نام هر یک از آنها، وی می تواند بگوید که آنها به خاطر حماقت من کشته شده اند." (همان سند ص۳۶۳-۳۶۴)

و راست این است که همهٔ اینها جزئی از حقیقت غم انگیزی است که در کشور ما و بدست خودی ها به وقوع پیوسته است ولی با کمال تاسف ملت هنوز پس از نزدیک سه دهه باید در سانسور باقی بماند و نداند چه بلایی و به واسطه چه کسانی بر سرش فرود آمده است.

۱۸. دولت و سند افتخار؟

هر انسان شرافتمند و آزاد اندیشی وقتی به عمل گروگان گیری و نتایج اسف انگیز آن که برای ملت ایران به ارمغان آورد، می نگرد، نمی تواند بی تفاوت باقی بماند و اظهار تأسف نکند و به دنبال علل و جستجوی انگیزه پنهان این عمل بر نیاید. عملی که البته آقای خمینی آن را "انقلاب دوم و بزرگتر از انقلاب اول" نامید و با آلت دست قرار گرفتن تعدادی دانشجو و غیر دانشجو، از آن برای خود و کسانی که به دنبال انحصار قدرت و دیکتاتوری بودند، به عنوان آتویی علیه آزادی و حقوق ملت بهره گرفتند.

آقای بهزاد نبوی که مدعی است: "بیانیه الجزایر از نظر سیاسی یک مجموعه افتخار آفرین برای جمهوری اسلامی است"(کیهان، ۲۵ دیماه ۵۹،شماره۱۱۱۹۲، ص۱۰ مذاکرات مجلس) ویا " ما پوزه آمریکا را در رابطه با گروگان گیری به خاک مالیدیم."(همان سند)

و آقای رجائی نخست وزیر که می گوید: "*ما موفق شدیم به یاری خدا و همت هموطنان بزرگترین مسئله تاریخی را حل نمائیم*" (انقلاب اسلامی، پنجشنبه ۲ بهمن ۵۹، شماره۴۵۶ ص ۲ ، بخشی از سخنان آقای رجائی با گروهی از اعضای انجمنهای اسلامی شهرستان آمل) و یا در جایی دیگر: "*ما یک بار دیگر نشان دادیم که قادریم بزرگترین مسئله تاریخ را حل کنیم و به دنیا ثابت کنیم که یک کشور انقلابی و مکتبی به اتکاء به ایدئولوژی خود می تواند در مقبل ابر قدرتها باستد. ما با گروگان گیری به بزرگترین دست آوردهای سیاسی در تاریخ اجتماعی بشر دسترسی پیدا کردیم و موفق شدیم بزرگترین قدرتهای طاغوتی را به زانو در آوریم.*"(همان سند)

آیا انسان ایرانی هم آنروز و هم امروز حق ندارد از آنها و از خودش بپرسد: بهتر نبوده و نیست که به جای رجز خوانی و ادعای قهرمان سازی، مجموعه عمل را در معرض افکار عمومی قرار می دادید و می گفتید: ای ملت این سند افتخاری است که برای شما به ارمغان آورده ایم. مگر نه این است که معمولاً قهرمانان نظامی، سیاسی، اقتصادی، و... وقتی برای ملت خود افتخار می آفرینند، آن افتخار را در معرض دید عموم قرار می دهند و با تشریح جزئیات عمل انجام شده، ملت را با خود به صحنه های مختلف نبرد برده تا ملت از مشاهده صحنه های قهرمانانه و افتخار آفرین به وجد و شادی در آید.

در حقیقت سند افتخار مورد بحث، مجموعه بیانیه الجزایر و ضمائم و اسناد و مدارک حکمیت و دیوان مرضی الطرفین لاهه است که میدان نبرد شما با آمریکائیان به حساب می آید. انتشار این مجموعه، نشان

دهنده عمل قهرمانانه و افتخار آفرین و چگونگی حل پیچیده ترین، مشکل تاریخ است که نه تنها در ۲۸ سال قبل، به هنگام امضای قرارداد الجزایر و اجرای آن شهامت و جرأت پیدا نشد که آن را برای اطلاع عموم منتشر سازند، حتی امروز نیز از انشار درست و کامل آن ترس دارند و مردم را تا به امروز از این حق خدادادی خویش سانسور کرده اند. مجموعه بیانیه الجزایر و ضمائم آن که صحنه عمل قهرمانانه شماست، همچنان سری و جزء اسرار دولتی به شمار می آید. این هم نوع جدیدی از خلق قهرمانان سری و پنهانی ویژه جمهوری اسلامی است!

اگر این مجموعه انتشار پیدا کرده بود، دیگر لازم به رجز خوانی و ادعا نبود. متخصصان و پژوهشگران و حقوقدانان با در دست داشتن اسناد و مدارک، جزئیات آن را ترسیم کرده، و هنرمندانی پیدا می شدند که نظیر فیلمهای مستند تاریخی و... آن را به معرض تماشای عموم قرار دهند.

تا بحال دیده نشده است که اعمال افتخار آفرین و قهرمانانه را از دیدعموم مکتوم نگه دارند. اما در عوض همیشه این گونه بوده است که قریب به تمام اعمال خائنانه، سعی شده است از دیدها مخفی بماند، مگر اینکه به نحوی مطلعین در زمانهای دیگر آن را فاش کرده باشند.

در پایان با وجود تمامی درددلها و افسردگی ها که آدم ناخودآگاه از نوع مواجه برخی از هموطنانش که خودشان نیز مستقیم و غیر مستقیم قربانی جریان گروگانگیری شده اند، پیدا می کند، از ناقد یا ناقدین محترم کمال تشکر و سپاس دارم که با نقد خود سعی کردند که گوشه

های حساسی از تاریخ مهجور کشورمان بیش از این در تاریکی و ابهام باقی نماند. بدان امید که آنچه را من در نقدِ ، نقد این هموطنان تاریخ پژوه آورده ام چیزی جز تبادل آزاد اطلاعات و اندیشه به منظور روشن شدن بیشتر مسائل تاریک تلقی نکرده و نخواهند کرد.

به امید ایرانی آزاد از دروغ، استبداد و ستمگری

محمد جعفری، لندن ۲۰ اردیبهشت ۱۳۸۷

پیوست شماره ۱

ـ همانگونه که آقای خمینی متذکر شده است: «شما عزیزان از هر کس بهتر می‌دانید که این تصمیم برای من چون زهر کشنده است ولی راضی به رضای خداوند متعال هستم و برای صیانت از دین او و حفاظت از جمهوری‌اسلامی اگر آبروئی داشته باشیم خرج می‌کنم، خداوندا ما برای دین تو قیام کردیم و برای دین تو جنگیدیم وبرای حفظ دین تو آتش بس را قبول می‌کنیم.»[۸۹]

آقای خمینی که مدعی است به خاطر رضای خدا و صیانت از دین او و حفظ جمهوری‌اسلامی قیام می‌کند، می‌جنگد و صلح می‌کند و اگر آبروئی داشته باشد در این راه خرج می‌کند، آیا در بیان خود صادق است؟

کسی که چنین ادعایی می‌کند، حتماً می‌داند که یکی از مهمترین ارزشهای دین و حفظ و صیانت از آن، وفای به عهد است آیا وی به یکی از وعده و قول و قراری که در پاریس به ملت ایران در برابر انظار جهانیان داد، عمل کرد؟ به ضررس قاطع می‌شود گفت که بعد از به قدرت رسیدن عکس تمام آن را انجام داد:

ـ چگونه کسی که مدعی رضایت خدا و صیانت از دین اوست، راه و روشهای نادرستی را به خورد ملت می‌دهد و می‌گوید: «من ممکن است دیروز حرفی زده باشم و امروز حرف دیگری و فردا حرف دیگری را، این

معنا ندارد که من بگویم چون دیروز حرفی زده‌ام باید روی همان حرفی باقی بمانم.»[۹۰]

ـ چگونه کسی که آن ادعا را دارد می‌گوید: «حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد یک جانبه لغو کند.»[۹۱]

ـ کدام دین است که می‌گوید: «حکومت که شعبه‌ای از ولایت رسول‌الله صل الله علیه و آله و سلم است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه حج است... حاکم می‌تواند... هر امری را چه عبادی یا غیرعبادی که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن مادامی که چنین است جلوگیری کنند»[۹۲]

کدام مسلک می‌گوید: «اگر یک در میلیون احتمال، یک احتمال بدهیم که حیثیت اسلام با بودن فلان آدم یا فلان قشر در خطر است، ما مأموریم که جلویش را بگیریم، تا آن قدری که می‌توانیم هر چه می‌خواهند به ما بگویند که کشور ملایان حکومت آخوندیسم و از این حرفهایی که می‌زنند، و البته این هم یک حربه‌ای است برای این‌که ما را از میدان به در کنند، ما نه، از میدان بیرون نمی‌رویم.»[۹۳]

ـ کدام دین و صیانت از آن، تهمت به مسلمانان را جایز می‌شمرد و می‌گوید: «اینها که فخر می‌کنند به وجود او [یعنی مصدق] او هم مسلم نبود»[۹۴] و «هنگامی که آقایان جلال‌الدین فارسی و دکترعلی شریعتمداری از مشاهدات و اطلاعات خویش در مورد پرداخت وجوه شرعیه توسط مصدق سخن گفتند و صراحتاً حکم امام به نامسلمانی

مصدق را نقد کردند»[۹۵] بجای این‌که بدرگاه خداوند استغفار کنند و اعلان کنند که من اشتباهی فهمیده بودم و گفتم که مصدق مسلمان نیست. ایشان، «در مقابل توصیه کردند که این بحث ادامه پیدا نکند»[۹۶]

ـ کدام آئین و شریعت است که وقتی ۸ نماینده مجلس شورای اسلامی که بنا به گفته خودش عصارهٔ ملت هستند از وزیر امورخارجه می‌خواهند که بیاید، در مجلس و در مورد سفر مک فارلین توضیح بدهد، آنها را از هستی ساقط و خفه می‌کند و می‌گوید: «من هیچ توقعی نداشتم از بعضی این اشخاص، ولو بعضی‌شان در نظر من پوچند لکن بعضی از این اشخاص که سابقه دارند هیچ توقع نداشتم... لحن شما در آن چیزی که به مجلس دادید، از لحن اسرائیل تندتر است، از لحن کاخ‌نشینان آن جا تندتر است.»[۹۷]

ـ توبه و استغفار را که باید بدرگاه خداوند کرد، کدام صیانت کننده از دین خدا می‌گوید: «من حالا هم توبه را قبول می‌کنم، اسلام قبول می‌کند، ـ من ـ حالا هم بروند توی رادیو، بروند توی تلویزیون، توبه کنند بگویند ما خطا کردیم، اشتباه کردیم...»[۹۸]

ـ کدام صیانت کننده از دین خدا در یک سخنرانی ابتدا می‌گوید «من باز کار ندارم به جبهه ملّی، با اینکه بعضی افرادش شاید باشند که مسلمان باشند. ...»[۹۹] سپس می‌گوید: «اینها مرتدند، جبهه ملّی از امروز محکوم به ارتداد است.»[۱۰۰]

کدام کس به خاطر رضای خداوند، حکم قتل فله‌ای هزاران زندانی را صادر می‌کند و بدست سه جلاد می‌دهد که آنها را مانند برگ خزان به گورستان بفرستند.[۱۰۱]

ـ کدام خداپرستی قاضی‌اش حتی بدون تشکیل دادگاه صوری حکم قتل صادر می‌کند و وقتی در مقام بازخواست از او می‌پرسند که چرا اینهمه اعدام کردی، پاسخ می‌دهد آنچه کرده است بدستور امام بوده است و امام نیز لب از لب نگشود و مهر تأیید بر همهٔ آنها زد.[۱۰۲]

ـ کدام مسلمان است که آقای بازرگان را نخست‌وزیر دولت امام زمان می‌کند و منتظری را قائم مقام رهبری و بعد می‌گوید: «وَالله قسم من با انتخاب شما مخالف بودم. والله قسم با نخست‌وزیری بازرگان مخالف بودم والله قسم من به ریاست جمهوری بنی‌صدر رأی ندادم و در تمام موارد نظر دوستان را پذیرفتم.»[۱۰۳]

ـ حافظ و صیانت کننده کدام دین برای کوبیدن مسلمانانی که به اعمال بعضی از اشخاصی که تحت عنوان مکتب و مکتبی و با چماقداران به اجتماعات حمله می‌کنند و به جرم و جنایت می‌پردازند، می‌گوید: «تا گفته می‌شود مکتبی، آقایان مسخره می‌کنند. مکتبی یعنی اسلامی، آن که مکتبی را مسخره می‌کند اسلام را مسخره می‌کند. اگر متعمّد باشد، مرتد فطری است و زنش برایش حرام است، مالش هم باید به ورثه‌اش داده بشود، خودش هم باید مقتول باشد.»[۱۰۴]

ـ کدام دین‌داری است که برای صورت قانونی بخشیدن به حکمیت هیئت سه نفره که برخلاف مسئولیت خویش عمل کردند، همچنانکه ابوموسی

اشعری نسبت به حضرت امیر عمل کرد، از امیر مؤمنان مایه می‌گذارد و می‌گوید: «حضرت امیر در عین حالی‌که در فشار ابوموسی را تعیین کرد. نمی‌خواست تعیین کند، ایشان می‌خواست یک کس دیگر را تعیین کند، لکن فشار آوردند دوستان خودش، همان دوستانی که باید حضرت امیر از آنها فریاد کند، فشار آوردند که نه، ابوموسی برای این کار خوب است، حضرت ابوموسی را تعیین کرد، بعد که ابوموسی آن حکمیت را کرد، همین دوست‌ها می‌خواستند نقض کنند، حضرت امیر مقاومت کرد و گفت حالا که حَکَم، حکم کرده بودند بر ضد حضرت امیر، یعنی حضرت امیر را از خلافت به حسب این حکمیت خلع کردند و معاویه را به حسب این حکمیّت نصب کردند، حضرت امیر فرمود: که این حکمیت بوده است و ما باید به آن احترام قائل بشویم، در صورتی‌که بر ضد او بود.»[۱۰۵]

آیا آقای خمینی نمی‌داند هنگامی که خوارج در مقابل حضرت ایستادند و گفتند چرا حکمیت را پذیرفتند و حکمیت از آن خداست. حضرت از جمله به آنها فرمود: «با حکمان شرط نهادیم که آنچه قرآن زنده می‌دارد زنده بدارند و آنچه را قرآن ناچیز می‌کند. ناچیز بدارند و ما نمی‌توانیم با حکمیتی که قرآن حکم می‌کند مخالفت کنیم، اگر جز این کنند از حکمشان بیزاریم.»[۱۰۶] بعد از این‌که رأی حکمین اعلان شد، حضرت علی با آن مخالفت کرد و گفت: «این دو خطاکار که بعنوان حَکَم برگزیدید حکم خدا را رها کردند و بی‌دلیل و به ناحق و مطابق دلخواه خود حُکم کردند و حکم خدا را رعایت نکردند و بخلاف قرآن رأی دادند و خدا و پیامبر و مؤمنان پارسا از آنها بیزارند برای جهاد آماده شوید و مهیای حرکت باشید و به اردوگاههای خودتان بروید.»[۱۰۷]

آیا آقای خمینی نمی‌داند که بعد از این‌که رأی حکمیت اعلان شد، نه تنها حضرت با آن موافقت نکرد و آن را نپذیرفت بلکه با آن به مخالفت برخاست و اعلان کرد که آماده جهاد با معاویه شوید. حال آقای خمینی می‌گوید: «حالا که حَکَم حکم کرده بودند بر ضد حضرت امیر، یعنی حضرت امیر را از خلافت به حسب این حکمیت خلع کردند و معاویه را به حسب این حکمیت نصب کردند، حضرت امیر فرمودند که این حکمیت بوده است و ما باید به آن احترام قائل شویم، در صورتی که بر ضد او بود.»[۱۰۸]؟ قطعاً می‌داند. اگر این اندازه نداند که بطور خودکار از شیعه علی بودن خارج و پیرو روش معاویه می‌شود.

در مورد حکمیت و برخورد حضرت علی بعد از اعلان رأی حَکَمان، تمام تواریخ شیعه و سنی متفق القولند که من خلاصه آن را از تاریخ «مروّج الذّهب و معاون الجوهر» ابوالحسن علی بن حسین مسعودی ذکر کردم.

اگر اندکی از راه عبرت به این لیست مختصر نگاه کنید، به این نتیجه خواهید رسید که دینی که آقای خمینی برای آن قیام کرده، جنگیده و صلح کرده، دین قدرت و ایجاد ملک و پادشاهی در لباس روحانیت و ولایت فقیه است و نه دین خدا که دین آزادی و رهایی بشریت از قدرتهای ستمگر و ظالم است.

پیوست شماره ۲

آشکار شدن حقیقت

انتخاب مکتبی و عصبانیت آقای خمینی

شاید برای بسیاری این سؤال بوجود آمده باشد که چرا آقای خمینی در سخنرانی ۶ خرداد خود، تا این حد عصبانی شده بود که از فرط عصبانیت حکم آشکار ضد دینی خود را برای انتخاب قدرت و حفظ و نگهداری آن، صادر کرد و گفت: «تا گفته می‌شود مکتبی آقایان مسخره می‌کنند، مکتبی یعنی اسلامی آن‌که مکتبی را مسخره می‌کند اگر متعّمد باشد مرتد فطری است و زنش بر او حرام است مالش باید به ورثه‌اش داده شود، خودش هم باید مقتول باشد.» و بعد از این سخنرانی آقای خمینی چه دقیق و بحق مرحوم مهندس بازرگان در نامه‌اش متذکر شد و قریب به این مضمون گفت، ممکن است از این ببعد، تنها مایملک، همسر حلالمان را چند ژـ۳ بدست، در رختخواب از چنگمان بدر آورند.

از جمله عصبانیت آقای خمینی بعلت سرمقاله‌ای بود که در روزنامه انقلاب اسلامی، در ۵ خرداد ۶۰، تحت نام «انتخاب مکتبی»، درج گردیده بود. و این مطلب او را بیش از پیش خشمگین ساخته بود.

برای چرائی درج آن سرمقاله باید که چند روزی به عقب برگردم و بطور مختصر و فشرده بلوائی را که با دستیاری معاون اداری مالی وزارت

خارجه آقای حسین صادقی ، تحت عنوان سرقت اسناد وزارت خارجه ساخته بودند، توضیح دهم:

در روز ۲۷ اردیبهشت ۶۰، آقای مرتضی فضلی‌نژاد نماینده دفتر ریاست جمهوری با معرفی نامه کتبی و اجازه مقامات مسئول مملکتی که مأمور رسیدگی و مطالعه پرونده پاکسازی شده‌ها، در وزارت خارجه و سایر وزارتخانه‌ها بوده، به وزارت خارجه می‌رود و در آنجا با توطئه‌ای که تدارک دیده شده بود، ایشان به اتفاق آقای اسماعیل ناطقی که مدیرکل کنسولی وزارت خارجه و هم رئیس اداره پاکسازی آن وزارت خانه بوده است، آن‌ها را تحت نام سرقت اسناد طبقه‌بندی شده وزارت خارجه ایران دستگیر و بازداشت می‌کنند و برای اولین بار صبح روز سه‌شنبه، ۲۹ اردیبهشت ۶۰، روزنامه جمهوری اسلامی، اطلاعیه وزارت خارجه را پیرامون این مسئله درج کرده که گوشه‌ای از آن به قرار زیر است:

«صبح روز یکشنبه ۲۷ اردیبهشت ماه جاری فردی بنام مرتضی فضلی‌نژاد باتفاق شخص دیگری با عنوان مأمور رسیدگی به پرونده‌های افراد پاکسازی شده فتوکپی تعداد زیادی از اسناد طبقه‌بندی شده و سری را با تبانی یکی از کارمندان از قسمت کنسولی وزارت خارجه برداشته و به خارج حمل می‌کردند. جریان بلافاصله باطلاع مقامات انتظامی رسیده و به دستگیری نامبرده منجر شد...»

پس از انتشار خبر دستگیری آقای فضلی‌نژاد و ناطقی، دفتر ریاست جمهوری طی اطلاعیه‌ای بشدت مسئله را تکذیب کرد و اعلام نمود که این عمل توطئه دیگری است که علیه ریاست جمهوری ترتیب داده شده است. بعد از این‌که معلوم گردید، توطئه و دستگیری با

دستیاری آقای حسین صادقی معاون اداری مالی وزارت خارجه و با حکم دادستانی انقلاب تهران آقای لاجوردی دستگیر شده‌اند. چند نفری دست بکار شدند تا از پیشینه آقای صادقی و انگیزه این عمل اطلاعاتی بدست آورند و خوشبختانه توانستند در فاصله چند روزی از سابقه و گذشته آقای صادقی تهرانی معاون اداری مالی وزارت خارجه تحقیقاتی بعمل آورند، نتیجه تحقیقات بعمل آمده در سرمقاله انقلاب اسلامی، سه‌شنبه ۵ خرداد ۶۰، تحت نام «داستان سرقت» اسناد وزارت خارجه ساخته کیست؟ انتخاب «مکتبی» انتشار پیدا کرد که خلاصه آن به شرح زیر است:

۱ـ حسین صادقی ، دارای لیسانس خدمات اجتماعی است، در سال ۱۳۵۰ بعنوان مددکاری اجتماعی در اداره کل بنادر و جزایر خلیج فارس آغاز بکار کرده است.

۲ـ نامبرده در تاریخ ۵۷/۱۰/۲۱، یک ماه قبل از پیروزی انقلاب، زمانی‌که همه مشغول مبارزه و اعتصاب بودند، به استخدام قطعی دانشگاه بعنوان فهرست نویس کتابخانه مرکزی دانشگاه در آمده، نام پدر او امیر و اسم دقیق او عین‌الله صادقی نیارکی، شماره شناسنامه ۴۴۰، صادره از تهران و شماره استخدامی وی ۵ـ۱۳۳۶۲۲۲ می‌باشد. (سند شماره ۲۷، از روزنامه انقلاب اسلامی ص ۸)

۳ـ این شخص بلافاصله پس از انقلاب در دانشگاه با تشکیل انجمن اسلامی، درصدد کسب قدرت و مقام برآمده و با وجودی که یک کارشناس ساده فهرست نویسی بوده وسیله مدیریت موقت دانشگاه به

سمت سرپرستی امور عمومی دانشگاه منصوب می‌شود. (سند شماره ۲۸)

۴ـ آقای صادقی به سمت سرپرستی امورعمومی دانشگاه تهران موافق روزنامه جمهوری اسلامی مورخ ۵۹/۲/۲۸، اعلان جرمی علیه مدیران مستعفی دانشگاه داده که در آن، آن‌ها را به انواع جرائم مالی و سوءاستفاده متهم کرده است.

۵ـ ایشان در سمت و فعالیتهای جدید خود، یکی از کارمندان خویش را بنام نظر علی صالحی در تاریخ ۵۹/۱/۱۱، بعلت خدمات شایسته وی، در یک ساله اخیر انقلاب، مورد تشویق و تقدیر کتبی قرار میدهد. (سند شماره ۲۹)

۶ـ اما نظر به این‌که آقای صالحی آنطور که آقای صادقی خواسته، به زیر فرمان نرفته و با ایشان کشمکش پیدا کرده است و لذا در تاریخ ۵۹/۳/۱۹ آقای صالحی به مدیریت دانشگاه نوشته و توضیح داده است که آقای صادقی در دانشگاه کارش سم‌پاشی و نفاق افکنی بین کارمندان است و با نامه خود بعضی از اعمال او را رو می‌کند.

۷ـ آقای صادقی در تاریخ ۵۹/۳/۱۸ و به امضای انجمن اسلامی کارکنان دانشگاه بدون این‌که صلاحیت قانونی داشته باشد، ۸ نفر از کارکنان دانشگاه را تصفیه و حکم اخراجی آنان را صادر می‌کند که از جمله آنان همین آقای نظر علی صالحی است که در تاریخ ۵۹/۱/۱۱ از ایشان تقدیرنامه کتبی گرفته است. اطلاعیه تصفیه این ۸ نفر در روزنامه

جمهوری اسلامی و صبح آزادگان در تاریخ ۵۹/۳/۱۸، انتشار پیدا می‌کند. (سند شماره ۳۰)

۸ـ ۵ نفر از کارکنان اخراجی که از جانب آقای صادقی مفسد شناخته شده بودند، از پای ننشسته و به دادگستری شکایت کردند و سرانجام در تاریخ ۶۰/۲/۱۲، بموجب حکم شماره پرونده ۱۰۶۸/۵۹ـ ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۱، شماره دادنامه ۱۷۷ الی ۱۸۲، شعبه ۴۶ دادگاه عموم تهران و به استناد بند ب از ماده ۲۶۹ قانون مجازات عمومی، آقای صادقی به ۶۱ روز حبس جنحه و پرداخت ۲۰۰ر۰۰۰ ریال به هر یک از شاکیان مذکور و ۱۶۰۰ ریال بابت هزینه دادرسی محکوم می‌گردد.

۹ـ نظر به این‌که آقای صادقی، پس از حادثه چماقداری ۱۴ اسفند دانشگاه تهران، علیه ریاست جمهوری فعالیت داشته و از جمله گرداننده تحصن مشهور کتابخانه دانشگاه بوده است. وی به پاس خدماتش، در همان تاریخی که حکم محکومیتش از طرف دادگستری صادر می‌شود، در همان تاریخ ۶۰/۲/۱۲، از دانشگاه تهران، حکم انتقال گرفته است و البته در حکم انتقال و بنابه ضرورت، اسم کوچکش عوض شده، منتها با همان نام پدر، با همان شناسنامه و با همان شماره استخدامی و در این دگردیسی و تغییر هویت از «عین‌الله» به «حسین» مبدل می‌شود و از جانب آقای رجائی نخست‌وزیر مکتبی به سمت معاون اداری مالی وزارت خارجه منصوب می‌شود. (سند شماره ۳۱)

۱۰ـ روزنامه جمهوری اسلامی در تاریخ ۶۰/۲/۲۹، تبریکی برای ایشان به چاپ رسانده و می‌نویسد: «ضمن تشکر از برادر مبارز و مکتبی آقای رجانی نخست‌وزیر جمهوری اسلامی که معتقد و مؤمن و انقلابی را

شناسائی و انتخاب می‌نمایند، موفقیت روز افزونتان را در راه تداوم و پیشبرد اهداف انقلاب ایران از خداوند متعال خواستاریم.» (سند شماره ۳۲)

۱۱ــ و بد ین ترتیب آقای عین‌الله صادقی نیارکی که هم اکنون حسین صادقی نیارکی شده است، در وزرات خارجه مکتبی، بخدمات «مکتبی» جدید مشغول شده‌اند و از جمله اعمال «مکتبی» ایشان کارگرانی اصلی جنجال سرقت اسناد وزارت خارجه علیه ریاست جمهوری است که بدین ترتیب موجبات صعود به قله‌های بالاتری را نزد سران جمهوری اسلامی فراهم آورده است.

و بدین علت مقاله تحقیقی، همراه با اسناد و مدارک که تمامی آن در اختیار آرشیو روزنامه قرار گرفته بود، تحت عنوان «انتخاب مکتبی» انتشار پیدا کرد، تا نشان داده شود، این آقای مکتبی مورد عنایت نخست‌وزیر و سایر سردمداران جمهوری اسلامی از چه قماشی بوده است و چرا و به چه منظور توطئه سرقت اسناد را در وزارت خارجه تدارک و سرپرستی کرده است و تازه این مورد، نمونه‌ای از هزاران مورد شبیه به آن و صد بدتر از آن است.

رو شدن چهرهٔ این‌گونه «مکتبی»هاست که از جمله آقای خمینی را بر آشفت و در سخنرانی ۶ خرداد خود، نمایندگان مجلس تحت امر، سردمداران و فرماندهان چنین افراد «مکتبی» را به خدمت هر چه بیشتر فراخواند و با چراغ سبز دادن، به آنان فهماند که نگران نباشند و بدانند که آقای خمینی انتخاب خود را کرده است وتا آخر خط خواهد رفت. حتی برای حفظ و استقرار قدرت آماده است که از گفته‌های قبل خود

بگذرد و بگوید «اگر ۳۵ میلیون بگویند آری من می‌گویم نه» و از تهمت نامسلمان زدن، به مرحوم دکتر محمد مصدق و مرتد خواندن جبهه ملی و دیگران نیز باکی به خود راه نمی‌دهد.

سند شماره ۲۷

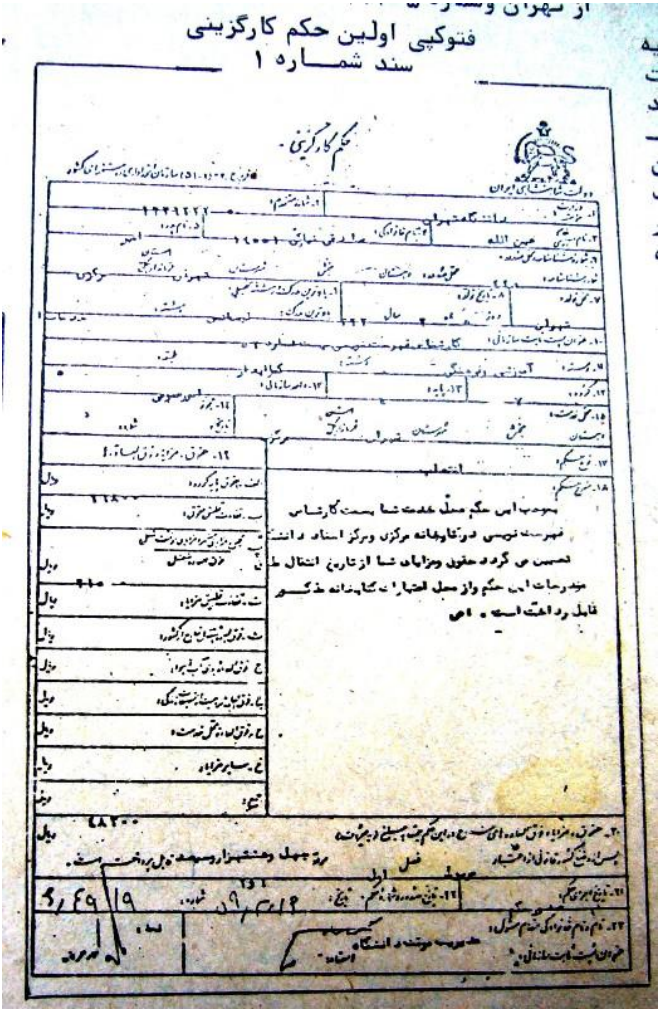

فتوکپی اولین حکم کارگزینی
سند شماره ۱

سند شماره ۲۸

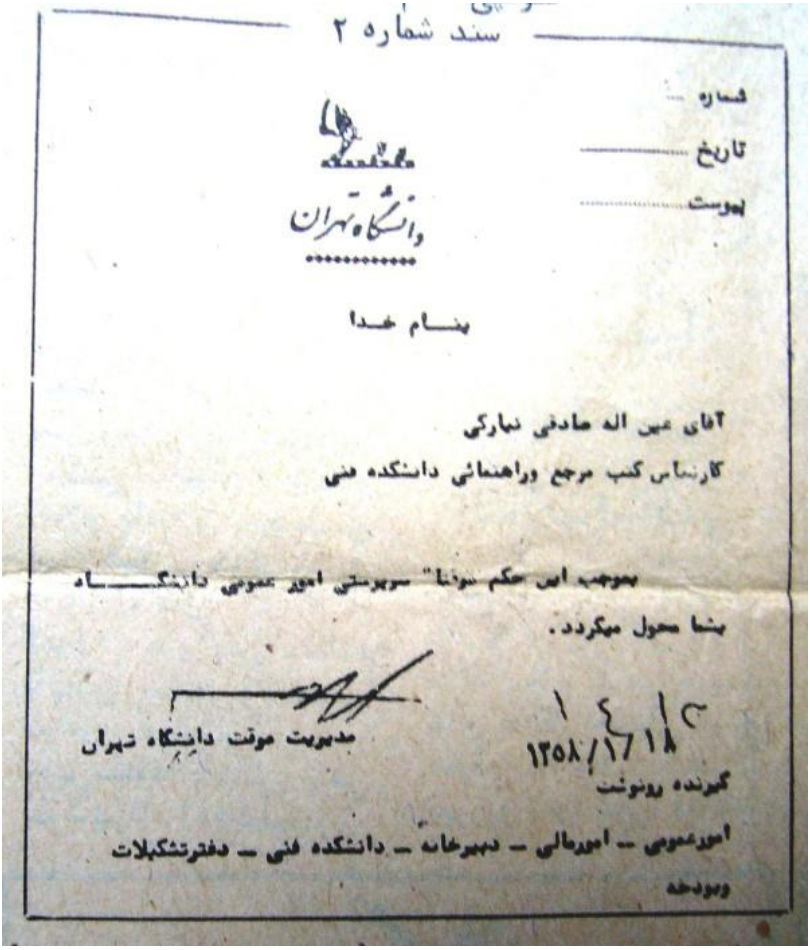

سند شماره ۲

شماره .....

تاریخ .....

پیوست .....

دانشگاه تهران

بنام خدا

آقای عین اله صادقی نیارکی

کارشناس کتب مرجع وراهنمائی دانشکده فنی

بموجب این حکم شما" سرپرستی امور عمومی دانشگاه بشما محول میگردد.

مدیریت موقت دانشگاه تهران

۱۳۵۸/۱/۱۸

گیرنده رونوشت

امورعمومی ــ امورمالی ــ دبیرخانه ــ دانشکده فنی ــ دفترتشکیلات وبودجه

سند شماره ۲۹

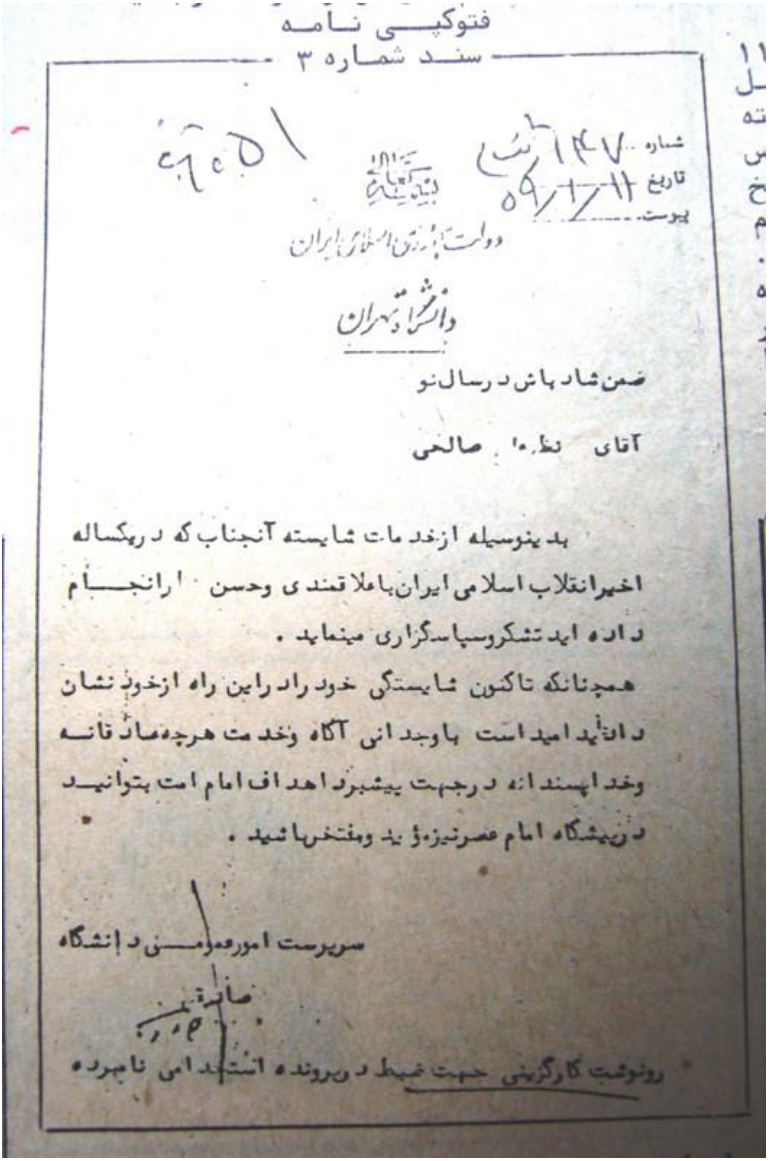

فتوکپی نامه
سند شماره ۳

شماره ۱۴۷/ت
تاریخ ۵۹/۱/۱۱
پیوست

دولت جمهوری اسلامی ایران

دانشگاه تهران

ضمن شادباش در سال نو

آقای نظام صالحی

بدینوسیله از خدمات شایسته آنجناب که در یکساله اخیر انقلاب اسلامی ایران با علاقمندی وحسن ارانجام داده اید تشکر وسپاسگزاری مینماید.

همچنانکه تاکنون شایستگی خود را در این راه از خود نشان داده اید امیداست باوجدانی آگاه وخدمت هرچه صادقانه وخداپسندانه در جهت پیشبرد اهداف امام امت بتوانید در پیشگاه امام عصر نیز موفق باشید.

سرپرست امور عمومی دانشگاه

رونوشت کارگزینی جهت ضبط در پرونده استخدامی ناصره

سند شماره ۳۰



۸ نفر از واحدهای اداری دانشگاه تهران تصفیه شدند

با تلاش انجمن اسلامی کارکنان دانشگاه تهران هشت نفر از بخشهای مختلف اداری این دانشگاه تصفیه شدند. متن اطلاعیه‌ایکه از سوی انجمن اسلامی کارکنان دانشگاه تهران در همین رابطه بدفتر روزنامه ارسال گردید چنین است:

در پی فرامین امام امت دایر بر پاکسازی در واحدهای اداری بجهت تداوم انقلاب وجلوگیری از رشد افراد ضد انقلاب واعمال حاکمیت اسلامی برموسساتیکه از بیت المال این ملت تغذیه مینمایند کارکنان امور عمومی وعضو انجمن اسلامی دانشگاه تهران بعنوان اولین اقدام انقلابی در دانشگاه تهران افراد مشروحه زیر را که از مشهورترین چهرهای فاسد انقلاب در محیط اداری بوده‌اند وباوجود تذکرات مکرر در جهت اصلاح آنها داده شده بود لذا قانون تصویبی شورای انقلاب درباره آنها بمورد اجرا گذاشته شد ومفسد اداری شناخته شده ومورد تصفیه قرار گرفته و از این تاریخ هیچگونه سمتی در این امور نداشته ونخواهند داشت.

افراد مشمول تصفیه عبارتند ازآقایان صالحی، کارگر، غریبیان، حاج هادی، بهبهانی، خلیلی، قابلی وخانم منصور.

انجمن اسلامی کارکنان دانشگاه تهران

اسامی مفسدین کادر اداری دانشگاه

بسم الله الرحمن الرحیم
و اداسیلهم لامسدوا می الارض
قالو انما نحن مصلحون

در پی فرامین امام امت دایر بر پاکسازی در واحدهای اداری بجهت تداوم انقلاب و جلوگیری از رشد افراد ضد انقلاب و اعمال حاکمیت اسلامی بر موسساتی که از بیت المال این ملت تغذیه مینمایند کارکنان امور عمومی و عضو انجمن اسلامی دانشگاه تهران بسه عنوان اولین اقدام انقلابی در دانشگاه تهران افراد مشروحه زیر را که از مشهورترین چهره های فاسد انقلاب در محیط اداری بوده‌اند وباوجود تذکرات مکرر در جهت اصلاح آنها داده شده بود لذا قانون تصویبی شورای انقلاب در باره آنها به مورد اجرا گذاشته شد و مفسد اداری شناخته شده و مورد تصفیه قرار گرفته و ازاین تاریخ هیچ گونه سمتی در این امورنداشته ونخواهند داشت.

افراد مشمول تصفیه عبارتند از:

۱- آقای صالحی - رئیس اداره اموال دانشگاه
۲- آقای حاج‌هادی - مسئول انبار دانشگاه
۳- خانم منصور - حسابدار اموال دانشگاه
۴- آقای کارگر - راننده
۵- آقای بهبهانی - مسئول حمل ونقل
۶- آقای قابلی - رئیس اداره خدمات
۷- آقای غریبیان - معاون اداره خدمات
۸- آقای خلیلی - مسئول کاریردازی

انجمن اسلامی کارکنان دانشگاه تهران

رونوشت: روزنامه کیهان - اطلاعات - آزادگان - انقلاب اسلامی - جمهوری اسلامی

سند شماره ۳۱

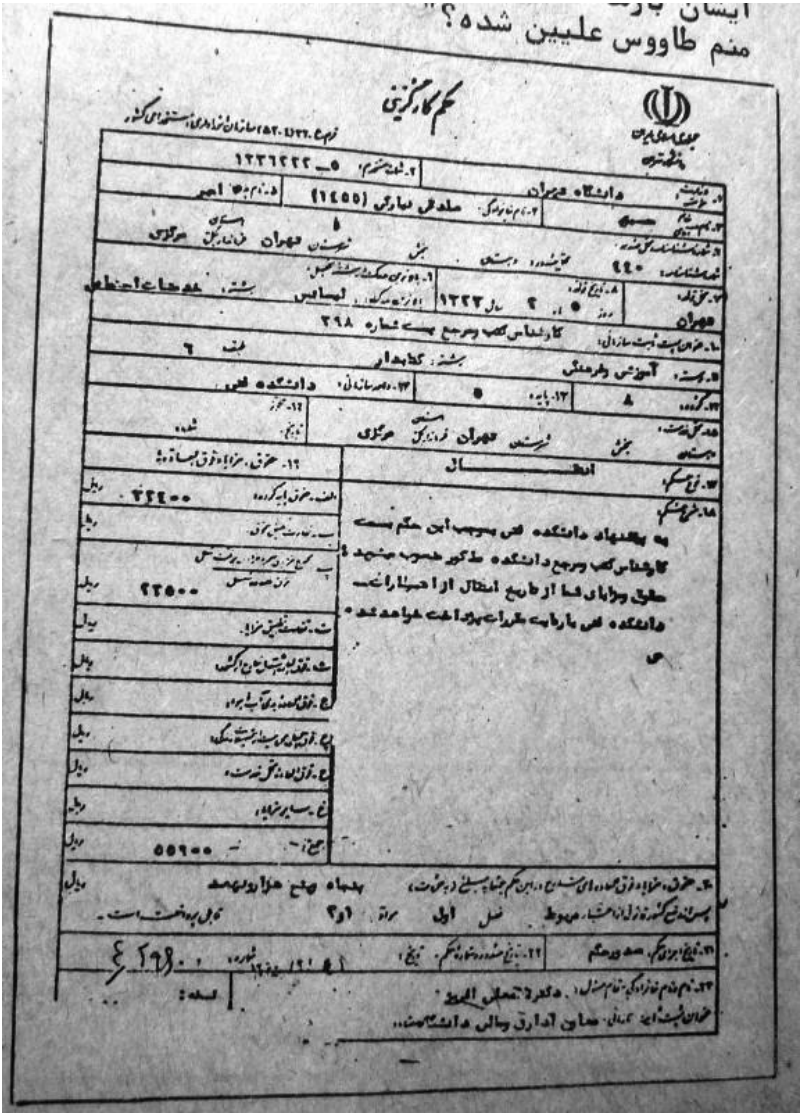

منم طاووس علیین شده؟

حکم کارگزینی

جمهوری اسلامی ایران

وزارت آموزش و پرورش

فرم ۲۲۲-۱۳۵۲ سازمان اداری و استخدامی کشور

۲- شماره حکم: ۵ــ ۱۲۳۶۲۲۲

۱- وزارت: دانشگاه تهران

۳- نام خانوادگی: صادق تهرانی (۲۴۵۵)

۵- نام پدر: امیر

۴- نام: حسین

۶- شماره شناسایی ملی: ۶

۷- محل تولد: تهران

۸- تاریخ تولد: روز ۵ ماه ۴ سال ۱۳۲۳

۹- بومی یا غیر بومی: بومی

۱۰- وضع سربازی: معاف

۱۱- شماره شناسنامه: ۴۴۰

۱۲- صادره از: تهران

۱۳- وضع تأهل: مجرد

۱۴- شغل: استاد

۱۵- محل خدمت: دانشگاه تهران

۱۶- محل پست سازمانی: کارشناس کتب و مرجع پست شماره ۲۹۸

۱۷- رسته: آموزش و پژوهش

۱۸- گروه: ۸

۱۹- پایه: ۵

۲۰- رسته: کتابدار

۲۱- طبقه: ۶

۲۲- دانشکده فنی

۲۳- محل خدمت: تهران

۲۴- نوع استخدام: انتقال

۲۵- شرح حکم:

به پیشنهاد دانشکده فنی بموجب این حکم به کارشناس کتب و مرجع دانشکده مذکور منصوب میشود و حقوق و پایه فعلی از تاریخ انتقال از اعتبارات دانشکده فنی بابت مقرر پرداخت خواهد شد.

۲۶- حقوق، مزایا و فوق العاده ماهیانه: ۴۴۴۰۰ ریال

۲۷- حقوق، مزایا و فوق العاده ماهیانه: ریال

۲۸- کسور حقوق: ۴۴۵۰۰ ریال

۲۹- خالص حقوق: ریال

۳۰- فوق العاده ویژه: ریال

۳۱- فوق العاده شغل: ریال

۳۲- فوق العاده ویژه: ریال

۳۳- فوق العاده فنی: ریال

۳۴- سایر مزایا: ریال

۳۵- جمع: ۵۵۹۰۰ ریال

۳۶- حقوق، مزایا و فوق العاده ماهیانه: بعداد صد هزار و نهصد ریال

پس انداز صد گذرنامه از اعتبار مربوط فصل اول مرتبه اول و ۲ تا ول پرداخت است.

۳۷- تاریخ اجرای حکم: ۲۲- تاریخ صدور: ۱۳۶۲/۱۰/۱۰ شماره: ۴۲۹۸

۲۳- نام و نام خانوادگی و نام پدر: دکتر [illegible]

خوان ثبت: [illegible] صحت آمار و ارقام با دانشگاه است.

سند شماره ۳۲



فتوکپی جمهوری اسلامی

سند شماره ۹

تبریک به برادر حسین صادقی معاون اداری و مالی وزارت خارجه

بسم الله الرحمن الرحیم

وعدالله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض

خداوند به آنان که ایمان آورده‌اند و عمل صالح دارند وعده داده است که ایشان را درزمین به خلافت رساند.«سورهٔ نور- آیهٔ ۵۵)

برادر حسین صادقی

انتخاب شایسته انجناب را به معاونت اداری و مالی وزارت خارجه بشما و خانواده محترم تبریک گفته و با تقوا و لیاقتی که دارید یقین داریم که با عمل انقلابی و شایستگی کامل صنشاه خدمات ارزنده‌ای در آن وزارتخانه حساس خواهید بود. ضمن تشکر از برادر مبارز و مکتبی آقای رجائی نخست وزیر جمهوری اسلامی که افراد معتقد و مومن و انقلابی را شناسائی و انتخاب مینمایند موفقیت روز افزون شان را درراه تداوم و پیشبرد اهداف انقلاب اسلامی ایران از خداوند متعال خواستاریم.

«انجمن اسلامی کارکنان دانشگاه تهران »

پیوست شماره ۳

کتاب غائله چهاردهم اسفند ۱۳۵۹ ظهور و سقوط ضد انقلاب که دادگستری جمهوری اسلامی، شورایعالی قضایی در سال ۱۳۶۴ آن را منتشر کرده است از طرح کودتا علیه ریاست جمهوری پرده برمی‌دارد.

و با این‌که آقای بنی‌صدر رئیس‌جمهور قانونی کشور است، دفتر و محل سکونت وی در تاریخ ۲۱ خرداد ۶۰ به محاصره سپاه و کمیته در می‌آید و عملاً وی را مجبور به اختفا می‌کنند:

«حکم امام کافی بود که بنی‌صدر را به اختفای کامل ببرد و از لحظه و انتشار حکم[۱۳۷] عملاً بنی‌صدر از کلیه اقتدار خویش منعزل گردید و محل سکونت و محل کار وی به تصرف سپاه و کمیته درآمد.[۱۳۸]»

با توجه به مطلب صریح فوق آقای داود علی بابائی نویسنده تاریخ "۲۵ سال در ایران چه گذشت؟" در مورد عزل آقای بنی صدر از ریاست جمهوری تحت نام "مصاحبه هاشمی رفسنجانی با روزنامه اطلاعات ۳ بهمن۱۳۶۰"، جلد ۶ صفحه ۱۴۴ می نویسد: "عزل بنی صدر، یک حرکت قانونی بود. آنها می توانستند اعتراض خود را در یک تظاهرات آرام بیان کنند و یا حداقل در روزنامه هاشان بردارند و بنویسند مگر نمی شد بدون ایجاد اخلال، حرف زد و انتقادکرد؟ وقتی کار را با اسلحه و شورش و آتش زدن همراه می کنند در واقع مترصدند تا جنگی به مراتب بدتر از جنگ

تحمیلی راه بیندازند. این حرکت، ممکن بود همه چیز را به آشوب بکشاند و مسلماً از حد یک اعتراض سیاسی و انتقاد گذشته بود."

با توجه به ۷ جلد کتاب "۲۵ سال در ایران چه گذشت؟" معلوم می شود که آقای علی بابائی اولاً خود آنزمان را درک و رویت نموده و ثانیاً اهل تاریخ و علم و اطلاع از مسائل تاریخی آن دوران بوده است ثالثاً ایشان از بسیاری امور دیگر اطلاع داشته که به هر دلیل آن ها را به رشته تحریر در نیاورده است.

آیا ایشان مطلع نبوده است که: در ۱۷ خرداد ۱۳۶۰، حزب جمهوری اسلامی با چراغ سبز آقای خمینی و بدست دادستانی انقلاب اسلامی مرکز، فله ای روزنامه های انقلاب اسلامی، میزان، خبرنامه جبهه ملی، ... را تا اطلاع ثانوی تعطیل اعلام نمود. بنابراین:

۱- وقتی شما می نویسید: " یا حداقل در روزنامه هاشان بردارند و بنویسند مگر نمی شد بدون ایجاد اخلال، حرف زد و انتقادکرد؟" البته حتما اذعان دارید که روزنامه ها، فله ای بدستور دادستانی انقلاب اسلامی مرکز تعطیل شده بودند و از جمله مدیر مسئول روزنامه انقلاب اسلامی، در زندان بود!
۲- "عزل بنی صدر، یک حرکت قانونی بود. آنها می توانستند اعتراض خود را در یک تظاهرات آرام بیان کنند" البته شما می دانستید که در روز ۲۱ خرداد ۱۳۶۰ ، هنوز آقای بنی صدر رئیس جمهوری قانونی این کشور بود و صوری هم هنوز طرح عدم کفایت سیاسی وی به مجلس نیامده و به زعم شما هم قانوناً هنوز ایشان رئیس جمهور بود. اما حسب کتاب "غائله ۱۴ اسفند ۱۳۵۹، ظهور و سقوط ضد انقلاب" و سایر منابع

و گفته بسیاری از زعمای جمهوری اسلامی در روز ۲۱ خرداد ۱۳۶۰ دفتر ریاست جمهوری و شخص ایشان محاصره شده و مصونیت جانی از وی رخت بر بسته بود و بالااجبار وی را ودار به اختفا نمودند.

۳-علاوه بر این در روز ۲۵ خرداد ۱۳۶۰ که جبهه ملی دعوت به تظاهرات آرام نموده بود، مگر آقای خمینی اعلام ننمود که "جبهه ملی از امروز مرتد است!" و باز نقل به مضمون (... و به نهضت آزادی و شخص مهندس بازرگان هم، از رادیو تلویزیون اعلام نمود که از این تظاهرات اعلام انزجار شود که آنها نیز از ترس خمینی در اعلامیه ای تظاهرات را محکوم نمودند) آیا اینگونه بیان تاریخ، تحریف آشکار رویدادهای تاریخی نیست؟ ممکن است آقای داود علی بابائی پاسخ بدهد من خود، اظهار نظری ننموده ام و تنها مصاحبه آقای هاشمی رفسنجانی را منعکس نموده ام. وقتی بر آقای داود علی بابائی مسلم است که: آنچه ایشان بیان نموده دروغ محض و تحریف تاریخ است، آیا نباید آقای داود علی بابائی که مصاحبه آقای رفسنجانی را در تاریخ ثبت میکند، متذکر شود که ایشان اینطور بیان نمودند، اما شرایط آن بود که شرح آن گذشت!

۴-آقای رفسنجانی برای نیل به اهداف و مقاصدی که در سر داشته و به منظور دنبال نمودن آنها در انحراف افکار عمومی و برای جلوه دادن سیستم دمکراسی و آزادی خواهی و صورت قانونی دادن به کودتادی انجام شده، به دروغ پردازی و تحریف وقایع در مصاحبه ۳ بهمن ۱۳۶۰، آنگونه که آقای داود علی بابائی ثبت نموده، پرداخته است. اما شما آقای داود علی بابائی"نویسنده ۷ جلد کتاب تاریخ ۲۵ ساله!" پس از گذشت ۲۵ سال با به رشته تحریر در آوردن وقایع آنزمان بر بیان حقایق چشم پوشیده و بر دروغ پردازی آقای رفسنجانی صحه گذاشته که البته این

مهم به دور از بیان واقعیات و ثبت آن در تاریخی است که به نگاشتن آن همت گمارده اید، این عمل شما بمراتب از دروغ و کذب پراکنی آقای رفسنجانی برای جامعه خطرناکتر است.

پیوست شماره ۴

کاشانی و دولت کودتا

در اینجا مناسب دیدم که برای اطلاع خوانندگان چند نکته‌ای در مورد دو جلد کتاب «تاریخ سیاسی معاصر ایران» را که آقای دکتر سیدجلال‌الدین مدنی تألیف و تنظیم کرده است یاددآوری کنم:

۱ـ بنا بگفته صاحب کتاب تاریخ معاصر، کتاب سلسله درسهایی بوده که بنابه درخواست سرتیپ نامجو که اولین فرمانده دانشکده افسری در جمهوری اسلامی بوده، وسیله ایشان به دانشجویان تدریس می‌شده است و ابتداء توسط دانشکده افسری و مخصوص دانشجویان آن دانشکده چاپ گردیده و سه جلد بوده است و سپس وسیله «شورای تبلیغات اسلامی» در دو جلد انتشار پیدا کرده است.

۲ـ کتاب که در حقیقت در تبیین خط کاشانی ـ آیت تنظیم گردیده، دارای تحریفات تاریخی چندی در جهت تخریب مصدق و طرفداران وی و غلبه دادن خط کاشانی ـ بقایی بر خط مصدق است که از باب نمونه به دو مثال اشاره می‌کنم:

الف ــ وی می‌نویسد: «آیت‌الله کاشانی که در رأس جناح مذهبی بعد از ۲۸ مرداد هم با حکومت‌های زاهدی و علاء مخالفت کرده بود و در زمان علا تا مرز اعدام پیش رفته بود.[۱۰۹]»

در مورد بقایی نیز می‌گوید: «بقایی که از گردانندگان اصلی ۳۰ تیر ۳۱ بود در اختلاف با دکتر مصدق به همراه آیت‌الله کاشانی بود و تا به آنجا پیش رفت که در روزهای آخر حکومت دکتر مصدق در بازداشت به سر می‌برد گرچه او در همان روزهای اولیه حکومت زاهدی به مخالفت با وی برخاست و این مخالفت به تبعید و زندان در تمام طول نخست‌وزیری زاهدی انجامید امّا مخالفتهای او در یک سال آخر حکومت مصدق از عوامل سقوط مصدق شناخته شد و با وضعی که دولتهای بعد از کودتای ۲۸ مرداد پیش آوردند و جاهت ملی خود را از دست داد.[۱۱۰]»

نویسنده با مشخص نکردن اینکه آیت‌الله کاشانی در چه تاریخی بعد از کودتا با حکومت زاهدی به مخالفت برخاست، قصد دارد به خواننده چنین القاء کند که اولاً آیت‌الله کاشانی مخالف کودتا بوده و ثانیاً بلافاصله بعد از کودتا، علیه دولت کودتا به مخالفت برخاسته است.

برای روشن شدن ذهن خوانندگان روابط آیت‌الله کاشانی را با دولت کودتا، بعد از ۲۸ مرداد به ترتیب می‌آورم:

۱. روزنامهٔ شاهد، ۱ شهریور ۱۳۳۲، شماره ۱۰۱۹

«بقرار اطلاع دیروز ــ شنبه ۳۱ مرداد ــ آقای نخست‌وزیر از حضرت آیت‌الله کاشانی تقاضای وقت ملاقات کردند و در شمیران با حضور آقایان: شمس قنات‌آبادی دکتر بقایی، نادعلی کریمی و حائری‌زاده

آیت‌الله کاشانی را ملاقات نمودند در این ملاقات حضرت آیت‌الله از نخست‌وزیر راجع به نفت و غرامت سؤال کردند، نخست‌وزیر جواب دادند که:

نفت به انگلستان بهیچوجه نخواهم داد و غرامت را هم چون انگلستان هیچگونه حقی ندارد نخواهم پرداخت.[۱۱۱]»

۲. اطلاعات، ۲ شهریور ۱۳۳۲

«بعد از ظهر دیروز ــ ۲ شهریور ۱۳۳۲ــ پنج نفر از مخبرین خارجی با دستگاه فیلمبرداری و ضبط‌صورت در منزل آقای خلیلی با آیت‌الله کاشانی ملاقات نمودند. آیت‌الله کاشانی نسبت به حکومت زاهدی فرمودند: من امیدوارم که آقای زاهدی موفق به انجام اصلاحات بشود و از فقر و ناامنی و کمونیزم جلوگیری کند.[۱۱۲]»

۳. کیهان، ۳ شهریور ۱۳۳۲

آیت‌الله کاشانی در ۳ شهریور با مخبرین خارجی در مورد این سؤال ــ «چرا جنابعالی ریاست مجلس شورای ملّی را قبول کردید؟

ج ــ ریاست مجلس در شأن من نبود و من از این جهت این مقام را پذیرفتم که جلو فعالیتهائی که مصدق می‌خواست شروع کند و یکسال بعد شروع کرد بگیرم.»

س ــ نظر شما راجع به تخریب منزل دکتر مصدق چیست؟

ج ــ من راضی نبودم مردم خانه دکتر مصدق را خراب و باو توهین کنند ولی مصدق برخلاف قانون اساسی قدم برداشت و دستور داد

مجسمه‌های شاه سابق ایران را از جایگاه‌های عمومی بردارند در حالی‌که در فرانسه وقتی که مردم رژیم جمهوری اعلام کردند مجسمه‌های ناپلئون را در جای خود نگاه داشتند.[۱۱۳]»

.۴

کیهان ۱۷ شهریور ۳۲، آیت‌الله کاشانی در مصاحبه با روزنامه «المصری» گفتند:

«من از ژنرال زاهدی مادام که به منفعت ایران قدم برمی‌دارد پشتیبانی می‌کنم و هر وقت که به نظرم برسد او برخلاف مصلحت ایران عمل می‌نماید با او مخالفت می‌نمایم. تا این لحظه نمی‌توان راجع به اعمال زاهدی قضاوت کرد و ما هم نمی‌توانیم رویه خود را در قبال او معین نمائیم.»

س ــ آیا عقیده دارید که مصدق مستحق همین سرنوشتی بود که باو رسید؟

ج ــ خداوند عادل است و آنچه بر مصدق گذشته نتیجه عدل خداوندی است.

س ــ آیا عقیده دارید که دکتر مصدق برای برقراری رژیم جمهوری فعالیت می‌کرد؟

ج ــ آری، برای برقراری جمهوریت می‌کوشید. مصدق ۴ ماه قبل می‌خواست که شاه را از ایران اخراج نماید ولی من نامه‌ای به شاه نوشتم و از او خواستم که از مسافرت خودداری نماید و شاه هم موقتاً از فکر

مسافرت منصرف شد[۱۱۴] یک هفته قبل، مصدق شاه را مجبور کرد که ایران را ترک نماید امّا شاه با عزت و محبوبیت چند روز بعد بازگشت.

آیت‌الله کاشانی سپس اظهار داشت: در اینجا ملت شاه را دوست دارد و رژیم جمهوری مناسب ایران نیست[۱۱۵]»

۵. کیهان، ۲۳ شهریور ۱۳۳۲

آیت‌الله کاشانی در مصاحبه با خبرنگار «اخبار الیوم» در رابطه با اینکه آیا دست خارجی‌ها در این مسئله وجود دارد گفت:

«ما خیلی ساده هستیم، خیلی ساده! وضع خوبست و خطر برطرف شده، این مصدق راه را گم کرده و مستحق این عاقبت بود. تمام هم و کوشش او این شده بود که مردم فریاد زنند: زنده باد مصدق... امّا در مورد انگشتهای خارجی تا آنجا که من می‌دانم چنین چیزی نبوده! مصدق علیه شاه شورید و موقعیت و نفوذ شاه را در بین مردم فراموش کرد. شاه چهار ماه قبل می‌خواست مصدق را عزل کند ولی من وساطت کردم تا اینکه وارد این نبرد شدیم و پیروز گردیدیم!»

به او گفتم: آیا نمی‌توانستید در حالی‌که کشورتان باین مبارزه خونین علیه انگلیسیها مشغول بود، با مصدق بسازید؟

آیت‌الله از این سؤال بر آشفت و گفت: ای برادر مسلمان، من و مصدق، دو روح در یک بدن بودیم ولی او خیانت کرد. بمن و کشورش خیانت کرد... از آیت‌الله پرسیدم: به نظر شما بزرگترین اشتباه مصدق کدامست؟ آیت‌الله کاشانی بیدرنگ جواب داد: پایمال کردن قانون اساسی با عدم اطاعت اوامر شاه.

آیت‌الله کاشانی درباره مجازات مصدق نظر خود را اینطور شرح داد:

طبق شرع شریف اسلامی مجازات کسی که در فرماندهی و نمایندگی کشورش در جهاد خیانت کند مرگ است[۱۱۶]»

۶ . کیهان، ۱۹ مهر ۱۳۳۲

«ملاقات دیروز ــ ۱۸ مهر ۳۲ ــ رئیس دولت با آیت‌الله کاشانی

از ابتدای روی کار آمدن دولت جدید، آقای سپهبد زاهدی تصمیم گرفته‌اند در هر ۱۵ روز یکبار با حضرت آیت‌الله کاشانی ملاقات کنند. دیروز ظهر این ملاقات در منزل شخص ثالثی صورت گرفت و ناهار را آقای نخست‌وزیر با آیت‌الله صرف نمودند در این جلسه دو نفر از نمایندگان مجلس حضور داشتند. و در خصوص امور جاری و کارهای مملکتی تبادل نظر شد.[۱۱۷]»

۷ . اطلاعات، ۲۵ مهر ۱۳۳۲

«چهارمین جلسه آیت‌الله کاشانی با برخی از نمایندگان غیرمستعفی دوره هفدهم مجلس شورای ملی چهارمین جلسه که بعنوان جبهه ملی در دو هفته اخیر تشکیل شده... در این جلسه که طبق قرار قبلی در منزل آقای علی زهری تشکیل گردید و مذاکرات آن قریب سه ساعت بطول انجامید آیت‌الله کاشانی و آقایان دکتر بقایی، مکی، مشار، حائری‌زاده و زهری شرکت داشتند.[۱۱۸]»

۸ . روزنامه «شاهد»، ۱۲ آبان ۱۳۳۲ ش ۱۰۷۶

« یکشنبه شب ــ ۱۰ آبان ۱۳۳۲ ــ جلسه ای با حضور آیت‌الله کاشانی و آقایان دکتر بقایی، مکی و مشار تشکیل گردید و راجع به نفت مذاکرات بعمل آمد.[۱۱۹]»

۹ . کیهان، ۲۸ آبان ۱۳۳۲

«بطوری‌که قبلاً به اطلاع خوانندگان گرامی رسید طبق قرار قبلی عصر دیروز عده‌ای از آقایان غیرمستعفی مجلس شورای ملّی مرکب از: آیت‌الله کاشانی و آقایان: مکی، دکتربقایی، مشار و زهری جلسه‌ای در منزل آقای مشار تشکیل دادند که مذاکرات آن تقریباً تا ده شب ادامه داشت.[۱۲۰]»

۱۰ . اطلاعات، ۸ دی ۱۳۳۲

«ساعت نه و نیم صبح ــ ۸ دی ۳۲ــ در مسجد سلطانی مجلس ختم از طرف آیت‌الله کاشانی برپا گردید و آقایان علما و روحانیون و چند تن از وزیران و آقای نورزاد رئیس دربار شاهنشاهی به نمایندگی از طرف اعلیحضرت همایونی و نمایندگانی سیاسی کشورهای اسلامی و نماینده آقای نخست‌وزیر در این مجلس حضور داشتند. ساعت ده حضرت آیت‌الله بهبهانی در مجلس ختم شرکت کردند و آقای سیدمحمد موسوی واعظ به منبر رفت و شرحی از فضایل اخلاقی و مقامات علمی فقید سعید آیت‌الله صدر ایراد کرد و مقارن ظهر مجلس ترحیم برچیده شد.[۱۲۱]»

.۱۱

آیت‌الله کاشانی بعد از تجدید رابطه با انگلیس و دور زدن و کنار گذاشته شدنش وسیله زاهدی، دقیقاً ۴ ماه و ۱۲ روز بعد از کودتا، در تاریخ ۳۲/۱۰/۹، طی نامه‌ی به دوست خود آقای حاج محمدعلی توتونچی، زبان به شکوه و شکایت باز می‌کند و برای تبرئه کردن خود و دوستانش گناه را به گردن مصدق می‌اندازد. در قسمتی از نامه آمده است «... خداوند جزای مصدق را بدهد که تمام زحمات و فداکاریهای من و ملت را بباد داد. اگر مجلس را تعطیل ننموده بود تجدید رابطه نمی‌شد و خودش به حبس نمی‌رفت و این روزگار پیش نمی‌آمد.[۱۲۲]»

آیت‌الله کاشانی در تاریخ ۳۲/۱۰/۱۵ طی نامه‌ای به سپهبد به فضل‌الله زاهدی وی را از دخالت در انتخابات بر حذر می‌دارد و می‌نویسد: «... جنابعالی باید کمال دقت را داشته باشید و توجه بفرمائید که اعضاء انجمن نظاتر تهران بایستی از میان افرادی انتخاب شوند که مورد توجه و اعتماد مردم باشند تا معلوم شود که دولت قصد مداخله در انتخابات را ندارد در خاتمه این نکته را هم متذکر می‌شوم که اگر انتخابات فرمایشی انجام بگیرد هر قراردادی که در مجلس هیجدهم به تصویب برسد از نظر ملت ایران دارای ارزش و اعتبار نمی‌باشد و سرنوشت آن مانند قرارداد تحمیلی نفت ۱۹۳۳ خواهد بود.[۱۲۳]»

مجدداً آیت‌الله کاشانی طی اطلاعیه‌ای که در تاریخ ۳۲/۱۱/۱۴ در رابطه با تجدید رابطه با انگلستان و مسئله نفت و رعایت آزادی کامل انتخابات صادر می‌کند، در پایان آن متذکر می‌شود:

«خاتمه چنانچه در پایان نامه خود به آقای زاهد ی قبلاً متذکر گردیدم اعلامیه‌هائی که در رادیوهای دنیا نیز منتشر گردیده گفته‌ام اگر مجلس هیجدهم با این وضعیت ننگین تشکیل شود، هیچکس جز معدودی نوکران و سرسپردگان اجنبی آن را به رسمیّت نمی‌شناسند و هر قراردادی که به تصویب برساند سرنوشت آن بدتر از قرارداد نفت ۱۹۳۳ خواهد بود. شکی نیست که با صدور این اعلامیه گرفتار انواع تهمتها و حمله جرائد مزدور دولت اجانب خواهم شد.[۱۲۴]»

با توجه به اسناد غیرقابل انکاری که مشاهده شد، برخلاف نوشته آقای دکتر سیدجلال‌الدین مدنی آیت‌الله کاشانی: نه تنها با دولت کودتا مخالفتی نداشته است بلکه با حکومت زاهدی حداقل تا چهار ماه بعد از کودتا، به رایزنی، مشاوره و دیده و بازدید می‌پرداخته است که بعد از آن هم تا فروردین سال ۱۳۳۴ که سپهبد زاهدی از نخست‌وزیری برکنار و حسین اعلا بجای او برگزیده شد، هیچگاه مخالفت جدی با وی بعمل نیاورده است.

ـ تا در تاریخ ۲۳ اسفند ۱۳۴۰، که در قید حیات بود، در مکاتبات، سخنرانی‌ها، مذاکرات و نامه‌های خود، حتی یکبار از دولت زاهدی بعنوان دولت کودتا یاد نکرده، بلکه آنچه را که اتفاق افتاد، آن را به مردم نسبت داده و دست خارجی‌ها را در آن نمی‌دیده و مهمتر آنکه آن را «نتیجه عدل خداوندی» شمرده است.

ـ آیت‌الله کاشانی بزرگترین اشتباه مصدق را پایمال کردن قانون اساسی، اطاعت نکردن اوامر شاه و کوشش کننده برقراری جمهوری عنوان نموده و بدون بردن نامه مصدق، وی را خائن و مستحق مرگ می‌دانسته است.

ـ آیت‌الله کاشانی در اسفند ماه ۱۳۳۲ در مورد اختلافش با سپهبد زاهدی اظهار داشته است: «همان‌طور که می‌دانید آقای زاهدی را من پانزده سال است می‌شناسم در این مدت دوستی ما روز به روز بیشتر می‌شد تا اینکه در سال ۱۳۲۸ زمانی که رئیس نظمیه بودند فرزندم را از زندان نجات داده و در انتخابات تهران نیز دخالتی ننمود من پس از بازگشت به ایران خیلی به ایشان معتقد شدم و همیشه او را بعنوان یک دوست صمیمی خطاب می‌کردم، صحیح است که در جریان تحصن او، من با دارا بودن مقام ریاست مجلس شورای ملی دستور مواظبت و پذیرائی از ایشان را دادم ولی همان‌طوری که خود ایشان می‌دانند ملت ایران باید بداند من در زمامداری آقای زاهدی مؤثر نبودم. در اوان حکومت روابطم با او عادی بود و در ملاقاتها اغلب در پیرامون انتصابات تذکر می‌دادم و از ایشان درخواست می‌کردم اشخاص شایسته را برای همکاری دعوت نماید تا اینکه موضوع تجدید روابط با انگلیس پیش‌آمد و من آن را قبل از تصویب مجلس جایز ندانستم و بایشان حضوری گفتم و چندین بار هم پیغام دادم. پس از تجدید روابط[۱۲۵] انتخابات شروع شد[۱۲۶] و چون نمی‌توانستم ناظر دخالت مأمورین در انتخابات باشم نخست نامه‌ای به آقای نخست‌وزیر نوشتم و چون نتیجه نداد، اعلامیه‌ای منتشر کردم و اخیراً نیز بدبیر کل سازمان ملل متحد تلگراف نمودم که وضع فعلی ایران بصورتی است که تمام نمایندگان سیاسی خارجی ناظر آن می‌باشند. منظور از این مخالفت اغراض شخصی نبود و جز تأمین آزادی و عدم دخالت خارجیان چیز دیگری نیست و اگر نظریات من قانع‌کننده نمی‌باشد حاضرم تن به تبعید و زندان دهم چون از زندگی خسته شده و احتیاج به استراحت دارم.[۱۲۷]»

در مورد دکتر بقایی و اینکه بنابه نوشته آقای دکتر جلال‌الدین مدنی که «او در همان روزهای اولیه حکومت زاهدی به مخالفت با وی برخاست و این مخالفت به تبعید و زندان او در تمام طول نخست‌وزیر زاهدی انجامید[۱۲۸]» این مطلب بنابر اسناد غیرقابل انکار ذکر شد، نادرست و تحریف تاریخ است. امّا علاوه بر اسنادی که ذکر شده، چند نکته دیگر بدان افزوده می‌گردد: در اوایل دی ماه ۱۳۲۹ «شعبان بی‌مخ یکی از چاقوکش‌ها و افراد شرور» تهران به چاپخانه و روزنامهٔ شاهد مراجعه کرد و «ضمن ملاقات با دکتر بقایی اظهار نمود... هر کاری شما داشته باشید برای انجام آن تا پای جان ایستادگی خواهم نمود در آن زمان بقایی گفته بود روز دیگری به او مراجعه نماید تا با هم صحبت کنند[۱۲۹]»

در کودتای ۲۸ مرداد «نیروهای بقایی در کنار چاقوکشان شعبان بی‌مخ قرار داشتند و طرفداران وی در شهرستانها نیز به فعالیت مشغول بودند. ناصر بقایی، پسر عموی او، نامه‌ای از طریق منصور رفیع‌زاده ارسال کرد و در آن از تظاهرات طرفداران بقایی در روز ۲۸ مرداد سخن گفت شبکه حزب زحمتکشان در تهران و شهرستانها، همراه با سازمان نظامی حزب، نقش مخرب ایفا کردند که یکی از آنها قطعه قطعه کردن سخایی، رئیس شهربانی کرمان، بود.[۱۳۰]»

به پاس خدمات بقایی در کودتای ۲۸ مرداد نام وی در فهرست لیست کسانی که نشان افتخار دریافت کردند قرار گرفت و وی به دریافت یک نشان رستاخیز مفتخر گردید.

«مدتی بعد از کودتا رئیس ستاد ارتش، سر لشکر نادر باتمانقلیچ در نامه‌ای خطاب به بقایی نوشت:

جناب آقای دکتر بقایی

به فرمان مطاع شاهانه به پاس فداکاریهایی که در قیام ملی ۲۸ مرداد ابراز داشته‌اید به اعطاء یک قطعه نشان رستاخیز درجه یک مفتخر می‌گردید.[۱۳۱]»

روابط شخصی بقایی و زاهدی در روزهای نخست کودتا حسنه بود تا جائی‌که به هنگام بررسی مجدد روابط ایران و انگلیس، بقایی مورد مشورت زاهدی قرار گرفت:

«خیلی فوری است.

جناب آقای بقایی

برای شور در مسئله مهمی خواهشمندم در تاریخ چهارشنبه ۱۳۳۲/۹/۱۱ ساعت ۱۶ (۴ بعد از ظهر) در کاخ وزارت امورخارجه حضور بهم رسانید.

نخست‌وزیر

سپهبد زاهدی[۱۳۲]»

بقایی کودتای ۲۸ مرداد را «قیام ملّی» می‌خواند. بعد از اینکه آقای بقایی در اوایل سال ۱۳۳۳ در کرمان علیه انتخابات مجلس هجدهم سخنرانی کرد و «عصر روز سخنرانی، در منزل آگاه یزدی با اوباش و

چاقوکش‌ها ملاقات کرد و فرامینی به آنها صادر نمود. او دستور داد اوباش دسته‌های متعدد ایجاد نمایند[۱۳۳]»

بقایی بنا به رأی کمیسیون امنیت اجتماعی کرمان، به اتهام اغتشاش و تهدید به قتل به یک سال تبعید به جزیره هرمز محکوم شد.[۱۳۴]

آقای بقایی چند روز بعد از سخنرانی کرمان، و محکوم شدن به یک سال تبعید به جزیره هرمز زاهدی در تاریخ ۱۳۳۳/۳/۲۴، تلگرافی وسیله فرماندار بندرعباس برای بقایی ارسال کرد که متن آن چنین است:

«جناب آقای دکتر بقایی

نظر به سوابق و زحمات جنابعالی از تصمیمی که مأمورین روی انجام وظیفه گرفته بودند متأسف شدم و به همان دلیل دستور دادم تجدید نظر کنند و موافقت نمودند. جنابعالی آزاد هستید تا به هر نقطه‌ای که مایل باشید بروید.[۱۳۵]»

بنا به نوشته کتاب «زندگینامه سیاسی بقایی» تبعید بقایی مقوله‌ای «فرمایشی بیش نبود و اساساً قبل از اینکه حکم اجرا شود با مساعی دربار و خطیبی دستور آزادی او داده شد، لیکن مثل همیشه بقایی درصدد برآمد آب را بیش از پیش گل‌آلود کند و مظلوم نمایی نماید. دستور داده شده بود بقایی به تهران و همراهانش به جمال آباد اراک فرستاده شوند و همین امر باعث گردید که بقایی از مرکز توطئه

یعنی کرمان خارج شود.[۱۳۶]» امّا زاهدی به تهران نرفت و به زاهدان رفت و در آنجا اقامت گزید.[۱۳۷]

بنابر این معلوم شد که تا بعد از انتخابات هیجدهم و اواخر خرداد ۱۳۳۳ آقای بقایی نه تبعید و نه زندانی بوده[۱۳۸] و به عکس یکی از همکاران و یاری دهندگان مهّم کودتا بشمار می‌آید.

سند یا جعل تاریخی

ب ـ نکته مهم دیگری که بعضی و از جمله آقای دکترسید جلال‌الدین مدنی در کتاب «تاریخ سیاسی معاصر» آورده و کوشش شده است که آن را بعنوان یک داده و سند تاریخی مهم برای پاک و مبرا کردن نقش آیت‌الله کاشانی در کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ مطرح[۱۳۹] سازند، نامه‌ای است به تاریخ ۲۷ مرداد ۳۲، که در آن آیت‌الله کاشانی، مصدق را از وقوع یک کودتای حتمی وسیله زاهدی مطلع ساخته است.

متن نامه به شرح زیر است:

«حضرت نخست‌وزیر معظم جناب آقای دکترمصدق، دامه اقباله

عرض می‌شود: گرچه امکان برای عرایضم نمانده ولی صلاح دین و ملت برای این خادم اسلام بالاتر از احساسات شخصی است و علیرغم غرض‌ورزیها و بوق و کرنای تبلیغات شما خودتان بهتر از هر کس می‌دانید که هم و غمم در نگهداری دولت جنابعالی است که خودتان به بقاء آن مایل نیستید. از تجربیات روی کار آمدن قوام و لجبازیهای اخیر، بر من

مسلم است که می‌خواهید مانند سی‌ام تیر کذائی یک بار دیگر ملت را تنها گذاشته و قهرمانانه بروید. حرف اینجانب را در خصوص اصرارم در عدم اجرای رفراندوم نشنیدید و مرا لکه حیض کردید. خانه‌ام را سنگباران و یاران و فرزندانم را زندانی فرمودید و مجلس را که ترس داشتید شما را ببرد بستید و حالا نه مجلسی هست، و نه تکیه‌گاهی برای این ملت گذاشته‌اید. زاهدی را که من با زحمت در مجلس تحت نظر و قابل کنترل نگهداشته بودم، با لطائف الحیل خارج کردید و حالا، همانطور که واضح بوده در صدد به اصطلاح کودتا است. اگر نقشه شما نیست که مانند سی‌ام تیر عقب نشینی کنید و به ظاهر قهرمان زمان بمانید، و اگر حدس و نظر من صحیح نیست که همانطور که در آخرین ملاقاتم در «دزاشیب» به شما گفتم، به هند رسن هم گوشزد کردم که آمریکا ما را در گرفتن نفت از انگلیسیها کمک کرد و حالا بصورت ملّی و دنیاپسندی می‌خواهد بدست جنابعالی این ثروت را بچنگ آورد.

اگر واقعاً با دیپلماسی نمی‌خواهید کنار بروید. این نامه سندی در تاریخ ملت ایران خواهد بود که من شما را با وجود همه بدیهای خصوصی‌تان نسبت به خودم، از وقوع یک کودتا بوسیله زاهدی که مطابق با نقشه خود شما است آگاه کردم که فردا جایِ هیچگونه عذر موجهی نباشد.

اگر براستی در این فکر اشتباه می‌کنم، با اظهار تمایل شما، سید مصطفی و ناصرخان قشقایی را برای مذاکره خدمت می‌فرستم. خدا بهمه رحم فرماید. ایام بکام باد

سید ابوالقاسم کاشانی[۱۴۰]»

و پاسخ دکتر مصدق به نامه فوق بشرح زیر است:

«مرقومه حضرت آقا، وسیله آقا حسن سالمی زیارت شد. اینجانب مستظهر به پشتیبانی ملّت ایران هستم. والسلام. دکتر مصدق[۱۴۱]»

در رابطه با نامه فوق نکات زیر برای جویندگان حقیقت حائز اهمیت‌اند:

۱. نامه بعد از گذشت ۲۵ سال از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، برای اولین بار هنگامی که آقای خمینی در سال ۱۳۵۷ به پاریس آمد، در پاریس انتشار پیدا کرد و معلوم نیست به چه دلیل چنین نامه مهمی را مدت یک ربع قرن از انظار و افکار عمومی مخفی نگاه داشته‌اند، در صورتی‌که در طول این مدت کتابها و مطالب گوناگونی در رابطه با مصدق و کودتای ۲۸ مرداد و نقش کاشانی، منتشر شده بود.

۲. تا بحال در کجای دنیا دیده شده است که رئیس دولتی و یا نخست‌وزیری، موافق نقشه خودش، دیگری علیه او کودتا کند؟ این بیشتر به جُک و خنده شبیه است تا دلیل و اصلاً نخست‌وزیری که خودش نقشه کودتا علیه خودش طراحی کند، می‌تواند نخست‌وزیر باشد؟ چنین انسانی به دیوانه و مجنون بیشتر شبیه است تا انسان.

۳. جعل کنندگان نامه متوجه نبوده‌اند که ناصرخان قشقایی در ۲۷ مرداد یک روز قبل از کودتا در تهران نبوده است. ساعت هشت بعد از ظهر روز نهم اسفند ۳۱، فراکسیون نهضت ملی تصویب کرد که وی فوراً به فارس حرکت کند و وی نیز بدون معطلی همان روز به سمت فارس حرکت کرده است.[۱۴۲] و از روز دهم اسفند تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و حتی

بعد از کودتا در نقاط مختلف فارس و بین عشایر بسر برده و خاطرات روزانهٔ خود را به ترتیب که در چه نقاطی از فارس بوده و روزها را چگونه گذرانده است یاداشت کرده، خود تکذیب نامه است.[۱۴۳]

۴. تنها این جمله نامه که «زاهدی را که من با زحمت در مجلس تحت نظر و قابل کنترل نگاه داشته بودم، با لطایف الحیل خارج کردید و حالا همانطور که واضح بوده درصدد به اصطلاح کودتا است»

و تنها این یک جمله مخدوش بودن نامه را مدلل می‌سازد و نشان می‌دهد که آیت‌الله کاشانی با آگاهی کامل با کودتاچیان همکاری و همگامی داشته است زیرا:

مطابق وقایع اتفاق افتاده، «روز ۱۲ اردیبهشت ۳۲ فرماندار نظامی تهران طی اعلامیه‌ای اطلاع داد که رئیس شهربانی بوسیله چند تن از افسران بازنشسته و مخالفین دولت بقتل رسیده و دکتر مظفر بقایی و سرلشکر فضل‌الله زاهدی در این جنایت دست داشته‌اند. متعاقب اخطار رادیوئی فرماندار نظامی به سرلشکر زاهدی مبنی بر معرفی خود به فرماندار نظامی، سرلشگر زاهدی با موافقت آیت‌الله کاشانی رئیس مجلس، بوسیله میراشرافی به مجلس آورده شده و به بهانهٔ نداشتن امنیت در آنجا متحصن گردید.[۱۴۴]»

روز ۱۴ اردیبهشت سرلشکر زاهدی که بدلیل شرکت در قتل رئیس شهربانی باید خود را به فرماندار نظامی تهران معرفی کند، از سوی رئیس مجلس و نمایندگان مخالف دولت، مورد استقبال و پذیرائی قرار می‌گیرد.

«مقارن ساعت ۹ و ۲۵ دقیقه بعد از ظهر ۱۴ اردیبهشت ۳۲ـ جلسه هیئت رئیسه مجلس که برای اولین بار در حضور رئیس مجلس در اطاق ریاست مجلس تشکیل گردیده بود پایان یافت و حضرت آیت‌الله باتفاق ۱۵ نفر از نمایندگان بدیدن آقای سرلشکر زاهدی رفتند.

عمارت حوزه ریاست مجلس شورای ملی مقابل ساختمان مجلس سنای سابق می‌باشد و آقای سرلشکر زاهدی طبق دستور و موافقت حضرت آیت‌الله در آن ساختمان در اطاق رئیس‌سابق مجلس سنا سکونت اختیار کرده‌اند.

موقعی که به آقای سرلشکر اطلاع دادند حضرت آیت‌الله بدیدن ایشان می‌آیند تا جلو عمارت از رئیس مجلس استقبال نمودند و حضرت آیت‌الله با سرلشکر زاهدی روبوسی کردند و سپس به اطاق وارد شدند. آقای سرلشکر زاهدی اظهار داشتند از اینکه حضرت آیت‌الله بزرگی فرمودند و بدیدن اینجانب تشریف آورده‌اند نهایت تشکر و سپاسگزاری دارم.

حضرت آیت‌الله در پاسخ با اشاره به سوابق دوستی دیرین خود گفتند:

شما مهمان مجلس می‌باشید و بعلاوه مورد احترام همه آقایان بوده و هستید و از مزاحمتهایی که تاکنون برای شما فراهم شده متأسفم چون من خدمات شما را به نهضت ملی ایران هنوز فراموش نکرده‌ام و امیدوارم بخدمات بیشتری بتوانید نامل شوید.

اینجا هم خانه ملت است و شما می‌توانید تا هر وقت که بخواهید باشید.

در این موقع حضرت آیت‌الله کاشانی رئیس گارد مجلس شورای ملی را احضار و دستورهای لازم را صادر کردند. ضمناً آقای آبتین رئیس اداره بازرسی مجلس سابق سنا را مأمور پذیرائی ایشان فرمودند.

حضرت آیت‌الله پس از نیم ساعت توقف مقارن ساعت ده بعد از ظهر باتفاق آقایان نمایندگان از اطاق سرلشکر زاهدی خارج شدند و مجلس را ترک گفتند.[۱۴۵]»

متن فوق صریح است که لطایف الحیل و کنترلی در کار نبوده است بلکه حمایت و پشتیبانی از زاهدی منظور بوده است. خود آیت‌الله کاشانی ۶ ماه و اندی بعد از کودتا، در رابطه با تحصن زاهدی در مجلس گفت: «صحیح است که در جریان تحصن او، من با دارا بودن مقام ریاست مجلس شورای ملی دستور مواظبت و پذیرائی از ایشان را دادم ولی همانطوری که ایشان می‌دانند ملت ایران باید بداند من در زمامداری زاهدی مؤثر نبودم.[۱۴۶]» علاوه بر این هندرسن سفیر کبیر آمریکا در تهران در تاریخ هشتم مه ۱۹۵۳ (جمعه ۱۸ اردیبهشت ۱۳۳۲) به وزارت امورخارجه آمریکا اطلاع می‌دهد: «این حقیقت که تیمسار زاهدی روی هم رفته مورد پذیرش دوستانه از سوی گروهی از نمایندگان مجلس در زمان پناهگیری اخیر خود در آنجا قرار گرفت، مشخص کاهش نفوذ و وجهه مصدق در مجلس می‌باشد... زاهدی با پناهگیری در مجلس موضع خود را مجدداً باز پس گرفته و وضع خود را به‌طور جداگانه به رهبران مجلس و مطبوعات عرضه می‌نماید.[۱۴۷]»

هندرسن در ۳۱ مارس ۱۹۵۳ (سه‌شنبه ۱۱ فروردین ۱۳۳۲) به وزارت خارجه اطلاع می‌دهد که تنها فرد باقی که قادر به جانشینی مصدق می‌باشد تیمسار زاهدی است. زاهدی از پشتیبانی رهبران سیاسی نظیر کاشانی، حائری‌زاده، بقایی و برادران ذوالفقاری و همین طور سایر محافظه‌کاران و ارتش برخوردار است مکّی نیز ممکن است از وی پشتیبانی نماید. زاهدی سه روز پیش به طور محرمانه از علاء دیدار نموده.[۱۴۸]»

۵. از تمام اینها که بگذریم، روابط آیت‌الله کاشانی قبل و بعد از کودتا با سپهبد زاهدی رئیس دولت کودتا که به ترتیب تاریخ آورده شد، خود بهترین تکذیب آن نامه است.

۶ . و همچنانکه قبلاً متذکر شدم، آیت‌الله کاشانی از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ تا ۲۳ اسفند ۱۳۴۰ که در قید حیات بود نه تنها نامی از کودتا بر زبان و یا قلم نیاورده است بلکه آن واقعه را یک حادثه طبیعی و مردمی قلمداد کرده است. مطلب اخیر خود به تنهایی می‌رساند که نامه جعلی است و برای اهداف خاصی نامه به نام آیت‌الله کاشانی جعل گردیده است.

کاشانی بعد از کودتا

کودتاچیان ابتداء، چند ماهی با اغفال و در ظاهر نقش دادن و به بازی گرفتن آیت‌الله کاشانی و سایر همگامان وی و پس از مستقر گردانیدن حکومت کودتا و مکیدن باقیماندهٔ عصارهٔ شکنندگان جبهه داخلی حکومت ملّی مصدق با دور زدن آیت‌الله کاشانی و برقراری مجدد

رابطه با انگلستان و پذیرش پرداخت غرامت و قرار داد دیکته شده کنسرسیوم، وی را خانه‌نشین و دستش را از امور و وسایل ارتباط جمعی کوتاه کردند. بعد از آن به شخصیت زدایی و هتک حیثیت وی پرداختند به نحوی‌که ۶ ماه و چند روز که از عمر کودتا گذشته بود، بطور رسمی آیت‌الله عظیم الشأن کاشانی را بنام سید ابوالقاسم کاشی یاد کردند. روز یکشنبه ــ ۲ اسفند ۳۲ــ سرتیپ فرزانگان سخنگوی دولت و وزیر پست و تلگراف و تلفن در یک مصاحبه مطبوعاتی به خبرنگاران جرائد چنین اظهار داشت که:

« ــ اخیراً شخصی بنام سیدابوالقاسم کاشی برای خود نمایی و کسب شهرت مطالبی دور از حقیقت و انصاف در باب انتخابات و نفت و دخالت خارجیان در کار ایران گفته...[۱۴۹]»

آیت‌الله کاشانی در نامه‌ای که در تاریخ ۳۲/۱۲/۱۵ بدوست خود آقای حاج محمد علی توتونچی نوشته عقد دل را باز کرده و گفته مثل آنست که روی آتش نشسته ام:

«... با مردم بی‌ایمان کور باطن چه می‌توان کرد. با جدم امیرالمؤمنین علیه صلوات المصلین که با این زبانها و قلمها مزایای محیرالعقولش را شرح نمی‌توان داد چه کردند، من که خیلی ناچیز هستم. من فداکاری برای خدا کردم مردم هر چه می‌خواهند بگویند و بکنند تاریخ کشف حقایق را می‌نماید. ابداً افسردگی ندارم، فقط برای هدر رفتن زحمات طاقت‌فرسا غمگین و اندوهگین هستم، والله العظیم مثل آنست که روی آتش نشسته باشم. خدا جزای مصدق را بدهد که این خاک سیاه را روی خودخواهی بسر این مملکت ریخت...[۱۵۰]»

مخبر روزنامه «نامه دنیا» در ۱۲ اردیبهشت ۱۳۳۳، شماره ۳۲۰، گزارش کرده که خدمت آیت‌الله کاشانی رسیدم و از وی پرسیدم:

«خوب آیت‌الله را چه می‌شود؟

ـ میخواستین چه شود آنقدر گفتم و فریاد برآوردم این سنگر پارلمانی را از بین نبر تاملجاء و پناهگاهی برای روزهای سخت باشد قبول نکرد و بالاخره نهضت ملّی ایران از بین رفت و من هم دارم در تنور می‌سوزم.»

از آیت‌الله سؤال نمودیم چطور شد در پیرامون نفت سکوت اختیار کردید؟ فوراً از جیب لباده خود کاغذی را در آورده گفتند بخوانید. وقتی شروع به خواندن نمودیم متوجه شدیم نامه سرگشاده‌ای است که به ۲۲ نفر اعضاء کنسرسیوم نفت نوشته و در آن شدیداً اعمال و رفتار نیم قرن اخیر دولت انگلستان و شرکت سابق نفت را شرح داده‌اند و در آخر این نامه مشروح و مفصل تایپ شده خاطر نشان کرده‌اندکه محال است ملت ایران از قانون ۹ ماده‌ای گذشته و اجازه پس و پیش کردن حتی یک (واو) را بدهد. از کاشانی پرسیدم آیا این نامه را بعنوان اعضاء کنسرسیوم فرستاده‌اید یا خیر؟ جواب داد:

یک خبر مهم و موثق در آخرین لحظه که ترجمه انگلیسی و فرانسه این نامه حاضر و آماده ارسال بود مرا از فرستادن آن باز داشت، میدانید آن خبر چه بود؟ اطلاع قطعی بدست آورده‌ام که کنسرسیوم مواجه با شکست شده و تضاد بین انگلیس و آمریکا بطور علنی پدیدار شده و پس از وصول این خبر فکر کردم اگر این نامه را بفرستم شایع خواهد

شد بدستور انگلیسیها بوده چون انگلیس‌ها مخالف تشکیل کنسرسیوم و ورود آمریکا به معرکه نفت می‌باشند چون من هم در نامه خود رسماً کنسرسیوم را غیرقانونی دانستم از این لحاظ مصلحت نبود نامه مزبور فرستاده شود و قطع و یقین دارم با این وضعی که پیش آمده موضوع نفت حل شدنی نیست.[۱۵۱]»

آیت‌الله کاشانی در تاریخ اول شهریور ۱۳۳۳ (یک سال بعد از کودتا)، اعلامیه‌ای در رابطه با کنسرسیوم نفت صادر کرده و نتایج شوم و عواقب ننگبار آن را متذکر شده که: «این قرارداد از قرارداد ۱۹۳۳ به مراتب بدتر و ناگوارتر می‌باشد... ملت ایران اجازه نمی‌دهد سرنوشت حیات اقتصادی وی در خارج این مملکت آن هم لندن معین بشود. و هرگز قبول نخواهد کرد برای چهل سال دیگر زیر نفوذ اقتصادی اجنبی باقی باشد...[۱۵۲]»

امّا نظر به اینکه ایشان در تاریخ فوق طرد و خانه‌نشین و در سانسور بسر می‌برده است، اعلامیه برای ثبت در تاریخ بوده است.

سرانجام آیت‌الله کاشانی در رابطه با قتل رزم‌آراء در ۲۷ دی ۱۳۳۴ به دادستانی ارتش احضار و مورد بازجویی قرار گرفت[۱۵۳] و سپس «در اطاق مجاور زندان دکتر مصدق در لشکر ۲ زرهی زندانی شد[۱۵۴]»

آیت‌الله بهبهانی طی عریضه‌ای به شاه از آیت‌الله کاشانی وساطت کرد[۱۵۵] و آیت‌الله بروجردی نیز طی سه نامه جداگانه به شاه در تاریخهای ۳، ۷ و ۲۳ بهمن ۱۳۳۴، آزادی ایشان را خواستار شد.[۱۵۶] حتی مرحوم

بروجردی از شاه خواسته‌اند تا در مورد آقای کاشانی جلب رضایت مدعی خصوصی بشود.[۱۵۷]

بعد از آزادی آیت‌الله، خانه‌نشین بود[۱۵۸] تا اینکه در تاریخ ۱۹ آبان به علت کسالت در بیمارستان بازرگانان بستری گردید، دکترعلی امینی نخست‌وزیر در تاریخ ۲ دی ۱۳۴۰ در بیمارستان از وی عیادت بعمل آورد و در تاریخ جمعه ۱۸ اسفند ۱۳۴۰، در منزل از آیت‌الله عیادت کردند:[۱۵۹]

بنا به اظهار سخنگوی دربار شاهنشاهی روز گذشته ـ جمعه ۱۸ اسفند ۱۳۴۰ ـ شاهنشاه بمنزل حضرت آیت‌الله کاشانی که بیمار و بستری هستند تشریف‌فرما شدند و از ایشان عیادت فرمودند. حضرت آیت‌الله کاشانی از چهار ماه پیش در بیمارستان بازرگانان برای معالجه و استراحت بستری شدند و چندی پیش نیز پروفسور کوولر از پاریس برای معالجه ایشان به تهران آمد.[۱۶۰]» و سرانجام «ساعت ۵ و ۴۵ دقیقه صبح امروز ـ چهارشنبه ۲۳ اسفند ۴۰، حضرت آیت‌الله کاشانی دار فانی را وداع و برحمت ایزدی پیوست.[۱۶۱]»

همگامی با ماسونها

فرماسونهای ایرانی از ابتدا روش از ارزش انداختن استقامت را در پیش گرفتند. زیرا برآن بودند که ایرانی باید بدون استقامت خود را در اختیار غرب بگذارد تا او را آدم کند.

اما استقامت از لحاظ ادامه حیات ملی در استقلال، ارزش اول عامل بقای ایران بوده است. در گذشته نیز، هر بار ایران در معرض هجوم قرار می‌گرفت، گروه بندیهایی که به سلطه مهاجم مسلط گردن می‌نهادند، در پی مقاومت شکنی می‌شدند و می‌کوشیدند استقامت را بی‌ارزش کنند. اما به این دلیل حیات ملی ادامه یافته است و مهاجمان در ایران به تحلیل رفته‌اند و استقامت همچنان ارزش اول باقی مانده است.

اگر مصدق را ایرانیان دوست می‌دارند، پیش و بیش از همه به خاطر اینست‌که او نماد استقامت است و اگر می‌بینیم به طور سازمان یافته، فرماسونها را غسل تعمید می‌دهند و برای ساختن قوام، به تخریب مصدق می‌پردازند، دلیل اول آن اینست‌که ماسونها تسلیم شدگان به غرب هستند و همچنان راه حل را تسلیم غرق شدن ایرانیان می‌دانند و برآنند که با شکستن مظاهر مقاومت و بی‌اعتبار کردن استقامت و اعتبار بخشیدن به «واقعیت گرایی» به معنای تسلیم شدن به غرب، می‌توانند راه را برای یک دولت جانشین دست نشانده باز کنند. گرچه دولت موجود نیز نسبت به جامعه ملی، خارجی گشته است، اما ماسون‌ها و دیگر وابسته‌ها، می‌خواهند دولت را به همان روش که در دولت پهلوی بود ، از آن خود کنند.

اما بیهوده تلاش می‌کنند که با قلب حقیقت و با تحریف تاریخ و با روش با پنبه سر بریدن با ذکر نامه جعلی سعی می‌کنند گناه کودتای آمریکایی ـ انگلیسی ۲۸ مرداد به گردن مصدق بزرگ بیندازند.

در حیرتم که چه در ذهن این به ظاهر مبارزان و آزادیخواهان می‌گذرد که با ماسون‌ها، پهلوی طلبها و سردمداران ولایت مطلق فقیه

برضد مصدق هم‌صدا شده‌اند که از جمله آنان حمید شوکت، میرفطروس، مسعود بهنود و... هستند.

اینان با وجود انبوه اطلاعات داخلی و خارجی و داده‌های مسلم تاریخی‌که ذکر بخشی از آنها رفت نامه جعلی آیت‌الله کاشانی را به مصدق بمنزله وحی منزل تلقی کرده و بر روی آن ساختمان تار عنکبوتی خود را که گناه کودتا را به گردن مصدق انداختن است بنا کرده‌اند. آقای حمید شوکت در کتاب خود به نام قوام السلطنه فصل آخر را به این مطلب اختصاص داده است و آقای مسعود بهنود، در صفحات ۳۸۳ ـ ۳۸۱ کتاب خود تحت نام «دولتهای ایران از اسفند ۱۲۹۹ تا بهمن ۱۳۵۷ از سیدضیاء تا بختیار» به ذکر نامه فوق پرداخته و نامه جعلی را با ضرس قاطع مسلم گرفته است و به قلم فرسائی پرداخته و حتی گفته‌ها و نوشته‌های آیت‌الله کاشانی را که حکایت از همراهی ایشان با عوامل داخلی کودتاچیان در قضیه نهم اسفند ۱۳۳۱ که قرار بر کشتن مصدق بود و به گفته‌ای مصدق «مرغ از قفس پرید» و ۲۸ مرداد ۳۲، همراهی و همگامی داشته است را ندیده گرفته و حتی شک به خود راه نداده است که یک احتمال هم ممکن است این باشد که نامه فوق بعد از کودتا و به منظور خاصی بنام کاشانی جعل شده است.

آقای بهنود چنان وانمود کرده است که گویا خود در همان غروب ۲۷ مرداد ۳۲، نامه کاشانی به مصدق را رؤیت کرده است. وی در ابتدا متذکر می‌شود که «تا غروب روز ۲۷مرداد، حزب توده از توطئه‌ای‌که در حال شکل‌گیری بود خبر نداشت، اما با پخش خبر در جنوب شهر، ماجرا به گوش آیت الله کاشانی رسید. کم نبودند کسانی که به مقتضای موقع

خود را به کاشانی نزدیک کرده، در این زمان می‌کوشیدند تا خبر توطئه به گوش او نرسد، کم نبودند کسانی از اطرافیان مصدق که به او تفهیم می‌کردند که توطئه‌ای از سوی یاران کاشانی علیه دولت در کار است. سید محمود طالقانی، روحانی نسبتاً جوانی در طول روزهای نهضت چند بار کوشیده بود تا با کمک حاج سیدجوادی روحانی قزوین و از مدافعان نهضت، بین کاشانی و مصدق پیامهایی رد و بدل کند، بلکه خصومت‌ها به پایان یابد، روز مشکلی را گذراند. چرا که در هیچ سو، گوش شنوائی برای حرفهای او پیدا نمی‌شد. در این هنگام، نامه‌ای از آیت‌اله کاشانی توسط علی سلامی (صحیح آنچه که در نامه آمده حسن سالمی است نه علی سلامی. ن) به خانه مصدق رسید. نامه ئی نسبتاً مفصل و اساسی بود. «سپس چند بخش از نامه را در ص ۳۸۲ ذکر می‌کند و بعد در همان صفحه می‌نویسد: «واکنش مصدق به آیت‌الله کاشانی همان بود که کودتا گران می‌خوانستند. نه کوششی برای رد اتهامات، نه اقدامی برای التیام روابط: «اینجانب مستظهر به پشتیبانی ملت هستم. والسلام». بعد می‌نویسد: «خطری از کنار کودچیان گذشته بود، چرا که در نامه آیت‌الله، دقیقاً حادثه‌ای که در شرف تکوین بود، افشاء شده بود: « این نامه من سندی است در تاریخ ملت ایران که من شما را با وجود همهٔ بدیهای خصوصی‌تان نسبت به خودم، از وقوع حتمی یک کودتا وسیله زهدای که مطابق با نقشهٔ خود شماست آگاه کردم که فردا جای هیچگونه عذر موجهی نباشد.»

آقای بهنود توجه نکرد است:

۱ ـ وقتی می‌نویسد، در غروب ۲۷ مرداد خبر کودتا در جنوب شهر پخش شد و با پخش خبر «ماجرا بگوش آیت‌الله کاشانی رسید» چگونه و با چه سرعتی اولاً از صحت کودتا اگر در جریان آن نبود، مطمئن شده و سپس بفوریت نامه را به منزل مصدق رسانده است؟

۲ـ آقای بهنود باز اگر به پاورقی نوشته خود در صفحه ۳۸۲ توجه می‌کرد، حداقل می‌بایست شکی به خود راه دهد که ممکن است نامه جعلی باشد وی در پاورقی می‌نویسد: «تا نطق سید مصطفی (یعنی سید مصطفی کاشانی فرزند آیت‌الله کاشانی. ن.) در رادیو، هنگام پیروزی کودتا و مدالی که بعد از کودتا به او داده شد، و هم نمایندگی مجلس، به این گرایش‌ها مهر تأیید زده شد» همین تنها یک مطلب بیانگر آن نیست که نامه جعلی‌ست و آیت‌الله موافق، همراه و همگام با کودتاچیان است؟

۳ـ آقای بهنود در ص۳۸۷ می‌نویسد: « بعد از اینکه کودچیان ایستگاه رادیو در ۲۸ مرداد اشغال کردند «میراشرافی» پشت رادیو اعلام داشت «مصدق را باید کشت، حضرت آیت‌الله کاشانی با ما هستند» او دروغ می‌گفت. اما لحظه‌ای بعد که سید مصطفی (یعنی سید مصطفی کاشانی فرزند آیت‌الله. ن.) اعلامیه جمعیت مسلمانان مبارز را خواند، مردم باور کردند.»

توضیح اینکه: «جمعیت مسلمانان مبارز» پیرو آیت‌الله کاشانی بودند و با اشاره او حرکت می‌کردند. منظور آقای بهنود هم از اعلامیه، اعلامیه این جمعیت در حمایت و پشتیبانی از کودتاست که به وسیله

سید مصطفی در رادیو قرائت گردید. این مطلب نیز خود می‌رساند که نامه جعلی است.

آقای بهنود نباید زحمت توضیح دادن را به خود بدهد و بگوید که چرا وقتی میراشرافی در رادیو اعلان کرد. «مصدق را باید کشت، حضرت آیت‌الله کاشانی با ما هستند» دروغ گفته و چون فرزندش اعلامیه جمعیت مسلمانان مبارز را خوانده، مردم دروغ میراشرافی را باور کردند؟

اگر آقای بهنود به مصاحبه آیت‌الله کاشانی با خبرنگار «اخبار الیوم» که ۲۶ روز بعد از کودتا در مورد مجازات مصدق که در کیهان ۲۳ شهریور ۱۳۳۲ درج گردیده است و کمی قبل در همین نوشته آورده شد، مراجعه می‌کرد، می‌دانست که نظر آیت‌الله کاشانی و میراشرافی در مورد مصدق و کودتا و مجازات مصدق یکی است.

آیت‌الله کاشانی در بارهٔ مجازات مصدق نظر خود را اینطور به مخبر اخبارالیوم شرح داد:

«طبق شرع شریف اسلام مجازات کسی که در فرماندهی و نمایندگی کشورش در جهاد خیانت کند مرگ است» این همان است که میراشرافی گفته: «مصدق را باید کشت و حضرت آیت‌الله کاشانی با ماست»

افسوس که اینگونه افراد با چه قیمت ارزانی و به چه جعلیاتی که اظهر من‌الشمس است خود را می‌فروشند و از این حقیقت غافلند که طلا و زر ناب با آلوده کردنش خراب نمی شود، چون خود سنگ محک است.

قائم‌مقام، امیرکبیر، مصدق خود محک سنجش هستند و با اینان عیار دیگران در آزادی، استقلال و میهن دوستی مشخص می‌شود.

****

متن نقد دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران به مدیریت آقای عباس سلیمی نمین در باره کتاب *گروگانگیری و جانشینان انقلاب*

به منظور اینکه حقی از ناقدین محترم از بین نرود و برای اطلاع بیشترخوانندگان محترم و همچنین تصور نشود که اینجانب یکطرفه به قضاوت نشسته ام در زیر متن کامل نقد دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران را ملاحظه خواهید کرد:

جناب آقاي/ سركار خانم.....

باسلام و احترام، دفتر مطالعات و تدوين تاريخ ايران در بخش تلخيص و نقد و بررسي كتب تاريخي، گزيده‌اي از كتاب «گروگان‌گيري و جانشينان انقلاب» را تقديم حضور مي‌نمايد.

اين كتاب توسط آقاي محمد جعفري در لندن به نگارش درآمده و در آلمان توسط انتشارات «برزاوند» در تيرماه ۱۳۸٦ چاپ و منتشر شده است.

مؤلف در مقدمه‌اي بر كتاب مي‌نويسد: «نظر به اينكه متاسفانه هنوز هيچكدام از گروگان‌گيرهاي اصلي نه تنها حاضر نشده‌اند مسئله گروگان‌گيري و تبعات آن را صادقانه، همانطوري كه واقع شده است، براي نسل حاضر و نسلهاي آينده توضيح دهند... اين امر مرا بر آن داشت كه به تأليف و تحرير كتاب حاضر دست بزنم بدين اميد كه نسل حاضر و نسلهاي آينده دريابند كه با دست خوديها، چه بلائي بر سر كشور آمده است و چگونه خوديها عامل اجراي منويات آمريكا شده‌اند... محمد جعفري لندن ٤ تير ۸٦ (۲۵ جون ۲۰۰۷)»

چنين ادعايي در حالي صورت مي‌گيرد كه خانم معصومه ابتكار در سال ۲۰۰۰ ميلادي روايت خود را از تسخير سفارت آمريكا تحت عنوان «تيك‌أور اين تهران» توسط انتشارات «تالون بوكز» در كانادا به چاپ رساند و ترجمه فارسي اين كتاب نيز در سال ۱۳۷۹ در تهران توسط انتشارات اطلاعات به زيور طبع آراسته شد. خانم ابتكار كه از فعالين جمع دانشجويان تسخير كننده سفارت بود، به نام مري يا همان مريم شناخته مي‌شد و چون مسلط به زبان انگليسي بود اشراف كاملي بر امور داخلي و بين‌المللي اين رخداد داشت، اما ظاهراً از آنجا كه اين كتاب پاسخگوي تمايلات و انگيزه‌هاي سياسي آقاي جعفري نبوده، كاملاً ناديده گرفته شده است.

كتاب گروگان‌گيري و جانشينان انقلاب از ۹ فصل تشكيل شده و داراي ٤۳٦ صفحه است. اميد آنكه گزيده حاضر از اثر مزبور بتواند شما را با كليات و محتواي آن آشنا سازد.

زندگينامه

محمد جعفري كه در زمره افراد بسيار نزديك به آقاي ابوالحسن بني‌صدر تعريف مي‌شود، بلافاصله بعد از تسخير سفارت آمريكا توسط دانشجويان مسلمانان پيرو خط امام رسماً به عنوان نماينده ايشان در سفارت مستقر شد. جعفري كه يكي از عناصر فعال روزنامه انقلاب اسلامي بود در دوران رياست جمهوري آقاي بني‌صدر و انتصاب آقاي نوبري به رياست كل بانك مركزي، جايگزين ايشان به عنوان سردبير اين روزنامه شد. بعد از پيوند مجاهدين خلق با جريان روزنامه انقلاب اسلامي و شورش مسلحانه در ۳۰ خرداد ٦۰ و مخفي شدن بني‌صدر، جعفري دستگير و براي مدتي زنداني گرديد. وي پس از آزادي از زندان به انگليس رفت و در آنجا پناهنده شد.

مدخل

□ بنا به گفته آقاي فتحالله بنيصدر در اواخر دي و يا اوايل بهمنماه ۵۷ در جلسه ايكه در منزل آقاي فريدون سحابي تشكيل شد با آمريكاييها بر سر ايجاد دولتي نيرومند با وحدت ارتش و روحانيت توافق بعمل آمد. آقاي سوليوان واپسين سفير آمريكا در ايران در كتاب خود از اين توافق سخن به ميان آورده است. آقاي دكتر يزدي در اين رابطه ميگويد: «غربيها به خصوص آمريكاييها نگران آن بودند كه خلائي با رفتن شاه از ايران ايجاد ميشود و كشور را با خطر پيروزي كمونيستها روبرو ميكرد. آنها تصور ميكردند يك ائتلاف و نزديكي ميان ارتش و روحانيون اين خطر را منتفي ميسازد. روحانيون علياطلاق ضد كمونيست هستند. ارتش ضد كمونيست است، روشنفكران به خصوص ملي- اسلامي مصدقيها علياصول ضد آمريكايي و ضد انگليسي هستند. در حاليكه بخش عمده روحانيون ضد مصدقياند. بر اين اساس نزديكي ارتش و روحانيون و حذف روشنفكران، خلاء بيرون رفتن شاه را پر ميكند و خطر پيروزي كمونيستها را منتفي ميسازد.»... بنابر همين نقل قولها، كساني كه در خط آزادي و استقلال ايران كه مصدق بيانگر آن بود، عمل ميكردند، ميبايستي حذف ميشدند و چنين نيز شد. ما تا بعد از كودتاي خرداد ۶۰ و انتشار بعضي از مصاحبهها و خاطرات داخلي، و خارجيها و رو شدن بعضي از اسناء ديگر از اين توافقها هيچ اطلاعي نداشتيم.(صص۳-۲)

فصل اول: جانشينان انقلاب

شوراي انقلاب

□ مرحوم مهندس بازرگان ميگويد: «به دستور امام اعضاء شوراي انقلاب از طرف آيتالله مرتضي مطهري در تهران مصاحبه و دعوت شدند» و «شورا در نيمه دوم آذرماه ۱۳۵۷ تشكيل رسمي يافت» اما «تركيب شوراي انقلاب چهار بار عوض شد. ولي هميشه اكثريت آنرا معممين تشكيل ميدادند كه مقربتر بودند.» آقاي دكتر يزدي ميگويد: «تا زمانيكه به ايران برگشتيم ۸ نفر عضويت شوراي انقلاب را پذيرفته بودند كه عبارت بودند از مرحوم مهندس بازرگان، دكتر سحابي، سيداحمد صدرحاج سيدجوادي، مهندس سحابي، مهندس كتيرايي، دكتر شيباني، تيمسار مسعودي و يك نفر ديگر هم بود. از روحانيون هنوز كسي عضو نشده بود و همه از سياسيون بودند آقاي خميني به من هم گفتند كه عضو شوراي انقلاب باشم.»(ص۴)

□ تشكيل شوراي انقلاب از آيتالله طالقاني از جمله به علت اينكه وي عضو شوراي جبهه ملي است، مخفي نگاه داشته شده بود. بعد از اينكه مرحوم طالقاني به دو ابتكار مهم: اقدام به تأسيس شوراي انقلاب مركب از همه گروهها و دستهها و برگزاري راهپيمايي تاسوعا و عاشوراي حسيني دست ميزند. روحانيون شوراي انقلاب و نهضت آزاديها از ترس ايجاد اين شوراي انقلاب موازي با شوراي انقلاب به خميني اطلاع ميدهند. آقاي خميني از طريق آقاي دكتر يزدي به آيتالله مطهري اطلاع ميدهد كه با آيتالله طالقاني تماس حاصل كند و وي را به عضويت شوراي انقلاب درآورد و براي برگزاري تظاهرات با آيتالله طالقاني تماس گرفته ميشود و سپس ستاد مشتركي از آيتالله طالقاني، روحانيت مبارز تهران (يعني همان روحانيونهاي شوراي انقلاب.ن) و جمعيت ايراني دفاع از آزادي و حقوق بشر براي برگزاري آن انتخاب ميكنند و اين همان راهپيمائي عظيم آرامي است كه مرحوم مهندس بازرگان مينويسد: «... در ۵۷/۹/۱۹ با تقارن روز حقوق بشر و تاسوعاي حسيني و با دعوت جمعيت ايراني دفاع از آزادي و حقوق بشر، مرحوم آيتالله طالقاني و روحانيت مبارز تهران، و به مديريت ستاد مشترك منتخب آنان، يك راهپيمايي عظيم آرام در شهر تهران برگزار گرديد.»(ص۵)

□ معلوم ميشود كه از نظر آقاي خميني و هسته اوليه روحاني شوراي انقلاب، اعضاء شوراي انقلاب: ۱- نبايستي از شوراي جبهه ملي باشند. ۲- نبايستي از طرفداران دكتر مصدق باشند. ۳- بايستي تابع نظر آقاي خميني و يا آن ۵ نفر روحاني هسته اوليه شوراي انقلاب باشند.(ص۶)

□ در تاريخ ۲۹ بهمن ۵۷ يعني ۷ روز بعد از پيروزي انقلاب بوسيله همين ۵ روحاني يعني آقايان محمدجواد باهنر، سيدمحمد بهشتي، سيدعلي خامنهاي، سيدعبدالكريم موسويارديبلي و علياكبر هاشميرفسنجاني با انتشار بيانيهاي موجوديت حزب جمهوري اسلامي را اعلام كردند و در بيانيه آن بدون اشاره به جنبش ملي شدن صنعت نفت به جنبش مشروطه و جنگل در يكصد ساله اخير اشاره ميكنند و علل شكست آنرا فقدان تشكيلاتي نيرومند و منسجم معرفي كرده و در اين راستا ميگويند: «...ايجاد تشكيلاتي نيرومند و سامان دادن به نيروهاي فعال و ايجاد انسجام و انضباطي آهنين است كه ميتواند حركت انقلابي ملت را بدرستي تداوم بخشد و جنبش را از خطر انهدام و دستاوردهاي آن از خطر غارت دشمن مصون بدارد...».(ص۶)

□ همه اينها حكايت از اين ميكند كه مرحوم مطهري با منش و روش حزب و مؤسسين آن هماهنگي ندارد و عملاً در جهت مخالف آن بوده است. به احتمال قوي وي از اين مطلب به موقع مطلع شده است كه آمريكائيها در تهران در منزل فريدون سحابي،۲۰

بنابر توافق با بهشتي و نهضت قرار مي‌گذارند كه حكومتي نيرومند با وحدت ارتش و روحانيان به رهبري بهشتي بوجود آيد و چون احتمالاً مرحوم مطهري مخالف چنين توافقي بوده است، از صحنه حذف شده است. طرفه اينكه چند روزي قبل از اينكه وي ترور شود، با آقاي بني‌صدر صحبتي داشته و ناراحت به نظر مي‌رسيده. به آقاي بني‌صدر اظهار داشته كه براي ايران و اسلام احساس خطر مي‌كنم و از اين بيم دارم كه هم انقلاب و هم اسلام را از بين ببرند و كشور را هم دوباره تحويل آمريكا بدهند ... بطوريكه نقل شده است مسئول جمع‌وجور كردن بازجوئي گروه فرقان به آقاي معاديخواه يكي از اعضاي شوراي مركزيحزب جمهوري اسلامي واگذار شده است. (ص۷)

دولت موقت

□ بنا به گفته آقاي دكتر عبدالصمد تقي‌زاده و ديگران كه در صحنه حاضر بوده‌اند حكم نخست‌وزيري را احمد آقا به آقاي قطبزاده مي‌دهد كه در سالن بزرگ مدرسه علوي در حضور خبرنگاران. اربابان جرايد و ساير حاضرين در مراسم معرفي نخست‌وزير، براي همگان قرائت نمايد كه ناگهان آقاي هاشمي‌رفسنجاني سر مي‌رسد و پيش آقاي خميني رفته، عمامه خود را در اعتراض به اينكه چرا حكم را بايد آقاي قطبزاده قرائت كند به زمين مي‌زند. آقاي قطبزاده هم بدون اينكه چيزي بگويد، حكم را به آقاي هاشمي مي‌دهد و از صحنه خارج مي‌شود. (ص۸)

□ آقاي دكتر يزدي بعد از گذشت بيست و چند سالي از انقلاب در مورد انتخاب وزراء و شرايط آن در مصاحبه‌اي مي‌گويد: «پس از اينكه مرحوم مهندس بازرگان دولت را قبول كرد، وزراء را نخست‌وزير يعني، آقاي مهندس، به شوراي انقلاب معرفي مي‌كرد. شوراي انقلاب بررسي و تصويب مي‌نمود و هر وزيري را كه شوراي انقلاب تصويب مي‌كرد دو حكم انتصاب مي‌گرفت. يك حكم از جانب آقاي خميني و يك حكم هم از جانب آقاي مهندس بازرگان بعنوان نخست‌وزير.» در رژيم استبدادي گذشته وضع بدين منوال نبود. پس از معرفي وزراء توسط نخست‌وزير و تصويب مجلس، هيئت دولت به حضور شاه مي‌رسيد. ولي اين تنها نخست‌وزير بود كه احكام وزراء را صادر مي‌كرد. (صص۹-۸)

چگونگي تشكيل دادگاههاي انقلاب

□ آقاي خميني در تاريخ ۵۷/۱۲/۵ و ۵۷/۱۲/۹ طي احكامي جداگانه به ترتيب آقاي خلخالي را به عنوان حاكم شرع دادگاههاي انقلاب و مهدي هادوي را به سمت دادستان كل انقلاب منصوب كرده... ماشين اعدام‌هاي برق‌آسا در دادگاههاي در بسته در تهران و شهرستانها براه افتاده بود و با وجود اعتراض آقايان بني‌صدر و بازرگان، اشخاص ديگر، سازمانهاي حقوق بشر و NGO به اين اعدام‌ها، آقاي خميني در پاسخ به اعتراض كنندگان گفت: «چرا به ما اشكال مي‌كنند كه شما چرا دژخيمان را مي‌كشيد؟ ما در عين حال كه اينها را مجرم مي‌دانيم و بايد فقط هويت آنها ثابت بشود و بايد آنها را همين كه هويتشان ثابت شد كشت. (صص۱۰-۹)

□ آقاي مهندس بازرگان و دكتر يزدي معاون نخست‌وزير در امور انقلاب در تاريخ ۲۴ اسفند ۵۷ در قم با آقاي خميني ديدار كردند كه ازجمله مسائل مطرح شده در اين ديدار: نحوه كار دادگاههاي انقلاب بود كه بدرخواست نخست‌وزير، آقاي خميني دستور تجديد نظر در كار دادگاهها و توقف محاكمات تا تهيه آئين‌نامه و نحوه كار آنرا صادر كرد.» (ص۱۰)

□ اعلاميه دولت در تاريخ ۹ فروردين ۵۸ درباره اعدام‌هاي دادگاههاي انقلاب و آئين‌نامه جديد اشعار داره: «با توجه به فجايع و كشتارهاي وحشيانه وحشتناك كه غالب اعدام‌شدگان درباره مردم آزاديخواه و شرافتمند ايراني مرتكب شده‌اند از يكطرف و خرابي كه انقلابهاي سياسي و اجتماعي ديگر دنيا بدنبال داشته است از طرف ديگر آنچه در ايران جريان داره قابل اغماض و بسيار ناچيز مي‌باشد... اينك كه بدستور امام عمليات دادگاههاي انقلاب متوقف گرديده است، اميدواريم بر طبق آئين‌نامه‌اي كه از طرف دولت تهيه شده و به تصويب شوراي انقلاب مي‌رسد و با رعايت كامل و موازين شرعي و حقوقي صحيح شرايط بازداشت و بازپرسي و محاكمه بنحو مطلوب انجام گردد.» سرانجام آئين‌نامه تشكيل و نحوه رسيدگي دادگاههاي انقلاب كه در جلسه مورخ ۱۲ فروردين ۵۸ شوراي انقلاب تصويب گرديد... (ص۱۱)

□ بر اساس اين آئين‌نامه قضات شرع و دادستان كل علاوه بر اينكه فعال مايشاء هستند، داراي اختيارات نامحدودي نيز مي‌باشند... ثانياً طبق سلسله مراتب، قدرت اصلي در دست آقاي خميني است كه منصوب كننده قضات و دادستان كل است و دادگاهها در واقع بازوي اجرائي اوامر آقاي خميني به حساب مي‌آيند. شوراي انقلاب كه تصويب كننده اين آئين‌نامه و پيشنهاد كننده قضات و دادستان كل به آقاي خميني است، در حقيقت آن پنج روحاني شوراي انقلاب كه همان مؤسسين حزب جمهوري اسلامي هستند، در

پشت این قدرت سنگر گرفته‌اند. گرچه اینها در ظاهر خود را مقلدین و هاگردان آقای خمینی وانمود می‌کنند. اما آقای خمینی متقابلاً در چمبره قدرتی است که اینان عاملین آن هستند و مطلب اخیر بویژه در سال ۶۰ آشکار می‌شود و آقای خمینی اسیر قدرت تنیده و مجری اوامر قدرتی می‌گردد که آن پنج نفر نمایندگی آنرا در اختیار دارند. کمی دورتر به توضیح این مطلب باز خواهم گشت. (ص۱۶)

آقای دکتر یزدی و چگونگی تشکیل دادگاه انقلاب

□ آقای دکتر یزدی معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب در مورد چگونگی تشکیل دادگاههای انقلاب بعد از ۲۳ سال نقل می‌کند: «دادگاه انقلاب را دولت تشکیل داد. من بعنوان معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب طرحش را دادم. رفتم پیش آقای خمینی و گفتم آقا انقلاب شده. مثل همه انقلابهای دنیا سینه‌های مردم پر از کینه و نفرت است و هر که را می‌گیرند. می‌خواهند بکشند. اگر در این مقطع اجازه داده شود که هر کسی. هر کسی را بکشد... هیچکس نمی‌تواند جلویش را بگیرد... آقای خمینی این حرف را پذیرفت و گفت بنشینید وآئین‌نامه بنویسید...» (ص۱۷)

□ اولاً در اینکه در همه انقلابهای دنیا پس از پیروزی کشت و کشتار شده واقعیت ندارد. در انقلاب کوبا. نیکاراگوئه. آفریقای جنوبی و... بعد از پیروزی چه کشت و کشتاری؟ تجربه آفریقای جنوبی در این رابطه به ما می‌گوید اگر به جای کشت و کشتار همین کار در ایران شده بود سرنوشت ما غیر از این می‌شد. ثانیاً وقتی شما قبول دارید که این انقلاب هم مثل سایر انقلابهاست آیا از خود نپرسیده‌اید که آن حرفهای پیش از پیروزی انقلاب اسلامی که در اسلام عدالت اساس کار است و به احدی ظلم نخواهد شد... ثالثاً اگر همه با هم و بویژه دست‌اندرکاران اولیه می‌ایستادند و از تشکیل دادگاه انقلاب انحصاری جلوگیری می‌کردند و ضابطه اساس کار قرار می‌گرفت نه کوشش در ایجاد ارگانهای جدید برای تصاحب قدرت. چگونه هر کس. هر کسی را می‌گرفت می‌کشت؟ و حتی اگر آقای خمینی هم مایل به کشتار بود. چگونه امکان عمل می‌یافت؟ (صص۱۸-۱۷)

□ از جانب بعضی از مصلحین به آقای خمینی پیشنهاد شده بود که مثل پیامبر به هنگام ورود به مکه عفو عمومی اعلام کند. اما گروههای قدرتمدار که به غیر از آزادی. قبضه کردن قدرت را هدف قرار داده بودند. خواستار ضربتی عمل کردن دادگاهها و به راه افتادن ماشینهای سریع اعدام بودند. زمینه را برای بقا و تثبیت اینگونه دادگاهها آماده می‌کردند. غافل از اینکه در مراحل بعدی. خود گرفتار همان سرنوشت خواهند شد. (ص۱۸)

□ کسانی که آقای بنی‌صدر و یا روزنامه انقلاب اسلامی را موجب تضعیف و یا شکست دولت موقت قلمداد می‌کنند. به نظر می‌رسد که در فهم ساده دموکراسی مشکل دارند. اگر اینها قبول دارند که دمکراسی و آزادی یعنی اینکه موافق و مخالف هر دو باشند و نظرات خودشان را هم ابراز دارند و اگر دولتی و از جمله دولت موقت با مخالفت سیاسی سقوط کرده باشد که این عین دموکراسی است... از همه کسانی که از روی غرض. ناآگاهی و یا ساده‌نگری می‌گویند: آقای بنی‌صدر یا روزنامه انقلاب اسلامی موجب سقوط دولت موقت شده‌اند. می‌پرسم مرحوم بازرگان چه عملی را خواست و یا شروع کرد. و آقای بنی‌صدر و روزنامه انقلاب اسلامی کمتر نکردند و با آن مخالفت کردند؟ (صص۱۹-۱۸)

□ به جاست این نکته را تذکر دهم که غالباً مردم آقای بنی‌صدر و روزنامه انقلاب اسلامی را یکی می‌دانند. همانگونه که همه مستحضرند روزنامه با همت و کوشش آقای بنی‌صدر و همکارانش و به نام ایشان تأسیس شد. اما هرکسی در روزنامه مستقل از آقای بنی‌صدر کار می‌کرد و نظرات درست و یا غلط خود را ابراز می‌داشت و به غیر از مقالاتی که آقای بنی‌صدر شخصاً نوشته‌اند. مابقی مطالب به مسئولیت روزنامه بود و نه آقای بنی‌صدر. به همین علت استقلال در کار. روح آقای بنی‌صدر هم از بعضی از مطالب درج شده در روزنامه خبر نداشت ولی شاید مخاطب یا مخاطبینی فکر می‌کرده‌اند که مطلب را آقای بنی‌صدر نوشته و یا به اشاره ایشان بوده است. (صص۲۰-۱۹)

□ آقای علیرضا نوبری سردبیر روزنامه که مشتاق بود همراه نخست‌وزیر به الجزایر سفر کند. نظر به اینکه اطلاع داشت که اینجانب و آقای مهندس جواد پورابراهیم با آقای صادق طباطبائی معاون نخست‌وزیر. در آلمان روابط دوستی داشته‌ایم. ما را واسطه قرار داد که برویم و از آقای طباطبائی بخواهیم که مشکل را حل کند. اینجانب و آقای پورابراهیم به اتفاق به دفتر آقای طباطبائی به نخست‌وزیری رفتیم. پس از تعارفات معمول. مسئله را با ایشان در میان گذاشتیم. ابتدا آقای طباطبائی گفت این چیز مهمی نیست و حل می‌شود. سپس شخصاً به اتاق نخست‌وزیر رفت و با وی در این رابطه گفتگو کرد. پس از بازگشت گفت: «متاسفانه ایشان از آن گزارش [سفر نخست به استان اصفهان] راضی نیستند و من هرچه اصرار؛

كردم. فايده اي نبخشيد.» پس از مأيوس شدن از اعزام نماينده همراه نخست‌وزير به الجزاير، مطلب كوتاهي تحت عنوان «مغضوبين كاخ نخست‌وزيري» كه چرا و بچه دليل ما، موره بي‌مهري نخست‌وزير قرار گرفته‌ايم و چطور روزنامه بامداد، كيهان، اطلاعات، جمهوري اسلامي دوست هستند و ما دشمن، در روزنامه درج گرديد. (ص٢١)

□ در طول جنگ عراق عليه ايران چندين بار آقاي خميني به بهانه جنگ پيشنهاد بستن همه روزنامه‌ها، بجز اطلاعات و كيهان را به آقاي بني‌صدر داد. اما آقاي بني‌صدر نپذيرفت و معتقد بود كه حتي وجود روزنامه‌هاي مخالف بهتر از نبود آنها است و ما نمي‌توانيم به بهانه جنگ از آزادي مطبوعات كه اساس مردم‌سالاري و دمكراسي است جلوگيري كنيم. گرچه مرحوم مهندس بازرگان از درج دو نكته ذكر شده، در رابطه با سفر اصفهان و بويراحمد و بويژه نكته اول ناراضي بودند و به همين علت ما را توبيخ كردند و اجازه ندادند كه خبرنگار ما همراه ايشان به الجزاير برود. اما احدي را گمان بر اين نيست كه انتقادهايي از اين نوع و يا شديدتر از آن چه به حق و چه به ناحق باعث سقوط و يا استعفاي دولتي گرده. (ص٢٢)

تضعيف‌كنندگان دولت بازرگان از زبان بازرگان

□ «گروههاي چپي و افراطي اصرار داشتند كه استعفاي دولت موقت را «سقوط دولت موقت» بنامند و معلول گروگان‌گيري و افشاگري بدانند. در حاليكه روز قبل از اشغال سفارت استعفاء به تصويب هيئت دولت رسيده و دو هفته پيش از آن به شوراي انقلاب گزارش شده بود كه اگر اخلالگري‌ها و تعدد مراكز تصميم‌گيري جاي خود را به همكاري صميمانه و يكپارچه شدن دولت و شوراي انقلاب و مقام رهبري ندهد وزراء فشار مي‌آورند و دولت موقت خود را ناچار مي‌بيند كه كنار برود... اصولاً دولت موقت از همان ماه دوم انتصاب، آمادگي خود را براي واگذاري مسئوليت و عدم قبول بي‌نظمي‌ها و دخالتها اعلام كرده بود و در اين مدت بنا به امر و تكليف شرعي كردن امام و اصرار شوراي انقلاب ادامه بخدمت مي‌داد و براي استعفاء و تحويل قدرت كمترين نياز به نقشه و توطئه يا بهانه‌گيري و افشاگري وجود نداشت.» (ص٢٢)

□ وقتي نخست‌وزير در چنين موقعيتي و با اين علم و اطلاع استعفاء مي‌دهد- گرچه از قبل در مورد آن برنامه‌ريزي كرده باشد- در اذهان چنان تداعي مي‌شود كه عمل گروگان‌گيري موجب استعفاي دولت شده است و اين عمل، دانشجويان اشغال كننده سفارت و پشت پرده‌هاي آنرا جريتر و در ادامه عمل خود مصرتر مي‌گردانند. آقاي بني‌صدر مي‌گويد: «وقتي آقاي بازرگان استعفاء داد به وي اصرار كردم كه استعفاء نكنيد و نگذاريد كه با گرفتن يك سفارتخانه يك حكومتي را ساقط كنند. او گفت: «نه ديگه فايده نداره» خلاصه قبول نكرد و استعفاء داد.» در واقع استعفاي مرحوم بازرگان درست بعد از گروگان‌گيري به منزله نازهستي بود كه به مرتكبين و عوامل پشت پرده اين عمل داده شد. (ص٢٣)

صدا وسيماي جمهوري اسلامي

□ در زمان دولت موقت آقاي صادق قطبزاده مديرعامل صداوسيماي جمهوري اسلامي بود. وي كه يكي از اعضاء اصلي و گرداننده نهضت آزادي در خارج از كشور بود از سال ١٣٥١ به بعد تحت نام نهضت آزادي در خارج از كشور فعاليت مي‌كرد- با آقاي دكتر يزدي و بعضي افراد ديگر ماهنامه پيام مجاهد را منتشر مي‌كردند- و با رهبران نهضت آزادي رابطه و تماس داشت و آنها از وي حمايت مي‌كردند. يكي دو هفته مانده به پرواز انقلاب، وي به اتفاق مرحوم طالقاني در پاريس اعلاميه انفصال از نهضت آزادي داده و سپس در ايران مدت كمي به عضويت كادر مركزي حزب جمهوري اسلامي درآمد. بعد از خارج شدن از حزب جمهوري اسلامي تحت عنوان مديرعامل صداوسيما، در مصاحبه‌اي به همراه آقاي محمد مبلغي‌اسلامي شركت كرد و عليه حزب جمهوري اسلامي داد سخن داد كه شرح اين واقعه در جاي خود خواهد آمد. (ص٢٤)

□ محمدباقر نصيرالساداتصلامي مسئول سنجش افكار و مركز تحقيقات و روابط عمومي تلويزيون در زمان صدارت آقاي قطبزاده بر صداوسيما... واقعه را براي نگارنده چنين نقل كرد: دو هفته قبل از مسئله گروگان‌گيري از مهندس بازرگان براي سخنراني در جامجم دعوت به عمل آمد. من با قطبزاده در مورد مهندس بازرگان به گفتگو پرداختم و به وي خاطرنشان كردم كه آقاي بازرگان قبل از من و شما و ديگران به مبارزه سياسي مذهبي دست زده و در اين راه از همه چيز مايه گذاشته‌اند و اكنون نخست‌وزير ايران است و اين سازمان يكي از بزرگترين سازمان‌هاي دولتي با ٩٨٠٠ كارمند است بنابراين بايد به هر نحو كه شده از مهندس دعوت كرد تا براي كاركنان اين مؤسسه سخنراني كنند... روز سخنراني درست مصادف با دومين روز گروگان‌گيري بود. من با صادق قطبزاده قرار گذاشتم و گفتم قبل از اينكه مهندس به جامجم بيايند من شما را ببينم كه ...

براي استقبال به اول جامجم بيائيد... موقعيكه اتومبيل مهندس بازرگان نزديك جامجم رسيد. به جامجم تلفن كردم گفتند كه صادق قطبزاده رفته است شوراي انقلاب و گفته است كه من مهندس را آنجا خواهم ديد. من از اين عمل قطبزاده بحدي ناراحت شدم كه به سختي توانستم در حضور كاركنان برنامه سخنراني را اعلام كنم. به مهندس بازرگان گفتم كه شما در مورد گروگانگيري كوتاه نيائيد و محكم بايستد. ايشان با طعنه گفتند حاج آقا يعني آقاي خميني اين مسئله را تاييد خواهند كرد و من هم مي‌روم پي‌كارم. (صص٢٥-٢٤)

□ آقاي منتظري رئيس مجلس خبرگان و امام جمعه تهران اعلام كرد دولت در قضيه كردستان مسامحه كرد و مقصر است. ستادي براي راهپيمايي تشكيل و از طرف آن ستاد مسيرهاي راهپيمايي اعلام گرديد و بنام راهپيمائي بزرگ وحدت امت با امام نامگذاري شده و به بسيج مردم و روحانيت پرداختند و آقاي منتظري براي راهپيمائي پيام داد. روز جمعه ٤ آبان ٥٨ پس از راهپيمائي و تجمع در دانشگاه آقاي بهشتي سخنراني كرد و سپس قطعنامه همبستگي امت با امام قرائت شد. سه بند قطعنامه كه مستقيماً به دولت موقت مربوط مي‌شد، عبارتند از: «٦- ما نگراني عميق خود را از قاطعيت و محافظه‌كاري دولت اظهار داشته و جداً خواهان روش انقلابي و قاطعانه براي اصلاح سيستم اداري و تصفيه و پاكسازي ادارات هستيم. ٨- ما حمايت خود را از مجلس خبرگان كه نمايندگان اكثريت قاطع ايرانند و اصل ولايت فقيه اعلام كرده و از آنان مي‌خواهيم كه اصول اسلامي را بدون گرايش به شرق و غرب تصويب نموده و از هيچ شايعه و تهمتي نهراسند كه خدا و ملت پشتيبان آنها هستند... (صص٢٧-٢٦)

مجلس خبرگان

□ آقاي دكتر منتج سه‌شنبه ٨ خرداد ماه ٥٨ به خبرنگار اطلاعات اظهار داشت: «متن قانون اساسي براي اطلاع عموم منتشر مي‌شود و پس از جمع‌آوري نظرات مختلف در مورد اين قانون، انجام اصلاحات لازم در آن توسط يك مجمع مشورتي. قانون اساسي جديد جمهوري اسلامي براي تصويب نهايي به رفراندم گذاشته مي‌شود.» پس از آن آقاي اميرانتظام معاون نخست‌وزير و سخنگوي دولت، سه‌شنبه ٢٩ خرداد ماه ٥٨ اعلام داشت: «قانون اساسي در مجلس ٧٥ نفري تصويب مي‌شود اسم اين مجلس را هر چه بگذاريم ٧٥ نفر نماينده خواهد داشت كه قانون اساسي را كه از طرف دولت و شوراي انقلاب تصويب شده، مورد بررسي و تصويب قرار دهد.» (ص٢٨)

□ شايد اين سئوال براي خواننده مطرح شود كه در سخنراني ذكر شده آقاي خميني لفظ دولت موقت را بكار نبرده است و بطور عموم به مخالفان ولايت فقيه و كسانيكه قصد انحلال مجلس خبرگان را داشته‌اند راجع است. پس چطور اين حمله‌ها مستقيم متوجه دولت موقت است؟ در زمان ايراد سخنرانيهاي ذكر شده كمتر كساني اطلاع داشتند كه حمله آقاي خميني متوجه دولت موقت است ولي دولت موقت خود مي‌دانست كه مخاطبين آقاي خميني در مرحله اول دولت موقت و در مرحله دوم كساني هستند كه در مجلس خبرگان در مخالفت با ولايتفقيه اظهار نظر كرده‌اند. (ص٣١)

طرح انحلال مجلس خبرگان

□ بطوريكه بعدها نقل و فاش گرديد، هيئت دولت در جمع خود طرح انحلال مجلس خبرگان را از جمله بدليل اينكه طبق دستور و بيانات آقاي خميني و هيئت دولت قرار بوده مجلس يكماهه كار خود را تمام كند و اكنون بيش از دو ماه از زمان گشايش آن مي‌گذرد و هنوز به كار خود پايان نداده و معلوم نيست كي تمام خواهد شد. بنابراين پيشنهاد مي‌شود مجلس خبرگان منحل و همان قانون اساسي مصوب هيئت دولت و شوراي انقلاب و تأييد آقاي خميني به رفراندم گذاشته شود. (ص٣١)

□ اصل ماجرا را از زبان آقاي اميرانتظام كه پيشنهاد كننده طرح است بشنويد: «... در مهرماه ١٣٥٨ براي شركت در جلسه‌ايكه جان استمپل و جرج كيو و كارمند ديگر وزارت خارجه آمريكا قرار بود با مهندس بازرگان نخست‌وزير داشته باشند به تهران آمدم.»... درصدد برآمدم اعضاي شوراي مقاومت ملي سال ١٣٣٢ را براي مشورت و تبادل نظر دعوت كنم. اين جلسه در منزل آقاي محمدتقي انوري يكي از افراد مبارز و فداكار نهضت در بازار تشكيل شد. اعضاي شركت كننده تا آنجا كه بخاطر دارم عبارت بودند از آقايان عباس سميعي، احمد صدرحاج سيدجوادي، فتح‌الله بني‌صدر، اميرحسين پولادي، رحيم عطائي، عباس رادنيا، مقدم مراغه‌... هر يك از حاضران براي چاره‌جوئي پيشنهادي را مطرح نمود كه مورد تأييد ديگران واقع نشد. نظر من بر اين بود كه مشكلات ما از فقدان قانون است و چون در اين رابطه مجلس خبرگان ماهيتي بدعت‌آميز داشت، تخلف كرده بود. طرح انحلال آن را پيشنهاد كردم. (ص٣٢)

جنبهاي افراطي و مجاهدين

□ مرحوم بازرگان پنجمين دسته و گروه كه در تضعيف دولت وي مي‌كوشيده و چوب لاي چرخش گذاشته‌اند را چپهاي افراطي و مجاهدين ياد مي‌كنند: ...با وجوديكه مرحوم بازرگان چپهاي افراطي و مجاهدين را جزو گروههايي كه چوب لاي چرخ دولت موقت

مي‌گذاشتند. قلمداد مي‌كند اما حقيقت آنستكه اگر آقاي خميني، حزب جمهوري و روحانيت حاكم عملاً درصدد قبضه كردن قدرت و حذف دولت موقت و همه ملیون. برنمي‌آمدند. از مجاهدين خلق و چپهاي افراطي چه كاري ساخته بود؟ تمام قدرت چپهاي افراطي ايجاد بعضي از كارهاي ايذائي. در بعضي نقاط بوده كه آن هم غالباً بوسيله خود مردم خنثي مي‌شد. حتي از سلاحهايي كه مجاهدين و چپهاي افراطي از انبارهاي نظامي گرفته بودند و اشغال چند ساختمان دولتي و استفاده از تعدادي از ماشينهاي طاغوتي اگر آقاي خميني و حزب جمهوري اسلامي در صدد قبضه كردن قدرت برنمي‌آمدند كاري ساخته نبود. اما متأسفانه آنها با حادثه‌سازيهاي پي‌درپي خود. در گنبد و كردستان و دانشگاه براي آقاي خميني و حزب جمهوري اسلامي فرصت ايجاد مي‌كردند تا به قبضه كردن قدرت و به زعم آقاي دكتر بهشتي تحقق «ديكتاتوري صلحا» مشروعيت بخشيدند و بنا به قولي ديگر از دكتر بهشتي كه گفته است، ما بايد ديكتاتوري ملي داشته باشيم. (ص٣٦)

□ بهرحال هنگامي كه آقاي خميني بر حسب ولايت شرعي، مرحوم بازرگان را به نخست‌وزيري منصوب كرد و دولت وي را «دولت شرعي و دولت امام زمان ناميد». يعني اينكه توليت چنين دولتي در اختيار امام زمان و يا نايب امام زمان است و تنها به همين يك دليل دولت بازرگان نمي‌توانست بيش از يك كارگزار آقاي خميني عمل كند. مضافاً براينكه شرايط ذكر شده وي را خلع سلاح كرده بود و شايد به همين دلايل بوده است كه مرحوم بازرگان مي‌گفت دولت من چاقوي بي‌تيغه است. هركس ديگري هم با شرايط عنوان شده حاضر به قبولي پست نخست‌وزير مي‌شد. نمي‌توانست بيش از يك كارگزار عمل كند. (ص٣٨)

تأسيس ارگانهاي جديد انقلابي

□ مهمترين ارگانهاي انقلابي كه هم بلاي جان دولت موقت و هم ملت ايران گرديد و عامل سركوب مردم در جهت استقرار ديكتاتوري ولايتفقيه شد، در زمان دولت موقت و با دست آن دولت پايه‌ريزي گرديد كه بعد از مدت كمي بعد از تأسيس، آن‌ها را از چنگ دولت موقت به در آوردند «بطوريكه شهيد چمران، مانند آيتالله لاهوتي، از مشاركت در شوراي سه نفري سپاه پاسداران بعنوان نماينده دولت خودداري كرده، مي‌گفت اين دستگاه (يعني سپاه) درست شد كه بازوي نظامي حزب باشد.» و جهاد سازندگي «تبديل به شعبه عمران اجرائي و تبليغاتي حزب در روستاها گرديد.» (ص٣٨)

چگونگي تشكيل سپاه پاسداران

□ آقاي اميرانتظام معاون نخست‌وزير در تاريخ ١٢ اسفند ٥٧، در يك مصاحبه مطبوعاتي اعلام داشت: «بر اساس تصميم هيئت دولت سپاه پاسداران انقلاب ايجاد خواهد شد. آئين‌نامه آن تهيه شده و در دست مطالعه و رسيدگي است. و تا چند روز ديگر پس از تصويب اين آئين‌نامه اعلام خواهد شد و گاره ملي بوجود خواهد آمد.» متعاقب آن، مجدداً آقاي اميرانتظام در تاريخ ١٢ فروردين ٥٧ در مصاحبه مطبوعاتي ديگر ضمن توجيه وظايف ارتش كه دفاع از مرز است و توجيه وظايف سپاه پاسداران انقلاب گفت: «سپاه پاسداران انقلاب كه كم‌كم با ديدن دوره‌هاي آموزشي، كارآمد مي‌شوند وظيفه بسيار مهمي برعهده خواهند داشت زيرا ما نمي‌خواهيم ٢٨ مرداد ديگري تكرار شود. از اين پس تمام قسمتهاي فرماندهي ارتش بعهده شوراها خواهد بود و شوراها هستند كه در ارتش، ژاندارمري و شهرباني نقش فرماندهي را اجراء خواهند كرد. بنابر اين هيچكس در سمت فرماندهي قرار نخواهد گرفت و اين امكان براي هميشه از بين خواهد رفت كه يكنفر دست به كار خلافي بزند. (ص٣٩)

□ با مطالبي كه در مورد فرماندهي نيروهاي نظامي و انتظامي در اين مصاحبه گفته شد، معلوم مي‌شود كه ارتش و نيروهاي انتظامي از همان اول محكوم به انحلال بوده‌اند و سپاه پاسداران تأسيس شده است كه مانع احتمالي كودتا. در ته مانده ارتش و نيروهاي انتظامي باشد. غافل از اينكه همين سپاه انقلاب در حذف و سركوب مؤسسين اوليه آن و حمايت از گروگان‌گيري و حفاظت و پشتيباني از گروگان‌گيرها و حاميان آشكار و پشت پرده آن شركت خواهد كرد و همين سپاه با كمك دادگاههاي انقلاب كودتاي خرداد سال ٦٠ را ترتيب خواهد داد و... (ص٤٠)

□ در واقع آنچه كه مرحوم لاهوتي در مورد سپاه گفته تأكيد بر نقشي است كه آقاي اميرانتظام سخنگوي دولت مشروح‌تر و واضح‌تر در مصاحبه‌اش عنوان كرده بود. اما هم مرحوم لاهوتي، نماينده امام در شوراي سپاه و هم شهيد چمران نماينده دولت در شوراي سپاه خيلي زود دريافتند كه اين سپاه در واقع براي بازوي نظامي حزب جمهوري اسلامي درست شده است كه هر دو آنرا ترك كردند. (ص٤٠)

□ زمان نه چندان دور نشان داد كه آقاي خميني جانب آقاي لاهوتي را رها كرده و به جانب حزب و قدرت رفت و در تمام دوران آقاي خميني چنين مشي را طي كرده است. در اين مورد خاص با تأييد آقاي خميني و تصويب شوراي انقلاب، آقاي خامنه‌اي كه يكي از بنيان‌گذاران حزب و عضو شوراي مركزي آن بوده، مأمور

هماهنگي سپاه گرديد و باز بر اساس گفته صريح آقاي لاهوتي اعضاي شوراي فرماندهي انتصابي. حزبي بودند و با وجود مطلع گرداندن آقاي خميني از مسائل درون سپاه، وي مشكل را به نفع حزب خاتمه داده است... شوراي انقلاب هم آقاي خامنه‌اي را مسئول هماهنگ كردن همه گروههاي مسلح در زير يك سقف كرد و او هم افراد حزب جمهوري اسلامي را به شوراي فرماندهي سپاه- با اين بهانه كه بعد از ٦ ماه شوراي فرماندهي انتخابي مسئوليت سپاه را بعهده خواهد گرفت- منصوب نمود. (ص٤٢)

□ آقاي دكتر يزدي بارها اعلام كرده است كه من سپاه را تشكيل دادم. آخرين گفته وي را مي‌آورم: «مي‌دانيد سپاه را خود من تشكيل دادم. ما ديديم جوانهايي كه در دوره انقلاب داوطلبانه اسلحه بدست گرفته بودند. اگر به حال خودشان رها مي‌شدند، معضلات و مشكلات و آسيبهايي بدنبال داشت... با همكاري مهندس توسلي آيين‌نامه و اساسنامه‌اي نوشتيم كه بر اساس آن، جوانان مسلح در انقلاب زير پوشش سپاه پاسداران مي‌شدند. اين آيين‌نامه تصويب شد. به موجب اين آيين‌نامه شوراي فرماندهي مركب از نمايندگان دولت، دادستان كل، وزارت كشور، ستاد كل ارتش و رهبر انقلاب تشكيل شد. زير نظر اين شورا يك ستاد اجرائي بوجود آمد.» وي مي‌گويد: «سپاه يك فرمانده نداشت، بلكه يك شوراي فرماندهي درست كرده بوديم... به پيشنهاد من آقاي خميني به مرحوم لاهوتي به عنوان نماينده خودشان در اين شورا حكم داد.» (ص٤٣)

□ وقتي آقاي دكتر يزدي دليل تشكيل سپاه را نبوه نيرو براي حفظ امنيت عنوان مي‌كند، نبايد از آقاي دكتر يزدي پرسيد: ١- همافراني كه حتي در برابر حمله گارد جاويدان وارد عمل شدند و تعدادشان هم كم نبود، آماده بودند. آيا نمي‌شد از اينها با كمك آنچه از كلانتريها مانده بود در حفظ امنيت كشور استفاده نمود؟ ٢- آيا از ارتشي كه با انقلاب هماهنگ شده و رهبري انقلاب را پذيرفته و آماده خدمت بود، نمي‌شد از بخشي از آنها استفاده نمود؟... آقاي اميرانتظام بدرستي علت تشكيل سپاه را جانشين ساختن ارتش به خاطر ترس از كودتاي ٢٨ مرداد بيان مي‌كند. (صص٤٤-٤٣)

تشكيل جهاد سازندگي

□ هنگامي كه جهاد سازندگي را ايجاد كرده بودند، روزي آقاي بني‌اسدي به آقاي بني‌صدر گفت: «به اين يكي ديگر نمي‌توانيد هيچ ايرادي بگيريد.» آقاي بني‌صدر از وي پرسيد طرح جهاد سازندگي يعني چه؟ آقاي بني‌اسدي جواب مي‌دهد، به جاي اينكه جوانان توي شهرها بازي راه بيندازند و به قول شما بشوند بازوي استبداد، آنها را بفرستيم توي روستاها سازندگي كنند. آقاي بني‌صدر مي‌گويد: اين هم ايراد بزرگ دارد. شما به اسم شهر و روستا مي‌خواهيد همه جا را به كنترل اين آقايان (منظور روحانيون حزب جمهوري است) در بياوريد. شما جوانها را به اسم سازندگي روانه روستاها مي‌كنيد و بعد اينها مي‌شوند ابزار دست هر كسي كه اختيار اين ابزار را در دست گرفت. شما سازمان برنامه و كشاورزي داريد. اين سازمانها را دمكراتيزه كنيد و اشخاص را مسئول بكنيد. بهتر از اين نهادها عمل مي‌كنند. كشور يك ميليون كارمند اضافي داره حالا مي‌خواهيد يك سيل جديد هم به عنوان جهاد سازندگي راه بيندازيد. (ص٤٤)

ورود روحانيون به وزارتخانه‌ها

□ هنگامي كه فشار مشكلات از جانب آقاي خميني و روحانيون حزب جمهوري اسلامي بر دولت موقت غلبه كرد، مهندس بازرگان فكر مي‌كرد كه چون اينها به مشكلات كار اجرائي واقف نيستند، مرتب او را تحت فشار قرار مي‌دهند و اگر خود وارد كار اجرائي شوند و از نزديك مشكلات آن را مشاهده كنند، دست از سر او برمي‌دارند و دولت از فشار آنها رهايي خواهد يافت. بدين علت در يكي از جلسات شوراي انقلاب مرحوم بازرگان پيشنهاد كرد كه شوراي انقلاب و دولت در هم ادغام شوند و بدين ترتيب چهار روحاني به شرح زير وارد كابينه شدند: آقاي هاشمي‌رفسنجاني معاونت وزارت كشور، آيت‌الله مهدوي‌كني معاون وزير كشور، آقاي دكتر باهنر معاون وزير آموزش و پرورش و آقاي خامنه‌اي معاون وزير دفاع. (ص٤٥)

□ در واقع مرحوم بازرگان از روي نيت خيرخواهانه خود براي حل مشكل دولت و تعدد مراكز قدرت سبب شد كه روحانيون در كار اجرائي وزارتخانه‌ها شركت كنند و مزه ماهيتهاي بنز ضدگلوله و صندليهاي چسبدار وزارتخانه‌ها را بچشند و آن زندگي طلبگي در فقر و زهدنمائي را فراموش كنند. (ص٤٥)

مرعوب خميني

□ آقاي مهندس بازرگان كه عمري را در مبارزه گذرانده بود بهاي لازم را به سابقه درخشان و كارهاي خود نمي‌داد و مرعوب خميني شده و علاوه بر آن با داشتن دوستان روحاني و غير روحاني نظير آيت‌الله طالقاني، آيت‌الله سيدابوالفضل زنجاني، آيت‌الله سيدرضا زنجاني، دكتر سحابي، مهندس عزتي، دكتر شريعتي و... كه آنها نيز در مبارزه با استبداد و استعمار عمري را سپري كرده بودند، با آن

پنج روحاني به رهبري دكتر بهشتي وارد ائتلاف يا وحدت يا قول و قرار شده بودند... دكتر شريعتي با آن توانائي بي‌نظير در ايجاد طرفداران وسيع و بجا گذاشتن آن مايملك بي‌نظير مربوط به كدام دسته و حزب بود و به زعم خودشان به چه شخصي نزديكتر از مهندس بازرگان و نهضت آزادي بود؟ پاسخ به اين سئوالها بر من پوشيده است. شايد مرحوم بازرگان و يا دوستانش در جائي به آنها پاسخ داده باشند. تنها چيزي كه مي‌شود گفت، اينكه مرحوم بازرگان و نهضت آزادي نيروي لايزال توده مردم را رها كرده از سازماندهي آنها غافل شدند. (ص٤٦)

□ روحاني‌هاي آگاه از ناتواني خود در زمينه داخلي با جلو انداختن مرحوم مهندس بازرگان و نهضت آزادي و با كمك آنها با آمريكائي‌ها وارده قراردادار و يا حداقل همكاريهائي شده‌اند و سپس آمريكائي‌ها كه قدرت را در آقاي خميني و بهشتي ديده‌اند. اينها را دور زده و جانب آنها را گرفته‌اند. بعيد نيست كه آقاي بهشتي به غير از نمايندگي خميني، خود نيز جداگانه با آمريكائي‌ها روابطي داشته است. از گفته‌هاي كاتم به استمپل مأمور سياسي سفارت آمريكا در تهران چنين چيزهائي برمي‌آيد: كاتم هفتم دي‌ماه ٥٧ در پاريس با آقاي خميني، دكتر يزدي و قطبزاده ملاقات داشته و در ١١ دي‌ماه ٥٧ نتيجه نظرات خود را در تهران به استمپل مي‌گويد: «رهبر سازمان (يعني سازمان خميني. ن) در داخل ايران سيدمحمد بهشتي يكي از ملاهاي قلمك است... جنبش (امام) خميني در دراز مدت قطعاً در نظر داره كه بر اساس جاذبه روحاني (امام) خميني يك حزب سياسي تشكيل دهد. كاتم فكر مي‌كند چنين حزبي تمام كرسي‌هاي مجلس را كه بر سر آن رقابت مي‌كنند بدست خواهد آورد. كاتم متذكر مي‌شود كه اين فشاري روي نهضت آزادي وارد نمود كه چاره‌اي براي يك توافق بيندیشد. (يعني با دولت بختيار.ن) ولي نه به اندازه‌اي كه بر خط سازش ناپذير (امام) خميني غلبه كند.» (ص٤٧)

□ آيا با شوراي انقلاب امري آقاي خميني و روحانيون حلقه وي، ائتلاف، توافق و يا وحدت كردن، مسئوليت در خور است و يا مي‌بايست دست به تشكيل شوراي انقلابي كه معرف وحدت همه اقشار كشور و حداقل معرف نمايندگان كساني كه بر خط آزادي و استقلال كشور پابرجا مانده، مبارزه كرده و امتحان خود را پس داده‌اند، زده مي‌شد؟ (ص٤٨)

□ در شوراي انقلاب آقاي خميني چيز عجيبي كه اتفاق افتاده است اينكه درست نظير يك شركت يا شخص، براي استخدام كارمندي براي شركت و يا مؤسسه خود، مصاحبه به عمل مي‌آورد و شرط استخدام، گردن گذاردن به تعهد و سرفراز بيرون آمدن از مصاحبه است. در شوراي انقلاب آقاي خميني آقاي مطهري به دستور آقاي خميني از افراد مورد نظر دعوت و مصاحبه بعمل مي‌آورد و در صورت قبولي مصاحبه و پذيرفتن تعهدات به عضويت شوراي انقلاب پذيرفته مي‌شد. اينكه در مصاحبه چه موضوعات و تعهداتي مطرح بوده است تا به امروز كسي آنرا بطور دقيق و كامل فاش نساخته است... وقتي از آقاي خميني پرسيده مي‌شود كه چرا آيت‌الله طالقاني را به عضويت شوراي انقلاب در نياورده‌اند و ايشان از تشكيل شوراي انقلاب بي‌خبر است. آقاي خميني پاسخ مي‌دهد كه مي‌گويند او عضو شوراي جبهه ملي است. (ص٤٨)

□ علاوه بر شروطي كه براي به عضويت درآمدن به شوراي انقلاب ذكر شد، پسر آقاي مطهري، علي مطهري، دو شرط ديگر را ذكر مي‌كند: مجاهد نبودن و از طيف شريعتي نبودن است... «در پاسخي كه پسر آقاي مطهري، آقاي علي مطهري، به آقاي آقاجري داده، گفته است كه پدرم از ابتداء روي التقاط حساس بوده و شرط ورود به شوراي انقلاب را دو تا مي‌دانست: يكي مجاهد نبودن و ديگري از طيف شريعتي نبودن.» بنابراين، شرايطي كه در ابتداء براي ورود به شوراي انقلاب و عضويت در آن در نظر گرفته شده است به اين قرار مي‌باشند: ١- از شوراي جبهه ملي نباشد ٢- طرفدار مصدق نباشد ٣- از مجاهدين نباشد ٤- از طيف شريعتي نباشد ٥- تابع نظر آقاي خميني و يا آن ٥ روحاني هسته اوليه شوراي انقلاب باشد ٦- مسائل مطرح شده و اسامي افراد مستور و مكتوم باقي بماند. (صص٤٩-٤٨)

□ اما به تصديق مرحوم بازرگان آقاي خميني به صراحت در تاريخ ١٣٥٧/٥/٥، در نجف طي اطلاعيه‌اي اعلام كرده بود كه انقلاب با نهضت اخير«تنها و بدست توانای روحانيون و پشتيباني ملت بزرگ ايران پي‌ريزي شد. و به رهبري روحانيت بي‌اتكاء به جبهه‌اي يا شخصي يا جمعيتي اداره شده و مي‌شود و نهضت ١٥ ساله چون اسلامي است به‌خالت ديگران در امر رهبري كه از آن روحانيت است ادامه دارد و خواهد داشت.» انتشار اين اعلاميه نهضت آزادي را به تحير و تأسف وامي‌دارد و لذا نامه‌اي به آقاي خميني مي‌نويسند و از ايشان توضيح بيشتري مي‌خواهند. آقاي خميني هم ماهرانه از نهضت آزادي استمالت و ديگران را طرد كرده است و همچنان بر نظر خود كه حاكميت مختص روحانيت است و نه همه مردم، باقي مانده است. (ص٤٩)

□ از اينها گذشته مرحوم بازرگان در مورد مذاكراتش با آقاي خميني در پاريس در٩

تاريخ ۵۸/۷/۳۰. مي‌گويند: «وقتي ضرورت تعيين يك هيئت نمايندگي را با آقاي خميني طرح كردم. از جانب ايشان تأييدي نديدم.» و يا باز هنگامي كه از آقاي خميني مي‌پرسند: «جنابعالي چگونه اوضاع و تكليف را مي‌بينيد؟» مرحوم بازرگان مي‌نويسد: «باز هم ساده‌نگري سكينه و اطمينان به موفقيت نزديك. مرا به تعجب و تحسين انداخت.» و گفتند: «شاه كه رفت و به ايران آمدم. مردم نمايندگان مجلس و بعد دولت را انتخاب خواهم كرد. منتها چون كسي را نمي‌شناسم از شما مي‌خواهم افرادي را كه مسلمان و مطلع و مورد اعتماد باشند علاوه بر خودتان و دكتر يزدي، معرفي كنيد كه مشاورين من باشند و آنها بگويند چه كسي براي نمايندگي مجلس خوب است. تا من به عنوان نامزد به مردم معرفي نمايم. البته مردم آزاد خواهند بود رأيي را كه مايل باشند بدهند وزراء هم. آن هيئت در نظر بگيره كه من پيشنهاد نمايم. كافي است اين وزراء مسلمان و درستكار باشند اصرار ندارم. حتي ممكن است از وزراي سابق كه خيانت نكرده‌اند، باشند. (ص۵۰)

□ با توجه به آنچه در اين رابطه تحرير گرديد و گفتگوهاي مهندس بازرگان با آقاي خميني در پاريس، معلوم مي‌شود كه آقاي خميني با ايماء و اشاره و آشكار متذكر شده است كه رهبريت و اداره كشور از آن روحانيت است. (ص۵۰)

شصت سال خدمت و مقاومت

□ هدف از آنچه ذكر شد، گزارش جريان و وقايع بعنوان تجربه‌اي براي نسل حاضر و نسلهاي آينده است نه اينكه خداي ناكرده به قصد انتقاد و يا بي‌احترامي و قدرنشناسي نسبت به شخص مهندس بازرگان باشد. شخصيت وي در جامعه ايران بس والا و روشن است و به قول خودش كه حرف حقي است با شصت سال خدمت و مقاومت همراه است. با وجوديكه اينجانب با بعضي از سياستهاي مرحوم بازرگان مخالف بودم. اما وقتي در سلول زندان كميته مشترك بازرگان و نهضت آزادي مورد اتهام عامل خارجي بودن قرار گرفت، برآشفتم و با قبول خطر از شخصيت مهندس بازرگان و خدمات وي دفاع كردم. (ص۵۱)

□ هنگامي كه آقاي بني‌صدر رئيس‌جمهور براي رسيدگي بوضع عمراني منطقه خوزستان به آن استان سفر كرده بود، سران حزب طرح انحلال ارتش را به شوراي انقلاب آورده بودند. آقاي بازرگان به آنان مي‌گويد با اين طرح شما مي‌خواهيد كودتا كنيد و اگر مي‌خواهيد سر رئيس‌جمهور را ببريد. اقلاً بگذاريد خودش هم حاضر باشد اين درست نيست كه در غياب او طرح مربوط به انحلال ارتش را مي‌خواهيد به تصويب برسانيد. و با اين عمل مانع تصويب طرح انحلال ارتش، در غياب رئيس‌جمهور شد. و بنا بر ياده‌اشت آقاي بني‌صدر طرح تنها شامل انحلال ارتش نبوده است بلكه علاوه بر انحلال ارتش شامل اعلام وضعيت فوق‌العاده و تشكيل كميته‌اي مركب از نماينده شوراي انقلاب، دادگاههاي انقلاب و سپاه پاسداران انقلاب براي مقابله با بحران ساختگي آقايان بوده است. (ص۵۲)

□ روي همين صداقت و قياس به نفس بوده كه بازرگان فكر مي‌كرد مرجع تقليد و روحاني هشتاد و چند ساله بر عهد و پيمان و راستي و درستي متعهد است و لذا در مقام پاسخ به پرسش جواني كه گفت شما پل پيروزي آخوندها هديد: قريب به اين مضمون گفت، من از كجا مي‌دانستم كه مرجع تقليد هم دروغ مي‌گويد. از خداوند مسئلت دارم كه از غفلتها و كاستي‌ها در گذرد و او و همه ما را قرين درياي بي‌كران رحمت خويش قرار دهد. (ص۵۲)

□ نه تنها از جانب نيروهاي آزاديخواه و استقلال طلب تدبيري در جهت سازماندهي مردم حاضر در صحنه براي اجراي پروژه تثبيت آزادي بدست آمده و استمرار حقوق فردي و اجتماعي پرداخته نگرديد بلكه اين فرصت به طرف مقابل يعني آقاي خميني و روحانيت واگذار گرديد. آقاي خميني و روحانيت نيز با سوءاستفاده از مذهب و جا و موقع روحاني خويش چنان وانموه كردند كه تمام هم و غم خود را در جهت كسب آزادي و همه حقوق فردي و اجتماعي مصروف داشته حافظ و نگهبان تمام آزاديها از دستبرد اجانب و عمال داخلي آنها هستند... مضافاً براينكه دولت موقت دست به تشكيل نهادهاي انقلابي سپاه پاسداران دادگاههاي انقلاب و جهاد سازندگي زد كه به ويژه دو نهاد اول هم موجب شكست دولت موقت و هم عصاي دست رهبر در استقرار ديكتاتوري گرديدند و هنوز كه هنوز است اين دو ارگان مانع هر تحولي در كشور شده و خود بصورت اختاپوسي درآمده و گرچه بصورت ظاهر در اختيار رهبر هستند. اما در حقيقت اين دو اختاپوس با نفوذ در ارگانهاي ديگر عامل منويات قدرت سلطه‌گر هستند و رهبر نيز در چنبره قدرت پشت پرده اسير و عامل برآورنده توقعات آنان گرديده است. (ص۵۳)

□ حوادث و وقايعي دست بدست هم داده‌اند كه غالب آنها تبديل به حربه‌هائي در دست آقاي خميني و روحانيت براي استقرار ديكتاتوري گرديدند. مضاف بر آنچه در فصل گذشته خاطر نشان گرديد. از مهمترين حوادثي كه بصورت حربه‌اي در دست آقاي خميني و روحانيت براي كوبيدن و حذف ديگران از آنها بهره‌برداري شدند.[۱۰]

عبارتند از: اشغال سفارت آمريكا و گروگانگيري. انقلاب فرهنگي. جنگ.(ص٥٤)

□ آقاي خميني و روحانيهاي حزب جمهوري از اين سه واقعه مهم بعنوان وسيلهاي براي استقرار ديكتاتوري و تثبيت حكومت فقيه، سود جستند و با هر كدام از آن بخشي از جامعه را تحميق و بخشي را از صحنه حذف كردند. با وجود همه اينها چون موفق به قبضه كردن كامل قدرت نشده بودند. در آخرين مرحله دست به كودتاي به ظاهر قانوني زدند و اين آخرين سد ايستاده در مقابل استبداد آقاي خميني، حزب و روحانيت حاكم را حذف كردند.(ص٥٤)

فصل دوم: اشغال سفارت آمريكا

□ اشغال سفارت آمريكا توسط دانشجويان پيرو خط امام كه موجب انسداد دارائيهاي كشور، تحريم اقتصادي، انزواي كامل سياسي، تجاوز نظامي عراق به ايران و امضاي قرارداد اسارتبار الجزاير گرديد، از امهات رويدادهاي پس از انقلاب محسوب ميشود. كسانيكه دست به اين كار خيانتآميز زدند، آگاه و يا ناآگاه در خدمت استبداد ولايت مطلقه و بيگانگان درآمدند و بمثابه عصاي دست آقاي خميني در حذف روشنفكران، مليون، آزاديخواهان و استقرار و تحكيم ديكتاتوري ولايتفقيه عمل كردند. بعضي را عقيده بر اين است كه اين حادثه مستقيم و يا غيرمستقيم دست پخت خود آمريكاييها و بدست عوامل آنها طراحي و اجراي آن غير مستقيم بدست عدهاي دانشجو واگذار گرديده است. ديگران بر اين باورند كه اين حادثه اتفاقي و ناگهان از مغز چند دانشجو تراوش كرده و بلافاصله به اجراء گذاشته شده و قصد اوليه آنها نيز رسيدن به برخي اهداف سياسي بوده است... هر دو دسته، قرائن، شواهد و دلايلي را دال بر اثبات نظريه خود ارائه ميدهند ولي هر دو دسته امروز، در يك چيز متفق القولند كه برخلاف آقاي خميني كه آنرا انقلابي بزرگتر از انقلاب اول ناميد، عمل گروگانگيري بقول آقاي خاتمي يك عمل احساسي و هتابزده بود.(ص٥٥)

□ با غمض عين آقاي خميني، هر روز، هر شخص و يا گروهي را كه قصد حذفشان را از صحنه سياسي كشور داشتند، با افشاي سندي مردم را عليه آنها بسيج ميكردند و بدين طريق هم در تحميق توده مردم ميكوشيدند و هم آنها را متهم و بيحيثيت ميكردند و بالاجبار از صحنه حذف ميشدند. خيلي بعيد به نظر ميرسد كه آقاي خميني نميدانسته است: كه اين عمل دانشجويان مخالف تمام موازين بينالمللي و ميثاقهاي امضاء شده از طرف جامعه بينالملل و ازجمله ايران است و يا اشغال سفارت كشوري و به گروگان گرفتن اعضاي آن، تجاوز به خاك آن كشور محسوب ميشود و اين عمل عواقبي از جانب خود آن كشور و جامعه بينالملل در برخواهد داشت و به گروگان گرفتن كاركنان سفارت به هر دليل؛ خلاف حقوق بينالملل و ميثاق امضاء شده مابين دولتها در اين رابطه است.(ص٥٦)

□ شايد بعضيها را عقيده بر اين باشد كه آقاي خميني واقعاً به قدرت آمريكا و افكار عمومي جهان وقعي نمينهاد و براي آن پشيزي قائل نبود. اما رويدادها خلاف آنرا بيان ميكنند. اصولاً هر ديكتاتوري در برابر ملت ضعيف و ناتوان خود، ديكتاتور و فعال مايشاء است ولي در برابر قدرت بزرگتر از خودشان ذليل و ناتوان هستند و اين خاصيت هر قدرت پرست و ديكتاتوري است. در اينجا به يك مورد اشاره ميكنم: بعد از طولاني شدن حل مسئله گروگانگيري و مطرح شدن اينكه گروگانها جاسوس هستند و بايد محاكمه شوند. آقاي كارتر رئيسجمهور آمريكا از طريق سفارت سوئيس كه حافظ منافع آمريكا بود نامهاي غيررسمي مبني بر اينكه اگر آمريكاييها محاكمه و يا اتفاقي برايشان بيفتاد، شما با تمام قدرت آمريكا روبرو هستيد. بلافاصله آقاي خميني حل مسئله گروگانها را به مجلس شوراي اسلامي واگذار كرد.(ص٥٦)

□ با توجه به پيروزي و انزواي رژيم سلطنتي در ايران و استقرار رژيم جمهوري، كشور در شرايط انقلابي ويژهاي به سر ميبرد و حكومت انقلابي خواستار برگرداندن شاه فراري براي محاكمه در كشور بود. در چنين حالتي آمريكا به شاه پناه داده و ظاهراً دانشجويان در اعتراض به پناه دادن شاه دست به اشغال سفارت ميزنند. اين مسئله كه در ابتدا زمينهاي مساعد براي مطرح كردن مداخلات آمريكا در ايران و جنايات شاه و رژيمش براي افكار عمومي جهان فراهم آورده بود و آمريكا، در قبال حل مسئله گروگانگيري حاضر به دادن امتيازهاي مهمي به ايران شد اما نظر به اينكه قرار بوده كه رژيم ديكتاتور و ناتوان ايران در مورد هر مسئلهاي كه ميشود گره آن را با دست باز كرد، آنرا با دندان باز كند. دست به بازيهاي مختلف زده شد تا مسئلهاي كه در ابتدا داراي نكات مثبتي براي كشور بود به يك غدهٔ سرطاني عليه كشور تبديل گردد.(ص٥٧)

اشغال سفارت آمريكا به وسيله چريكهاي فدايي خلق و تبعات آن

□ بعد از پيروزي انقلاب، براي اولين بار در تاريخ ٢٤ بهمن ١٣٥٧ سفارت آمريكا به وسيله چريكهاي فدايي خلق اشغال شده است. آقاي عباس اميرانتظام معاون نخستوزير چنين گزارش ميكند: «٢٤ بهمن ١٣٥٧، در اين روز سفارت آمريكا توسط[١١]

پنج روحانی به رهبری دکتر بهشتی وارد ائتلاف یا وحدت یا قول و قرار شده بودند... دکتر شریعتی با آن توانائی بی‌نظیر در ایجاد طرفداران وسیع و بجا گذاشتن آن مایملك بی‌نظیر مربوط به کدام دسته و حزب بود و به زعم خودشان به چه شخصی نزدیکتر از مهندس بازرگان و نهضت آزادی بود؟ پاسخ به این سئوالها بر من پوشیده است. شاید مرحوم بازرگان و یا دوستانش در جائی به آنها پاسخ داده باشند. تنها چیزی که می‌شود گفت. اینکه مرحوم بازرگان و نهضت آزادی نیروی لایزال توده مردم را رها کرده از سازماندهی آنها غافل شدند. (ص٤٦)

□ روحانی‌های آگاه از ناتوانی خود در زمینه داخلی با جلو انداختن مرحوم مهندس بازرگان و نهضت آزادی و با کمك آنها با آمریکائی‌ها وارد قراردادی و یا حداقل همکاریهائی شده‌اند و سپس آمریکائی‌ها که قدرت را در آقای خمینی و بهشتی دیده‌اند. اینها را دور زده و جانب آنها را گرفته‌اند. بعید نیست که آقای بهشتی به غیر از نمایندگی خمینی. خود نیز جداگانه با آمریکائی‌ها روابطی داشته است. از گفته‌های کاتم به استمپل مأمور سیاسی سفارت آمریکا در تهران چنین چیزهائی برمی‌آید: کاتم هفتم دی‌ماه ٥٧ در پاریس با آقای خمینی، دکتر یزدی و قطب‌زاده ملاقات داشته و در ١١ دی‌ماه ٥٧ نتیجه نظرات خود را در تهران به استمپل می‌گوید: «رهبر سازمان (یعنی سازمان خمینی. ن) در داخل ایران سیدمحمد بهشتی یکی از ملاهای قلمك است... جنبش (امام) خمینی در دراز مدت قطعاً در نظر داره که بر اساس جاذبه روحانی (امام) خمینی یك حزب سیاسی تشکیل دهد. کاتم فکر می‌کند چنین حزبی تمام کرسی‌های مجلس را که بر سر آن رقابت می‌کنند بدست خواهد آورد. کاتم متذکر می‌شود که این فشاری روی نهضت آزادی وارد نمود که چاره‌ای برای یك توافق بیندیشد. (یعنی با دولت بختیار.ن) ولی نه به اندازه‌ای که بر خط سازش ناپذیر (امام) خمینی غلبه کند.» (ص٤٧)

□ آیا با شورای انقلاب امری آقای خمینی و روحانیون حلقه وی. ائتلاف، توافق و یا وحدت کردن. مسئولیت در خور است و یا می‌بایست دست به تشکیل شورای انقلابی که معرف وحدت همه اقشار کشور و حداقل معرف نمایندگان کسانی که بر خط آزادی و استقلال کشور پابرجا مانده. مبارزه کرده و امتحان خود را پس داده‌اند. زده می‌شد؟ (ص٤٨)

□ در شورای انقلاب آقای خمینی چیز عجیبی که اتفاق افتاده است اینکه درست نظیر یك شرکت یا شخص. برای استخدام کارمندی برای شرکت و یا مؤسسه خود. مصاحبه به عمل می‌آورد و شرط استخدام. گردن گذاردن به تعهد و سرفراز بیرون آمدن از مصاحبه است. در شورای انقلاب آقای خمینی آقای مطهری به دستور آقای خمینی از افراد مورد نظر دعوت و مصاحبه بعمل می‌آورد و در صورت قبولی مصاحبه و پذیرفتن تعهدات به عضویت شورای انقلاب پذیرفته می‌شد. اینکه در مصاحبه چه موضوعات و تعهداتی مطرح بوده است تا به امروز کسی آنرا بطور دقیق و کامل فاش نساخته است... وقتی از آقای خمینی پرسیده می‌شود که چرا آیت‌الله طالقانی را به عضویت شورای انقلاب در نیاورده‌اند و ایشان از تشکیل شورای انقلاب بی‌خبر است. آقای خمینی پاسخ می‌دهد که می‌گویند او عضو شورای جبهه ملی است. (ص٤٨)

□ علاوه بر شروطی که برای به عضویت درآمدن به شورای انقلاب ذکر شد. پسر آقای مطهری. علی مطهری. دو شرط دیگر را ذکر می‌کند: مجاهد نبودن و از طیف شریعتی نبودن است... «در پاسخی که پسر آقای مطهری. آقای علی مطهری. به آقای آقاجری داده. گفته است که پدرم از ابتداء روی التقاط حساس بوده و شرط ورود به شورای انقلاب را دو تا می‌دانست: یکی مجاهد نبودن و دیگری از طیف شریعتی نبودن.» بنابراین. شرایطی که در ابتداء برای ورود به شورای انقلاب و عضویت در آن در نظر گرفته شده است به این قرار می‌باشند: ١- از شورای جبهه ملی نباشد ٢- طرفدار مصدق نباشد ٣- از مجاهدین نباشد ٤- از طیف شریعتی نباشد ٥- تابع نظر آقای خمینی و یا آن ٥ روحانی هسته اولیه شورای انقلاب باشد ٦- مسائل مطرح شده و اسامی افراد مستور و مکتوم باقی بماند. (صص٤٩-٤٨)

□ اما به تصدیق مرحوم بازرگان آقای خمینی به صراحت در تاریخ ١٣٥٧/٥/٥. در نجف طی اطلاعیه‌ای اعلام کرده بود که انقلاب با نهضت اخیر«تنها و بدست توانای روحانیون و پشتیبانی ملت بزرگ ایران پی‌ریزی شد. و به رهبری روحانیت بی‌اتکاء به جبهه‌ای یا شخصی یا جمعیتی اداره شده و می‌شود و نهضت ١٥ ساله چون اسلامی است بی‌خالت دیگران در امر رهبری که از آن روحانیت است ادامه دارد و خواهد داشت.» انتشار این اعلامیه نهضت آزادی را به تحیر و تأسف وامی‌دارد و لذا نامه‌ای به آقای خمینی می‌نویسند و از ایشان توضیح بیشتری می‌خواهند. آقای خمینی هم ماهرانه از نهضت آزادی استمالت و دیگران را طرد کرده است و همچنان بر نظر خود که حاکمیت مختص روحانیت است و نه همه مردم. باقی مانده است. (ص٤٩)

□ از اینها گذشته مرحوم بازرگان در مورد مذاکراتش با آقای خمینی در پاریس در٩

تاريخ ۵۸/۷/۳۰. مي‌گويند: «وقتي ضرورت تعيين يك هيئت نمايندگي را با آقاي خميني طرح كردم. از جانب ايشان تأييدي نديدم.» و يا باز هنگامي كه از آقاي خميني مي‌پرسند: «جنابعالي چگونه اوضاع و تكليف را مي‌بينيد؟» مرحوم بازرگان مي‌نويسد: «باز هم ساده‌نگري سكينه و اطمينان به موفقيت نزديك، مرا به تعجب و تحسين انداخت.» و گفتند: «شاه كه رفت و به ايران آمدم، مردم نمايندگان مجلس و بعد دولت را انتخاب خواهم كرد. منتها چون كسي را نمي‌شناسم از شما مي‌خواهم افرادي را كه مسلمان و مطلع و مورد اعتماد باشند علاوه بر خودتان و دكتر يزدي، معرفي كنيد كه مشاورين من باشند و آنها بگويند چه كسي براي نمايندگي مجلس خوب است. تا من به عنوان نامزد به مردم معرفي نمايم. البته مردم آزاد خواهند بود رأيي را كه مايل باشند بدهند وزراء هم. آن هيئت در نظر بگيره كه من پيشنهاد نمايم. كافي است اين وزراء مسلمان و درستكار باشند اصرار ندارم. حتي ممكن است از وزراي سابق كه خيانت نكرده‌اند، باشند.(ص۵۰)

□ با توجه به آنچه در اين رابطه تحرير گرديد و گفتگوهاي مهندس بازرگان با آقاي خميني در پاريس، معلوم مي‌شود كه آقاي خميني با ايماء و اشاره و آهكار متذكر شده است كه رهبريت و اداره كشور از آن روحانيت است.(ص۵۰)

شصت سال خدمت و مقاومت

□ هدف از آنچه ذكر شد، گزارش جريان و وقايع بعنوان تجربه‌اي براي نسل حاضر و نسلهاي آينده است نه اينكه خداي ناكرده به قصد انتقاد و يا بي‌احترامي و قدرنشناسي نسبت به شخص مهندس بازرگان باشد. شخصيت وي در جامعه ايران بس والا و روشن است و به قول خودش كه حرف حقي است با شصت سال خدمت و مقاومت همراه است. با وجوديكه اينجانب با بعضي از سياستهاي مرحوم بازرگان مخالف بودم. اما وقتي در سلول زندان كميته مشترك بازرگان و نهضت آزادي مورد اتهام عامل خارجي بودن قرار گرفت، برآشفتم و با قبول خطر از شخصيت مهندس بازرگان و خدمات وي دفاع كردم.(ص۵۱)

□ هنگامي كه آقاي بني‌صدر رئيس‌جمهور براي رسيدگي بوضع عمراني منطقه خوزستان به آن استان سفر كرده بود، سران حزب طرح انحلال ارتش را به شوراي انقلاب آورده بودند. آقاي بازرگان به آنان مي‌گويد با اين طرح شما مي‌خواهيد كودتا كنيد و اگر مي‌خواهيد سر رئيس‌جمهور را ببريد. اقلاً بگذاريد خودش هم حاضر باشد اين درست نيست كه در غياب او طرح مربوط به انحلال ارتش را مي‌خواهيد به تصويب برسانيد. و با اين عمل مانع تصويب طرح انحلال ارتش، در غياب رئيس‌جمهور شد. و بنا بر ياده‌اشت آقاي بني‌صدر طرح تنها شامل انحلال ارتش نبوده است بلكه علاوه بر انحلال ارتش شامل اعلام وضعيت فوق‌العاده و تشكيل كميته‌اي مركب از نماينده شوراي انقلاب، دادگاههاي انقلاب و سپاه پاسداران انقلاب براي مقابله با بحران ساختگي آقايان بوده است.(ص۵۲)

□ روي همين صداقت و قياس به نفس بوده كه بازرگان فكر مي‌كرد مرجع تقليد و روحاني هشتاد و چند ساله بر عهد و پيمان و راستي و درستي متعهد است و لذا در مقام پاسخ به پرسش جواني كه گفت شما پل پيروزي آخوندها شديد: قريب به اين مضمون گفت، من از كجا مي‌دانستم كه مرجع تقليد هم دروغ مي‌گويد. از خداوند مسئلت دارم كه از غفلتها و كاستي‌ها در گذره و او و همه ما را قرين دريايي بيكران رحمت خويش قرار دهد.(ص۵۲)

□ نه تنها از جانب نيروهاي آزاديخواه و استقلال طلب تدبيري در جهت سازماندهي مردم حاضر در صحنه براي اجراي پروژه تثبيت آزادي بدست آمده و استمرار حقوق فردي و اجتماعي پرداخته نگرديد بلكه اين فرصت به طرف مقابل يعني آقاي خميني و روحانيت واگذار گرديد. آقاي خميني و روحانيت نيز با سوءاستفاده از مذهب و جا و موقع روحاني خويش چنان وانموه كردند كه تمام هم و غم خوه را در جهت كسب آزادي و همه حقوق فردي و اجتماعي مصروف داشته حافظ و نگهبان تمام آزاديها از دستبره اجانب و عمال داخلي آنها هستند... مضافاً براينكه دولت موقت دست به تشكيل نهادهاي انقلابي سپاه پاسداران دادگاههاي انقلاب و جهاد سازندگي زه كه به ويژه دو نهاد اول هم موجب شكست دولت موقت و هم عصاي دست رهبر در استقرار ديكتاتوري گرديدند و هنوز كه هنوز است اين دو ارگان مانع هر تحولي در كشور شده و خود بصورت اختاپوسي درآمده و گرچه بصورت ظاهر در اختيار رهبر هستند. اما در حقيقت اين دو اختاپوس با نفوذ در ارگانهاي ديگر عامل منويات قدرت سلطه‌گر هستند و رهبر نيز در چمبره قدرت پشت پرده اسير و عامل برآورنده توقعات آنان گرديده است.(ص۵۳)

□ حوادث و وقايعي دست بدست هم دادند كه غالب آنها تبديل به حربه‌هائي در دست آقاي خميني و روحانيت براي استقرار ديكتاتوري گرديدند. مضاف بر آنچه در فصل گذشته خاطر نشان گرديد. از مهمترين حوادثي كه بصورت حربه‌اي در دست آقاي خميني و روحانيت براي كوبيدن و حذف ديگران از آنها بهره‌برداري شدند.[۱۰]

عبارتند از: اشغال سفارت آمريكا و گروگانگيري. انقلاب فرهنگي. جنگ.(ص٥٤)
□ آقاي خميني و روحانيهاي حزب جمهوري از اين سه واقعه مهم بعنوان وسيلهاي براي استقرار ديكتاتوري و تثبيت حكومت فقيه. سود جستند و با هر كدام از آن بخشي از جامعه را تحميق و بخشي را از صحنه حذف كردند. با وجود همه اينها چون موفق به قبضه كردن كامل قدرت نشده بودند. در آخرين مرحله دست به كودتاي به ظاهر قانوني زدند و اين آخرين سد ايستاده در مقابل استبداد آقاي خميني. حزب و روحانيت حاكم را حذف كردند.(ص٥٤)

فصل دوم: اشغال سفارت آمريكا

□ اشغال سفارت آمريكا توسط دانشجويان پيرو خط امام كه موجب انسداد دارائيهاي كشور، تحريم اقتصادي، انزواي كامل سياسي، تجاوز نظامي عراق به ايران و امضاي قرارداد اسارتبار الجزاير گرديد. از امهات رويدادهاي پس از انقلاب محسوب ميشود. كسانيكه دست به اين كار خيانتآميز زدند، آگاه و يا ناآگاه در خدمت استبداد ولايت مطلقه و بيگانگان درآمدند و بمثابه عصاي دست آقاي خميني در حذف روشنفكران، ميليون، آزاديخواهان و استقرار و تحكيم ديكتاتوري ولايتفقيه عمل كردند. بعضي را عقيده بر اين است كه اين حادثه مستقيم و يا غيرمستقيم دست پخت خود آمريكاييها و بدست عوامل آنها طراحي و اجراي آن غير مستقيم بدست عدهاي دانشجو واگذار گرديده است. ديگران بر اين باورند كه اين حادثه اتفاقي و ناگهان از مغز چند دانشجو تراوش كرده و بلافاصله به اجراء گذاشته شده و قصد اوليه آنها نيز رسيدن به برخي اهداف سياسي بوده است... هر دو دسته، قرائن، شواهد و دلايلي را دال بر اثبات نظريه خود ارائه ميدهند ولي هر دو دسته امروز، در يك چيز متفق القولند كه برخلاف آقاي خميني كه آنرا انقلابي بزرگتر از انقلاب اول ناميد، عمل گروگانگيري بقول آقاي خاتمي يك عمل احساسي و شتابزده بود.(ص٥٥)
□ با غمض عين آقاي خميني، هر روز، هر شخص و يا گروهي را كه قصد حذفشان را از صحنه سياسي كشور داشتند، با افشاي سندي مردم را عليه آنها بسيج ميكردند و بدين طريق هم در تحميق توده مردم ميكوشيدند و هم آنها را متهم و بيحيثيت ميكردند و بالاجبار از صحنه حذف ميشدند. خيلي بعيد به نظر ميرسد كه آقاي خميني نميدانسته است: كه اين عمل دانشجويان مخالف تمام موازين بينالمللي و ميثاقهاي امضاء شده از طرف جامعه بينالملل و ازجمله ايران است و يا اشغال سفارت كشوري و به گروگان گرفتن اعضاي آن، تجاوز به خاك آن كشور محسوب ميشود و اين عمل عواقبي از جانب خود آن كشور و جامعه بينالملل در برخواهد داشت و به گروگان گرفتن كاركنان سفارت به هر دليل، خلاف حقوق بينالملل و ميثاق امضاء شده مابين دولتها در اين رابطه است.(ص٥٦)
□ شايد بعضيها را عقيده بر اين باشد كه آقاي خميني واقعاً به قدرت آمريكا و افكار عمومي جهان وقعي نمينهاد و براي آن پشيزي قائل نبود. اما رويدادها خلاف آنرا بيان ميكنند. اصولاً هر ديكتاتوري در برابر ملت ضعيف و ناتوان خود، ديكتاتور و فعال مايشاء است ولي در برابر قدرت بزرگتر از خودشان ذليل و ناتوان هستند و اين خاصيت هر قدرت پرست و ديكتاتوري است. در اينجا به يك مورد اشاره ميكنم: بعد از طولاني شدن حل مسئله گروگانگيري و مطرح شدن اينكه گروگانها جاسوس هستند و بايد محاكمه شوند. آقاي كارتر رئيسجمهور آمريكا از طريق سفارت سوئيس كه حافظ منافع آمريكا بود نامهاي غيررسمي مبني بر اينكه اگر آمريكاييها محاكمه و يا اتفاقي برايشان بيفتاد، شما با تمام قدرت آمريكا روبرو هستيد. بلافاصله آقاي خميني حل مسئله گروگانها را به مجلس شوراي اسلامي واگذار كرد.(ص٥٦)
□ با توجه به پيروزي و انقراض رژيم سلطنتي در ايران و استقرار رژيم جمهوري، كشور در شرايط انقلابي ويژهاي به سر ميبرد و حكومت انقلابي خواستار برگرداندن شاه فراري براي محاكمه در كشور بود. در چنين حالتي آمريكا به شاه پناه داده و ظاهراً دانشجويان در اعتراض به پناه دادن شاه دست به اشغال سفارت ميزنند. اين مسئله كه در ابتدا زمينهاي مساعد براي مطرح كردن مداخلات آمريكا در ايران و جنايات شاه و رژيمش براي افكار عمومي جهان فراهم آورده بود و آمريكا، در قبال حل مسئله گروگانگيري حاضر به دادن امتيازهاي مهمي به ايران شد اما نظر به اينكه قرار بوده كه رژيم ديكتاتور و ناتوان ايران در مورد هر مسئلهاي كه ميشود گره آن را با دست باز كرد، آنرا با دندان باز كند. دست به بازيهاي مختلف زده شد تا مسئلهاي كه در ابتدا داراي نكات مثبتي براي كشور بود به يك غدهٔ سرطاني عليه كشور تبديل گردد.(ص٥٧)

اشغال سفارت آمريكا به وسيله چريكهاي فدايي خلق و تبعات آن

□ بعد از پيروزي انقلاب، براي اولين بار در تاريخ ٢٤ بهمن ١٣٥٧ سفارت آمريكا به وسيله چريكهاي فدايي خلق اشغال شده است. آقاي عباس اميرانتظام معاون نخستوزير چنين گزارش ميكند: «٢٤ بهمن ١٣٥٧. در اين روز سفارت آمريكا توسط[١١]

جريكهاي فدايي خلق مورد حمله قرار گرفت. اين گروگانگيري با دخالت دكتر ابراهيم يزدي خاتمه يافت و از اين تاريخ كميته‌اي به سرپرستي «ماشاءالله قصاب» در سفارت آمريكا تشكيل گرديد.» در اين رابطه آقاي داود علي‌بابايي مي‌نويسد. «پس از اينكه جريكها وارد ساختمان سفارت شدند و افراد حاضر در سفارت تسليم شدند. دقايقي بعد دكتر يزدي از سوي دولت وارد صحنه شد و مدتي طول كشيد تا جريكهاي مسلح را قانع كند كه بايد سفارت را ترك كنند. امنيت سفارت به يك گروه به سركردگي ماشاءالله نامي سپرده شد كه به ماشاءالله قصاب معروف بود.» (صص۵۸-۵۷)

□ آقاي دكتر يزدي در رابطه با كميته سفارت آمريكا و ماشاءالله قصاب. در پاسخ به مطلب آقاي رضا براهني تحت عنوان «آقاي رئيس‌جمهور پرده را بالا بزنيد» كه در اطلاعات سه‌شنبه ٤ اسفند ١٣٥٨ شماره ١٦٠٩٠ درج گرديده بود. مي‌گويد: «بعد از ٢٢ بهمن و پيروزي انقلاب وقتي عده‌اي به سفارت آمريكا حمله كردند. گروه‌هاي متعدده‌ي به آنجا رفته. زد و خورد و بعضاً به طرف يكديگر تيراندازي كرده بودند. جناب نخست‌وزير از اينجانب خواستند كه بروم و مانع درگيريهاي مسلح بشوم و گروههايي را كه امكان شناسايي آنها نيست و احتمالاً مشكوك به نظر مي‌رسند... سه گروه مسلح كه توانستند معرفي نامه‌هايي از كميته‌هاي محل و مساجد ارائه دهند و قابل شناسايي بودند در داخل سفارت مستقر گرديدند. اينجانب هيچگونه آشنايي با هيچكدام از اينها نداشتم و شايعاتي كه گويا اينجانب ماشاءالله قصاب را در آنجا مستقر ساخته بودم درست نيست. ماشاءالله قصاب هم جزو همان مبارزين بود كه به قول آقاي براهني سفارت را اشغال كرده بودند. گروه او جزو يكي از سه گروهي بود كه با ارائه معرفي‌نامه از كميته در آنجا مستقر گرديد. (ص۵۸)

□ پاسخ آقاي دكتر يزدي در مورد كميته سفارت آمريكا. ماشاءالله قصاب و خلع سلاح كميته سفارت حاوي چندين ابهام است كه روشنايي مي‌طلبند: ١- مشخص نشده است كه در چه تاريخي عده‌اي به سفارت آمريكا حمله كرده‌اند. ٢- چنين وانمود شده كه گروههاي مختلف به طرف يكديگر تيراندازي كرده‌اند. در صورتيكه تيراندازي ابتدا از طرف جريكهاي فدايي خلق به سفارت آمريكا بوده است. ٣- چندين گروه مسلح در داخل سفارت مستقر گرديده‌اند و ماشاءالله قصاب هم جزو يكي از همان گروهها بوده است. برابر اطلاعات، گزارشات مختلف، شاهد عيني و خود اينجانب از سفارت آمريكا تنها گروهي كه در سفارت مستقر گرديده بود، گروه ضربت ماشاءالله قصاب بود و اگر هم كسان ديگري بودند. كميته سفارت تحت سرپرستي وي اداره مي‌شد. ٤- يكي از وظايف شما بعنوان دولت، حفظ امنيت سفارتخانه‌ها بود. لاجرم مأمورين حفظ امنيت آنها، طبعاً بايستي در اختيار و ارتباط با شما باشند و از اين نگاه كميته مستقر در سفارت آمريكا نيز بايستي تحت نظر شما بوده باشد. اما بطوريكه عنوان شده، شما ماشاءالله قصاب را نمي‌شناخته‌ايد و از شما تبعيت نمي‌كرده است در اين صورت جاي اين سئوال نيست كه چرا از تاريخ ٢٥ بهمن ٥٨ كه سفارت به وسيله جريكهاي فدايي خلق مورد حمله قرار گرفت تا تاريخ ٢١ مرداد ماه ٥٨ كه آقاي مهدوي كني، انحلال كميته سفارت آمريكا را اعلام كرد. از جانب دولت و يا وزارت خارجه كه حافظ امنيت سفارتخانه‌ها است. سخني به ميان نيامده است؟ (ص۵۹)

دستگيري سعادتي و حماد شيباني

□ در آن روزها ما در تدارك انتشار روزنامه انقلاب اسلامي و از چند هفته قبل از انتشار در صدد تهيه خبر، گزارش و... بوديم... نظر به اينكه قرار بود سازمان مجاهدين انقلاب اسلامي در كار توزيع روزنامه به ما كمك كنند و يك تن از آنها نيز به نام آقاي حسن واعظي چند ماهي در روزنامه كار مي‌كرد. با ما رابطه نزديكي داشتند و بدين علت قبل از انتشار رسمي روزنامه، بعضي از اطلاعات خود را در اختيار ما مي‌گذاشتند. اين سازمان كه از وحدت ٧ سازمان كوچك تشكيل شده بود. ساختمان سرلشكر كيا واقع در خيابان قديم شميران، باغ صبا را براي زندگي خود و خانواده‌هايشان اشغال كرده و نظاميان آنها در آنجا زندگي مي‌كردند و ساختمان ديگري هم داشتند كه مركز كارهاي سياسي آنها بود. (صص٦١-٦٠)

□ يكي از روزهاي نيمه دوم خرداد ٥٨، جزوه‌اي تحت عنوان «اسرار دستگيري محمدرضا سعادتي» بطور محدود توسط سازمان مجاهدين انقلاب اسلامي در تهران پخش گرديد... در تاريخ ٢٦ خرداد ماه ٥٨ روزنامه اطلاعات و جمهوري اسلامي گزارش دادند كه توسط سازمان مجاهدين انقلاب اسلامي اسرار دستگيري حماد شيباني و سعادتي فاش شد... آقاي مهدوي‌كني سرپرست كميته‌هاي انقلاب اسلامي در مصاحبه مطبوعاتي كه در تاريخ ٢٩ خرداد ماه ٥٨ برگزار شد به سئوال خبرنگاران در مورد دستگيري سعادتي و جزوه حاوي بازجويي و شكنجه وي پاسخ داد. از آقاي مهدوي كني پرسيده شد: «اخيراً از طرف سازمان مجاهدين انقلاب اسلامي جزوه‌اي در خصوص دو نفر به اسامي حماد شيباني عضو[۱۲]

جریکهای فدایی خلق و محمدرضا سعادتی عضو سازمان مجاهدین منتشر شده است. نقش کمیته‌ها در دستگیری اینها چه بوده است و به نظر بعضی‌ها این جزوه کمی ابهام‌انگیز به نظر می‌رسد. ایشان جواب دادند. من دربارهٔ دستگیری‌ها هیچ اطلاعی ندارم کی ایشان را دستگیر کرده و مقدمات دستگیری ایشان چه بوده است.(ص۶۱)

□ در مورد شکنجه کردن آقای سعادتی می‌گوید: کمیته‌ها معمولاً زندان ندارند. چه برسد به اینکه بخواهند کسی را شکنجه بکنند. بیان آقای مهدوی کنی پر از تناقض و ابهام است وقتی می‌گوید اطلاع ندارد چه کس و یا کسانی اینها را گرفته‌اند، از کجا می‌داند که شکنجه نشده‌اند؟ و حتی حاضر نیست بگوید پاسدارهایی که در دستگیری شرکت داشته‌اند متعلق به چه ارگان و سازمانی بوده‌اند. و اینکه می‌گوید کمیته‌ها زندان ندارند بله زندانی مثل اوین و یا قزل حصار و یا... ندارند اما غالب کمیته‌ها، بازداشتگاه داشتند و مدتها بسیاری از متهمین را در بازداشتگاههای خود نگه می‌داشتند و بازجویی می‌کردند و بسیاری را هم در خود کمیته‌ها و ازجمله کمیته مرکزی، مقر آقای مهدوی کنی، که مجلس شورای ملی سابق بود، شکنجه کرده‌اند.(ص۶۲)

بی‌گدری مسئله شکنجه و جاسوسی

□ ... مسئله را در دو جهت جاسوسی و شکنجه پیگیری کردم. و ابتدا با دست اندرکاران و کسانی که در ارتباط با سعادتی و مسئله وی بودند مصاحبه‌هایی از جمله از آقای مهدوی کنی رئیس کمیته‌های انقلاب، آقای مهدوی هادوی دادستان کل انقلاب، سپاه پاسداران و ... ترتیب دادم و بدون اظهار نظر از جانب خودم. آن مصاحبه‌ها در روزنامه انقلاب اسلامی تحت عنوان «آیا سعادتی جاسوس است؟» به ترتیب در شماره‌های مختلف روزنامه انقلاب اسلامی درج گردید. در رابطه با شکنجه کردن سعادتی از آقای هادوی دادستان کل انقلاب سئوال شد که آیا سعادتی در زندان شکنجه شده است؟ وی پاسخ داد. از زمانیکه وی را تحویل دادستانی و زندان داده‌اند، شکنجه نشده است. اما وجود شکنجه را قبل از تحویل دادن به دادستانی تأیید کرد. از آقای عزتی سحابی نیز که در زندان آقای سعادتی را ملاقات کرده بود، پرسیده شد. آیا به نظر شما سعادتی را شکنجه کرده‌اند؟ وی نیز گفت، به نظرش در زندان شکنجه نشده است. اما وجود شکنجه را قبل از تحویل دادن وی به دادستانی و زندان تأیید کرد و گفت من آثار ضربت خوردن را در صورت و پای وی مشاهده کردم و هنوز زخم روی ساق پای وی بهبود کامل نیافته بود. پرسیده شد چه کس و یا کسانی وی را دستگیر کرده و سپس تحویل دادستانی داده‌اند. گفته شد، وی توسط ماشاءالله قصاب رئیس کمیته مستقر در سفارت آمریکا دستگیر شده است...(ص۶۳)

□ من نیز آقای شیرزاد خبرنگار عکاس را به کمیته سفارت آمریکا فرستادم تا وقتی را برای ملاقات با سرپرست کمیته معین کند. طبق قرار قبلی اینجانب به اتفاق آقای شیرزاد خبرنگار عکاس روزنامه به کمیته سفارت آمریکا رفتیم... از ماشاءالله قصاب پرسیدم: بعد از اینکه سعادتی را دستگیر کردید آیا وی را شکنجه کردید و کتک زدید؟ وی جواب داد، وقتی او را دستگیر کردم، او را به همین کمیته آوردم و توی همین زمین سفارت چك محکمی به او زدم که نقش زمین شد و در اثر زمین خوردن، ساق و کشك [کشکك] پایش زخمی گردید. چند تا سیلی و پشت گردنی به او زدم ولی بلافاصله بعد از ۲۴ ساعت او را تحویل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی دادم که آنها وی را به دادستانی و زندان منتقل کردند.(صص۶۴-۶۳)

گزارش آقای امیرانتظام

□ آقای امیرانتظام در مورد جریان آقای محمدرضا سعادتی گزارش کرده است. در اسفند ماه سال ۵۸ مرد پنجاه ساله‌ای به وی مراجعه کرده و گفته است که کارمند و عضو اداره ضد جاسوسی ساواك است. و «طبق خبر او قرار است در ساعت ۵ بعدازظهر امروز یکی از دیپلماتهای سفارت شوروی به دیدن یك ایرانی در ساختمانی در میدان ۲۵ شهریور برود و چیزهایی را در اختیار فرد ایرانی قرار دهد. ضمناً گفت که طرف ایرانی عبدالعلی نامیده می‌شود. این فرد آمد تا کسب تکلیف کند... روز بعد گزارش کارش را به من داد که به اطلاع نخست‌وزیر رساندم. وی گفت که عبدالعلی را دستگیر کرده‌اند و عمل دستگیری توسط ماشاءالله قصاب انجام شده و نام واقعی این فرد محمدرضا سعادتی است.(ص۶۴)

گزارش کوزیچکین

□ ولادیمیر کوزیچکین افسر سابق کا.گ.ب در ایران جریان دستگیری سعادتی هنگام تماس با جاسوس شوروی را چنین گزارش می‌کند. کا.گ.ب. در تهران از طریق فیزیکو توانسته بود پس از مدتی رهبران سازمان مجاهدین را متقاعد کند که ما می‌توانیم تماسهای خود را با آنها به صورتی کاملاً محرمانه و با در نظر گرفتن کلیه جواب [جوانب] احتیاط، به گونه‌ای برقرار کنیم که مقامهای رژیم جدید هرگز نتوانند به ارتباطهای ما پی ببرند. کارها خیلی مطلوب و مناسب پیش می‌رفت و از سوی مجاهدین نیز اطلاعات بسیار جالب و قابل توجهی در اختیارمان قرار می‌گرفت. مثل این خبر که فهمیدیم[۱۲]

مجاهدين در جريان حمله به سازمانهاي رژيم شاه توانسته بودند آرشيو اسناد و ساواك را بدست آورند. با انتقال اين خبر به مسكو، آنها طي تلگرامي از ما خواستند: «... بلادرنگ با مجاهدين تماس بگيريد و از آنها پروندهٔ سرلشكر مقربي در ساواك را بخواهيد...» فيزنكو پس از ورود به سفارتخانه و احساس آرامش، به ما گفت افرادي كه قصد بازداشتش را داشتند بهيچوجه شبيه اعضاي كميته‌هاي انقلاب نبودند. زير هم مؤدبانه رفتار مي‌كردند و هم لباسهاي گرانقيمت به تن داشتند. ما همه با شنيدن حرفهاي فيزنكو حدس زديم كه بي‌ترديد آنها مي‌بايست از مأمورين ساواك باشند. اين حادثه باعث شد كه بدانيم دچار توهم بوده‌ايم و بيهوده تصور مي‌كرديم كه پليس امنيتي شاه (ساواك) بكلي از بين رفته و ديگر كسي تلفن‌هاي سفارت شوروي را كنترل نمي‌كند و البته اين آگاهي را به قيمت بسيار گراني كسب كرديم. (صص٦٦-٦٤)

<u>ماجراي سعادتي و دكتر يزدي</u>

□ هنگامي كه كار اين فصل به پايان رسيده بود، دوست و ميهمان عزيزي از ايران رسيد و برايم شماره ٣٢ دوماهانه چشم‌انداز ايران را آورده بود. مطالب آنرا مرور كردم و به گفتگوي آقاي دكتر يزدي تحت عنوان «سي خرداد ٦٠، فاجعه‌اي قابل پيشگيري» برخورده كردم... آقاي دكتر يزدي مي‌گويد، نظر به اينكه در ابتدا معاون نخست‌وزير در امور انقلاب بودم، مطالعاتي روي اسناد ساواك شده بود... با كمك يكي از مدير كل‌هاي ساواك به ساواك رفتيم و وي چيزهاي فوق‌العاده جالبي از بعضي از پرونده‌ها به ما نشان داد و نشان داد كه اداره دوم و هشتم چقدر مؤثر كار مي‌كرده است. بعد از نشان دادن نمونه‌هاي مهمي در پرونده‌ها به مهندس بازرگان گزارش دادم و باين نتيجه رسيديم كه اداره دوم و هشتم را بايد نگه داريم و امنيت كشور را نمي‌توان بدون اطلاعات حفظ كرد. وقتي با نخست‌وزير مسائل را مطرح كرديم، اين نظر بوجود آمد كه نبايد بگذاريم تيمهاي تعقيب و مراقبت اداره دوم از بين برود. بلكه بايد اولويت‌هايشان را تغيير بدهيم... «اين تيمها به مرحوم چمران گزارش دادند كه سركنسول شوروي با فردي در فلان جا قرار دارند، چه كنيم؟ چمران با من مشورت كرد. مهندس بازرگان با مهندس صباغيان كه آن موقع وزير كشور بود مشورت كرد وقرار شد اينها را تحت نظر داشته باشند و اگر لازم شد، سر قرار بازداشتشان كنند و هيچ كس نمي‌دانست كه اين ملاقات با سعادتي به نمايندگي از مجاهدين خلق است... (ص٦٧)

□ حسب گزارش قضات دادسراي انقلاب اسلامي و كوزيچكين و آقاي دكتر يزدي، آقاي سعادتي بوسيله تيم ساواك دستگير شده است و ماشاءالله قصاب جزو تيم بوده و سعادتي را وي دستگير كرده و سپس او را به دادستاني تحويل داده است. حال بر آقاي دكتر يزدي كه در جريان اين امور بوده، فرض است كه نقش واقعي كميته سفارت آمريكا به سرپرستي ماشاءالله قصاب در رابطه با دستگيري‌ها بوسيله تيم اين كميته و نقش خود ماشاءالله قصاب و سوابق كاري وي و همكاريش با تيم اداره دوم و بويژه رابطه‌اش را با سفارت آمريكا و اينكه چه نياز و ضرورتي وجود داشت كه تنها در اين سفارتخانه كميته‌اي مستقر شود را براي افكار عمومي روشن سازند. (ص٦٨)

<u>كميته سفارت آمريكا و ماشاءالله قصاب</u>

□ نامه بازپرسان و قضات سابق دادسراي انقلاب اسلامي در بارهٔ كميته مستقر در سفارت آمريكا به دانشجويان پيرو خط امام در بهمن ماه ١٣٥٨ كه در اين نامه افشاءگرانه بازپرسان و قضات تحقيق سابق دادسراي انقلاب معلوم نكرده‌اند اينها چه افرادي بوده‌اند، چه نقشي داشته‌اند و تا كي در دادسراي انقلاب مشغول كار بوده‌اند... اعلام مي‌دارند: ١- كميته غيرقانوني مستقر در جاسوسخانه سابق آمريكا در ماههاي آغازين انقلاب كه ما در تهران مشغول بازپرسي و تحقيق بوديم. افرادي‌كه بعداً مشخص شد افراد كميته سفارت آمريكا هستند به زندان قصر و دادسراي انقلاب مي‌آمدند و شاهد رفت وآمد زندانيان و بازپرسي از آنها بودند. ٢- سفارت آمريكا و كميته آن پناهگاه ساواكيها است. ٣- بايد به مردم ايران گفت چرا قضيه تعطيل كردن كميته سفارت آمريكا مخفيانه انجام گرفته مگر علني شدن آن پاي چه كساني را به ميان مي‌آورد. ٤- چه كساني مؤسس كميته سفارت آمريكا بودند و كارنامه چندماهه اينها چه بوده است. در پايان نامه خود، از دانشجويان پيرو خط امام كه در لانه جاسوسي مستقر هستند مصراً مي‌خواهند كه به افشاگري خود ادامه دهند: «ما قاطعانه و عاجلانه از شما مي‌خواهيم كه داستان پر از راز و رمز و آكنده از توطئه كميته مستقر در سفارت آمريكا و حاج ماشاءالله قصاب كه با رئيس جاسوسي سازمان سيا بنام چارلز ناس درسفارت آمريكا كه هم‌اكنون جزو گروگانها است و رهبريشان مي‌كرده رابطه داشته است و حتي عناصر اصلي‌تري كه در اين رابطه قرار مي‌گيرند افشاء نماييد...». (صص٦٩-٦٨)

□ با وجودي كه بازپرسان و قضات سابق دادسراي انقلاب و ديگران از دانشجويان پيرو خط امام مصراً خواستار شدند كه داستان پر از رمز و راز كميته سفارت[٤٠]

آمريكا و حاج ماشاءالله قصاب سرپرست آن و رابطه‌اش را با سفير و ساير مأمورين آمريكا و اينكه چه كس و يا كساني بنيانگذار آن بوده‌اند را بدون تأخير افشاء نمايند و اگر سندي در اينگونه روابط موجود است را به اطلاع همگان برسانند. متأسفانه دانشجويان پيرو خط امام اين پيام و ساير پيامها را نادیده گرفته و در اينگونه روابط لب از لب نگشودند و هنوز كه هنوز است حاضر نيستند شفاف و بي‌پرده دررابطه با اشغال سفارت آمريكا. اطلاعات خود را در اختيار ملت ايران بگذارند. (ص٦٩)

ماشاءالله قصاب و انحلال كميته سفارت

□ ...روابط عمومي دادسراي مبارزه با مواد مخدر در تاريخ يكم بهمن ٥٩ اعلام كرد: «ساعت ١ بعدازظهر ديروز (چهارشنبه) ماشاءالله كاشاني خواه معروف به ماشاءالله قصاب كه حكم دستگيري وي حدود ٢٠ روز پيش صادر شده بود توسط ستاد كميته ٩ دستگيرو به دادسراي انقلاب اسلامي مركز تحويل گرديد. از كليه ملت مسلمان و متعهد تقاضا مي‌شود در صورتيكه از نامبرده شكايت و شهادتي دارند با در دست داشتن مدرك و دلايل به دادسراي انقلاب اسلامي مركز واقع در زندان اوين مراجعه نمايند.» (ص٧٣)

اطلاعيه‌هاي نادرست روابط عمومي دادسرا و مقامات قضائي

□ در تاريخ دوشنبه ٨ بهمن ٥٨ خبرگزاري پارس پاسخ حاج ماشاءالله قصاب را به افشاگري قضات سابق دادسراي انقلاب انتشار داد. «تهران- خبرگزاري پارس- بدنبال انتشار مطلبي به تاريخ ٥٨/١١/٢ بوسيله خبرگزاري پارس بعنوان بيانيه قضات و بازپرسان سابق دادسراي انقلاب اسلامي كه در برخي از روزنامه‌هاي تهران منتشر شد. حاج ماشاءالله قصاب در خبرگزاري پارس حضور يافت و ضمن رد ادعاي نويسندگان مذكور گفت آنچه نويسندگان ناشناس آن گزارش مدعي شده‌اند بي‌اساس بوده و افتراي محض است و ضمن رد اين اتهامات درخواست كرد اين پاسخ در اختيار مطبوعات گذاشته شود. (ص٧٣)

□ پس از انتشار پاسخ آقاي ماشاءالله كاشاني خواه (ماشاءالله قصاب) به افشاگري قضات سابق دادسراي انقلاب، بازپرسان و قضات تحقيق سابق طي نامه دومي به افشاگريهاي تازه‌اي در باره كميته مستقر در سفارت آمريكا پرداخته و بعد از مقدمه مشروحي عنوان كرده‌اند كه: «... ما در نامه قبلي خود ضمن فتح باب پيرامون يكي از خطرناكترين نقاط توطئه كه تحت نظارت و هدايت كامل به اصطلاح ديپلماتهاي آمريكايي كه (اكنون در گروگان شما هستند) عمل مي‌نمود يعني كميته مستقر در سفارت آمريكا به سرپرستي ماشاءالله كاشاني در اينكه او در كجا به سر مي‌برد. آيا بازداشت است يا فراري مشكوك بوديم. چه مقامات مملكتي كراراً در جرائد گفته بودند كه رئيس كميته سفارت دستگير شده است. خوشبختانه اولين نتيجه آن نامه به روشن شدن اين مسئله براي ملت مظلوم ايران است كه نه تنها بازداشت نشده بلكه همانطور كه از مفاد به اصطلاح مصاحبه ماشاءالله قصاب برمي‌آيد تحت حمايت گروهها و مراجع رسمي است...» (ص٧٤)

□ بدنبال انتشار افشاگري دوم قضات و بازپرسان دادسراي انقلاب، اطلاعيه‌اي از سوي ماشاءالله قصاب مسئول كميته سابق سفارت در اختيار روزنامه كيهان قرار گرفته كه در تاريخ ١٨ بهمن ٥٨ در كيهان انتشار يافته كه اهم آن به شرح زير است: «بسمه‌تعالي- ان لم يكن لكم دين و لاتخافون المعاد فكونوا احراراً في دنياكم. اگر دين نداريد و از روز رستاخيز نمي‌ترسيد لااقل در زندگي دنيا مرد باشيد... شما اگر مردانگي داريد از پشت پرده بدر آييد تا مردم بدانند چه كساني اين مطالب را بهم مي‌بافند و براي انقلاب اشك تمساح مي‌ريزند. هرچند كساني كه شما را مي‌شناسند و با طرز كار شما آشنايي دارند كافي است نامه شماره دو شما را بخوانند و بدانند ميوه چينان درخت شهادت كجايشان بدره آمده است و چه مي‌خواهند. آنها كه با بي‌ايماني به اسلام راستين و بي‌اعتقادي به انقلاب و رهبري آن با تكيه به شهادت پيشگامان سازمان. خود را گل سرسبد اين ملت مي‌دانند... (ص٧٦)

اشغال سفارت و گروگانگيري بوسيله دانشجويان پيرو خط امام

□ شب قبل ازاشغال سفارت آمريكا، اينجانب در منزل بهجت خانم، خواهر آقاي بني‌صدر با عده‌اي از دوستان جمع بوديم. به آقاي بني‌صدر تلفن شد، اينكه چه كسي آن شب تلفن كرده را از ياد برده‌ام. اما وي يكي از بچه‌هاي گروگانگير بود. به آقاي بني‌صدر اطلاع داد كه عده‌اي از دوستان دانشجويان پيرو خط امام قصد دارند سفارت آمريكا را به اشغال خود درآورند. و در مورد اين عمل نظر آقاي بني‌صدر را جويا شد. آقاي بني‌صدر، مخالفت خود را با انجام اين عمل با دلايل به اطلاع آنها رساند و اضافه كرد كه در وضعيت حاضر اين عمل به صلاح كشور نيست و عواقبي براي كشور در بر خواهد داشت. (ص٧٨)

□ همانطوريكه مرحوم مهندس بازرگان به آقاي دكتر باقر نصيرالسادات سلامي ٢٤ ١٥

ساعت بعد از گروگان‌گيري گفته بود: «حاج آقا اين مسئله را تأييد خواهد كرد و منهم مي‌روم پي كارم.» آقاي خميني ٤٨ ساعت بعد از گروگان‌گيري آنرا نه تنها تأييد كرد بلكه آنرا انقلاب دوم و بزرگتر از انقلاب اول ناميد. دولت موقت استعفاء داد و شوراي انقلاب مأمور تشكيل دولت گرديد. در اين دولت آقاي بني‌صدر علاوه بر اينكه وزير اقتصاد و دارايي بود، سرپرستي وزارت خارجه نيز بعهده وي گذاشته شد. (ص٧٩)

زمينه‌هاي تاريخي مسئله گروگان‌گيري

□ به گروگان گرفتن كاركنان سفارت و يا مأمورين دولتي يك كشوري در كشوري ديگر، در تاريخ بي‌سابقه نيست و بارها اتفاق افتاده است كه سفارت يك دولتي در كشوري ديگر اشغال شده و يا مأمورين آن به گروگان گرفته شده‌اند ولي بعد از اندك مدتي مسئله به نحوي فيصله يافته است. به گروگان نگاهداشتن مدتي طولاني، كاركنان سفارتي- نظير آنچه در ايران اتفاق افتاد- در تاريخ جهان يك عمل بي‌سابقه است. (ص٨٠)

□ در كشور ما، براي اولين بار آقاي اسدالله علم از طرح گروگان‌گيري در سناي آمريكا سخن به ميان مي‌آورد وي در خاطرات، شنبه ٦ شهريور ١٣٥٤ در رابطه با كشته شدن سه مستشار نظامي آمريكا توسط مجاهدين خلق، شاه دستور مي‌دهد: «در اسرع وقت به سفير تلفن كنيد. تسليت ما را به او و خانواده‌هاي قربانيان ابلاغ كنيد... علاوه بر آن، به سفير اطلاع برسانيد كه به عقيدة ما تقصير اين جنايت به گردن كمونيستهاست. آنها از سناي آمريكا و سئوالات احمقانه‌اي كه در كميته‌هاي آن مي‌شود بهره‌برداري كرده‌اند. تعدادي از سناتورها اظهار داشته‌اند كه ممكن است روزي مستشاران آمريكايي به گروگان گرفته شوند.» (ص٨٠)

□ آقاي بني‌صدر نيز قريب به همين مضمون از سرهنگ فكوري نقل كرده است: «سرهنگ فكوري فرمانده نيروي هوايي برايم تعريف كرد كه يكسال قبل از انقلاب، در آمريكا دوره مي‌ديده است. از جمله مسائلي كه به او و همدوره‌ئي‌هايش داده بودند حل كنند، مسئله گروگان‌گيري اعضاء سفارت آمريكا در يك كشور دوست بوده است. صورت مسئله اين بوده است كه در يك كشور دوست آمريكا، انقلاب واقع مي‌شود و سفارت آمريكا از سوي انقلابيون اشغال و اعضاء آن به گروگان گرفته مي‌شوند. سياست آمريكا چه بايد باشد و چگونه بايد گروگانها را نجات داد؟» البته آقاي بني‌صدر در اين رابطه مي‌گويد: «ربط اين مسئله را با وقوع گروگان‌گيري نمي‌دانم، اما با داستان شوراي امنيت كه بر اثر اعلاميه آقاي خميني نتوانستم بعنوان وزير خارجه در آن شركت كنم و اميد به پيروزي از بين رفت، دست خود آمريكا را در وقوع مسئله در كار ديدم.» (ص٨٦)

□ درست يكماه قبل از اشغال سفارت و گروگان‌گيري وسيله دانشجويان پيرو خط امام، سازمان توحيدي صف كه يكي از هفت سازماني است كه سازمان مجاهدين انقلاب اسلامي را تشكيل داده‌اند پيشنهاد مي‌كند كه ساختمان سفارت آمريكا را تبديل به بيمارستان كنيد. سازمان توحيدي صف طي اطلاعيه‌اي كه به مناسبت سالگرد جمعه خونين ١٧ شهريور (جمعه سياه) از دولت موقت جمهوري اسلامي مي‌خواهد «بعنوان يك عمل انقلابي و سمبليك محل سفارت آمريكا (به مساحت ١١٥٠٠٠ متر) را كه تجربه‌اي جز ويراني و بدبختي از آن نداريم و هميشه در جهت غارت ملتهاي مستضعف بوده، تبديل به يك بيمارستان مجهز نموده و در اختيار معلولين و مجروحين انقلاب اسلامي قرار دهند.» (ص٨٦)

□ هنگامي كه اينجانب در زندان قزل حصار بند ٦ واحد سه، در محبس ولايت فقيه به سرمي‌بردم روزي از روزها آقاي حسين مكيني، فرزند آيت‌الله مكيني را به بند ما آوردند... وي گفت: «مدتها قبل از اشغال سفارت آمريكا من در دو جلسه كه در مورد اشغال سفارت آمريكا صحبت شد، حضور داشتم و نام چهار پنج نفري را ذكر كرد كه در اين دو جلسه شركت داشته و در رابطه با گروگان‌گيري و اشغال سفارت آمريكا صحبت كرده‌اند. از كساني كه در آن جلسه شركت داشته و نامشان بيادم مانده دكتر حسن آيت، موسوي خوئينيها و فاضل است و بطوريكه وي نقل مي‌كرد موسوي خوئينيها در جلسه دوم به آن جمع پيوسته است و در آن جمع طرح اشغال سفارت آمريكا طراحي شده است.» (ص٨٢)

طرح و طراحان گروگان‌گيري

□ از خاطرات محمد موسوي خوئيني‌ها نقل شده است: «در آن روزها، بنده به نمايندگي «امام» در صدا وسيما بودم. سه نفر از برادران دانشجو آقايان «ميرداماد»، «بيطرف» و «اصغرزاده» طبق قرار قبلي به محل كار بنده در جاماجم آمدند. ابتدا پس از گفتگوي كوتاهي از اوضاع جاري كشور و از عملكرد «دولت موقت» و بازتاب منفي آن در جامعه خصوصاً در ميان نيروهاي انقلابي، مبني بر اينكه سمت و جهت دولت به سوي آمريكاست. برادران طرح خود را درميان گذاشتند[١٦]

و در بيان لزوم طرح، اضافه كردند كه طبق اطلاعات بدست آمده يكي از عناصر مهم «سيا» در پوشش يك ديپلمات آمريكايي وارد ايران شد. و گويا به دنبال اهداف خاصي در مقابله با انقلاب وارد شد. ابتدا نظر بنده را جويا شدند كه من هم موافق بودم و تأييد كردم... قرار بر اين شد كه بنده در ساعتي مقابل در لانه حاضر شوم كه تا حدودي روشن شده باشد كه كار طبق برنامه پيش مي‌رود كه همين كار هم انجام شد و البته به دليل ترافيك آن روز در مسير دانشگاه تا لانه، مقداري ديرتر به در «لانه» رسيدم و پس از ورود به در لانه جاسوسي و آشنايي مختصري از محيط و جريان پيشرفت كار، با دفتر «حضرت امام» (ره) در قم تماس گرفتم و پس از توضيح مختصر اصل طرح و مراحل انجام شده براي حاج احمد آقا، از ايشان خواستم به اطلاع حضرت امام (ره) برسانند...(صص۸۳-۸۲)

□ وقتي دولت آمريكا شاه را به آمريكا برد، در تهران شايع شد كه دولت آمريكا شاه را به آمريكا برده است تا در آنجا به سوء قرزندش از سلطنت استعفا كند و آمريكا سلطنت قرزند او را به رسميت بشناسد و اين خبر به اندازه‌اي آقاي خميني را نگران ساخته بود كه بعد از قريب ۹ ماهي كه از پيروزي انقلاب مي‌گذشت و حتي از اوايل آذر ماه ۵۷- تا زمانيكه شاه را به آمريكا برده‌اند، كمتر مطالب تند و تيزي عليه آمريكا بر زبان رانده است حملات سختي را به آمريكا آغاز كرد.(ص۸٤)

□ به هر حال اين مطلب را كه آقاي خوئيني‌ها در رابطه با مسئله گروگان‌گيري و طرح آن در سال ۱۳۷۹ عنوان كرده است، با گفتگويي كه در زمان اشغال سفارت، با روزنامه انقلاب اسلامي در محل سفارت بعمل آورده است مقايسه كنيد. آقاي خوئيني‌ها مي‌گويد: «ساعت ۱۱ صبح در محل كارم جامجم (راديو و تلويزيون) بودم كه به من اطلاع داده‌اند يك گروه از دانشجويان مسلمان مي‌خواهند سفارت آمريكا را در اعتراض به دولت آمريكا به تصرف در آورند. زماني به اينجا رسيدم كه سفارت در اختيار دانشجويان بود. از آنجائيكه آنان را مي‌شناختم و مي‌دانستم كه صددرصد در خط امام هستند و به هيچ گروه دسته‌اي وابسته نيستند به آنان ملحق شدم و تا پايان اين حركت اينجا خواهم ماند.» آقاي خوئيني‌ها در ابتدا مي‌گويد: كه ساعت ۱۱ به ايشان خبر داده‌اند كه يك گروه دانشجوي مسلمان مي‌خواهند سفارت را اشغال كنند. اما سپس عنوان مي‌كند: كه قبلاً آنان را مي‌شناخته و مي‌دانسته است كه صددرصد در خط امام هستند و به گروه و دسته‌اي وابسته نيستند. با زبان بي‌زباني مي‌گويد: كه با گروگان‌گيرها قبلاً رابطه و يا جلساتي داشته و يا با هم همكاري مي‌كرده‌اند.(صص۸٦-۸۵)

□ آقاي بهزاد نبودي... سخنگوي دولت: «بنظر من اشغال جاسوسخانه ثمرات بسياري براي ما داشت. از نظر خارجي غولي بنام شيطان بزرگ آمريكا ثابت شد كه هيچ چيز نيست. و روزي كه جاسوسخانه اشغال شد بعضي افراد دست و دلشان مي‌لرزيد كه چه پيش خواهد آمد و مگر مي‌شود دست به جاسوسخانه دولت فخيم آمريكا زد؟ و مردم ما ثابت كردند كه مي‌شود با ابرقدرتها در افتاد. همچنين مردم ما نشان دادند كه زير پوشش مأموريتهاي ديپلماتيك چه فجايعي انجام مي‌شود.(ص۸۷)

□ آقاي سيدمحمد خاتمي رئيس‌جمهور كه امروز در رابطه با مسئله گروگان‌گيري و اشغال سفارت آمريكا اظهار مي‌دارد: مسئله گروگانگيري و اشغال سفارت آمريكا، يك كار نپخته احساسي بوده، آن روز كه وي سرپرست كيهان بود در كدام سمت و سوء عمل مي‌كرده است. وي در يادداشتي تحت عنوان «كارتر رفت»... مي‌گويد: «... اينجا لازم است كه يكي از بزرگترين فرازهاي انقلاب را به ستايش بنشينيم و كار بزرگ اشغال مركز فرمانروايي آمريكا بر ايران زمان شاه را بوسيله دانشجويان مسلمان پيرو خط امام گرامي بداريم. اين عمل بزرگ بود كه توطئه وحشتناك آمريكا را در زمينه نفوذ در مراكز بالاي تصميم‌گيري و اجرايي جمهوري نوپاي اسلامي خنثي كرد و به مردم شهيد داده ايران آگاهي فراوان بخشيد تا بتوانند نقشه‌هاي بعدي آمريكا را كه بخشي از آن با افشاي اسناد لانه جاسوسي بر مردم معلوم شد نقش برآب كنند.»(صص۸۸-۸۷)

<u>سازمان مجاهدين انقلاب اسلامي و گروگان‌گيري</u>

□ آقاي بهزاد نبوي سخنگوي دولت رجايي و وزير مشاور در امور اجرايي و مسئول مذاكره با امضاي بيانيه الجزاير و... است يكي از مهمترين رهبران بلند پايه سازمان مجاهدين انقلاب... اين سازمان در كميته‌هاي انقلاب، زندان‌ها، دادگاههاي انقلاب و سپاه پاسداران نقش داشت و حتي در دستگيريها، بازداشتها و بازجويي‌ها شركت مي‌كرد. همچنانكه در بخش دستگيري سعادتي ملاحظه كرديد، جزوه بازجويي حماد شيباني و محمد رضا سعادتي توسط اين سازمان انتشار پيدا كرد... در اين رابطه آقاي محسن رضايي يكي ديگر از اعضاء بلندپايه سازمان آشكار مي‌سازد كه دانشجويان پيرو خط امام پيش ايشان آمده و گفته‌اند كه مي‌خواهيم سفارت آمريكا[۱۷]

را بگيريم. (ص۸۸)

□ حال با توجه به مطلب ذكر شده به توضيح دو ثمره‌ايكه به زعم آقاي بهزاد نبوي، گروگان‌گيري در برداشته مي‌پردازم: نكته اول اين بود كه گروگان‌گيري جناح خاصي را از قدرت به زير كشيده است. در اين نكته آقاي سيدمحمد خاتمي نيز با وي- اما با بيان اتهام گرايانه‌تري- به نوعي مشترك است. تا آنجا كه وي در مورد گروگان‌گيري مي‌گويد: «توطئه وحشتناك آمريكا را در زمينه نفوذ در مراكز بالاي تصميم‌گيري و اجرايي جمهوري نوپاي اسلامي خنثي كرد. در هر دو مورد با وجوديكه گفته‌ها صريح اظهار نشده‌اند اما روشن است كه منظور به زير كشيده شدن دولت موقت و نهضت آزادي است. اگر واقعاً شما بطوريكه خود اظهار مي‌داريد كه پيرو امام و ولايت فقيه بوده‌ايد و نه درصدد تصرف قدرت به هر قيمت، پس چگونه نمي‌دانستيد و يا مطلع نبوديد كه مرحوم مهندس بازرگان تا قبل از اشغال سفارت آمريكا بوسيله دانشجويان پيرو خط امام چندين بار استعفاي خود را تقديم آقاي خميني كرده بود و آقاي خميني استعفاي ايشان را نپذيرفته بود؟ (ص۸۹)

□ اين بيان صريح آقاي نبوي مرا از هرگونه اظهاري در اين مورد بي‌نياز مي‌كند الا اينكه در آن دوران يعني بعد از اشغال سفارت و گروگان‌گيري هر وقت كلمه ليبرال و ليبرالها را بكار مي‌بردند، منظورشان همه ملپون، نهضت آزادي و ساير گروههاي غيرحزب الهي غيرمركسيست بود. از خلال مطالب گذشته حداقل اين نكته روشن مي‌شود كه اينان مسئله اشغال سفارت و گروگان‌گيري را به طرق مختلف به دستمايه، حذف ديگران تبديل كردند و تاتوانستند بخشهايي را حذف و يا از صحنه مبارزه به در كردند. لازم به ذكر است كه كلمه ليبرالبسم سازشكار را اولين بار آقاي دكتر پيمان در مورد دولت موقت بكار برد. (ص۹۰)

آيا گروگان‌گيري طرح و كار عده‌اي دانشجو بود يا...

□ آيا طرح گروگان‌گيري و اشغال سفارت آمريكا تنها كار تعدادي دانشجو و از مغز چند دانشجو خطور كرده بود و يا خير؟ كساني و يا سازمانهاي ديگر و غيرمستقيم آمريكايي‌ها در آن دست داشته‌اند؟... سخنگوي دانشجويان پيرو خط امام در اولين كنفرانس مطبوعاتي در تاريخ دوشنبه ۱۴ آبان ۵۸، اظهار داشت: «در مورد سپاه پاسداران نيز بگويم برغم اينكه خيلي‌ها سعي در لوث كردن و ارتجاعي نشان دادن سپاه دارند. سپاه پاسداران ماهيتي دقيقاً ضدامپرياليستي و مترقي داره. در اين جريان كاملاً از ما حمايت كردند بعد از تصرف سفارت آنها آمدند و مردم را راهنمايي كرده و نظم را برقرار ساختند. پاسداران سفارت را در حلقه كنترل خود دارند و ما بسيار از آنها متشكريم.»... اظهارات صريح دانشجويان پيرو خط امام در اولين كنفرانس مطبوعاتي خود، در تاريخ ۱۴ آبان ۵۸ و در پايان كار گروگان‌گيري جاي هيچ شك و اعوجاجي باقي نمي‌گذارد كه گروگان‌گيرها، از ابتداي كار تا انتهاي آن در كنف حمايت سپاه پاسداران بوده‌اند. (ص۹۱)

□ ستاد مركزي كميته انقلاب اسلامي در تاريخ ۲۲ آبان ۵۸، طي اطلاعيه‌اي اعلام داشت كه از اين پس پاسداري از سفارت آمريكا را بويژه شبها بعهده خواهد داشت. متن اطلاعيه ستاد مركزي كميته انقلاب اسلامي باين شرح است: «بسمه‌تعالي- در اين هنگام كه دانشجويان پيرو خط امام پايگاه جاسوسي آمريكا را تصرف نموده‌اند و گروههاي مختلف مردم با آنها همكاري و همدردي نموده‌اند و چون در تمام دوران انقلاب هماهنگي بين كميته‌ها و مردم بوده و نيروي كميته نيروي مردمي از ميان توده‌ها برخاسته لذا براي همدردي و هماهنگي با دانشجويان پيرو خط امام كميته مركزي مقرر داشت كه هر شب يكي از كميته‌هاي مناطق (۱۴ گانه) با دانشجويان همگام و شب را در حوالي سفارت پاسداري نمايند. بديهي است كه برادران مبارز كمافي‌السابق با دانشجويان هماهنگ بوده و آنان را در همه حال همراه نموده و لحظه‌اي آنها را تنها نمي‌گذارند. ستاد مركزي كميته انقلاب اسلامي محمد رضا مهدوي‌كني.» (ص۹۲)

گروگانها بعد از حمله به طبس

□ گروگان‌گيرها از ابتداي كار گروگان‌گيري تا انتهاي آن با هدايت و كمك عوامل و عناصر پشت پرده كه البته چندان هم از ديدها مخفي نبوده مانع هر نوع راه‌حل عاقلانه معضل گروگان‌گيري شدند تا اين كه سرانجام با چراغ سبز آمريكا، عراق به ايران حمله كرد و سپس حل مسئله به بدترين و خفت‌بارترين شكل ممكن انجام پذيرفت و اگر نگوييم گروگان‌گيرها عامل اصلي بازسازي استبداد در جمهوري اسلامي شدند اما در شمار گروههايي بودند كه نقش اول را در بازسازي استبداد، بازي كردند. (ص۹۳)

علت اشغال سفارت

□ دانشجويان پس از اشغال سفارت و به گروگان گرفتن كاركنان آن در اطلاعيه‌ها و كنفرانس‌هاي مطبوعاتي و راديو تلويزيوني اعلام كردند، «ما دانشجويان مسلمان دانشگاهها هستيم خود را پيرو خط امام مي‌دانيم و به هيچ گروه خاصي بستگي[۹۸]

نداريم تحليلي را كه ما به آن رسيده‌ايم اين است كه اسلام يك مكتب ضد امپرياليستي است و با هرگونه سلطه‌جويي و خوي امپرياليستي كه از سوي آمريكا اعمال مي‌شود مخالفت مي‌كند. اصولاً اسلام نمي‌تواند موافق هيوه‌هاي گسترش طلبي و سلطه‌جويي باشد... در ارگانهاي دولتي عناصر ساواكي پيدا مي‌شود. يكسري قراردادها نوشته مي‌شود. هيئت دولت در الجزيره با برژينسكي ملاقات مي‌كند در حاليكه هيچكدام از اين حركات در خط امام نيست و با موضع ضد امپرياليستي ايشان نمي‌خواند... ما دانشجويان پيرو خط امام از موضع قاطعانه امام در مقابل آمريكاي جهانخوار به منظور اعتراض به دسيسه‌هاي امپرياليستي و صهيونيستي سفارت جاسوسي آمريكا در تهران [را] به تصرف درآورده‌ايم تا اعتراض خويش را بگوش جهانيان برسانيم. اعتراض به آمريكا جهت پناه دادن و استفاده از شاه جنايتكاري كه قاتل دهها هزار زن و مرد بخون خفته اين مملكت است اعتراض به آمريكا به خاطر توطئه‌ها و دسيسه‌هاي ناجوان مردانه‌اش در مناطق مختلف كشور ما و نفوذ در ارگانهاي اجرايي مملكت.» (ص٩٤)

پشتيباني همه جانبه از عمل دانشجويان

□ بردن شاه به آمريكا به بهانه بيماري- در صورتيكه بنا بگفته متخصصين مداواي بيماري وي، در خارج از آمريكا امكان‌پذير بود- حمايت آمريكا از شاه تلقي شده و احتمال كودتاي ٢٨ مرداد ديگري به نفع فرزندش جو ترس و وحشت در كشور و آقاي خميني ايجاد كرد. و با حملات سخت آقاي خميني به آمريكا و كارتر و اظهار نگرانيهاي خود، از حمايت احتمالي آمريكا از شاه، جو متشنج و پرالتهابي را بوجوه آورد. پس از اشغال سفارت و گروگان گرفتن كارمندان آن، دانشجويان در اطلاعيه‌ها و كنفرانس مطبوعاتي و راديو تلويزيون در توضيح علت اقدام خود عنوان كردند: - پناه دادن شاه به آمريكا و تا آمريكا شاه را تحويل ندهد ما هم سفارت را پس نخواهيم داد. - سفارت آمريكا مركز جاسوسي بوده است. - در اغتشاشات كردستان، سيستان‌وبلوچستان و خرمشهر آمريكا دست داشته است. - آمريكا در جامعه و ارگانهاي اجرايي كشور نفوذ دارد. - ملاقات نخست‌وزير در الجزيره با برژينسكي مخالف خط امام است. (ص٩٥)

□ چنان جوي بوجود آمد كه احدي را ياراي مخالفت با گروگان‌گيري نبود. حتي آقاي خلخالي مقاله‌اي در ذم گروگان‌گيري براي چاپ به روزنامه بامداد داده بود كه با بالا گرفتن جو با توسل به تهديد مقاله را پس گرفت. در اين جو احساسي برانگيخته شده، سازمانها، گروه‌ها، و شخصيتها - به جز چند استثناء- همه و همه براي اينكه از غافله [قافله] عقب نمانند و يا شايد از اين نمد كلاهي هم نصيب آنها شود، بدون فكر و توجه به مسائل پشت پرده آن و عواقبي كه ممكن است اين معضل براي كشور ببار آورد، طي اطلاعيه‌ها و اعلاميه‌هاي مختلف و حاضر شدن در تظاهرات مقابل سفارت، حمايت و پشتيباني خود را از عمل دانشجويان به نمايش گذاشتند. (ص٩٦)

بني‌صدر و گروگان‌گيري

□ طبيعي بود كه دولت موقت مخالف عمل آنها باشد چون بنا به زعم خود گروگانگيرها و كارگزارانشان اين عمل در واقع كودتايي بود براي سقوط دولت موقت. آقاي بني‌صدر در اين رابطه مي‌نويسد: «وقتي گروگان‌گيري واقع شد، عصر هنگام جلسه شوراي انقلاب تشكيل بود. اعضاي دولت موقت اشغال سفارت و گروگان‌گيري را كودتا بر ضد حكومت خود مي‌خواند. من نيز براين باور بودم و سر مقاله‌اي نيز نوشته و اينگونه بردن را سنگذاري شومي خواندم.»... سرمقاله روز دوشنبه ١٤ آبان ٥٨ روزنامه را تحت عنوان «آمريكا و انقلاب» به نكات منفي و مثبت اين رويداد اختصاص داد و نوشت: «ديروز دانشجويان سفارت آمريكا را اشغال كردند. اين كار مثل هر كار ديگر جنبه‌هاي مثبت و جنبه‌هاي منفي دارد. جنبه‌هاي منفيش اينها هستند: دولت در دست رهبري انقلاب است بنابراين راه اقدامهاي رسمي بر روي او باز است. اگر عدم رضايت عمومي از سياست آمريكا تا به اين حد است، دولت مي‌توانست قطع رابطه كند و هر اقدام را لازم مي‌ديد در داخل و خارج كشور به عمل آورد. وقتي سفارت تعطيل نشده است يعني دولت ترجيح داده است روابط با آمريكا قطع نشود و امنيت آن را برعهده گرفته است. اشغال سفارت دستكم مبين عجز دولت موقت انقلاب از حفظ امنيت حتي در مركز كشور است و بر اين امر نتايج نامطلوب بار است. اين امر آشكار مي‌كند كه ميان سياست خارجي دولت و تمايلات عمومي سازگاري وجود ندارد چرا كه نمي‌توان گفت از اين كار آگاه بوده و بدان رضا داده است. مصاحبه راديو- تلويزيوني نمايندگان دانشجويان نيز حكايت داره كه اشغال سفارت نوعي اعتراض به رويه دولت در سياست خارجي به خصوص در رابطه با آمريكاست. حال پرسيدني است كه وقتي سياست خارجي مطلوب نيست چرا مستقيم عمل نمي‌شود تا آنرا تغيير دهد؟ (صص٩٧-٩٦)

□ سرانجام دولت موقت به علت اشغال سفارت و گروگانگيري و تأييد آقاي خميني و آنرا انقلاب دوم خواندن و يا به دلايلي كه در متن استعفاي مرحوم مهندس بازرگان آمده است و يا آنچه كه خود آن مرحوم مي‌گويد كه قبلاً تصميم به استعفاء گرفته شده بود و يا مجموعه اينها زماني كه براي استعفاء انتخاب شده بود، زمان بسيار نامناسبي بود كه نتايج نامطلوب خود را نيز ببار آورد.(ص۹۷)

فصل سوم: دولت شوراي انقلاب و بني‌صدر

□ بعد از اينكه مرحوم مهندس بازرگان استعفاي دولت خود را تقديم رهبر انقلاب كرد، آقاي خميني اين بار استعفاي وي را پذيرفت و طي حكمي شوراي انقلاب را مامور تشكيل دولت كرد. آقاي ابوالحسن بني‌صدر در جلسه پنجشنبه ۱۷ آبان ۵۸ شوراي انقلاب به سرپرستي وزارت امورخارجه منصوب شد. وي قبل از منصوب شدن به سرپرستي وزارت خارجه هنگام غروب به سفارت آمريكا رفت و با رهبران گروگانگير در اطراف و جوانب مختلف مسئله با آنها به بحث و گفتگو پرداخت. اينجانب و آقاي مصطفي انتظاريون نيز در اين ديدار همراه آقاي بني‌صدر بوديم. ظاهراً از بحث و گفتگوها چنين استنباط مي‌شد كه پذيرفته‌اند با فشار بر آمريكا و گرفتن امتيازات و شناختن استقلال كامل انقلاب و مداخله نكردن در امور ايران و كمك نكردن به ضد انقلاب و استرداد شاه و يا حداقل بيرون كردن شاه از آمريكا، گروگانگيري را خاتمه دهند.(ص۹۸)

□ بني‌صدر سياست خارجي را در جهت حل مسئله گروگانگيري و تبديل كردن نقاط ضعف آن به نقاط مثبت به منظور با گرداندن شاه و استرداد اموال وي و خاندانش و نيز بريدن از روابط وابستگي به آمريكا سازماندهي و كوشش كرد كه با استفاده از اشغال سفارت كه نشان مي‌داد، اين مكان نه يك سفارت بلكه مركز جاسوسي و مركز واقعي حكمراني بر ايران دوران شاه بوده است، سياست استعمارگرانه آمريكا را به چالش بكشاند، محور برنامه‌اش را.(ص۹۸)

□ وي به محض استقرار در وزارت خارجه با پيامهاي خود به ملت آمريكا، ملت عرب، به مردم اروپا، به مردم آفريقا، متناسب با شرايط و روابط اين ملتها، به توضيح سياست جمهوري اسلامي پرداخته و حمايت آنها را از حقوق حقه ملت ستمديده ايران در برابر امپرياليسم آمريكا خواستار شده است. محتواي اين پيامها با توجه به روانشناسي، حافظه تاريخي و خصايص اخلاقي ملتهاي مورد خطاب، در برگيرنده مطالب آموزنده، ارزنده و مهمي است. خوانندگان مي‌توانند به متن آنها مراجعه كنند.(ص۹۹)

پهم زدن سفر مياه آمريكايي

□ وزارت امور خارجه با صدور اطلاعيه‌اي اعلام كرد كه با تصويب شوراي انقلاب هياتي از طرف دولت آمريكا به ايران مي‌آيد تا با مقامهاي شوراي انقلاب و دولت جمهوري اسلامي مذاكره كند. آقاي خميني طي اطلاعيه‌اي، مذاكره با مقامات آمريكايي را ممنوع اعلام كرد: «بسم‌الله‌الرحمن الرحيم، از قرار اطلاع نمايندگان ويژه كارتر در راه ايران هستند و تصميم دارند به قم آمده و با اينجانب ملاقات نمايند. لذا لازم مي‌دانم متذكر شوم دولت آمريكا كه با نگهداري شاه اعلام مخالفت آشكار با ايران را نموده است و از طرفي ديگر، آنطور كه گفته شده است سفارت آمريكا در ايران محل جاسوسي دشمنان ما عليه نهضت مقدس اسلامي. لذا ملاقات با من بهيچ وجه براي نمايندگان ويژه و علاوه بر اين: ۱- اعضاي شوراي انقلاب اسلامي بهيچوجه نبايد با آنان ملاقات نمايند. ۲- هيچيك از مقامات مسئول حق ملاقات با آنان را ندارند. ۳-اگر چنانچه آمريكا شاه مخلوع، اين دشمن هماره يك ملت عزيزمان را به ايران تحويل دهد دست از جاسوسي بر ضد نهضت ما برداره راه مذاكره در موضوع بعضي از روابطي كه به نفع ملت است باز مي‌باشد. روح‌الله الموسوي الخميني شانزدهم آبان ۵۸».(ص۱۰۰)

□ بطوريكه از اطلاعيه آقاي خميني آشكار است، هنگام صدور اطلاعيه، نمايندگان آمريكا در راه ايران بوده‌اند و سفر اين هيئت با تصويب شوراي انقلاب و وزارت خارجه صورت گرفته است. در حقيقت آقاي خميني با عمل خود نشان داد كه پشيزي براي شوراي انقلاب و وزارت خارجه قائل نيست.(ص۱۰۰)

شوراي امنيت

□ آقاي بني‌صدر در وزارت خارجه براي موفقيت و تسليم شاه به ايران براي محاكمه و برگرداندن اموال و ثروتهاي وي و خانواده‌اش كه از ايران خارج كرده‌اند و نيز خنثي كردن اقدامات آمريكا، ديپلماسي جديدي را همراه با برنامه تدارك ديده، قدم به قدم آنها را به اجراء مي‌گذاشت.(ص۱۰۰)

□ [آقاي بني‌صدر:] اگر آمريكائيها شك دارند كه او يك جنايتكار بين‌المللي است، بياد بياورند كودتاي ۲۸ مرداد را كه خود در آن دست داشتند. بياد بياورند وزير خارجه بيمار و تير خورده ايران (دكتر سيدحسين فاطمي) را كه شاه او را با بلانكارد به ميدان تير برد و تيربارانش كرد. شما كه از اين سوابق خبر داريد و در آنها دست داشته‌ايد، شما مي‌گوئيد مريض است، باشد، بازپرسي كه[۲۰]

مي‌شود كرد. آيا زبان هم نداره؟ و هر وقت بازپرسي تمام شد يك دادگاه بين‌المللي تشكيل مي‌دهيم. اگر معلوم شد خيانتي انجام نداده ببريدش. و اگر خيانتش معلوم شد و او محكوم شد، آنوقت مي‌شود تقاضا كرد كه اين محكوم بيمار است. و آنوقت خواهيد ديد كه چه كسي انسانيت داره. شما چه كسي هستيد كه به ما درس انسانيت بدهيد. ما مي‌خواهيم كه راه فساد بسته شود. اگر معلوم شد كه مي‌توان خيانت كرد و بعد به آمريكا فرار كرد و پولهاي دزدي را خورد، فساد اوج مي‌گيرد و همه داوطلب خيانت مي‌شوند. شما مي‌خواهيد راه فساد باز باشد تا نوكرانتان به خيانت ادامه دهند... من از تمام سفراي مقيم مركز خواهم خواست كه دخالت كنند و آمريكا را زير فشار قرار بدهند تا با تسليم شاه موافقت كند.» (ص١٠١)

□ سپس با كوششهاي گسترده ديپلماتيك ايران و حمايت كشورهاي غيرمتعهد از تقاضاي ايران و نامه دولت پاكستان به دبيركل سازمان ملل، پس از آنكه تظاهرات ضد آمريكايي پاكستان را فراگرفت و سفارت و مؤسسات آمريكا در آن كشور به آتش كشيده شد و سفارت به صورت ويرانه‌اي درآمد و ازتقاضاي ايران مبني بر تشكيل شوراي امنيت حمايت كرد. بطوري كه كمي ديرتر خواهيد ديد كارتر و شوراي امنيت تسليم خواست ايران شدند... ايران با اشغال سفارت آمريكا و به گروگان گرفتن كاركنان آن قدم به قدم درگير بحراني شده بود كه گروگان‌گيرها بوجود آورده و با پشتيباني آقاي خميني و روحانيت حاكم بصورت بحراني همه جانبه و جهاني ادامه پيدا كرد، كه در ابتدا با بلوكه كردن دارائي‌هاي كشور و تحريم اقتصادي و سپس انزواي كامل سياسي، كشور را بطرف جنگي همه جانبه و ناخواسته مي‌كشانيد. هر راه‌حلي براي خاتمه يافتن گروگان‌گيري كه منافع ايران را در برمي‌گرفت، از روي جهالت و يا طرح از پيش تدارك ديده شده توسط دانشجويان و آقاي خميني نقش برآب مي‌شد. آقاي بني‌صدر پس از گفتگو با آقاي خميني و پذيرش سرپرستي وزارت خارجه تا حل بحران گروگانگيري، براي بار دوم به سفارت رفت و با دانشجويان و آقاي خوئيني‌ها به گفتگو پرداخت. اينجانب و آقاي انتظاريون نيز همراه وي بوديم. پس از بحثهاي مختلف كه با شوراي دانشجويان و آقاي خوئيني‌ها انجام گرفت سرانجام، دانشجويان پذيرفتند در صورتيكه آقاي بني‌صدر با آقاي خميني مسئله را حل و فصل كند. آنها به آن گردن خواهند گذاشت. (صص١٠٤-١٠٣)

□ متن حكم آقاي بني‌صدر بدين شرح است: «برادران عزيزم آقاي محمد جعفري معرفي مي‌شود كه دائم با شما در تماس باشد و هر وقت مطلبي بود كه لازم ديديد اينجانب از آن آگاه گردم با ايشان در ميان بگذاريد. البته ترتيبي داده شود كه ايشان تلفني در دسترس داشته باشند كه هر وقت كاري بود وسيله ايشان به اطلاع شما برسد. ابوالحسن بني‌صدر ٥٨/٨/٢٨ (ص١٠٤)

□ اينجانب همان روز به سفارت رفتم و پس از معرفي خود و صدور مجوز بدرون سفارت به اتاق روابط عمومي هدايت شدم. در آنجا آقاي شمس (شمس‌الدين وهابي) نامه را گرفت و به شورا برد و پس از بازگشت زير همان نامه كه فتوكپي آنرا به من بازگردانند. آقاي ميردامادي از طرف شورا نوشته بود: ايشان بيايند روزها در اتاق روابط عمومي باشند. دو يا سه روز به سفارت رفتم و در اطاق روابط عمومي ماندم و هر چه بنا بود بفهمم. فهميدم. آمدم و به آقاي بني‌صدر گفتم. لطفاً مرا از اين كار معاف كنيد. پرسيدند چرا و چه شده است. پاسخ دادم بطوري كه استنباط كرده و بر من روشن شده است، اينان بنا ندارند كه بحران گروگان‌گيري حل بشود. (ص١٠٤)

□ [از نامه بني‌صدر به دانشجويان]: طبق قرار شب اول، قم يعني حاج احمد آقا به آقاي موسوي تماس گرفته‌اند و قرار شده است عضو كنگره آمريكا و ايرلندي برنده جايزه صلح بتوانند گروگانها را ببينند و به آنها نيز اطلاع داده شده است. اينك شما مي‌گوئيد راه نمي‌دهيد. براي اينجانب جز اين راه نمي‌ماند كه با برادرانه از شما بخواهم مرا در وظيفه‌ام ياري كنيد و در تصميم خود موافق قرار و عهد شب اول تجديد نظر كنيد و يا ناچار حقيقت را با مردم در ميان بگذارم.» (ص١٠٥)

□ شوراي انقلاب در جلسه ٢٢ آبان ٥٨ (١٣ نوامبر ٧٩) تصميم به قطع صدور نفت به آمريكا گرفت و ساعت ٢٢/٣٠ تلويزيون برنامه عادي خود را قطع كرده و اطلاعيه شوراي انقلاب مبني بر قطع صدور نفت به آمريكا را انتشار داد. و هم زمان جيمي كارتر در ساعت ٢٣ شخصاً از طريق تلويزيون‌هاي آمريكا اعلام كرد، ديروز دستور داده است خريد نفت از ايران فوري قطع شود. قبلاً در شوراي انقلاب درباره قطع نفت به آمريكا و خارج كردن دارائي‌هاي ايران از بانكهاي آمريكائي بحث شده بود. حال همزمان اعلام شدن قطع نفت به آمريكا و تحريم آمريكا مبني بر خريدن[٢١]

نفت از ایران وسیله آمریکا سئوال برانگیز بوده. که آیا چگونه آمریکائی‌ها از تصمیم ایران مطلع شده و پیش‌دستی کرده‌اند؟ و بویژه در مورد اعلام خارج کردن پولهای ایران از بانکهای آمریکائی و توقیف آن وسیله آمریکا. به این مسئله و پاسخ سئوال فوق در بخش جنگ در جبهه اقتصادی باز خواهم گشت. چهارشنبه ۲۳ آبان ۵۸ (۱۴ نوامبر ۷۹). کارتر رئیس جمهور آمریکا دستور توقیف دارائی‌های ایران در آمریکا را صادر کرد. (ص۱۰۵)

□ کارتر رئیس‌جمهور آمریکا، چهارشنبه ۳۰ بهمن ۵۸ (۲۱ نوامبر ۷۹) پس از ملاقات با مشاوران ارتش و سیاست خارجی خود در کاخ سفید، اخطار شدیدالحنی به ایران داد و برای اولین بار توسل به اقدام نظامی در صورتیکه آیت‌الله خمینی تهدید خود مبنی بر محاکمه گروگانها را عملی سازد، مطرح ساخت و اعلام کرد در صورتی که بیش از این به آمریکا فشار آورد، با اقدام نظامی مواجه خواهد شد. (ص۱۰۶)

برنامه بنی‌صدر برای حل بحران گروگان‌گیری

□ به هر حال، جنگی از طریق دانشجویان پیرو خط امام و عاملان و آمران پشت پرده گروگان‌گیری به ایران تحمیل شده بود و دولت آمریکا، دست به اقدامات گسترده‌ای که بخشی از آن از نظرتان گذشت علیه ایران زد و سرانجام به جنگ تحمیلی عراق علیه ایران و بیانیه اسارتبار الجزایر منتهی شد. آقای بنی‌صدر سرپرست وزارت خارجه و وزیر اقتصاد و دارائی در جهت حل مسئله گروگان‌گیری که آنرا بدرستی بلای جان ایران می‌دانست و برای پیروزی در این جنگ تحمیل شده برنامه خود را در دو جبهه سیاسی و اقتصادی استوار ساخته بود... با وجودیکه بسیاری از کشورها از بعضی از مواضع ایران حمایت می‌کردند، اما بدون استثناء نگهداشتن گروگان‌ها و محاکمه آنها به عنوان جاسوس را محکوم می‌کردند. مقابله با چنین بحرانی نیز همه جانبه بهم پیوسته و در هم ادغام شده بود. (ص۱۰۶)

جنگ در جبهه سیاسی

□ برنامه بنی‌صدر در جبهه سیاسی در مرحله اول در جهت فشار وارد کردن بر آمریکا از طریق بکارگیری امکانات مختلف دیپلماسی و تبلیغات حق طلبانه و بویژه با جلب نظر و بدست آوردن موافقت کشورهای غیر متعهد، کشورهای اسلامی و آفریقائی و اروپائی برای وارد کردن آمریکا به قبول خواسته‌های به حق ایران استوار بوده و در مرحله دوم نشان دادن مظلومیت ایران و از بین رفتن حقوق حقه ملت وسیله رژیم وابسته آمریکایی که با کودتای انگلیس- آمریکائی ۲۸ مرداد سیا بر ملت ایران تحمیل شده بود و سرانجام با پیدا کردن راه‌حلهای مناسب در جهت تأمین منافع و حقوق از دست رفته گذشته با همراهی و موافقت آقای خمینی و تصویب شورای انقلاب و آزادی گروگانها بحران گروگان‌گیری خاتمه می‌یافت. (ص۱۰۷)

□ با وجودی که آمریکائی‌ها مانع تشکیل شورای امنیت شدند، کوششهای همه جانبه و مختلف ایران، کم‌کم اثر خود را در بین دولتها و ملتهای مختلف آشکار کرد. بویژه بعد از تحریم اقتصادی ایران و توقیف دارائی‌های کشور در بانکهای آمریکائی به وسیله دولت آمریکا. کشورهای عربی به خصوص از این اقدام آمریکا به وحشت افتاده و به این فکر افتادند که آمریکا دارای چنین سیاستی استعمارگرانه و تجاوزکارانه‌ای است که هر گاه بخواهد، حتی به بهانه‌های کوچك، سرمایه کشورهای دیگر را به خطر می‌اندازد. اجلاس اتحادیه وزیران عرب، اقدام کارتر مبنی بر مسدود کردن سرمایه‌های ایران در بانکهای آمریکائی را مورد انتقاد قرار داد. دولت شوروی علاوه بر اینکه خاطرنشان ساخت که از تشکیل شورای امنیت به تقاضای ایران جانبداری می‌کند. گرومیکو وزیر امور خارجه آن کشور گفت: شوروی اجازه دخالت نظامی آمریکا در ایران را نمی‌دهد. (ص۱۰۹)

پاسخ به رئیس مجمع عمومی سازمان ملل متحد

□ آقای بنی‌صدر در تاریخ ۳ آذر ۵۸، در پاسخ به رئیس مجمع عمومی سازمان ملل، به وی می‌نویسد: «...آمریکا در ایران به اقرار صریح ایزنهاور رئیس جمهور وقت آن کشور، کودتا کرد و رژیمی سخت خشن و بسیار فاسد به ملت ما تحمیل کرد، و سازمان ملل هیچگاه لب به اعتراض نگشود. رفتار رژیم شاه سابق با مردم ایران «امر داخلی» تلقی شد و [با] سکوت مایوس کننده آن سازمان و «جامعه بین‌الملل متمدن» ملت ما در چنگال بزرگترین خیانتکاران زمان رها شد. آقای رئیس... پذیرفتن شاه سابق و بازتاب آن آیا سازمان ملل متحد مایل است ملت ایران باور کند که در این دنیا آمریکا حق مراجعه به آن سازمان برای ۵۰ تن کارمند مداخله‌گر خود دارد و ملت ایران حق تعقیب کسی که به نوکری آمریکا رفته، فرزندان او را کشته و ثروتهایش را به غارت داده است را ندارد؟ آقای رئیس، شما نیز چون ما می‌دانید که اگر سفارت ایران در آمریکا یك از هزار مداخله روزمره سفارت آمریکا در ایران را می‌کرد، مردم آمریکا بخود حق می‌دادند آن سفارت را با خاك برابر کنند. و همین دستگاه‌های تبلیغاتی شب و روز به ستایش آمریکائیان مشغول می‌شدند و شگفتی می‌آفریدند که این ملت تا کجا نگران استقلال؟؟

و شخصيت‌هاي خويش است. و ترديد نداريم كه شوراي امنيت سازمان ملل متحد نيز بر ضد اين اقدام قطعنامه صادر نمي‌كرد... آقاي رئيس... آيا شما مي‌توانيد به دولت آمريكا بقبولانيد كه شاه سابق با يك جاني عادي اين فرق را دارد كه خيانتش بر ضد تماميت بشريت و آينده او است و در شأن يك دولت نيست كه در جانبداري از او با ملتي بجنگد؟ كليد مشكل در قبولاندن اين حقيقت است ملت ايران شما را به انجام اين مهم دعوت مي‌كند.» (ص۱۱۰)

تسليم شدن به خواست ايران

□ با اوجگيري و به حالت انفجاري در آمدن روابط ايران و آمريكا و فراگرفتن موج تظاهرات ضدآمريكايي در پاكستان و به آتش كشيده شدن سفارت آمريكا در اسلام آباد، ضياء الحق رئيس‌جمهور پاكستان در ٤ آذر ۵۸ طي نامه‌اي به شوراي امنيت سازمان ملل متحد متذكر شد پاكستان نمي‌تواند در برابر احتمال كاربرد زور از جانب آمريكا عليه ايران بي‌تفاوت بماند وي اضافه كرده است كه از تصميم ايران مبني بر تشكيل اجلاس فوري شوراي امنيت همه جانبه حمايت خواهد كرد. (ص۱۱۱)

□ در همان روز ٤ آذر ۵۸ برابر ۲۵ نوامبر ۷۹ به ايران اطلاع داده شد كه فردا جلسه شوراي امنيت تشكيل مي‌شود. آقاي بني‌صدر در نامه‌اي به شوراي امنيت كه خلاصه آن به شرح زير است توضيح داد كه ما شوراي امنيت را براي چه مي‌خواستيم. « ...ما مي‌خواستيم از فرصت تشكيل شوراي امنيت حقايق زير را براي افكار عمومي مردم آمريكا و همه جهان روشن بگرانيم: ۱- شرح خيانت و جنايت و فساد شاه سابق و رژيم او... اما مردم دنيا از واقعيت وضع ايران ناآگاهند. ناچار مدرك كافي دراين باره جمع‌آوري و آماده كرده‌ايم در شوراي امنيت ارائه كنيم... ۲- پس از اثبات خيانت و جنايت و فساد شاه سابق، ما به استناد رويه و سنت ديرين همه ملتهاي روي كره زمين، تقاضاي استرداد شاه سابق از جامعه بين‌المللي را داريم...۳- شرح چگونگي حكومت دولت آمريكا بر ايران و توضيح اين امر كه چسان سفارت سابق آمريكا به مركز واقعي حكومت بر ايران و يكي از مراكز جاسوسي آمريكا در منطقه بدل شده بود. قراردادها اقارير و مشاركت مقامات آمريكا در فساد بي‌نظير دوران شاه سابق. اسنادي هستند كه براي ارائه به شوراي امنيت جمع‌آوري شده‌اند... در صورتي كه شوراي امنيت با يك هفته تأخير تشكيل شود ما براي توضيح حقايق بالا در جلسات آن شركت خواهيم كرد.» (ص۱۱۲)

□ قرار شد كه آقاي بني‌صدر شنبه ۱۱ آذر ۵۸ (اول دسامبر ۷۹) در جلسه شوراي امنيت شركت كند. در حاليكه تمام اين امور با جزئيات آن با مشورت و موافقت آقاي خميني و تصويب شوراي انقلاب انجام گرفته و برنامه تنظيم شده بود كه روز پنجشنبه بعدازظهر ۸ آذر ۵۸ (۳۰ نوامبر) آقاي بني‌صدر به نيويورك پرواز كند. ابتدا آقاي خميني دو روز قبل از عزيمت به نيويورك در پيامي به تاريخ ٦ آذر ۵۸ اعلام كرد: «اين روزها زمزمه آن است كه شوراي امنيت براي رسيدگي به امر گروگانها كه نزه ملت ما جاسوسي آنها ثابت است تشكيل بشود. آقاي كارتر پس از ماتور نظامي و سياسي راضي شده‌اند كه شوراي امنيت فقط براي رسيدگي به اين امر تشكيل شود. غافل از آنكه ملت ما مي‌دانند كه هر شورايي با محكمه‌اي كه تحت نفوذ مستقيم آمريكا تشكيل شود. از اول رأي آن ديكته شده است و محكوميت ملت مظلوم ما موره استقبال آنان است. ملت ما با شوراي امنيت فرمايشي كه از اول تكليف آن معلوم شده موافق نيست. رسيدگي به امر شاه مخلوع و امر جاسوسان در مركز جاسوسي جز ايران امكان ندارد زيرا علائم و شواهد جرم در ايران است و قابل انتقال به غير ايران نيست... (ص۱۱٤-۱۱۳)

□ طبق برنامه تنظيمي قرار بود آقاي بني‌صدر پنجشنبه ۸ آذر ۵۸ (۳۰ نوامبر ۷۹) تهران را به مقصد نيويورك ترك كند. ناگهان در اخبار ۲ بعدازظهر راديو اطلاعيه آقاي خميني مبني براينكه هيچ كس حق ندارد از ناحيه ايران در جلسه شوراي امنيت شركت كند، خوانده شد و همه رشته‌ها را پنبه كرد. كشورهاي غيرمتعهد كه با زحمات فراوان آماده پشتيباني از ايران شده بودند را بي‌تفاوت گردانند و اروپا را بطرف حمايت آمريكا سوق داد و بلوك شرق نيز ناچار گروگان‌گيري را تقبيح كردند. در نزه افكار عمومي و دولتهاي جهان، ايران كشوري شد كه خودش تقاضاي جلسه شوراي امنيت مي‌كند و آقاي خميني بدون اينكه اقلاً توضيح بدهد چرا انصراف پيدا كرده است، وزير خارجه‌اش را از شركت در جلسه ممنوع مي‌كند. و بدينسان ايران را در سطح كشورهاي جهان بطرف انزواي سياسي سوق داد و بدنيا نشان داد كسيكه براي وزراء و تصميم خودش احترام و ارزشي قائل نيست، جز با زبان زور نمي‌شود با وي طرف شد و اين است كه پي‌آمد آن جنگ تحميلي و امضاء بيانيه الجزاير شد. (ص۱۱٤)

□ به هر حال بعد از خوانده شدن اعلاميه تحريم رفتن به شوراي امنيت، در همان روز چهارشنبه آقاي بني‌صدر شوراي انقلاب را در حضور آقاي خميني به جلسه فوري دعوت[۲۲]

كرد. همه اعضاء شوراي انقلاب با هليكوپتر به قم رفتند. بعد از بازگشت از قم از آقاي بنيصدر پرسيدم نتيجه كار چه شد؟ وي فريب به اين مضمون گفت وقتي ما به قم رفتيم آقاي قطبزاده كه قبلاً خودش تنها رفته بود. آنجا نشسته بود. قبلاً قرار بود كه همگي اعضاي شوراي انقلاب به كار آقاي خميني اعتراض كنيم اما كسي لب از سخن نگشود... آقاي خميني گفت، طبق اطلاعات و خبرهاي رسيده اين آمريكاست كه موفق شده شوراي امنيت را تشكيل دهد و تشكيل شوراي امنيت موفقيتي براي آمريكا است و اگر با حضور وزير خارجه ايران قطعنامه‌اي عليه ايران تصويب مي‌شد. هم براي ما و هم براي شخصيت شما خيلي بد مي‌شد. در جواب گفتم. وقتي داشت همه چيز درست مي‌شد. شما چنين اعلاميه‌اي را بدون مشورت بر اساس خبر مجعول داده‌ايد. اين خبرها را كي به شما داده است؟ وي گفت اينها از راديو و تلويزيون منتشر شده و آقاي قطبزاده هم گفت كه خبرها را من داده‌ام پس از بازگشت از قم در فرودگاه مهرآباد در پاويون دولتي جلسه كرديم و من به شوراي انقلاب گفتم حالا كه آقاي قطبزاده اين آش را پخته است، پيشنهاد مي‌كنم. خودش را وزير خارجه بكنيد تا مسئله را حل كند.(ص١١٥)

□ چگونه است. كسي كه هم رهبر است و هم مرجع تقليد و مرجع روحاني. بدون تحقيق و بدون پرس‌وجو، بر اساس خبري مجعول دست به چنين خطايي بزند. البته به زعم اينجانب او اينقدرها هم ساده و خوش باور نبوده. بدنبال ذهنيات خود و كوبيدن ميخ خودش بوده و حتي در اين موره اولين بار نبوده كه زير قول و قرار خودش ميزد دفعه قبل هم ديديد كه با صدور اعلاميه‌اي سفر هيئت آمريكائي كه براي مذاكره با شوراي انقلاب كه شوراي انقلاب آنرا تصويب كرده و وزارت خارجه هم اطلاعيه داده بود را، تحريم كرده و بدينسان شوراي انقلاب و وزارت امور خارجه خودش را سكه يك پول كرد.(ص١١٦)

<u>اعلام خارج كردن سپرده‌هاي ارزي</u>

□ آقاي بنيصدر وزير اقتصاد و دارائي و سرپرست وزارت خارجه چهارشنبه بعدازظهر ٢٣ آبان ٥٨ (١٤ نوامبر ٧٩) در يك كنفرانس مطبوعاتي و راديو تلويزيوني كه در وزارت خارجه تشكيل شده بود شركت كرد و به سئوالات خبرنگاران داخلي و خارجي پاسخ داد. «آقاي بنيصدر اعلام كرد دولت ايران تصميم گرفته است كليه سپرده‌هاي ذخيره ارزي خود را از بانكهاي آمريكايي خارج كنند. وي گفت، در اين مورد هيچگونه نگراني از جهت مسدود شدن اين حسابها توسط دولت ايالت متحده آمريكا وجود نداره زيرا بيشتر اين سپرده‌ها در شعبات بانكهاي آمريكايي در اروپا مي‌باشد. ايران نزديك به ١٢ ميليارد دلار سپرده ارزي در بانكهاي اروپايي آمريكايي داره كه بيشترين مبلغ آن در بانكهاي آمريكائي و مخصوصاً چيس مانهاتان بانك متعلق به راكفلر است مي‌باشد.(ص١١٧)

<u>توقيف سپرده‌هاي ايران</u>

□ سيروس وانس در كتاب خود انتخابهاي دشوار ص٣٧٧ و ٣٨٨ مي‌نويسد: «بعد از اينكه روشن شد نه يزدي و نه قطبزاده نمي‌توانند گروگانها را آزاد كنند. اين استراتژي بلادرنگ اتخاذ شد. در ٩ نوامبر، دستور داده شد از فروش هرگونه ابزار نظامي و اسلحه و قطعات يدكي به ايران خودداري شود. در ١٣ نوامبر واردات نفت از ايران ممنوع شد. در ١٤ نوامبر، تصميم كليدي توقيف پولهاي ايران در بانكهاي آمريكايي و شعبه‌هايشان در خارج آمريكا به اجراء گذاشته شد. ما چند روز درباره توقيف كردن پولها بحث كرده بوديم. ساعات اول ١٤ نوامبر بود كه ايران ابلاغ كرد قصد دارد تمامي پولهاي خود را از بانكهاي آمريكا خارج كند. ساعت ٤ صبح ويليام ويلر، وزير خزانه‌داري كه از ابلاغيه مطلع شده بود، مرا از آن آگاه كرد. ما در دم موافق شديم كه تصميم به بستن حسابهاي ايران بايد به اجرا گذاشته شود. پرزيدنت كارتر موافقت كرد و ساعت ٨و١٠ دقيقه صبح، اسناد را امضاء كرد.(صص١١٩-١١٨)

<u>وارونه‌سازي يا انتقاد</u>

□ آقاي بنام ع.ا.افجه كه ياده‌اش روزنويس كيهان در آن دوران است در تاريخ ١٢ آذر ٥٨، تحت عنوان «بنيصدر مي‌خواست به غرب انسانيت بياموزد» در قسمتي از يادداشت همان روز مطلبي نوشت كه سپس همان مطلب در كتابي تحت عنوان «كودتاي نوژه» براي به كرسي حقيقت نشاندن وارونه سازيهاي خود و به عنوان ارائه سند به خوانندگان خود. عيناً آن مطلب كيهان را آورده و قبل از آن نوشته: «همزمان با اشغال لانه جاسوسي، بنيصدر در پست سرپرستي وزارت امور خارجه جموري اسلامي دست به اقداماي زد كه در آن روز اعماق آن براي مردم پنهان بود و به احساسات تند و «انقلابي» ايشان نسبت داده مي‌شد. ١٢ آذر ١٣٥٨ روزنامه كيهان بدرستش نوشت. اولين عكس‌العمل بنيصدر در زمان بدست گرفتن صدارت و در رابطه با گروگان‌گيري، اعلام عدم پرداخت ديون ايران به بانكها و شركتهاي خارجي بود اين بيانيه كه از طرف يك مقام مسئول و يك اقتصاددان كه همه انتظار جهت پياده كردن يك اقتصاد توحيدي بدو دوخته شده بود، صورت مي‌گرفت. آنچنان دست اندركاران سياست خارجي و داخلي را[٢٤]

حیران نمود و نتیجه آن، توقیف تمامی سپرده‌های ایران در بانکهای خارجی بود. انگیزه این مصاحبه و اعلام ضبط سپرده‌ها، هنوز برای هیچکس روشن نیست. وزیر امور خارجه قبلی در هیچیک از گزارشات خود سعی ننمود که این ابهام را برای مردم روشن کند.» (صص۱۲۱-۱۲۰)

□ آقای بنی‌صدر روز چهارشنبه بعدازظهر، ۲۳ آبان ۵۸ (۱۴ نوامبر)، در کنفرانس مطبوعاتی و رادیو تلویزیون و در حضور بیش از یکصد خبرنگار و فیلمبردار و گزارشگر رادیو تلویزیون از کشورهای مختلف که در وزارت خارجه تشکیل شده بود شرکت کرده و به سئوالهای خبرنگاران پاسخ داد. در این کنفرانس مطبوعاتی آقای بنی‌صدر، برای اولین بار اعلام کرد که «دولت ایران تصمیم گرفته است کلیه سپرده‌های ارزی خود را از بانکهای آمریکایی خارج کند» و در پاسخ خبرنگاری میزان تقریبی سپرده‌ها را عنوان کرده و به خبرنگار دیگری که از میزان منافع ایران در آمریکا پرسید، وی پاسخ داد: «ما در آمریکا ۵۰ میلیارد منافع داریم.» (ص۱۲۱)

□ اعلان تصمیم دولت ایران بر خارج کردن سپرده‌های ارزی از بانکهای آمریکا، ضروری و بعد از ابلاغیه‌های بانک مرکزی به بانکهای آمریکا بود. سیروس وانس وزیر خارجه آمریکا می‌گوید: «در ساعت اول ۱۴ نوامبر بود که ایران ابلاغ کرد قصد دارد تمامی پولهای خود را از بانکهای آمریکا خارج کند. ساعت ٤ صبح ویلیام ویلر، وزیر خزانه‌داری که از ابلاغیه مطلع شده بود، مرا آگاه کرد و کارتر ساعت ۸و۱۰ دقیقه صبح اسناد توقیف پولها را امضاء کرد تا وقتی بانکها شروع بکار می‌کنند. دستور دولت آمریکا آنها را از انتقال پولها باز دارد.» (ص۱۲۲)

□ به هر حال چه دولت آمریکا سپرده‌ها را توقیف کرده بود و چه نکرده بود، لازم بود این تصمیم دولت که مرحله اجرا آن نیز گذشته بود، رسماً برای افکار عمومی داخلی و خارجی اعلام شود. و این مسئله کوچکی نبود که بشود آنرا مخفی کرد و اگر هم ایران آنرا اعلام نمی‌کرد، دولت آمریکا، تصمیم ایران را که ابلاغ شده بود اعلام می‌کرد. (ص۱۲۲)

□ آقای بنی‌صدر در سخنرانی پیش از خطبه‌های نماز جمعه تاریخ ۲ آذرماه ۵۸ (۲۳ نوامبر) در دانشگاه تهران درست ۹ روز بعد از اجرای تاریخ تصمیم دولت آمریکا و توقیف سپرده‌های ارزی کشور، اعلان کرد: «ایران قرضه‌هایی را که غارتگران سابق از همدستان خارجیشان گرفته‌اند، نمی‌پردازد.» آقای بنی‌صدر در بخشی از سخنان خود گفت: «کسیکه از طرف من در بانک مرکزی مسئول شده است نیمه شب دیشب پیش من آمد گفت اینطور تصور می‌شد که بانکها هشصد ملیون دلار بخارج قرض دارند کمی بیشتر تحقیق و معلوم شد چهار میلیارد دلار و حالا که من پیش شما آمده‌ام احتمال می‌رود که ۱۵ میلیارد دلار و بیشتر باشد. شما مردم بدانید که در این مملکت چه غارتگریها شده است و حالا ما می‌خواهیم این نظام بانکی را دگرگون کنیم و در خدمت انقلاب درآوریم در خدمت اسلامی کردن ایران، و ما قرضهایی را که غارتگران سابق از همدستان گرفتند چگونه می‌توانیم برعهده بگیریم؟ ما آنها را نمی‌پردازیم.» (صص۱۲۳-۱۲۲)

□ از همه اینها که بگذریم آیا توقیف تمامی سپرده‌های ایران در بانکهای آمریکایی نتیجه مستقیم گروگانگیری نبوده است؟ که شما اصل و اساس قضیه را فراموش کرده و به فروعات چسبیده اید؟ (ص۱۲٤)

تغییر سیستم پولی

□ بنی‌صدر امیدوار بود که با حل به موقع مسئله گروگانگیری، همراه با تأمین منافع ایران و تشکیل دادگاهی و یا کمیته تحقیق بین‌المللی برای اثبات جنایات شاه که طبیعتاً به اثبات دخالتهای آمریکا در ایران، در ۲۵ سال گذشته منجر می‌شد نظر دولتهای جهان و افکار عمومی ملتها تا جائیکه ممکن است نسبت به مظلومیت ملت ایران و آنچه در طول این مدت، بر این ملت رفته است را جلب کند و با روحیه مظلوم ستیزی آمریکا و بازی با ثروتهای دیگران، زمینه قبولاندن جایگزینی پولهای دیگر به جای دلار در کشورهای تولید کننده نفت بوجود آید و در نتیجه تغییر سیستم پول جهانی را به دنبال آورد. (ص۱۲٦)

تبدیل قوتها به ضعفها

□ با اقدام به آزادی زنان و سیاه‌پوستان گروگان که نویدی برای جهانیان به حل عاقلانه گروگانگیری بود با سخنان آقای خمینی که گروگانهای جاسوس بایستی در ایران محاکمه شوند نقش بر آب شد... اسقف هانیبال بوگینینی نماینده ویژه پاپ رهبر کاتولیکهای جهان باتفاق ابوالحسن بنی‌صدر سرپرست وزارت خارجه در تاریخ ۱۹ آبان ۵۸ به حضور آقای خمینی رسید و پیام پاپ را در رابطه با آزادی گروگانها بوی تسلیم کرد و با ایشان به گفتگو پرداخت و آقای خمینی هم در...

سخنراني خود به پاپ اندرز و نصيحت كرده... بعد از نطق يكساعته كه به حق توهين به پاپ و اينكه چرا اصلاً وي واسطه شده است كه با ميانجيگري خود مسئله را حل كند. از طريق عواملشان در سفارت ايران در آمريكا يك صفحه كامل از نيويورك تايمز را به ۱۸۲۴۰دلار خريدند و اين نطق را در آمريكا به چاپ رساندند. (صص۱۲۸-۱۲۷)

□ البته از رهبري نظير آقاي خميني كه انقلاب به آن شكوهمندي كه همه ملت در آن شركت داشته و ريشه بنياد سلطنت ۲۵۰۰ ساله را در ايران كند با گروگان گرفتن ۵۰ كارمند سفارت كه بر اساس ميثاقهاي بين‌المللي، مصونيت سياسي دارند و با اجازه دولت در داخل كشور هستند و سهل و ساده مي‌شود آنها را گروگان گرفت. «آنرا انقلابي بزرگتر از انقلاب اول خواند» كه توهين به كشور و ملت است. چنين اعمالي غيرممكن نبود. اما آنچه مايه شگفتي است، اينست كه آزادي خواهان، ملي‌ها، ملي مذهبي‌ها با تجزيه كردن چنين اعمالي از آقاي خميني و روحانيون به خود نمي‌آمدند. (ص۱۲۸)

□ كار را به جايي رساندند كه حتي از تجاوز به ناموس اين كشور وسيله همان جاسوسان آمريكائي خاموشي گزيدند و از برملا شدن آن جلوگيري بعمل آوردند. در همان روزها ناگهان در تهران شايعه شد كه يكي از گروگانهاي جاسوس آمريكايي، در جاسوسخانه به دختري از گروگانگيرها تجاوز كرده و از وي حامله شده است خيلي زود اين سروصداها را خواباندند. حال در كتاب «غائله ۱۴ اسفند ظهور و سقوط ضدانقلاب» كه از انتشارات دادگستري جمهوري اسلامي و آقاي موسوي اردبيلي است و بنا به نقل قول موثقي آقاي دكتر حسن حبيبي تأليف اين كتاب را بزرگترين افتخارات زندگي خويش مي‌داند، در مورد اين دختر و تجاوز بوي چنين مي‌خوانيم: «ميكائيل موده‌وي كه رئيس انتظامات لانه جاسوسي بود و قبل از اسارت يك دختر ايراني را فريب داده و پس از دستگيري اين جاسوس هنگامي كه دختر متوجه شد حامله شده است، طي يك ماجراي غم‌انگيز توسط برادر خود به قتل رسيد و پرونده اين جاسوس در دادسراي [دادسراي] تهران تحت رسيدگي بود.» از همين متن ضمني فهميده مي‌شود كه اين دختر از گروگانگيرها بوده و سپس بعد از اينكه جريان ارتباط وي و حامله شدن با ميكائيل موده‌وي آفتابي شده است براي ختم غائله و عالمگير نشدن گند مسئله، دختر را به قتل رسانده‌اند و آن شايعه حقيقت بوده است. (ص۱۲۹)

فصل چهارم: كميسيون تحقيق بين المللي جنايات شاه و آمريكا

□ آقاي خميني در تاريخ ۲۲ آذر ۵۸ طي حكمي آقاي قطب‌زاده وزير امور خارجه را مسئول تشكيل يك هيئت بين‌المللي بررسي سياست تجاوزكارانه آمريكا در ايران، در دوران حكومت شاه كرد و يادآور شد كه يك هيئت مستقل بين‌المللي مي‌تواند با گروگانها ديدار كند. (ص۱۳۶)

كميسيون تحقيق و توافقهاي پذيرفته شده

□ «بنا به گزارش خبرگزاري فرانسه جيمي كارتر تا كنون سه پيام سري مهم براي امام خميني رهبر انقلاب فرستاده است: اولين پيام بعد از اشغال افغانستان توسط شوروي براي امام فرستاده شد حامل تقاضاي كارتر براي آزادي گروگان‌ها بوده است. به نقل از همين خبرگزاري امام خميني و كارتر بر سر مسئله تشكيل يك دادگاه بين‌المللي براي رسيدگي به جرائم شاه به توافق رسيده‌اند. دومين پيام كارتر براي امام خميني حاوي گوشزده خطراتي است كه نگهداري بيش از اندازه گروگان‌ها امكان داره براي ايران پيش بياوره. اين پيام‌ها تا زمان انتخاب بني‌صدر به رياستجمهوري مكتوم و بدون جواب مانده ولي پس از بعهده گرفتن پست رياستجمهوري وي پيامي به كاخ سفيد فرستاد كه ضمن آن اظهار شده است مشغول پيدا كردن راه‌حلي است كه به آزادي تدريجي بيانجامد.» (ص۱۳۷)

□ پس از انجام مقدمات كار و تعيين اعضاي كميسيون با موافقت دولت جمهوري اسلامي ايران و دبير كل سازمان ملل متحد، اعضاي كميسيون انتخاب و چهارم اسفند وارد تهران شدند و كار خود را شروع كردند. طبق توافقي كه انجام شده بود قرار بود: ۱- كميسيون با گروگانها قبل از انتشار نتيجه تحقيقات خود، ملاقات كند. ۲- رئيس‌جمهور آمريكا از ايران عذرخواهي بكند. ۳- آمريكا يك كمك مالي هم به ايران بكند... بعد از اينكه هيئت وارد تهران شد يك هفته در هتل استقلال بود. اسناد و مدارك را ديده و با افراد گوناگون ديدار و بحث كرده بود. نظرشان هم اين بود كه آمريكا در امور داخلي ايران دخالت كرده است. مرحله آخر كار مانده بود كه آنها بروند سفارت و گروگانها را ببينند و بعد بروند ژنو و نظرشان را در آنجا در مقر اروپايي سازمان ملل اعلام بكنند. (صص۱۳۸-۱۳۷)

□ فردا بعد از ظهر راديو، پيام دانشجويان پيرو خط امام را در رابطه با گروگانها خواند. متن پيام اين بود، كه اين هيئت اگر بي‌طرف است، اول نظر

خودش را در رابطه با آمریکا در تهران اعلان کند. بعداً ما اجازه میدهیم که گروگانها را ببینند. هیئت هم گفته بود در صورتیکه ما این کار را بکنیم از بطرفی خارج میشویم و قرار است که ما برویم ژنو و در آنجا نظر خود را اعلام بکنیم و خلاصه یك هفته بعد، اطلاعیه امام در رابطه با اطلاعیه دانشجویان پیرو خط امام از رادیو خوانده شد که در آن پیام آقای خمینی نظر دانشجویان پیرو خط امام را تأیید کرده و از آنها پشتیبانی کرده بود.(ص۱۳۹)

موافقت امام با تشکیل کمیسیون بین‌المللی در تهران

□ آقاي خميني در پيام خود، در مورد گروگانها، تصميم به آزادي گروگانها را به مجلس واگذار كرد و گفت امر گروگانها با نمايندگان ملت است كه تصميم بگيرند. در قسمتي از اين پيام آمده است: «اكنون كه كميسيون بررسي و تحقيق در مداخلات گذشته آمريكا در امور داخلي ايران از طريق رژيم شاه سفاك توسط جناب آقاي رئيس‌جمهوري و شوراي انقلاب اسلامي ايران تحقق مي‌پذيرد جنايات آنان به اثبات خواهد رسيد.»(ص۱۴۱)

اعضای کمیسیون تحقیق و ملاقات با گروگان‌ها

□ «سخنگوي كميسيون بين‌المللي تحقيق جنايات شاه سابق و آمريكا بعد از ظهر ديروز اعلام كرد: اعضاي كميسيون، صبح ديروز در وزارت امور خارجه جمهوري اسلامي حضور يافتند و آقاي قطبزاده به اطلاع اعضاي كميسيون رسانيد كه شوراي انقلاب به اتفاق آراء پذيرفته است كه آنها با گروگانهاي آمريكايي ديدار كنند.» اما دانشجويان پيرو خط امام در اطلاعيه‌اي در تاريخ ۵۸/۱۲/۱۵ طي اطلاعيه‌اي اعلام كرد كه با ملاقات كميسيون تحقيق با همه گروگانها موافق نيست. (صص۱۴۲-۱۴۱)

برخورد دانشجویان با کمیسیون تحقیق

□ دانشجويان در مورد مذاكرات دو تن از نمايندگانشان با چهار تن از اعضاي شوراي انقلاب و رياست جمهوري اطلاعيه‌اي انتشار دادند كه متن آن بدين شرح است: آقاي قطبزاده گزارش مختصري از تاريخچه تشكيل و وظايف كميسيون تحقيق بيان كردند كه كميسيون مزبور به خاطر بررسي سه مسئله: ۱- نقض حقوق بشر در ايران توسط آمريكا. ۲- خيانات شاه در ايران. ۳- ملاقات با گروگانها وارد ايران شد و مورد موافقت امام خميني و شوراي انقلاب قرار گرفته است... دانشجويان نقطه نظرهاي خود را بدين صورت ارائه دادند: ما هيچگونه مخالفتي با اصل كميسيون و اينكه كميسيون مزبور بايد در جهت بررسي جنايات شاه و آمريكا كارش را انجام دهد، نداشته و نداريم، زيرا مورد موافقت امام قرار گرفته است و اما در مورد ملاقات اعضاي كميسيون با گروگانها بد نبود با دانشجويان مستقر در لانه جاسوسي كه گروگانها را در اختيار دارند، قبلاً مذاكره‌اي مي‌شد... دانشجويان تأكيد داشتند كه از زماني كه كميسيون به ايران آمده است، كاخ سفيد و سخنگويان واهنگتن اصرار دارند كه اين كميسيون براي حل مسئله گروگانها و ديدار از آنها به ايران رفته است. آقاي بني‌صدر رئيس‌جمهوري معتقد بودند كه اينها اخبار صحيحي نيست و اين قضيه مربوط به آنها و در دستور كارشان بوده است... آقايان حجت‌الاسلام هاشمي‌رفسنجاني و موسوي اردبيلي و مهندس سحابي، ضمن تأكيد بر اين نكته كه نكاتي قابل توجه و دقت در سخنان دانشجويان است كه بايد در نظر گرفت، ابراز مي‌كردند كه بايد به نتيجه‌اي رسيد و نگذاشت كميسيون بدون نتيجه بيرون برود و در ضمن، دولت ايران تضعيف نگردد.»(صص۱۴۳-۱۴۲)

□ دانشجويان پيرو خط امام بعدازظهر ۵۸/۱۲/۱۶ در اعلاميه‌اي كه در ساعت ۲:۳۰ از صداي جمهوري اسلامي خوانده شد، مسئوليت خود را درباره گروگانها خاتمه يافته تلقي كرده، از شوراي انقلاب خواستند تا گروگانها را از آنها تحويل بگيرند. آنها در اعلاميه خود گفتند: «... با ملاقات اعضاي كميسيون تحقيق با گروگانها كه تحميل آمريكاست و خواست واقعي دولت جنايتكار آمريكا و هيطان بزرگ، نه خواست ملت ايران و نه حتي خواست واقعي مسئولين مملكتي. ولي چه بايد كرد كه مسئولين و گردانندگان كميسيون پذيرفته‌اند كه كميسيون هرچه مي‌خواهد بايد عملي كند... آنها اضافه كردند: «... اين طرح وسيله والدهايم ريخته شده است. كميسيون بايد محور كارش بررسي جنايات شاه باشد ولي با كمال تأسف محور كار آنها ديدار با گروگانهاست.» در مورد علت ديدار با گروگانها گفتند: «كه اين طرح از اساس بوسيله والدهايم ريخته شده است و در اصل چنين بوده كه كميسيون به ايران مي‌آيد و با گروگانها ديدار مي‌كند و اگر ضعفي در محيط زندگي و بهداشت گروگانها ديدند، آنوقت كميسيون كار خودش را متوقف مي‌كند تا دولت ايران گروگانها را به بيمارستان منتقل كند و به اين ترتيب مي‌بينيم كه ديدار با گروگانها خيلي مسائل ديگر را در پشت دارد.»(ص۱۴۴)

تحویل گروگانها به شورای انقلاب

□ بدنبال پيشنهاد دانشجويان پيرو خط امام درباره تحويل گروگانها به شوراي انقلاب آيت‌الله مهدوي كني عضو شوراي نگهبان و عضو شوراي انقلاب در اين مورد[۲۷]

اظهار داشت: (هوراي انقلاب پس از مطلع شدن از اطلاعيه دانشجويان مسلمان پيرو خط امام بلافاصله تشكيل جلسه داد و درمورد بازپس گرفتن گروگانها در سفارت سابق از دانشجويان اين تصميم را گرفت كه اگر دانشجويان بخواهند مخالفت در كار اعضاي كميسيون تحقيق بررسي جنايات شاه بكنند و اين جلوگيري، بصورت ملاقات يا مذاكره با اعضاي كميسيون با گروگانها باشد. ما گروگانها و سفارت سابق را از آنايان پس خواهيم گرفت و اگر دانشجويان موافق با برنامه شوراي انقلاب باشند و جلوگيري از كار كميسيون نكنند، ما حاضريم گروگانها در اختيار دانشجويان باقي بمانند. (صص١٤٦-١٤٥)

□ دكتر حبيبي سخنگوي شوراي انقلاب در پايان جلسه ديشب شوراي انقلاب (مورخ ٥٨/١٢/١٨) كه با حضور دكتر بنيصدر رئيسجمهوري ايران تشكيل شد. اطلاعيه شوراي انقلاب را در مورد وضع گروگانها به اين شرح قرائت كرد: «... هنگامي كه موضوع آمدن هيئت رسيدگي به جرائم شاه مخلوع، در شوراي انقلاب مطرح و مورد تصويب واقع شد. آقاي دكتر ابوالحسن بنيصدر رئيسشوراي انقلاب موضوع را جهت استحضار و كسب نظر، با امام امت در ميان نهادند و معظمله با ورود هيئت مزبور به ايران و نيز ملاقات احتمالي آنان با گروگانها موافقت فرمودند. دانشجويان مستقر در سفارت سابق آمريكا، پس از اطلاع از تصميم شورا، مبني بر ملاقات هيئت مزبور با گروگانها، اعلام مخالفت نمودند... آنچه در نظر شورا بوده و هست، تنها همين است كه هيئت مزبور ميتواند با گروگانها ديدار كند، مگر آنكه دانشجويان همچنان بر مخالفت خود به اين ديدار اصرار بورزند. در اين صورت، طبق پيشنهاد خود آنان، گروگانها را تحويل خواهد گرفت و وزارت امور خارجه مسئول انجام آن خواهد بود. در پايان موكداً اعلام ميدارد كه هرگونه تصميمگيري درباره سرنوشت گروگانها، همانطور كه امام امت اعلام فرمودند، مربوط به نمايندگان ملت در مجلس شوراي اسلامي ميباشد.» (صص١٤٧-١٤٦)

چو سازی دانشجويان و تحويل ندادن گروگانها

□ اطلاعيه شوراي انقلاب و دانشجويان پيرو خط امام به اندازه كافي روشن است و نيازي به توضيح بيشتر ندارد. الا اينكه دانشجويان ميگويند: «... ما متهم شدن به ايجاد دولت در دولت را در جهت انقلاب و مصالح كشور نميديديم» بايد اشاره كرد كه مسئله ايجاد دولت در دولت، اتهام نيست بلكه متأسفانه واقعيتي است كه دانشجويان آگاه و ناآگاه با اشاره دستهاي پشت پرده كسانيكه نفعشان در سلب آزادي و استقرار ديكتاتوري ميباشد. تدارك ديده شده است. (ص١٤٨)

دانشجويان قصد تحويل گروگانها را ندارند

□ اطلاعيه زير از طرف وي [قطبزاده] انتشار يافت: «بسمهتعالي. امروز بر اساس اطلاعيه و تصميم شوراي انقلاب اسلامي نمايندگان وزارت خارجه، براي ديدار دانشجويان و تحويل و تحول گروگانها به لانه جاسوسي رفتند. پس از مذاكرات مفصل، دانشجويان شرايطي را به قرار ذيل براي تحويل و تحول پيشنهاد نمودند: ١- ساعت تحويل و تحول بايد ٨ ساعت قبل از انجام به اطلاع دانشجويان برسد و اين ٨ ساعت بايد وسيله قبل از يكي از بخشهاي خبري راديو (٨ صبح و ٢و٨بعدازظهر) باشد كه بدين وسيله مراتب در راديو، براي اطلاع عموم اعلام شود. ٢- در لحظهاي كه تحويل گروگانها انجام گرفت در همان وقت مسئوليت حفظ جان آنها با تحويل گيرنده است. با توجه به شرايط فوق، مسلم است كه دانشجويان به هيچ وجه قصد تحويل گروگانها را ندارند و قصد ندارند كميسيون بينالمللي از آنها بازديد نمايد. همچنين مسلم است كه غرض از اعلام ساعت دقيق تحويل و تحول آنستكه همان يكي دو هزار نفري كه در آنجا بطور منظم جمع ميشوند و ماهيت آنها بر همگان روشن است، مانع از انتقال گروگانها شوند و دانشجويان اعلام دارند كه ملت از ما خواسته گروگانها را نگهداري كنيم. بنظر وزارت امور خارجه اين نحو عمل دانشجويان هر چه بيشتر و بهتر، ماهيت مسئله را در مقابل ملت بزرگ روشن مينمايد و نيازي به تحليل و توضيح مجدد مسائل نميباشد. وزير امور خارجه جمهوري اسلامي ايران صادققطبزاده ٥٨/١٢/١٩.» (ص١٤٩)

عذرخواهی کارتر و دانشجويان

□ «واهنگتن- يونايتدپرس- به اظهار يك منبع آگاه واهنگتن، كارتر قصد دارد ضمن اطلاعيه و يا اظهاريه نسبت به اوضاع گذشته ايران ابراز تأسف كند... كارتر در جريان پذيرايي از روزنامهنگاران اضافه كرده است كه حاضر است از حوادثي كه سالهاي گذشته در ايران روي داده و از خساراتي كه ممكن است رژيم شاه مخلوع به اين كشور وارد كرده باشد، علناً اظهار تأسف كند. اما مسئوليت آمريكا را در جنايات شاه سابق رد ميكند.» (ص١٤٩)

□ دانشجويان پيرو خط امام كه مدعي بودند، «... ما متهم شدن به ايجاد دولت در دولت را در جهت انقلاب و مصالح كشور نميديديم» اما در تمام موارد شاخكهاي[٢٨]

خود را همه جا پنهان کرده و دقیقاً در راستای دولت در دولت عمل کرده‌اند و از جمله در رابطه با عذرخواهی کارتر از ملت ایران می‌گویند احتیاجی به اینکه کارتر بگوید شاه در این [ایران] جنایت انجام داده نیست. (ص۱۵۰)

آقای خمینی و تأیید عمل دانشجویان

□ در نتیجه آنچه گذشت کورت والدهایم دبیرکل سازمان ملل طی اطلاعیه‌ای اعلام داشت: «در شرایط کنونی کمیسیون نمی‌تواند گزارش کار خود را به دولت ایران بدهد. لذا به نیویورک باز می‌گردد تا موقع مقتضی به ایران باز گردد و کار معوق خود را تمام کند. والدهایم تأیید کرد کمیسیون برای انجام مأموریت خود که مورد قبول سازمان ملل و دولت ایران واقع شود باید قبلاً با گروگانها ملاقات کند.» (صص۱۵۱-۱۵۰)

آخرین تیر دانشجویان به کمیسیون

□ دانشجویان پیرو خط امام که بچه‌های سپاه در لباس شخصی آنها را همراهی می‌کردند در آخرین لحظه‌ای که هیئت برای رفتن به فرودگاه از هتل خارج می‌شد آخرین ضربه خود را به هیئت زدند. ابتدا کوشیدند که در هتل هیئت را ملاقات کنند که هیئت حاضر به گفتگو و گرفتن چیزی، سند و یا اطلاعیه‌ای از آنها نشد. سپس دانشجویان و بچه‌های سپاه به تعقیب آنها پرداختند. ابتدا گفتگوی دانشجویان با اطلاعات را در این رابطه می‌آورم و در پی آن گزارش خبرنگار اعزامی روزنامه انقلاب اسلامی آورده خواهد شد. «سخنگوی دانشجویان پیرو خط امام در گفتگویی با اطلاعات اعلام کرد کمیسیون تحقیق بین‌المللی از گرفتن اسناد جنایات آمریکا در ایران و دخالت مستقیم آمریکا در امور داخلی ایران امتناع ورزیدند. این سخنگو گفت: صبح امروز (۵۸/۱۲/۲۱.ن) ساعتی قبل از آنکه کمیسیون تحقیق هتل را به قصد فرودگاه ترک کند دانشجویان پیرو خط امام به محل اقامت کمیسیون رفتند تا اسناد را تحویل سخنگوی آنان دهند ولی این شخص از گرفتن اسناد امتناع ورزید و دانشجویان که به دنبال وی روانه گشته بودند، پس از آنکه اتومبیل وی محوطه را ترک گفت، اسناد را در اتومبیل یکی دیگر از اعضای تحقیق کمیسیون قرار دادند ولی در فرودگاه این اسناد به وسیله نگهبانان فرودگاه به آنان برگردانده شد. این اسناد مشتمل بر ۴۸۰ برگ سند حاکی از دخالت‌های مستقیم آمریکا در ایران بود.» (ص۱۵۱)

□ آقای حبیبی اینقدر کاسه از آش داغتر بوده است که حتی بدون اینکه به اطلاعیه دانشجویان پیرو خط امام [-] با وجودی که گفته آنان خلاف حقیقت است- مراجعه کند. آورده است: «دانشجویان برای اثبات حق ایران و مظلومیت خود مدارک مربوط به جنایات شاه و آمریکا را به کمیسیون تحقیق که در تهران به سر می‌بردند فرستادند ولی اعضای کمیسیون تحقیق بدون اینکه مدارک را ببینند آنرا در فرودگاه جا گذاشتند و رفتند.» اولاً خود دانشجویان می‌گویند: صبح ۵۸/۱۲/۲۱. ساعتی قبل از آنکه کمیسیون تحقیق هتل را به قصد فرودگاه ترک کند، به هتل رفته تا اسناد را تحویل سخنگوی کمیسیون دهند ولی چون از گرفتن امتناع ورزیدند به دنبال آنها روانه گشتند و اسناد را داخل اتومبیل یکی از اعضای کمیسیون قرار دادند. ثانیاً اگر دانشجویان به زعم شما قصد داشتند مدارک و اسناد مربوط به جنایات شاه و آمریکا را به کمیسیون تحقیق ارائه دهند. آیا نمی‌توانستند آن اسناد را به شورای انقلاب و یا وزارت امور خارجه تحویل دهند تا از طریق کانال رسمی آنها را تحویل کمیسیون دهند؟ ثالثاً این کمیسیون در تاریخ ۵۸/۱۲/٤ وارد تهران شد و صبح ۵۸/۱۲/۲۱ تهران را ترک کرد آنها هفده روز در تهران بسر می‌بردند در این مدت با افراد زیادی ملاقات و گفتگو کرده و اسناد و مدارک مختلفی را در رابطه با جنایات شاه و دخالت آمریکا در ایران، از مقامات رسمی کشور و غیررسمی دریافت کردند. آیا آنها نیز نمی‌توانستند قبلاً اسناد خود را تحویل دهند یا این که بگذارند تا آخرین لحظه ماشین آنها را تعقیب کنند و آنها را داخل ماشین در حال حرکت بریزند؟ (ص۱۵۳)

جوسازی خمینی و ترور

□ عوامل پشت پرده- و کسانی که از گروگان‌گیری بعنوان وسیله‌ای برای تحکیم قدرت خویش و استقرار دیکتاتوری استفاده می‌کردند- با جعل اخبار نادرست و شایعات با کانالهای مختلف آنرا به آقای خمینی منتقل می‌کردند و از طریق ایجاد جو ترس و احساسات به ویژه در روحانیت و آقای خمینی، وی به سمت تأیید مواضع دانشجویان سوق داده می‌شد. (ص۱۵۵)

آقای خمینی و علائم آشکار دیکتاتوری

□ اگرچه روش کار آقای خمینی، ایجاد تعادل قوا بین مسئولین درجه اول کشور، در رابطه با شخص خود و روحانیت (به نحوی که به حاکمیت مطلق خودش و روحانیت به ظاهر تحت فرمان سرانجام پذیرد) بود اما روشنفکران، ملی مذهبی‌ها، روحانیت آزادی خواه و خارج از سلطه آقای خمینی کمتر به این نکته توجه داشتند و لذا هر ناملایمتی را مستقیماً به حساب حزب جمهوری اسلامی و به ویژه دبیر کل آن آقای بهشتی و یا بعضی روحانیون دیگر می‌گذاشتند. (ص۱۵۷)

□ به هنگام تدارک برای همه پرسی تغییر رژیم سلطنتی، به رژیم جمهوری، بعضی‌ها[۲۹]

عنوان كردند و نوشتند. به جمهوري، دموكراتيك رأي بدهيم. مرحوم مهندس بازرگان نخست‌وزير هم طي سخنراني عنوان كردند كه بهتر است ما «جمهوري اسلامي دموكراتيك» به همه پرسي بگذاريم. متعاقب آن آقاي خميني طي دو سخنراني جداگانه در تاريخ ۱۲/۱۷و ۵۸/۱۲/۱۸ اعلام كرد: «به جمهوري اسلامي رأي بدهيد نه يك كلمه كم نه يك كلمه زياد جمهوري اسلامي» و «جمهوري اسلامي نه يك حرف زياد. نه يك حرف كم» و با اين عمل خود مفت محكمي به دهان همه و مرحوم مهندس بازرگان زد و وي را وادار به سكوت و تبعيت از خود كرد. (ص۱۵۷)

□ آيا اين سئوال قابل طرح نيست كه مستقيم و يا غيرمستقيم خود آمريكايي‌ها خواهان چنين عملي بوده‌اند و با وجوديكه مي‌دانستند بردن شاه به آمريكا، ممكن است در ايران منجر به عكس‌العمل‌هايي و از جمله به گروگان گرفتن افراد سفارت شود، دست به چنين عملي زدند؟ در هر حال چه آمريكايي‌ها مستقيم و يا غيرمستقيم باعث گروگان‌گيري شده باشند و يا عمل گروگان‌گيري صاف و خالص ابتكار و عمل تعدادي دانشجو بوده باشد، اثر وضعي اين عمل تحريم اقتصادي كشور، اجماع جهاني عليه كشور و تحميل جنگ به كشور و سپس تحميل قرارداد الجزاير كه در اثر آن ميلياردها دلار از دارائي‌هاي ايران به جيب سرمايه‌داران آمريكايي سرازير شد، را در پي‌آورد. (ص۱۵۸)

فصل پنجم: تشكيل دولت دردولت

□ دانشجويان قادر مي‌شدند، با مشروعيت داشتن از آقاي خميني و صاحب انقلاب دوم شدن به همه جا دست‌اندازي بكنند و سپس دست به تشكيل دولت در دولت بزنند. وجود چنين زمينه‌اي به دانشجويان كمك كرد تا بعد از اشغال سفارت و گروگان‌گيري، بيش از پيش در ارگانهاي مختلف ريشه بدوانند و يا ريشه‌هاي دوانيده شده را گسترش دهند. والا بدون داشتن نيروي مسلح سپاه و يا كميته، چگونه ممكن بود، گروگانها را نگهباني و حفاظت كنند و از آن مهمتر چگونه ممكن بود افرادي را تحت تعقيب قرار داده و پس از بازداشت و بازجويي از آنان، باز آنها را تحويل دادستاني و زندان دهند؟ آيا بدون وجود يك نيروي مسلح و رابطه داشتن با دادستاني، سپاه و كميته چنين اعمالي امكان‌پذير بود؟ (ص۱۶۲)

□ با تأييد آقاي خميني از عمل دانشجويان پيرو خط امام، بعد از اشغال سفارت و به گروگان گرفتن كاركنان آن و آنرا انقلابي بزرگتر از انقلاب اول ناميدن، آنان را چنان هگفت زده كرد كه در پوست نمي‌گنجيدند... با وجوديكه عنان اصلي قدرت در دست ديگران بود و عوامل پشت پرده قدرت، آشكارا در صدد ايجاد قدرتي متمركز و كوبنده بودند و به وضوح قابل رؤيت بود كه آنان از هر وسيله‌اي در راه ايجاد آن سود مي‌جويند ولي چون عناصر پشت پرده از مجراي وجودي آنان عمل مي‌كردند، اينان خود را صاحب قدرت مي‌پنداشتند. (ص۱۶۳)

□ حسب اطلاعيه ستاد مركزي كميته‌هاي انقلاب كه از سوي آيت‌الله مهدوي‌كني صادر شده است، كميته‌ها با دانشجويان همگام بوده و شب را در حوالي سفارت به پاسداري مشغول بوده‌اند. لذا كميته‌ها را مي‌توان حامي ديگر نظامي و سياسي دانشجويان به حساب آورد... موافق اطلاعيه‌اي كه دانشجويان پيرو خط امام پس از آزادي گروگانها انتشار داد: «... ۵۲ گروگان جاسوس چه موقعي كه در تهران بودند و چه موقعي كه به دليلي حمله نظامي آمريكا در طبس به شهرهاي مختلف به دليل امنيتي تقسيم شدند و تا پايان مخفي بودند تا آخرين لحظه‌هاي آزادي در وضع بسيار مطلوبي زندگي مي‌كردند.» آنها، در تهران و شهرستانها از خانه‌هاي امن و امكانات نظامي- حفاظتي برخوردار بودند. چون از تعدادي دانشجوي ساده و بدون داشتن امكانات نظامي و خانه‌هاي امن، عمل فوق و اعمالي نظير آن را كه ملاحظه خواهيد كرد، امكان پذير نبود. (ص۱۶۶)

□ [دانشجويان] دست به تشكيل دولت در دولت زدند كه در تمام امور داخلي و خارجي به نحوي دخالت مي‌كردند. اين دولت سايه به منزله عصاي دست آنان و به ويژه آقاي خميني در حذف بسياري از ملیون و آزاديخواهان و به منظور آماده‌سازي و ايجاد شرايط استبداد و خفقان- آگاه و ناآگاه- در جهت استقرار ديكتاتوري عمل كردند. (ص۱۶۷)

□ در داخل كشور جز اقليتي، قريب به اتفاق روحانيون حاكم، احزاب، گروهها و سياسيون براي عقب نيفتادن از قافله‌ايكه راه افتاده بود، از عمل دانشجويان پشتيباني مي‌كردند. چنين تأييد و پشتيباني وسيع از عمل دانشجويان و مركز توجه داخلي و خارجي شدن- چه از جنبه مثبت و يا منفي- كيش شخصيت و قدرت را در آنان تقويت كرده و بيش از پيش آنها را به عمل خودشان مغرور ساخت. غرور ايجاد شده، آنان را از آلت دست شدن كساني كه درصدد ديكتاتوري و قبضه كردن قدرت بودند، غافل ساخت و توجه ايشان را به اين نكته كه بصورت وسيله‌اي در دست همانها، براي خارج ساختن و تصفيه آزاديخواهان، روحانيون آزاده خارج از قدرت سياسي و ملي مذهبي‌ها كه در ميدان مبارزه قرار گرفته‌اند، منحرف ساخته

و به قدرت كاذب خود معطوف گردانيد. (صص۱۶۸-۱۶۷)

□ دسترسي دانشجويان به اسناد به جاي مانده و يا رفته شده در سفارت و انتشار و يا افشاي چند سند و مورد توجه قرار گرفتن گام اولي بود كه آنان را در جهت خط ايجاد دولت در دولت تقويت كرد و لذا، اسناد سفارت دستمايه مناسب خوبي با توجه به جو پرالتهاب و سنگين انقلاب كه مردم تشنه آشكار شدن حقايق پشت پرده انقلاب و كشورشان بودند، در اختيار آنان قرار داد. (ص۱۶۸)

□ نظر به اينكه غرب و به ويژه آمريكا با كودتاي ۲۸ مرداد سياه، موجب سقوط دولت ملي دكتر محمد مصدق شده و شاه را بر ملت ايران مسلط كرده بود و ۲۵ سال بر شاه و رژيم‌اش مسلط بود و در واقع در اين مدت آمريكا به نوعي بر ايران حاكم بود. براي روشن نشدن ديدارها، مذاكرات و قرار و مدارها با آمريكا و آشكار نشدن دست بعضي از روحانيون و خود آقاي خميني- چه مستقيم و چه غيرمستقيم وسيله نمايندگانش- اينگونه مذاكرات و قرار و مدار با آمريكايي‌ها، بصورت لكه ننگي درآمده و در آورده بودند. از افراد، شخصيتها، احزاب و سازمانهائيكه نامشان در اسناد لانه ذكر شده و افشاء شده بود بدون توجه به محتواي اسناد از آنان هتك حيثيت مي‌شد و زمينه را براي حذفشان از صحنه سياسي كشور آماده مي‌ساخت. طرف مقابل هم كه مورد اتهام واقع شده بود و يا اسمي از وي در آن اسناد آمده بود چون مانند دانشجويان پيرو خط امام، امكان دسترسي به راديو و تلويزيون و دفاع از خود را با همان وسيله‌ايكه مورد اتهام واقع شده بود، نداشت و گفته مي‌شد كه در كشور اسلامي بيان افكار و عقايد و نظرات براي همه آزاد است. توده عامي فكر مي‌كرد كه اگر اينها حق بجانبشان بود، مي‌آمدند و از خود دفاع مي‌كردند و لذا در بين توده حيثيت آنان ملكوك مي‌شد. (صص۱۶۹-۱۶۸)

□ بنابر اين هر سند درست و نادرستي كه عليه ملي‌ها، ملي مذهبي‌ها و نهضت آزادي انتشار پيدا مي‌كرد كه كمك به حذف كردنشان بود، غفن عين آقاي خميني، غيرمستقيم مجوزي براي گردانندگان صداوسيما و ارگانهاي ديگر در انتشار اسناد محسوب مي‌شد. اما اگر بطور جد نسبت به مسئله‌اي مي‌ايستاد كسي را جرأت مخالفت كردن نبود. البته بسيار اتفاق مي‌افتاد و اصلاً روش كار آقاي خميني بود كه وقتي در رابطه با مسئله‌اي با اعتراض بعضي از شخصيت‌هائيكه هنوز امكان حذفشان نبود و يا زمان آن فرانرسيده بود، روبرو مي‌شد، در سخنرانيهاي خود، جمله‌اي له و يا عليه مسئله اعتراضي مي‌گفت... در اين رابطه روزي با يكي از دوستان حزب‌اللهي گفتگو مي‌كردم. بوي گفتم مگر شما نمي‌بينيد كه آقاي خميني اينهمه از رئيس‌جمهور و فرمانده كل قوا حمايت مي‌كند و شما مرتب كارشكني مي‌كنيد. وي بدرستي جواب داد: «شما به حرف ظاهري آقاي خميني توجه داريد و ما حرف دل او را عمل مي‌كنيم.» (ص۱۶۹)

□ اگر كساني غير از روحانيون و بويژه رهبران نهضت آزادي در داخل و خارج از كشور- كه بنابر اقوال متعدد و منابع گوناگون داخلي و خارجي- از اوايل سال ۱۳۵۷، تا پيروزي انقلاب با آمريكايي‌ها در رابطه بوده و براي پيدا كردن راه‌حلي براي خروج كشور از بحران و يا انتقال قدرت از رژيم پهلوي به يك رژيم مردمي و ملي و يا به رژيم جمهوري اسلامي، با آنان مذاكره كرده بودند. تا هنوز امكان دسترسي به افكار عمومي و رسانه‌هاي گروهي وجود داشت، روشن و آشكار براي افكار عمومي توضيح مي‌دادند كه به زعم ما، براي دست برداشتن غرب و بويژه آمريكا، از حمايت همه جانبه‌اش از رژيم پهلوي و شاه و جلب حمايت ارتش از انقلاب، رابطه و مذاكره با آمريكايي‌ها ضروري بود و بدليل ضرورت، ما نيز با فلان و فلان شخص از روحانيون شوراي انقلاب و با اطلاع آقاي خميني با آنها وارد مذاكره شده‌ايم... در اينصورت ديگر امكان‌پذير نبود كه از طريق افشاي اسناد لانه جاسوسي، از عده‌اي هتك حيثيت بشود و پس از بي‌آبروئي، آنان را از صحنه سياسي كشور حذف بكنند. چرا چنين نكردند؟... تا دانشجويان پيرو خط امام با افشاي روشهاي نادرست، ترجمه‌هاي مغدوش، بخش دست چين شده، عصاي دست حزب جمهوري اسلامي و آقاي خميني در حذف بسياري نگردند. (ص۱۷۰)

□ آقاي خميني پنج ديدار با نمايندگان رسمي دولت فرانسه داشته‌اند كه از جمله كلوده‌ايه نماينده مخصوص كاخ الپزه و رئيس امور كنسولي فرانسه و ژاك روبر مديركل سياسي و مسئول امور خاورميانه در وزارت خارجه فرانسه شركت داشته‌اند. از مقامات آمريكايي رمزي كلارك، دادستان كل اسبق آمريكا، ريچارد فالك استاد دانشگاه پرينستون در ايالت نيوجرسي و رئيس بخش مطالعات خارجي آن، دان لوپي نماينده سازمانهاي مذهبي آمريكا و ريچارد كاتم، استاد علوم سياسي دانشگاه پيتزبورگ با آقاي خميني ديدار و مذاكره داشته‌اند... علاوه بر ديدار و مذاكرات مستقيم ياد شده آقاي خميني با شخصيتها و مقامات آمريكايي و آقاي[۳۱]

دکتر یزدي بعنوان نماینده آقاي خمیني پنج نوبت طي روزهاي ۱۶-۲۷ ژانویه ۱۹۸۰ (۲۶ تا ۷ بهمن ۱۳۵۷) با وارن زیمرمن دیپلمات آمریکایي دیدار و گفتگو داشته است که گاري سیك مشروح مذاکرات را در کتاب خود بنام ۱۹۹۱ -ALL FALL DOWN آورده است. (ص۱۷۱)

نحوه افشاگري و اثرات آن در بعد زمان

□ دانشجویان پیرو خط امام. ابتدا سندي را در مورد فردي، شخصیتي، حزب و یا سازماني منتشر میکردند و سپس با کمك عواملي که در دادستاني انقلاب، سپاه پاسداران و یا ارگانهاي دیگر، از خودشان و یا حامیان در اختیار داشتند آن فرد بازداشت و تحت پیگرد قرار میگرفت و یا اینکه متواري شده و اموالش مصادره میگشت. روال کار بر این قرار نگرفته بود که همه اسناد و مدارك را در مورد هر شخص و یا سازماني و... که در اختیار دارند. از روي بيطرفي آنرا انتشار دهند، بلکه دستچین شده و به دلخواه. هر چه را خود و یا حامیان آشکار و پشت پرده ایشان میخواستند. بقول خودشان افشاء میکردند... گاه سندي را همراه با تحلیل من درآوردي و دلخواه خود. ارائه میدادند و با این عمل حیثیت و آبروي طرف را به بازي میگرفتند و طرف هم که امکانات رسانهاي و بویژه صدا و سیما در اختیارش نبود که بتواند با همان امکانات به دفاع از خود بپردازد... (ص۱۷۲)

□ از این اسناد قدرتطلبان حاکم به مانند آنو- همانند اسناد ساواك در دست اینان که حتي شخصي مانند مرحوم دکتر علي شریعتي نیز از تیغ آنان مصون نماند- تا سالهاي طولاني جهت ملکوك کردن اشخاص از آن سود جسته اند و به بهانه وجود همین اسناد، کساني را راهي زندان کرده و در اثر روشهاي ویژه ایکه در زندانهاي جمهوري اسلامي بکار گرفته شده. آنان را وادار به اعتراف به جاسوسي کرده اند... (ص۱۷۶)

سندهاي افشا شده در چند ماهه اول گروگانگیري

□ اولین شخصي که مورد افشاگري قرار گرفت آقاي مهندس مقدم مراغه اي رهبر جنبش رادیکال، استاندار آذربایجان در چند ماه اول انقلاب. عضو مجلس خبرگان قانون اساسي و از دوستان آیتالله شریعتمداري بود سندي که در مورد وي از صداوسیماي جمهوري اسلامي، شنبه شب ۱۷ آذرماه ۱۳۵۸ وسیله دانشجویان پیرو خط امام پخش گردید... آقاي مقدم بعد از این جریان مخفي و به آمریکا پناهنده شد و اموالش نیز مصادره گردید. نفر بعدي که در همان تاریخ و همان مصاحبه مطبوعاتي و رادیو تلویزیوني صابون دانشجویان پیرو خط امام به تنش خورد آقاي مهدي روغني است. (صص۱۷۴-۱۷۳)

بازداشتگاه دانشجویان پیرو خط امام و امیر انتظام

□ آقاي امیرانتظام در دوازدهمین روز بازداشت خود میگوید: «از یکي از دانشجویان عضو گروه پیرو خط امام که محافظ و زندانبان نیست، پرسیدم: این آقایان عضو حزب جمهوري که همه در مسئله مذاکرات قبل از انقلاب شرکت داشتند. چرا از آنها اسمي برده نمیشود؟ پاسخ داد که مسئله به اطلاع امام رسانیده شده است و امام گفته اند که چون اینها عضو شوراي انقلابند بردن نامشان صلاح نیست.» آقاي امیرانتظام باز در جاي دیگر میگوید: «جالبتر از همه این است، با وجودي که بارها آقاي باقري و آقاي ناصر آلادپوش و همه دانشجویان گفته اند که علیه آقایان بهشتي و موسوي اردبیلي و رفسنجاني و دیگران هم مطالبي بسیار پیدا شده اما همه آنها در مسند قدرت و اداره امور کشور نشسته اند و من را دارند آماده میکنند تا در پاي معبد «سفارت آمریکا» قرباني کنند.» (ص۱۷۸)

□ محل زنداني یا بازداشتگاه آقاي امیرانتظام یکي از آپارتمانهاي مشرف به سفارت آمریکا که در اختیار دانشجویان است بوده. و زندانبانش طبق گفته وي، جوانان ۲۳-۱۸ ساله بوده اند. آقاي امیرانتظام و افراد دیگري که در رابطه با دانشجویان پیرو خط امام توسط افراد مسلح خودشان یا با کمك سپاه و دادستاني دستگیر میشدند، در اختیار دانشجویان بودند و اعضاي دادستاني در واقع از خودشان و یا دوستانشان بودند و خط و دستورهاي آنان را تعقیب میکردند. در بیست و پنجمین روز بازداشت آقاي امیرانتظام، آقاي سعید باقري عضو دادستاني میآید و به آقاي امیرانتظام میگوید: «شوراي دانشجویان مسلمان تصمیم گرفته که مبلغ آپارتمان را بپردازد...». (صص۱۸۰-۱۷۹)

□ اینجانب هیچگونه قضاوتي در مورد اتهامات وارده به آقاي امیرانتظام نمیکنم. اما این را میتوانم تأیید کنم که اتهام اصلي که روحانیت حاکم و آقاي خمیني را وادار به عمل شدید نسبت به آقاي امیرانتظام و نهضت آزادي کرد، همان طرح پیشنهاد انحلال مجلس خبرگان است. کسانیکه مایل باشند، در این مورد تحقیق بیشتري بکنند آنان را به کتاب «آنسوي اتهام خاطرات عباس امیرانتظام» که دیدگاههاي ایشان در مورد اتهامات منتسبه همراه با بخش قابل توجهي مدارك اتهامي همراه است و نیز جریان به بند ویژه روزنامههاي انقلاب اسلامي، ۳۲

اطلاعات، كيهان و جمهوري اسلامي ارجاع مي‌دهم.(ص۱۸۰)

□ اما سئوال و يا معمايي كه براي من مطرح شده اين است: علت چه بوده است كه مرحوم مهندس بازرگان آقاي اميرانتظام را كه سفير ايران در كشورهاي اسكانديناوي بود، مأمور كرده است كه در استكهلم مسائل مربوط به ايران و آمريكا و ايران و شوروي را با مأمورين و يا سفراي آن دو كشور مورد مذاكره قرار دهد و چرا اين كار در تهران بوسيله افراد مسئول آن انجام نمي‌شده است. حال چه وسيله وزير امور خارجه و يا چه وسيله سفراي ايران در آن دو كشور و بنا بوده در كشور ثالثي وسيله آقاي اميرانتظام صورت پذيرد. آيا ديپلمات ديگري در دستگاه دولت موقت در تهران و يا در واشنگتن و يا مسكو وجود نداشته است كه مسائل مورد علاقه دو كشور را با آنها مورد مذاكره قرار دهند.(ص۱۸۱)

□ آقاي اميرانتظام مي‌گويد، آمريكايي‌ها با من در اين دو ديدار و مذاكره سه مطلب را مورد بحث و مذاكره قرار دادند: ۱- ارتش عراق خيال حمله به ايران را داره و با اسلايد جابجايي ارتش عراق را در مرزهاي ايران نشان دادند. ۲- اتحاد شوروي كه از صادركنندگان نفت است به زودي به واره كننده نفت تبديل خواهد شد و در اين باره گزارش مفصل براي بحث تهيه كرده بودند. ۳- شرح ارسال اسلحه و جنگ‌افزار نظامي شوروي‌ها براي تجزيه‌طلبان كردستان. و اين سئوال كه آيا شما (يعني آقاي اميرانتظام.ن) به صدق و راه وي وفاداري و از سياست وي پيروي مي‌كني؟ كه آقاي اميرانتظام مي‌گويد بله. صددرصد هميطور است. اگر مسئله مورد بحث همين سه قلم بوده است، آيا نمي‌شد آنها را در تهران و در وزارت خارجه مورد بحث و بررسي قرار داد؟(صص۱۸۲-۱۸۱)

افشاگري و اميرانتظام

□ دو تن از دانشجويان پيرو خط امام اعلام كردند، عباس اميرانتظام سخنگوي دولت موقت سابق و سفير ايران در سوئد با سفارت آمريكا و «سيا» همكاري داشته و مقدمات مبادله اطلاعات بين دو كشور را فراهم مي‌آورده است. در جاسوسخانه آمريكا مداركي درباره آقاي عباس اميرانتظام بدست آمده كه امشب مقداري از مفاد اين اسناد را به اطلاع ملت ايران مي‌رسانيم و در برنامه‌هاي آينده نزديك انشاءالله اسناد مشروحتري را توضيح خواهيم داد. سند اول توصيف كاردار بروسن از آقاي اميرانتظام را نشان مي‌دهد. «توصيف كاردار بروسن از اميرانتظام به عنوان شخصي با هوش و نماينده بسيار ماهر دولت ايران در سخن گفتن كاملاً صحيح است. انتظام در حقيقت علاقه به تماس با آمريكا داره و بنظر مي‌رسد خالصانه مي‌كوشد تا دوباره روابط دوجانبه خوبي بين ايران و آمريكا برقرار كند.» دانشجويان مي‌گويند: «در سند دوم نقش «سيا» ظاهر مي‌شود. «سيا» از كاردار آمريكا در استكهلم مي‌خواهد كه به انتظام اطلاع دهد كه ما حاضريم تبادل اطلاعات بعد از دهم سپتامبر انجام بشود.» بعد خودشان مي‌گويند:«اين سند نشان دهنده آنست كه اميرانتظام قبلاً تقاضاي چنين كاري يعني تبادل اطلاعات را كرده كه از طرف «سيا» اطلاع داده مي‌شود حاضرند اين تبادل اطلاعات پس از دهم سپتامبر انجام گيرد.» در سند سوم آمده است «ما فكر مي‌كنيم كه ملاقاتهاي اوليه تا جائيكه ممكن است طوري وانموده كنيم كه ما را از آشوبهاي داخلي دولتي و كشور ايران مبرا سازند. البته اين كار مشكل خواهد بود ولي بايد با يك تلاش مداوم پي‌گيري شود.» توضيح دانشجويان در اين سند اين است: «اين عبارت كوچك باز نشان مي‌دهد كه آمريكا در حوادث داخلي ايران دست داشته و تلاشي بر آن داشته از طريق ارتباط اين طور وانموده كند كه آمريكا در اين حوادث نقشي نداشته و اضافه مي‌كند كه اين كار مشكل خواهد بود.»(صص۱۸۳-۱۸۲)

افشاگري و نهضت آزادي

□ مجدداً دو تن از دانشجويان، در برنامه تلويزيوني ساعت ۱۰:۳۰ دقيقه بعد از ظهر سه‌شنبه ٤ ديماه ۵۸ كه از شبكه سراسري صداوسيماي جمهوري اسلامي پخش گرديد، شركت كرده و مستقيماً نهضت آزادي را بعنوان يك جريان انحرافي بزرگ در روند انقلاب اسلامي، هدف تير اتهام خود قرار دادند و اعلام كردند، اسناد تازه‌اي از ارتباط همكاري عباس اميرانتظام سخنگوي سابق دولت با آمريكا و اسنادي درباره نهضت آزادي و نقشه آمريكا از روي كار آوردن شاپور بختيار پرده برمي‌دارد و از رسانه‌هاي گروهي و مطبوعات خواستند كه نقش خود را در آشكار كردن حقايق ايفا كنند.(ص۱۸٤)

□ دانشجويان احساس كردند كه ممكن است مواجه با بلند شدن موجي عليه خود و اعمالشان شوند و آنچه را كه بافته و رشته‌اند، بر باد دهد، در اطلاعيه‌ايكه در ٦ ديماه انتشار دادند اعلام شده بود كه عمل دو دانشجو در چهارم دي ماه برخلاف اصول مورد قبول همه آنها بوده و حدود شرعي در آن رعايت نشده و سخن به خارج از مرزها كشيده شده است و لذا از شيوه ارائه اسناد انتقاد كردند... متن اطلاعيه به شرح زير است: «در مورد افشاگري شماره ۲۵ كه روز سه‌شنبه چهارم ديماه ۵۸ ساعت ۱۰:۳۰ دقيقه شب از شبكه سراسري صداوسيماي جمهوري اسلامي ايران توسط دو تن از برادران دانشجو پخش شد ذكر چند نكته ضروري به نظر مي‌رسد: دو

برادر دانشجو در جريان افشاگري ديشب برخلاف اصول مورد قبول همه برادران و خواهران داخل لانه جاسوسي كه در افشاگريها بايد صرفاً به افشاي اصل سند و توضيح آن اكتفا شود و چون قضاوت بعهده ملت عزيز ايران است از اين اصول عدول كرده و به قضاوت نشسته‌اند. در توضيح و تحليل اين اسناد از تغييرات، حذوف شرعي رعايت نشده و سخن به خارج از مرزها كشيده شده است... ما دانشجويان ضمن عذرخواهي از پيشگاه ملت ايران و مقام رهبري از اين اشتباه كه در شيوه ارائه اسناد انجام شده است اعلام مي‌داريم كه از اين پس اسناد بعدي چه در رابطه با جريان افشاء شده و چه در رابط [رابطه] با ساير اشخاص و جريان انحرافي ديگر تنها به اجازه ملت بيدار ايران انجام شود و موافقت مجدد ملت مبارز ايران در مورد افشاء اسناد را نشانه قبول عذرخواهي خود تلقي مي‌كنيم.» (صص۱۸۷-۱۸٦)

□ سران رواني حزب جمهوري اسلامي كه ظاهراً در شوراي انقلاب مخالف چنين نحوه‌اي از افشاگري بودند، از طريق حزب جمهوري اسلامي و بسيج امكانات خود تحت نام‌ها و انجمن‌هاي مختلف از ادامه افشاگري حمايت كردند. آقاي موسوي خوئيني‌ها نيز در مقابل سفارت آمريكا و با سخنراني در اجتماعات مختلف به نام مردم، از ادامه افشاگري حمايت مي‌كردند و بدين ترتيب جوي ساختند كه گروههايي نظير چريكهاي فدايي خلق، مجاهدين خلق، جنبش دانشجويان مسلمان و... براي عقب نماندن از قافله به راه افتاده از ادامه افشاگري حمايت كردند. (ص۱۸۹)

□ با وجوديكه شوراي انقلاب، قبلاً هم با اين‌گونه برخوردها و روش مخالفت كرده بود ولي از دوران مبارزه، انتخابات رياست‌جمهوري سوء استفاده كرده همانگونه كه كمي قبل ملاحظه شد بعد از اينكه جوسازي‌هاي لازم براي افشاگري مجدد را آماده كردند، دانشجويان گفتند: «ما در محافظت از گروگانها با كسي مذاكره نداريم. و با افشاي اسناد هم مذاكره وجود ندارد.» دست به افشاگري مجدد و بازداشت ميناچي زده شد... دكتر باهنر و دكتر شيباني كه هر دو عضو شوراي انقلاب و عضو مؤسس و كادر مركزي حزب جمهوري اسلامي بودند، اعلام كردند: «پخش افشاگري‌هاي دانشجويان بكلي ممنوع شده است و فقط بايد اسناد در دادگاه بررسي شود و پس از بررسي در صورتيكه دادگاه صلاح دانست از طريق راديو و تلويزيون به اطلاع مردم برسد. باهنر گفت شوراي انقلاب تصميم گرفت كه دستور دهد قبلاً اين اسناد در دادگاه بررسي شود و در صورتيكه دادگاه صلاح دانست افشاء شود.» (صص۱۹٤-۱۹۳)

افشاگري و سكوت

□ آقاي خميني و روحانيون حاكم براساس كدام شرع اجازه مي‌دادند كه افراد مسلمان را بدون تحقيق و اثبات، به خيانت به نهضت، انقلاب و مسلمانان و جاسوس براي كفار محكوم بشوند؟... با استناد نامه مرحوم مهندس بازرگان به روزنامه اطلاعات و پاسخ آقاي ميناچي به دانشجويان پيرو خط امام، اگر نگوييم آقاي خميني از تمام مذاكرات و روابطي كه نهضت آزادي و روحانيون در تهران با آمريكايي‌ها داشته‌اند، مطلع بوده است و همچنانكه در همين فصل و در بخش فهرست مذاكرات و ديدارها آمده است آقاي خميني، خود در پاريس مستقيم و غيرمستقيم با مقامات آمريكايي و فرانسوي ديدار و مذاكره داشته‌اند حداقل از رئوس كلي مطالب مورد بحث با خارجي‌ها و يا بخش‌هايي از آن مطلع بوده است. (ص۱۹٤)

□ پاسخ به اين سئوال به نظر صاحب اين قلم روشن است. اگر آن روزها كاملاً مشخص نبود، امروز و بنا به استناد گفته‌هاي صريح و عملكرد آقاي خميني كاملاً معلوم است كه آقاي خميني و روحانيون حاكم، ضد مصدق، ضد ملي، و ملي مذهبي بوده‌اند و به اين تيپها نه تنها اعتماد نداشته بلكه ضديت نيز داشته است. اما چون در زمان اوجگيري انقلاب و تشكيل نيروي جانشين، روحانيها را مصدر امور و كارهاي اجرايي قرار دادن خطرناك و غيرقابل پذيرش از جانب جامعه احساس مي‌كرده است، از روي ناعلاجي به نهضت آزادي و بعضي از ملي‌ها روي آوردند. (ص۱۹۵)

□ البته آقاي هاشمي‌رفسنجاني، چه در زماني كه عضو شوراي انقلاب و وزير كشور و عضو مؤسس در شوراي مركزي حزب جمهوري اسلامي بود و به ويژه در دوراني كه بر كرسي رياست مجلس شوراي اسلامي تكيه زده بود، در تمامي اين مراحل خود يكي از مهمترين عوامل جلوگيري به موقع حل بحران گروگان‌گيري بود زيرا حزب جمهوري اسلامي براي حذف مليون و رياست‌جمهوري از بحران گروگان‌گيري به عنوان آتو از آن بهره‌برداري مي‌كرد. اكنون كه بيش از ۲۳ سال از امضاي قرارداد الجزاير مي‌گذرد، براي موجه جلوه دادن و تبرئه خود از جنايت و خسارت عظيمي كه بر اثر امضاي آن قرارداد به منظور قبضه كردن و به انحصار درآوردن قدرت، به كشور وارد ساخته‌اند، در كتاب «پيروزي و انقلاب» كه در سال ۱۳۸۳ آن را منتشر كرده است، اعتراف مي‌كند كه اولاً با هماهنگي دادستاني انقلاب و دانشجويان آقاي اميرانتظام به ايران فراخوانده شد و روانه زندان گرديد و ثانياً اسناد منتشره نشان دهندة جاسوسي اميرانتظام نبوده است. (ص۱۹٦) ۳٤

□ دانشجويان پيرو خط امام دوشنبه شب ۱۵ بهمن ۵۸ در يك مصاحبه مطبوعاتي اعلام كردند: «كه تا ۱۷ بهمن حدود ۵۰ نفر از افراد سرشناس و خبرنگاران نامي دانشگاهها و مراكز علمي آمريكا به دعوت دانشجويان پيرو خط امام وارد ايران مي‌شوند و براي شناخت حقايق انقلاب و شنيدن صداي ملت رنج كشيده ما به مدت يك هفته در ايران خواهند بود.»... «ورمان فادراستاد دانشگاه كانزاس كه رهبري گروه ۵۰ نفري را به عهده دارد به خبرنگاران گفت دعوت دانشجويان ايراني مبني دوستي مردم دو كشور ايران و آمريكاست. وي كه در فرودگاه كندي قبل از عزيمت به تهران با خبرنگاران روبرو شده بود گفت:ما به دانشجويان ايراني در مورد اين تلاش شجاعانه آنان تبريك مي‌گوييم.» آقاي بني‌صدر رياستجمهوري در مصاحبه خود گفته‌اند كه ما در اين رابطه گفت: «دانشجويان پيرو خط امام در مصاحبه خود گفته‌اند كه ما در امور دخالت نكرده‌ايم و فقط اظهارنظر كرده‌ايم ولي بايد گفت: دعوت ۵۰ آمريكايي به ايران اظهار نظر نيست. اين كار در عهده وزارت امور خارجه است و اگر شما هم بخواهيد اين كار را بايد از طريق وزارت خارجه بكنيد نه اينكه ۵۰ نفر ميهمان شما به فرودگاه بيايند و وزارت امور خارجه اصلاً در جريان نباشد...»(صص۱۹۹-۱۹۸)

□ كساني را كه قصد دستگيري و بازداشت آنها را داشتند و به ويژه نظامي‌ها. از طريق اطلاعات و تحقيقات نخست‌وزيري كه مسئول آن آقاي سعيد حجاريان از اعضاء بلند مرتبه سازمان مجاهدين انقلاب اسلامي است. عمل مي‌كردند و آنها هم تحت عنوان نخست‌وزيري، كميته، سپاه، دادستاني و يا... طرف را بازداشت و از وي بازجويي بعمل مي‌آمد. در اين رابطه آقاي حجاريان چنين مي‌گويد: «بعد از اشغال لانه جاسوسي هم مسئوليت پرونده‌هاي نظاميائي كه با سرويس اطلاعاتي آمريكا مرتبط بودند يا با بخش ضداطلاعات سفارت آمريكا همكاري داشتند، يا عناصري كه از درون نيروهاي مسلح با سازمان سيا مرتبط بودند برعهدة من بود.»(ص۲۰۱)

□ وقتي با يك افشاگري برنامه‌ريزي شده‌اي در راديو و تلويزيون بلافاصله وزير در حال خدمت هيأته دستگير شود. براي ديگران چه منزلتي باقي مي‌ماند. اين عمل براي رئيس‌جمهور كه به تازگي انتخاب و مشغول كار شده بود، شوك ناگهاني بوده. به همين علت وي بلافاصله شوراي انقلاب را به تشكيل جلسه فراخواند و با فشار وي و تصويب شوراي انقلاب، آقاي ميناچي ساعت ۲۲:۳۰ دقيقه ۱۷ بهمن ۵۸ از زندان اوين آزاد گرديد. و علاوه بر آن به تصويب شوراي انقلاب افشاگري دانشجويان از راديو و تلويزيون ممنوع شد.(ص۲۰۱)

<u>دانشجويان پيرو خط امام و سردر گمي</u>

□ مهندس بازرگان و ميناچي در پاسخهاي خود كه در جرايد منتشر گشت، همه اتهامات به خود و نهضت آزادي را مطرح و به آنها پاسخ دادند و افزودند كه شوراي انقلاب در جريان تمام روابط آنها با سفارت آمريكا و نظاميان و هايزر بوده است. در اين جو آماده شده روحانيون شوراي انقلاب بويژه آقايان بهشتي و رفسنجاني سكوت اختيار كرده و در مورد گفته‌هاي ميناچي و بازرگان هيچ عكس‌العملي از خود بروز ندادند و اين سكوت به منزله تأييد گفته آنان كه شوراي انقلاب اگر نه از جزئيات از كليات روابط آنها با خارجي‌ها مطلع بوده است، تلقي شد.(ص۲۰۴)

□ آقاي بهشتي كه در نقش رئيس شوراي انقلاب عمل مي‌كرد و روحانيون اكثريت شورا در اختيار داشتند، در تاريخ ۱۵ بهمن ۵۸، آقايان بهزاد نبوي، موسوي خوئيني‌ها، احمد عزيزي، حداد عادل و ابراهيم يابنده را به عنوان اولين شوراي سرپرستي صداوسيما، منصوب و مديريت سازمان به آنها واگذار گرديد. تركيب شوراي سرپرستي صداوسيما نشان مي‌دهد كه تا چه حد آن سازمان به زعم دانشجويان پيرو خط امام مستقل عمل مي‌كند.(ص۲۰۷)

□ سومين نفر از عضو شوراي سرپرستي آقاي حداد عادل است كه وي هم عضو شوراي مركزي حزب جمهوري اسلامي و از ياران دكتر بهشتي و خامنه‌اي است و به نحويكه پيش از اين ملاحظه شد- و بعد نيز خواهد آمد- حزب جمهوري اسلامي در نقش حامي اصلي گروگان‌گيرها و مانع اصلي حل نشدن به موقع و زماني كه حل مسئله گروگان‌گيري به منافع ملي و انقلاب بود، عمل كرد. و از آن بعنوان اهرمي براي حذف نهضت آزادي، ملي مذهبي، روحانيون خارج از سلطه گروه وي و بويژه بني‌صدري‌ها و در جهت انحصار قدرت، سوء جست.(ص۲۰۸)

□ اين حرف مرحوم بازرگان به حق است كه: «افشاگريها كه عمدتاً و عمداً عليه دولت موقت، به بهانه جاسوسي آقاي اميرانتظام بود، متعاقب اشغال سفارت آمريكا (تحت عنوان لانه جاسوسي) آغاز گرديد.» وي سپس مي‌گويد: «گرداندگان حركت دوم انقلاب تعمد و تخصصي براي تهمت و تبديل موافقين و بيطرفان و ميان حالان به سرخوردگان و مخالفين داشتند»...(صص۲۰۹-۲۰۸)

□ رئيس‌جمهور ضمن انتقاد شديد از عملكرد سازمان راديو و تلويزيون گفت: «چگونه مي‌شود هميشه بدون كسب اجازه از مقامات مسئول مملكتي، راديو و تلويزيون را[۳۰۱]

در اختيار اين بچه‌ها دانشجويان پيرو خط امام قرار ميدهد؟»... نتيجه اين كه با فشار همه جانبه رياستجمهوري و بعضي از اعضاء نهضت آزادي بويژه مهندس بازرگان و ... آنها عقبنشيني كردند و ابتدا افشاگري دانشجويان پيرو خط امام از صداوسيما ممنوع گرديد و سپس شوراي سرپرستي صداوسيما بركنار شدند.(ص۲۰۹)

□ آقاي نبوي مي‌گويد: «عضويت در اولين شوراي سرپرستي صداوسيما را با حكم دكتر بهشتي زماني پذيرفته كه «منافقين (منظور مجاهدين خلق است.ن) صداوسيما را پايگاهي براي خود ساخته بودند و عملاً كنترل اين رسانه مهم را در دست داشتند. در اين حال با كمك دوستان و همكاران قرف چند روز كليه آنها را از مشاغل كليدي صداوسيما بركنار و عليرغم كارشكني‌هاي وسيع آنان، مانع از قطع برنامه‌هاي عادي صداي جمهوري اسلامي شديم.» گفته وي خلاف حقيقت است. چرا كه اگر به زعم آقاي نبوي كنترل اين رسانه در اختيار منافقين بود و مشاغل كليدي را آنها در اختيار داشتند. در زمان بلواي سعادتي، قبل و يا بعد از آن حداقل مي‌توانستند اطلاعيه و يا بعضي مطالب ديگر خود را بگوش مردم برسانند.(ص۲۱۰)

فصل ششم: تحليل‌هاي عمدي در آزادي گروگان‌ها

□ آقاي خميني در تاريخ ۲۱ شهريور ۱۳۵۹ چهار شرط براي آزادي گروگان‌ها اعلام كرد: ۱- بازپس دادن اموال شاه و خانواده‌اش ۲- لغو تمام ادعاهاي آمريكا عليه ايران ۳- تضمين آمريكا به عدم مداخله سياسي و نظامي در ايران ٤- آزاد گذاشتن تمام اموال (سرمايه‌هاي) ايران... بر اساس اطلاعات آقاي بني‌صدر در كتاب سير تحول سياست آمريكا در ايران كتاب دوم گروگانگيري و اطلاعات شخصي اينجانب و تاييد مطلب توسط آقاي صادق طباطبائي. آقاي خميني در شهريور ۱۳۵۹، آقاي طباطبائي را مامور كرد كه با آمريكايي تماس حاصل كند و مستقيم به حل مسئله گروگان‌ها بپردازد. آقاي طباطبائي از طريق آلمانها به آمريكايي‌ها اطلاع مي‌دهد كه آقاي خميني آماده است كه مسئله گروگانها و آزادي آنها را حل كند. اين اطلاع از طريق گنفر وزير خارجه وقت آلمان به كارتر و آمريكائيها داده مي‌شود. آمريكائيها مي‌پرسند. از كجا اطمينان حاصل كنيم كه اين بار مثل دفعات قبل نباشد؟ به آنها اطلاع داده مي‌دهند كه براي حصول اطمينان، شما شرايط آزادي گروگانها را تعيين كنيد تا آقاي خميني رسماً آن را اعلام كند. كارتر و تيم مشاورانش چهار شرط فوق را از طريق آلماني‌ها به آقاي طباطبائي اطلاع مي‌دهند و او نيز آن را به آقاي خميني مي‌رساند. متعاقب آن آقاي خميني در ۲۱ شهريور ۱۳۵۹، در پيامي به زائران بيت‌الحرام، چهار شرط ذكر شده را براي آزادي گروگانها اعلان كرد.(صص۲۱۳-۲۱۲)

□ كار رسيدگي به آزادي گروگان‌ها كه قاعدتاً مي‌بايستي خود مجلس و كميسيون امور خارجه مجلس مورد بررسي قرار دهد، به يك كميسيون ويژه هفت نفره واگذار گرديد كه اعضاي كميسيون ويژه عبارت بود از:«آقايان علي اكبر پرورش، محمد يزدي، سيدعلي خامنه‌اي، سيدهادي خامنه‌اي، محمدكاظم بجنوردي، ناطق نوري و سيدمحمد موسوي خوئيني‌ها.»(ص۲۱۳)

□ جالب توجه اين كه به جز آقاي پرورش، شش عضو ديگر كميسيون ويژه از روحانيون و چهار عضو آن رسماً از شوراي مركزي حزب جمهوري اسلامي است.(ص۲۱٤)

□ به هر حال، بعد از اعلام چهار شرط آقاي خميني و در پيش بودن انتخابات رياستجمهوري آمريكا در تاريخ ۳۰ مهرماه ۱۳۵۹، كارتر رئيس‌جمهور آمريكا حاضر به پذيرش چهار شرط تعيين شده آقاي خميني گرديد. سه شرط آن را پذيرفت و در مورد شرط چهارم آن يعني باز گرداندن اموال شاه به ايران گفت دادگاههاي آمريكا بايستي محاكمات طولاني و پيچيده‌اي را انجام دهند.(ص۲۱٤)

□ كارتر براي اولين بار از طرح مخفي ريگان براي آزادي گروگان‌ها پرده بر مي‌دارد. «طبق گزارش يونايتد پرس از واشنگتن كارتر در يك نطق انتخاباتي، جمهوري خواهان را به «پخش كود اسبي» متهم كرد. كارتر گفت جمهوري‌خواهان عادت دارند درست قبل از انتخابات كود اسبي پخش كنند. ريگان هم در كلمبوس در جواب او گفت «درست مثل كارتر». كارتر همچنين طرح‌هاي مخفي ريگان را براي آزادي گروگان‌ها به طرح‌هاي مخفي نيكسون طي جنگ ويتنام در سال ۱۹٦۸ تشبيه كرد و گفت هنوز هم كسي از اين طرح‌ها مطلع نشده است.(ص۲۲۲)

□ كارتر قبلاً نيز در تاريخ ۳۰ مهرماه ۵۹ در رابطه با اين سئوال كه در صورت آزادي گروگان‌ها با ايران تجارت نظامي خواهيد داشت يا نه گفته بود «من فكر نمي‌كنم چنين كاري انجام دهم. اما اگر گروگان‌ها آزاد شوند وسايل نظامي را كه ايران قبلاً خريداري كرده بود به آنها تحويل مي‌دهم.» نه تنها اينان با آزاد نكردن گروگان‌ها مانع ارسال لوازم نظامي كه در زمان جنگ تحميلي براي كشور ضروري‌تر از نان شب بود شدند، بلكه يك فرصت تاريخي و طلايي‌اي كه در جهت منافع ايران پيش آمده بود را نيز از دست دادند و آيا اين به تنهايي خيانت به كشور نيست؟(ص۲۲٤)

□ نكاتي كه از نوعي زده و بند مجلس و دولت متفقاً به رهبري و هدايت روحانيت حاكم با جمهوري‌خواهان و ريگانيان پرده برمي‌داره بقرار زير است: «مهمترين نكته اين كه مجلس بررسي به مسئله گروگان‌ها و به قول مجلس‌نشينان

با «تعلل‌هاي مجلس عمدي. دولت تصميم‌گيري را به عقب انداخت.» اين مسئله در جامعه آن روز به حد شياع مطرح شده بود که چرا مجلس در رسيدگي به مسئله گروگان‌ها تا دو روز مانده به انتخابات رياستجمهوري آمريکا براي از دست نرفتن فرصت مسئله را لفت داده است و به همين علت بعضي‌ها سعي کردند که براي تعلل عمدي خود توجيه شرعي و قانوني بسازند... آقاي رجايي نخست‌وزير پس از بازگشت از نيويورک به تهران در ۲۹ مهرماه ۵۹ در مورد آزادي گروگان‌ها اظهار داشت. «مجلس شوراي اسلامي براي رسيدگي و اعلام شرايط گروگان‌ها روال طبيعي خود را طي مي‌کند و به اين مسئله که مثلاً اگر آنها آزاد شوند کارتر و اگر آزاد نشوند ريگان در انتخابات پيروز مي‌شود کاري نخواهند داشت.» (صص۲۲۸-۲۲۷)

□ ريگان که از محتواي قرارداد الجزاير و توافق دولت ايران با آن آگاه شده است در تاريخ ۱۹ ديماه ۵۹ اظهار داشت: «مي‌توانم بگويم که کارتر براي رسيدن به توافقي مي‌کوشد افتخار را براي کشور ما حفظ کند و راهي براي رهايي گروگان‌ها باز نمايد.» وي اضافه کرد «هر توافقي که بتوانم آن را اجرا کنم قابل قبول است ليکن نبايد انتظار داشت که در اين مورد يک چک سفيد امضاء کنم.» (ص۲۳۴)

□ در اين رابطه آقاي رجايي سرنخ را ناخودآگاه لو مي‌دهد. وي در گفتگويي با بخش عربي راديو در تاريخ ۲۲ ديماه ۵۹ گفت: «تا آنجا که به من گزارش داده‌اند مسئله گروگان‌ها در حال پيشرفت است و به فرض اين که در فاصله زماني نزديکي به آمريکا پس داده شوند، خط اصلي ما که مبارزه با امپرياليسم است و از متن مکتب‌اسلام بر مي‌خيزد رها نخواهد شد و تا زماني که آمريکا به تجاوز خود ادامه دهد ما عقبنشيني نخواهيم کرد.»... شما براي قبضه کردن قدرت با ريگان و جمهوري خواهان وارد معامله شديد و حتي وقتي کارتر به صراحت اعلام کرد به محض آزادي گروگان‌ها، اسلحه و لوازم يدکي نظامي که ايران قبلاًخريداري کرده و پول آن را پرداخت کرده است ارسال مي‌دارد. آن‌ها را آزاد نکرديد و براي کشوري که در حال جنگ بود و ادوات نظامي برايش از نان شب واجبتر بود صرفنظر کرديد و به امپرياليسم بخنديد و باز هم دم از مبارزه با امپرياليسم که از متن مکتب اسلام برمي‌خيزد مي‌زنيد... (صص۲۳۵-۲۳۴)

□ آقاي خاتمي در پايان دوره رياستجمهوري کارتر، در ۳۰ دي ۱۳۵۹ در مقاله کيهان تحت عنوان «کارتر رفت» آشکار مي‌سازد که آقاي خميني نقش تعيين کننده بر سرنوشت انتخابات آمريکا و انتخاب شدن ريگان داشته است و انتخاب ريگان را نشانه قدرت ايمان و اسلام دانسته است: «امام مدت‌ها پيش فرمود که «آقاي کارتر بايد سراغ کار ديگر برود و اينک کارتر براي پرداختن به «آن کار ديگر» کاخ سفيد را ترک کرده است و جاي خود را به «ريگان» سپرده است... واقعيت هرچه باشد اما تاريخ اين حقيقت را به ثبت رسانده است که ديگر دوران فرمانروايي بي‌چون و چراي ابرقدرت‌ها بر دنيا به پايان رسيده است وقتي کار بدانجا کشيده است که ملت مظلومي در سايه برخورداري از رهبري بي‌همانند اسلامي به چنان آگاهي و اقتدار معنوي برسد که بتواند اثري تعيين کننده بر سرنوشت انتخابات آمريکا بگذارد و رئيس‌جمهور پرنخوت‌ترين امپراطوري «طراز نوين» را از عرش استکبار به زير بکشد و وي را سرافکنده به سراغ «کار ديگر» بفرستد... کارتر اينک رفته است و رفتن او گرچه نشانه پيروزي تحسين‌انگيز قدرت ايمان و اسلام در روزگار ما برجبهه کفر و شرک جهاني است اما به هر حال سياست‌هاي توسعه طلب همچنان وجود دارند.» (صص۲۳۸-۲۳۷)

<u>کينه دست به شريعتمداري</u>

□ بعد از جريان ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و زنداني شدن آقاي خميني، نظر به اين که مي‌خواستند وي را محاکمه کنند و طبق قانون اساسي آن زمان مراجع تقليد را نمي‌توانستند محاکمه کنند حضرات آيات آقايان شريعتمداري، ميلاني، مرعشي نجفي و حاج شيخ محمدتقي آملي طي اطلاعيه‌اي مرجعيت آقاي خميني را تأييد کردند تا از محاکمه و اعدام ايشان جلوگيري کنند. آقاي شريعتمداري در آن زمان از قدرتمندترين مراجع بود و قبل از اين که مرجعيت آقاي خميني وسيله آقاي شريعتمداري و ديگران تأييد شود حداقل جامعه و دولت وقت او را به مرجعيت نمي‌شناخت. در صورتي که آقاي شريعتمداري قبل از آن آيةالعظمي بود. و از اين نگاه وجود آقاي شريعتمداري براي آقاي خميني نقطه ضعفي محسوب مي‌شد. بطوري که زير بار خط و ربط سياسي وي هم نمي‌رفت و وي را به لحاظ سياسي قبول نداشت. به اين علت بعد از اينکه قدرت به دست آقاي خميني افتاد در حذف وي لحظه‌اي از پاي نايستاد. (ص۲۴۱)

□ ابتدا وي را خانه‌نشين و در محاصره دار و دسته ري‌شهري و خلخالي قرارداد. پس از آن رفت و آمد به منزل وي تحت کنترل شديد قرار گرفت و با درست کردن طوماري به وسيله مدرسين و مراجع بلک شيه تحت فرمان. وي را به حساب خود از مرجعيت خلع کرد. به اين حد هم قناعت نکرد منقول است که داروده‌سته ري‌شهري.[۳۷]

صفيه‌اش را پيش چشم وي آورده و وي را تهديد كرده‌اند كه اگر توبه نكني با آنها فلان عمل انجام مي‌شود. پيرمرد مريض ۹۰ ساله از ترس در مقابل تلويزيون توبه كرد. (ص۲۴۳)

كينه نسبت به كارتر

□ آقاي خميني نسبت به كارتر كينه پيدا كرده بود و بارها به عناوين مختلف كينه خود را نسبت به وي ابراز مي‌كرد. وجود كارتر برايش نقطه ضعفي تلقي مي‌شد. چون كارتر با حربه حقوق بشر و فشار بر شاه موجب باز شدن فضاي باز سياسي در كشور گرديد و حداقل زمينه‌اي شد كه انقلاب با سرعت و با خون‌ريزي كمتر به نتيجه برسد. (ص۲۴۴)

□ ...مذاكرات مستقيم و غيرمستقيم آقاي خميني و نمايندگانش در پاريس و تهران و آمريكا با دولت آمريكا كه حداقل در اثر آن به توافق و قرارمدارهايي با هم دست يافتند. آقاي خميني بيم اين را داشت كه اين روابط و قرارمدارها و مذاكرات با دولت كارتر در جامعه افشاء شود. (ص۲۴۴)

□ به هر حال در صورتي كه كارتر مجدداً به رياست‌جمهوري آمريكا تكيه مي‌زد، بيم آقاي خميني از افشاء شدن آنها به وسيله دستگاه كارتر، افزون مي‌گشت. چون افشاء شدن آن براي قدرت فائقه وي نقطه ضعفي به حساب مي‌آمد و از اين كه همه چيز به يد قدرت آقاي خميني انجام پذيرفته بود خلل وارد مي‌ساخت. لذا آقاي خميني حاضر بود كه همه چيز را فدا كند تا كارتر به رياست‌جمهوري نرسد. ثانياً براي آقاي خميني مهم بود، همچنانكه گفته بود شاه برود و رفت، حال كه گفته بود كارتر به كار رياست‌جمهوري نمي‌خورد و بايد برود. اگر وي انتخاب نشود، صيت آوازه‌ي وي در عالم به صدا درخواهد آمد و همه جهان را در خواهد نورديد... با اين عمل هم به كارتر ناز شصتي نشان داده و وي را زمين زده و هم خلاء ضعف قدرت خود را در رابطه با كارتر پر كرده و هم ميزان محبوبيتش در بين توده‌ي ساده بالا رفته است كه بله هرچه آقا بگويند همان مي‌شود. (ص‌ص۲۴۵-۲۴۴)

بي‌خاصيت شدن انقلاب دوم

□ فكر نكنيد ما به شما دروغ مي‌گوئيم. كمي نه چندان دور خواهد ديد كه باز رهبرمان آقاي خميني آب پاك روي دست شما خواهد ريخت و همان كسي كه گفت «ميزان رأي ملت است» خواهد گفت «اگر ۳۵ مليون بگويند آري من، نه خواهم گفت» و اگر باز هم سرجاي خود ننشينيد. بدانيد كه ما با شما شير نخورده‌ايم و رهبرمان آقاي خميني مجوز قتل همه‌تان را مثل آب خوردن صادر خواهد كرد. (ص۲۴۶)

بهزاد نبوي در نقش كارگزار روحانيت حاكم

□ اما در همان موقع روحانيت حاكم به رهبري آقاي بهشتي و هاشمي‌رفسنجاني و آقاي خميني از مفاد كامل آن از قبل مطلع بوده‌اند و به همين جهت است كه آقاي بهزاد نبوي در آن جلسه سري مجلس از جمله گفت: در آينده خواهند گفت كه ما قرارداد وثوق‌الدوله را امضاء كرده‌ايم و اين كه آقاي بني‌صدر رياست‌جمهور عليه دولت و من اعلام جرم كرده است. در حقيقت اعلام جرم عليه روحانيت و آقاي خميني است چرا كه من تنها به خواست و نظر امام (ره) تن به اين مسئوليت دادم و اگر بگذاريم كه اين مسئله تعقيب بشود نه تنها من بلكه روحانيت و دولت و آقاي خميني بايد بروند. يكي از دوستان آقاي بهزاد نبوي برايم گفت، «آقاي نبوي بعد از امضاي قرارداد الجزاير به همكار و دوست خودمان آقاي سيفالله ابراهيمي گفته بود كه به ما گفتند و منهم قرارداد الجزاير را كه بعداً خواهند گفت قرارداد وثوق‌الدوله امضاء كردم.» (ص۲۴۹)

فصل مفتم: حكميت

□ آقاي بهزاد نبوي از جانب دولت، مجلس و سران روحاني حاكم بر ايران، زير بار چند قرارداد تعهدآور و موافقتنامه‌هاي مختلف كه مجموعاً به نام بيانيه الجزاير معروف شد رفت و آن را امضا كرد... از جمله مسائلي كه در متن بيانيه الجزاير آمده است، پذيرش و قبول حكميت است كه بنا به گفته صريح آمريكايي‌ها، بيانيه را آمريكايي‌ها به آنها ديكته كرده‌اند. آقاي سيدمحمود كاشاني سرپرست هيئت داوران ايراني در ديوان داوري لاهه، كه همه اسناد و مدارك را در اختيار داشته صريح و آشكار مي‌گويد: «مسؤلان وزارت خارجه آمريكا صريحاً و كتباً اعلام كرده‌اند كه اين بيانيه‌ها را ما نوشتيم و ايراني‌ها فقط امضاء خودشان را زير آن گذاشتند.» (ص۲۵۳)

□ آقاي بهزاد نبوي مجدداً در تاريخ ۹ دي ۵۹ در مصاحبه مطبوعاتي كه به سئوال‌هاي خبرنگاران داخلي و خارجي پاسخ مي‌داد تأكيد كرد كه «ايران نمي‌تواند در قبال آزادي گروگان‌ها دل خود را به پنجاه يا هشت برگ كاغذ امضاء شده توسط كارتر يا ريگان خون كند. و افزود بايد براي تحقق خواسته‌هاي خود از آمريكا تضمين بگيرد. نبوي گفت: اگر آمريكا بتواند راه ديگري پيشنهاد كند كه متضمن نوعي تضمين قابل قبول براي دولت الجزاير باشد، از نظر ما قابل قبول است.[۳۸]

چون ما به هيچ وجه به اقوال آمريكا اعتماد نداريم.» (ص۲۵۴)

حكميت، رفسنجاني و بخش اسلحه

□ آقاي بهزاد نبوي در مورد صحبت به ميان نياوردن اسلحه‌هاي خريداري شده ايران از آمريكا، جهت برملا نشدن قرار و مدارهاي پنهان با جمهوري‌خواهان، دليل بس نادرست و كودكانه‌اي مي‌آورد: «گرچه بيانيه باز پس دادن كليه اموال و دارائيهاي ايران را تصريح كرده، ولي در جريان مذاكره در مورد بيانيه، بنده در جواب شايعات وسيعي كه ايران را متهم به ساخت و پاخت با آمريكايي‌ها و برقراري پل هوايي جهت تحويل اسلحه به ايران در قبال آزادي گروگان‌ها مي‌كرد، ضمن تكذيب شايعه مزبور، اعلام كرد كه ما به هيچ وجه نيازي به سلاح آمريكايي نداشته و از چنان كشوري سلاح نخواهيم گرفت (نقل به مضمون). كه البته اين نظر دولت شهيد رجايي بوده كه از زبان بنده بيان مي‌شود. اين توضيح از آن جهت است كه دانسته شود دولت ايران حتي در زمان تصويب و امضاي بيانيه الجزاير كيسه‌اي براي سلاح آمريكايي ندوخته بوده و مي‌دانست تا انقلاب اسلامي برپاست، آمريكا به ايران سلاح نخواهد داد.» (ص۲۵۷)

□ با امضاي اين توافق، دولت آمريكا با استناد به قوانين داخلي خود كه صدور اسلحه به كشورهاي درگير را با محدوديت‌هايي روبرو مي‌كند، به استناد ادامه جنگ ايران و عراق، از استرداد اموال نظامي ايران خودداري كرد. (ص۲۵۸)

مجلس و حكميت

□ كمي قبل در «بخش حكميت، رفسنجاني و بخش اسلحه» آمد كه آقاي بهزاد نبوي لايحه دو فوريتي جهت اجازه حكميت، به مجلس تقديم كرد و دو فوريتي آن به تصويب رسيد و اينك جاي آن است كه به بخش‌هايي از مذاكرات مجلس در اين مورد اشاره شود. مجلس در تاريخ ۲۴ دي ۱۳۵۹، بحث درباره لايحه حكميت را آغاز كرد. «اما آقاي حسن آيت با استناد به اصل ۱۳۹ قانون اساسي اخطار قانوني داد. وي گفت بر اساس اصل ۱۳۹ صلح، دعاوي و داوري را بايد مجلس تصويب كند. در اين لايحه (لايحه حل اختلافات مالي و حقوقي ايران و آمريكا) مشخص نيست. (ص۲۵۹)

توضيحات نبوي در مورد حكميت

□ نبوي گفت: «آن چيزي كه اين جا مطرح است بيانيه‌اي است كه دولت الجزاير صادر كرده و مورد تأييد دارودسته جديدي كه مي‌خواهد حكومت آمريكا را در دست بگيرد هست... ما معتقديم كه اشغال لانه جاسوسي يك عمل پيروزمندانه بوده و به پيروزي‌هاي خود رسيده است. همين ديروز اين بيانيه دولت الجزاير را كه با موافقت دولت آمريكا نوشته را مطالعه مي‌كردم واقعاً ديدم كه از نظر سياسي يك مجموعه افتخارآفرين براي جمهوري اسلامي است كه يك ابرقدرتي مثل آمريكا را اين چنين به موضعي كشيده كه بيايد يك چيزي بنويسد ولو اين كه هيچ كدام را هم اجرا نكند همين قدر كه بيايد بنويسد من در امور داخلي ايران دخالت نمي‌كنم و تعهد مي‌كنم از اين پس دخالت نكنم... خوب اين‌ها همه نشان دهنده ضعف است. اين كه تعهد مي‌كند ما به كليه اتباع آمريكايي اخطار مي‌كنيم كه ظرف ۳۰ روز هر اطلاعي كه راجع به اموال شاه دارند بيايند بدهند والا طبق قوانين حقوقي و جزايي با آن‌ها برخورد مي‌كنيم و محاكمه مي‌كنيم. اين‌ها در واقع يك پيروزي است. (ص۲۶۲)

□ هنوز بعد از بيست و چند سال كه از انقلاب كوبا گذشته كوبايي‌ها وجوه نقدي خود را كه در بانك‌هاي آمريكايي داشته‌اند، نتوانسته‌اند بگيرند. با وجودي كه اشغال لانه جاسوسي هم نكرده‌اند كه هيچ رفته‌اند آنجا دست هم داده‌اند و يك خورده هم لبخند زده‌اند. يك خرده نزديك شده‌اند ولي هنوز نتوانسته‌اند پول نقدشان را از بانك‌هاي آمريكايي بگيرند. اصلاً اختلافات چين و آمريكا در اين زمينه تازه بعد از اين كه چين اين جوري خودش را در اختيار قرار داده. مي‌بينيم تازه ممكن است به يك نتايجي برسد. (صص۲۶۴-۲۶۳)

□ مشاور اجرايي نبوي در مورد دعاوي ايران گفت: بعضي از دعاوي ما هنوز اقامه نشده من الان كه اين‌جا ايستاده‌ام از جانب دولت ايران هنوز هيچ دعوايي اقامه نشده و به همين دليل بود كه در همين تعهد نامه در رابطه با حكميت ما ماده‌اي گذاشته‌ايم كه براي ايران اين اختيار را گرفتيم كه ايران بتواند بعدها دعاويش را مطرح كند دولت آمريكا مي‌خواست بگويد دعاوي كه تا به حال به طور مستمر مطرح بوده قابل طرح خواهد بود. ما اين لايحه را احتياطاً به مجلس آورده‌ايم. ما الان با الجزايري‌ها در رابطه هستيم دولت آمريكا يك سري گربه رقصاني‌هايي مي‌كند كه امكان دارد ما اصلاً در جهت امضاء اين تعهدنامه‌ها نرويم. (ص۲۶۴)

نكات توضيحي به پاسخ نبوي

□ آقاي دكتر مولايي يكي از حقوقدانان دفتر خدمات حقوقي در اين رابطه متذكر[۲۹]

مي‌شود. نظر به اين كه «مصوبه مجلس و «لايحه» مربوط به حل و فصل دعاوي، با متن بيانيه در تعارض است و اين يكي از دلايل عدم همكاري تعدادي از حقوق‌دانان با دست‌اندركاران بيانيه بود. در هر صورت به دليل عدم تصويب بيانيه توسط مجلس و تعارض شرايط اعلامي مجلس با بيانيه‌هاي الجزاير، به مشروعيت بيانيه‌ها لطمه وارد مي‌كند.» وي اضافه مي‌كند: «قسمت عمده‌اي از اين كاستي به ضعف‌هاي مديريتي و عدم استفاده از كارشناسان و حقوق‌دانان ذيصلاح ايراني برمي‌گردد و اين مسئله به سختي قابل توجيه است.»(ص٢٦٥)

□ آن‌ها چشم بسته قرارداد الجزاير را امضا كردند و نگفتند چرا ما به شما تعهد به چيزي بدهيم كه اصلش معين نيست علاوه بر آن آقايان مذاكره كننده و امضاء كننده قرارداد به اين مسئله توجه نكردند كه هر قرارداد خارجي امضاء شده طبق شرايط ويژه خودش راه‌حل، حل اختلاف و شرايط پرداخت هم در آن قرارداد مشخص شده است و طبق شرايط قرارداد وقتي زمان پرداخت ديون آن فرابرسد بايد آن ديون پرداخت شود نه اين كه از پيش‌ريش و قيچي را به دست آن‌ها داد. اين سئوال اساسي مطرح است كه اصولاً چرا آمريكايي‌ها، ايراني‌ها را به سمت حكميت و يا مراجعه به داور مرضي الطرفين سوق دادند و آن را در متن قرارداد الجزاير گنجاندند؟... به موجب قانون مصونيت دولت‌هاي خارجي مصوب ١٩٧٦ قرار تأمين قبل از صدور حكم دادگاه تنها در صورتي معتبر است كه دولت خارجي صريحاً از مصونيت صرفنظر كرده باشد... طبق اصل دفاع از مصونيت دولتي، مدعيان خصوصي نمي‌توانستند يك دولت خارجي را تحت تعقيب قرار دهند. و متاسفانه آقايان جاهل به امور بين‌المللي و حقوقي با پذيرفتن ادعاهاي دادگاهي علناً از اين حق مصونيت خارجي صرفنظر كرده‌اند. (ص٢٦٨)

□ آقاي دكتر يزدي گفت: «كه يك حساب تنخواه گردان در آمريكا بوده و مستشاران آمريكايي، آن چه كه صلاح مي‌دانستند براي ارتش ايران سفارش مي‌دادند و دولت ايران تنها در آن حساب تنخواه گردان پول واريز مي‌كرده است و حق امضاء و حق برداشت هم نداشته. اين حساب جمعاً از سال ١٩٦٨ تا زمان سقوط بختيار يعني ١٤ يا ١٥ (نوامبر ١٩٧٩) جمعاً ٢١ ميليارد دلار به اين حساب دولت ايران پول ريخته در همان روزي كه آقاي بازرگان از جانب آقاي خميني حكم نخست‌وزيري گرفت. بختيار و آمريكايي‌ها يك تفاهم‌نامه‌اي امضاء مي‌كنند و قراردادهاي قبلي را لغو مي‌كنند و مي‌گويند جمعاً ٩ ميليارد در آن حساب بوده كه معلوم نيست آن ٩ ميليارد را به چه صورت سميل كردند. (ص٢٦٩)

□ در زمان شاه يك قرارداد با ايران بسته بودند كه چهار ناوشكن ايران بخرد. به قيمت ٣ ميليارد و خرده اين پولها پرداخت شده و تمام شده اما اين لوازم به ايران تحويل داده نشد مثل همين آواكس‌ها و هواپيماي F-١٦ . وقتي اين قراردادها را دولت ايران در آن موقع بختيار... نه تنها اين پول‌ها را به ايران پس ندادند، بلكه در مواردي جريمه لغو قراردادها هم از آن حساب برداشته شده. ٥٠٠ مليون دلار به عنوان نمونه بابت لغو قرارداد خريد چهار ناوشكن برداشته‌اند.» (ص٢٦٩)

□ مورد ديگري كه آقاي دكتر يزدي عنوان كرده اين است: وزارت پست و تلگراف با يك كمپاني آمريكا قرارداد بسته براي نصب ٩٠٠ هزار شماره تلفن به مبلغ ٦٠٠ ميليون دلار، ٤٠٠ مليون دلار آن را گرفته و ٣ هزار شماره نصب كرده كه هيچكدام كار نمي‌كند و وزارت پست و تلگراف عليه‌اش اعلام جرم كرده. حالا او رفته و عليه ايران شكايت كرده و مقداري از پول‌هاي ايران را توقيف كرده. در اين شرايط هرگز به اين مسائل اشاره نمي‌شود. (ص٢٦٩)

□ آقاي «جعفر نياكي» كه از بدو تأسيس تا تشكيل دفتر لاهه تا همين دو سال پيش (كه قادر به ادامه كار نبود) تقريباً همه كاره دفتر بود. جالب است كه اسم ايشان در فهرست ساواكي‌ها بود و حرف و حديث زيادي در خصوص وابستگي ايشان به رژيم «شاه» وجود داشت. جالبتر اين كه تمامي سوابق قبل از انقلاب ايشان ناديده گرفته شده تا از به اصطلاح تخصص و قابليت‌هاي وي در حساس‌ترين جاي دفتر لاهه استفاده شود... تمركز امور در لاهه و سپردن مسئوليت‌ها به اشخاص نه چندان خوش سابقه بيشتر به نفع آمريكا بود تا ايران. در كنار اين افراد مشكوك كه ما هيچ وقت معجزه تخصص و مديريت آن‌ها را مشاهده نكرديم. افراد بي‌انگيزه و بي‌تفاوت و كساني كه دغدغه خاطرشان انباشت دلار و زندگي آرام و بي‌خطر در اروپا بود. اعضاي اصلي مشاوران دفتر لاهه را تشكيل مي‌دادند. (ص٢٧٣)

<u>قرارداد الجزاير و حكميت يا كابيتولاسيون</u>

□ هنوز كه هنوز است دست‌اندركاران ايراني حاضر نيستند كه تمام قراردادها و آنچه كه در اين رابطه اتفاق افتاده است را براي ملت خود آشكار كنند. تمام اين‌ها حكايت از اين داره كه اگر قراردادها و رويدادها را از پرده برون٤٠

اندازند. قرارداد پنهاني با جمهوري خواهان و ريگانيان در دوران انتخابات رياستجمهوري آمريكا كه به كودتا عليه رياستجمهوري ايران آقاي بنيصدر منجر شد. برملا خواهد گرديد و برملا شدن آن هنوز براي جمهوري اسلامي ايران شكننده است. (ص۲۷۷)

ايران در منگنه دو جانبه كارتر - ريگان

□ بعد از اين كه كارتر متوجه شد كه با موافقت آقاي خميني حزب جمهوري اسلامي- يعني آقايان بهشتي و رفسنجاني- با ريگان و جمهوريخواهان وارد معامله شده‌اند. اما چون سند محكمي در دست نداشت نميتوانست عملي عليه اين قرار پنهاني انجام دهد و تنها به افشاء كردن آن بسنده كرد و عليرغم اين كه حاضر شد هر چهار شرط ايران را در ازاء آزادي گروگان‌ها قبل از انتخابات بپذيرد و حتي حاضر شد به محض آزاد شدن گروگان‌ها. اسلحه‌هاي خريداري شده را به ايران ارسال داره. مجلس زير سلطه حزب جمهوري اسلامي و دولت و آقاي خميني حاضر به آزادي به موقع آنها نشدند. (صص۲۷۸-۲۷۷)

فصل هشتم: گروگان‌گيري و خسارتهاي عظيم اقتصادي

□ بهزاد نبوي براي پاسخ به سئوال نمايندگان و توضيح قرارداد براي نمايندگان در جلسه سري مجلس حاضرشده و قريب به اين مضمون كه در آينده خواهند گفت من قرارداد ۱۹۱۹ وثوق‌الدوله را امضاء كرده‌ام و عليرغم ميل خودم خواست آقاي خميني بود كه من آنرا امضاء كردم. وي قريب به همين مضمون كه امضاء قرارداد خواست آقاي خميني بوده در سال ۱۳۷۱ و در ضمن نامه‌ايكه در مورد خدمات خود به جمهوري اسلامي به رئيسجمهور وقت آقاي هاشمي‌رفسنجاني نوشته. متذكر شده است «در همين دوره مسئوليت خطير مذاكره و امضاي پيمانيه الجزاير را در حالي پذيرفتم كه جناب‌عالي نظرات اينجانب را درباره آزادي گروگان‌ها در آن شرايط مي‌دانستيد و تنها به خاطر اطلاع از خواست و نظر امام (ره). تن به اين مسئوليت داده و در عين حال افتخاري براي زندگي سياسي و اجرايي خود كسب كردم.» (صص۲۸۱-۲۸۰)

آقاي بهشتي و سود اقتصادي

□ آقاي خميني نيز پس از انتصاب مرحوم بازرگان به نخست‌وزيري، روزي از آقاي بازرگان مي‌پرسد وزارتي هم براي آقاي بنيصدر در نظر گرفته‌ايد؟ و آقاي بازرگان از آن امتناع كرده و مي‌گويد: «بنده مي‌ترسم به كسي كه سابقه اداره يك مكتب خانه را هم نداره وزارتخانه‌اي را بدهم.» لذا به دستور مستقيم آقاي خميني ۶۰-۵۰ روز بعد از پيروزي انقلاب آقاي بنيصدر به عضويت شوراي انقلاب درآمد.» (ص۲۸۵)

□ حزب در اوايل كار همچنانكه با مرحوم قطبزاده عمل كردند و وي چند صباحي كوتاه به عضويت شوراي مركزي حزب درآمد و سپس از منتقدين سرسخت و پروپاقرص حزب گرديد. كوشش كردند كه آقاي بنيصدر و دوستان وي را نيز به جرگه حزب وارد كنند و در اين رابطه بحثهايي نيز شد. اما با وجود امتناع آقاي بنيصدر از پيوستن به حزب، آنها وي را در ليست نامزدهاي انتخاباتي خود براي مجلس خبرگان قرار دادند. (ص۲۸۵)

□ آقاي خميني از نقشه‌هاي آقاي بهشتي بي‌خبر نبوده و از وي حداقل نه تنها اطمينان خاطر نداشت بلكه از وي چندان دلخوش نبوده و به همين علت در آن دوران آقاي بهشتي براي جلب نظر آقاي خميني نسبت به بعضي از درخواست‌ها، غالباً از طريق آقاي هاشمي‌رفسنجاني عمل مي‌كرد. و باز به همين علت آقاي خميني بين رياستجمهوري و حزب توازن قوا برقرار مي‌كرد تا از رهگذر آن در صورت لزوم سرنخ را در دست داشته باشد و بدلخواه خود. مشكلات في‌مابين را حل كند اين است كه در تاريخ ۵۸/۱۱/۳۰ كه آقاي بنيصدر رئيسجمهور را به نمايندگي خود به سمت فرماندهي كل قوا منصوب كرد. (ص۲۸۶)

□ آقاي بنيصدر با صداقت و صميميت و تكيه بر رأي ۱۱ مليوني و پشتيباني آقاي خميني آنچه را كه مي‌ديد و در دل داشت، فوري از خود ظاهر مي‌ساخت و مخالفانش دست وي را خوانده و بيشتر كوشش مي‌كردند وسائل مقابله با وي را فراهم آورند. وي بعد از انتخاب به رياستجمهوري به جنگ حزب جمهوري و روحانيت حاكم برخاست و با كنايه و نيش زدن و مواردي هم آشكار به تخفيف و تضعيف آنها پرداخت اما علي‌رغم همه اينها رابطه گسسته نشده بود و بطوري كه گفته شد در شوراي انقلاب قرار شده بود كه فعلاً آقاي بنيصدر از انتشار نوار دكتر آيت عليه خود، خودداري كند ولي روزنامه انقلاب اسلامي با اشاره آقاي بنيصدر آن نوار را در هفته آخر خرداد ماه ۱۳۵۹ كه در واقع ضربه‌اي به حزب جمهوري اسلامي محسوب مي‌شد، انتشار داد. (ص۲۸۷)

□ گرچه با توضيح مسائلي كه گذشت كمي مطلب به درازا كشيده شد و از اصل مطلب كه بررسي خسارتهاي اقتصادي ناشي از بحران گروگان‌گيري بود، كمي دور شديم اما ۴۱

فکر کردم توضیح آن مسائل به خوانندگان کمك خواهد کرد تا موضع آقاي دکتر بهشتي- حزب جمهوري اسلامي- که در ٢٤ اردیبهشت و ٥ شهریور ٥٩، به ترتیب بر اثر گروگانگیري «ما در نتیجه مجازاتهاي اقتصادي با مشکلات روبرو خواهیم شد» و «با نگهداشتن گروگانها نفعي عایدمان نخواهد شد» و تغییر این مواضع بعد از ٢٠ روز یعني در ٢٦ شهریور ٥٩، که «اصولاً در پرتو این اقدام سودهاي اقتصادي هم برده ایم» بهتر و آسانتر به حیطه شناسائي درآید و مورد قضاوت قرار بگیرد. (ص٢٨٨)

١- ارزیابي پدیده جنگ

□ آقاي هاشمي‌رفسنجاني رئیس‌مجلس روز پنجشنبه ٨ آبان ٥٩ در رابطه با آتش افروز جنگ گفت «ما این جنایات را مربوط به آمریکا مي‌دانیم که آتش افروز این جنگ بوده است و عمال آن یعني اردن و عربستان سعودي با در اختیار گذاردن تمام امکانات خود و عربستان با تحویل گرفتن آواکس به عراق کمك مي‌کند.»... اگر گروگانها را نمي‌گرفتیم باز آمریکا این جنگ را راه مي‌انداخت. (ص٢٩٤)

٢- مشاورها

□ آقاي منتظري نقل مي‌کند: «وقتي که امام به قم آمدند به امام عرض کردم آقا حالا که ما انقلاب کرده‌یم قاعده‌اش این است که هیئت‌هاي حسن‌نیت به کشورهاي همجوار بفرستیم و مواضع خودمان را براي آنان تشریح کنیم که آنها احساس وحشت نکنند و با ما هماهنگي کنند. ایشان فرمودند: ما کاري با آنها نداریم. من گفتم: آقا ما که نمي‌خواهیم دور کشورمان دیوار بکشیم. ما کاري با آنها نداریم. فرمودند: ما مي‌خواهیم دور کشورمان دیوار بکشیم. ما کاري با آنها نداریم. ضمناً شعارهاي تند و تیز علیه آنان دادیم و دم از صدور انقلاب زدیم و آنان را علیه خود تحریك کردیم و بسا همین شعارها زمینه‌اي براي تحریك عراق و وقوع جنگ هشت ساله شد.» (ص٢٩٥)

□ مدتي قبل از شروع جنگ، آقاي صادق قطبزاده وزیر امور خارجه طي نامه‌اي به آقاي خمیني اطلاع داد که بر اساس اطلاعات واصله از چند منبع، چنانچه بحران گروگانگیري حل نشود، کشور با یکي از همسایگانش درگیر جنگي فرساینده و خانمانسوزي خواهد شد. (ص٢٩٦)

□ بنابراین آن کساني که مي‌گویند آمریکا دشمن انقلاب اسلامي و درصدد از بین بردن آن بود، در صورتي که حق را به آنها بدهیم و بپذیریم که آمریکا چنین قصد و نیتي داشت آیا بر ما نبود که تمام بهانه‌ها را از وي سلب کنیم و بهانه‌اي بدست وي ندهیم و یا اینکه بدست خودمان بهانه لازم را در اختیارش بگذاریم و خالق اجماع جهاني علیه خود باشیم؟ طبیعي است که در چنین حالتي عقل سلیم و آزادي خواهان و وطن‌خواهان روش خود را بر ندادن بهانه و گرفتن بهانه از دست دشمن استوار مي‌کردند. (ص٢٩٦)

□ دولت‌هاي اسلامي، کشورهاي غیرمتعهد و شخصیت‌هاي غیروابسته جهاني واسطه شدند تا صلح برقرار گردد. عربستان به ایران پیغام داد که نگذارید، هرچه ما و شما پول و امکان داریم خرج اسلحه بشود و ما حاضریم براي خاتمه جنگ ٥٠-٦٠ میلیارد دلار خسارت به ایران بپردازیم. هیئت‌هاي مختلف میانجي صلح با ایران و عراق وارد مذاکره شدند و دفعه آخر بعد از ٦ ماه جنگ در فروردین سال ٦٠ هیئت کنفرانس اسلامي به تهران آمد. آقاي خمیني و شوراي عالي دفاع با پیشنهاد آنها موافقت کردند و بعد از صلح عربستان و کویت و ... هم قرار بود ٦٠ میلیارد دلار غرامت به ایران بپردازند. (ص٢٩٧)

٣- تحمیق از طریق خرافي

□ آقاي سیدحسین خمیني در مصاحبه‌اي با روزنامه انقلاب اسلامي در ٢٥ اسفند ٥٩ فاش کرد که : «آقاي رجائي در سخنرانیشان در مدرسه استاد شهید مطهري گفت که اگر ما ٦ ماه دیرتر پیروز بشویم بهتر است از اینکه امروز پیروز بشویم و بوسیله یك عده خط انحرافي بوجود بیاید» وي متذکر شد که: «یك عده از اینها مي‌گویند که اگر خوزستان برود، بهتر از این است که آقاي بني‌صدر پیروز بشود و خطش در ایران حاکم بگردد و من خودم با آنها بحث کرده‌ام و از خود آنها شنیده‌ام که مي‌گویند خوزستان و حتي بالاتر از خوزستان یعني نصف ایران برود، بهتر از این است که ایشان (بني‌صدر) و خط انحرافي (البته به عقیده آنها) حاکم بشود.» (ص٢٩٧)

□ خوف از رو شدن قرار و مدار پنهاني با جمهوري‌خواهان آنها را به اجراي طرح کودتا علیه ریاست‌جمهوري سوق داد. روي این حساب سران روحاني حاکم جمهوري اسلامي به تمام مذاکرات صلح که تقریباً در شرف پایان یافتن و اجراي آتش‌بس، بین ایران و عراق بود، پشت پا زدند و جنگ را به مدت ٨ سال در جهت منافع آمریکا و ... ادامه دادند. (ص٢٩٨)

ج- لاشخورها و دارائی کشور

□ در تاریخ ۲۹دیماه ۵۹ برابر ۲۰ ژانویه ۱۹۸۱ که گروگانها آزاد شدند و قرارداد الجزایر به امضاء رسید، دارایی‌های ایران به حدود ۱۰/۵ میلیارد تقلیل پیدا کرد و این مقدار نیز به چهار حصه مختلف به شرح زیر تقسیم شد: دارایی ایران حسب گزارش نخست‌وزیر به مجلس به چند دسته تقسیم می‌شود: «۱- سپرده‌های نزد بانک فدرال رزرو (شامل طلا و اوراق بهادار) به مبلغ ۲/۵ میلیارد دلار ۲- دارائی‌های ایران نزد شعب اروپایی بانکهای آمریکایی به مبلغ ٤/۸ میلیارد دلار ۳-دارائی‌های نزد شعب بانکهای آمریکایی در آمریکا به مبلغ ۲/۲ میلیارد دلار ٤- دارائی‌های دیگر در آمریکا و خارج از آمریکا بین ۱ تا ٤ میلیارد دلار». (ص۳۰۵)

□ بر اساس توافق و امضای بیانیه الجزایر قلم‌های ۱و۲ از دارائی‌های ایران با بهره متعلقه دلخواه آمریکایی‌ها به مبلغ ۷/۵۵۹ میلیارد دلار به حساب ودیعه‌ای بنام بانک مرکزی الجزایر در بانک مرکزی انگلستان افتتاح شد و زمانی که گروگانها صحیح و سالم و با سلام و صلوات از ایران خارج شدند مبلغ فوق در اختیار بانک مرکزی الجزایر قرار گرفت اما همزمان و بطور اتوماتیک این مبلغ به سه حصه تقسیم و به سه حساب مختلف واریز گردید: الف- مبلغ ۳/٦۸۸میلیارد آن به حساب ودیعه‌ای بابت پرداخت بدهی‌های سندیکایی دولت ایران به آمریکایی‌ها و غیر آمریکایی‌ها در اختیار فدرال رزرو قرار گرفت و همچنان که قبلاً توضیح داده شد ۳/۵ میلیارد آن بین سندیکاها توضیع [توزیع] گردید و مبلغ ۱٦۸ میلیارد باقی مانده پس از چندین سال در اختیار ایران قرار گرفت. ب- مبلغ ۱/٤۱۸ میلیارد دلار دیگر آن به حساب امانی جهت پرداخت مبالغ مورد اختلاف سپرده‌ها در بانک مرکزی انگلستان برای وام‌ها و مطالبات آمریکایی‌ها که از سوی دستگاههای دولتی ایران گرفته شده و دولت این مطالبات را تضمین کرده پرداخته شود. ج- مبلغ باقی مانده از ۷/۵۵۹ میلیارد دلار که ۲/۸٦۹ میلیارد دلار می‌شود بعد از آزادی گروگانها به حساب دولت ایران واریز گردید. مبلغ ۵/۰۸٦ میلیارد دلار از ذخایر ارزی در همان وهله اول از دست ایران خارج گردید. و بعد از قریب سالیان دراز حسب مصاحبه سرپرست هیئت داوران در لاهه از دو ردیف الف و ب همچنان که قبلاً گفته شد جمعاً مبلغ ۲۱۸+۵۰=۱٦۸ ملیون دلار به ایران بازپرداخته شد. (ص۳۰٦)

آزادی یکطرفه گروگانها

□ در صورتی که دولت یکطرفه دست به آزادی گروگانهای آمریکایی می‌زد، حداقل اتفاقی که به لحاظ اقتصادی می‌افتاد این بود که رقم‌های ۱و۲ دارایی‌های ایران که با محاسبه بهره آن بالغ بر ۸ میلیارد دلار بود و تنها علت مسدود بودن آن حکم انسداد ریاستجمهوری بدلیل به گروگان داشتن ۵۲ آمریکایی بود برداشته می‌شد و بویژه که دو رقم فوق در توقیف هیچ دادگاهی از دادگاه‌های آمریکا نبود و حتی طبق نظر کارشناسان و حقوق‌دانان بانک مرکزی و متخصصین دیگر و قوانین کشورهای اروپایی و آمریکایی و به موجب اصل دفاع از مصونیت دولتی و معلوم نبودن ماهیت دقیق و حساس قرارهای تأمین در دادگاه‌های آمریکا. بعد از آزادی گروگانها پیروزی ایران در دادگاه لندن و سایر دادگاه‌ها حتمی بود. (ص۳۰۸)

فصل نهم: فقدان و یا بی‌تبازی از نیروی کارشناسی لایق

□ بانک مرکزی، تحت سرپرستی علی‌رضا نوبری که تقریباً از کنترل دولت خارج بوده و اگر همکاری فردی اعضای کارداران و فداکار آن نبود. اصولاً امکان ادامه مذاکرات فراهم نمی‌شد. از نظر وجود کارشناسان حقوق بین‌الملل، تیم کارشناسی فاقد امکانات کافی بود و به رقم همکاری توأم با فداکاری حقوق‌دانان جوان به دلیل ضعف فوق‌الاشعار. بعضی از مسائل نظیر، «تابعیت مضاعف» کمتر مورد توجه تیم مذاکره کننده ایرانی قرار گرفت و بعدها به علت عدم امکان پیش‌بینی تمام مسائل، اسباب دردسر و خرده‌گیری‌های فراوان واقع شد به طور کلی، تیم کارشناسی که در نخست‌وزیری مذاکرات را پشتیبانی می‌کرد، از شمار انگشتان یک دست تجاوز نمی‌کرد و این در حالی بود که طرف مقابل فقط دهها کارشناس به همراه وارن کریستوفر، معاون وزیر خارجه وقت آمریکا در طول مذاکرات، در الجزایر مستقر کرده بود.» (ص۳۱۲)

□ آقای دکتر مولایی که خود جزو حقوقدانان دفتر خدمات در لاهه بوده است و تاحدی که در جو سانسور و خفقان ایران میسر بوده در پاسخ به آقای نبوی در مورد نبود تیم کارشناسی می‌گوید: «اما قسمت عمده‌ای از این کاستیها به ضعفهای مدیریتی و عدم استفاده از کارشناسان و حقوقدانان ذیصلاح ایرانی برمی‌گردد.» (ص۳۱۳)

مکاتبات بانک مرکزی با دولت[نامه اول]

□ برادر محترم جناب آقای محمد علی رجائی نخست‌وزیر دولت جمهوری اسلامی ایران. عطف به [نامه] شماره ٤۷۳۲٤ مورخ ۵۹/۱۰/۱۸ آن برادر محترم و پیرو تلفنگرام و ٤۲

نامه شماره ۵/۳۰۹۰ مورخ ۱۳۵۹/۱۰/۲۳ و تلگرنگرام [تلفنگرام] شماره ۵/۳۰۹۷ (۱۳۵۹/۱۰/۲۴) صبح امروز، گزارش اقدامات بانك و تصوير كلي از مسائل را باستحضار رسانيده و تقاضاي اتخاذ تصميم مقتضي را مي‌نمايد. در اجراي دستور آنجناب مندرج در نامه عطفي فوق‌الذكر، به وكلاي ايران و نمايندگان بانك مركزي ايران دستور داده شد با وكلاي بانكهاي آمريكايي صرفاً بعنظور دريافت نظرات بانكهاي آمريكايي جلساتي تشكيل داده و نظرات آنان را به اطلاع اين بانك برسانند... ۱- با صدور دستور اجرائي رئيس جمهوري ايالات متحده، ولي قبل از آزادي گروگانها شعب خارجي بانكهاي آمريكا كليه سپرده‌هاي ايران را به حساب ويژه‌اي بنام بانك مركزي الجزاير در بانك مركزي انگلستان منتقل مي‌كنند كل مبلغ قابل انتقال به حدود ٤/٥ تا ٥ ميليارد دلار خواهد رسيد. ۲- پس از آزادي گروگانها بانك مركزي ايران دستور پرداختي صادر خواهد كرد و بر اساس اين دستور بانك مركزي انگلستان از محل حساب ويژه مبلغي را كه براي به روز آوردن كليه وامهاي سنديكايي و غيرسنديكايي ايران كافي باشد به بانكهاي آمريكا منتقل خواهد نمود. كل مبلغ پرداختي بدين منظور حدود ۱ ميليارد دلار تخمين زده مي‌شود. ارقام دقيق پس از كنترل محاسبات بانكهاي آمريكايي توسط بانك مركزي ايران اعلام خواهد شد. و اين ارقام را بانكها هنوز در اختيار ما قرار نداده‌اند... بنا بر اين امروز وضعيت فعلي چنان است كه با وجود اصرار و پافشاري برادر محترم آقاي بهزاد نبوي نه دولت آمريكا تاكنون كوچكترين اطلاعي در مورد كميت و كيفيت دارائي‌هاي مسدود شده و يا توقيف شده ايران داده است و نه بانكهاي آمريكايي اطلاعات اساسي حياتي براي توافق را كه ذكر مي‌كنند در اختيار گذارده‌اند و ارقام فعلي اكنون، در هاله‌اي از ابهام پوشيده شده‌اند و نمي‌توانند و نبايد مبناي هيچگونه توافقي قرار بگيرند و بنظر مي‌رسد كه بانكهاي آمريكايي مي‌خواهند در اين شرايط ابهام، موافقتنامه‌اي آنچنان را كه حاوي هيچ رقم و عددي نيست، بجلو ببرند... بهرحال بانك مركزي ايران با تمام امكاناتي كه دارد و با توجه به اينكه گروهي در حال حاضر بطور شبانه روزي در بانك مشغول حل و فصل اين موضوعات هستند و امشب نيز قرار است تعدادي از آنها در جلسه ويژه‌ي نخست‌وزيري كميته‌ي مسئول رسيدگي به مسئله گروگان‌ها شركت نمايند و توضيحات لازم در مورد «اين گزارش و موارد ديگر ارائه دهند. در انتظار ارشاد آن برادر محترم و دريافت نظرات دولت مي‌باشد و در هر لحظه آماده است كه پاسخگوي خواسته‌هاي دولت در حد امكانات خود باشد. بديهي است كه آنچه در فوق آمد صرفاً در رابطه با دستور آن جناب و كميسيون ويژه نخست‌وزيري در مورد حل و فصل مسائل مطروحه بين بانكها مربوط به سپرده‌هاي بانك مركزي ايران نزد شعب اروپايي بانكهاي آمريكايي، با توجه به ضيق وقت تهيه و تقديم شده است. با تقديم احترامات فائقه علي‌رضا نوبري». (صص۳۲۰-۳۱٤)

نامه آقاي نوبري به مجلس

□ آقاي نوبري رئيس كل بانك مركزي وقت ايران، چهار ماه بعد از امضاي قرارداد الجزاير (يعني اواخر ارديبهشت ٦۰) كه آثار بعضي از مفاد آن آشكار گشته بود، نامه‌اي به مجلس... نوشت... اهم مطالب مندرج در نامه به شرح زير است: «چهار ماه از امضاي «بيانيه» و در واقع «موافقتنامه» الجزاير توسط آقاي بهزاد نبوي مي‌گذرد. به تصريح متن انگليسي آن و به تصديق صريح محتواي آن، موافقتنامه‌اي بين‌المللي بين دولت آقاي رجائي و دولت آقاي كارتر بوده است و علي‌الاصل طبق اصل هفتاد و هفتم قانون اساسي جمهوري اسلامي ايران كه مقرر مي‌دارد، «عهدنامه‌ها، مقاله نامه‌ها، قراردادها و موافقتهاي بين‌المللي بايد به تصويب مجلس شوراي (ملي) اسلامي برسد» و اصل يكصد بيست و پنجم كه مقرر مي‌دارد «امضاي عهدنامه‌ها، مقاوله‌ها، موافقتنامه‌ها و قراردادهاي دولت ايران با ساير دولتها و همچنين امضاي پيمانهاي مربوط به اتحاديه بين‌المللي پس از تصويب مجلس شوراي (ملي) اسلامي با رئيس‌جمهور يا نماينده قانوني اوست» اين موافقتنامه مي‌بايست به تأييد مجلس شوراي اسلامي برسد... مجلس محترم، بايد گفت و به صراحت بسيار نيز گفت كه باصطلاح «بيانيه الجزاير» نه تنها با مصوبه مجلس محترم منطبق نيست بلكه با بسياري از اصول قانون اساسي جمهوري اسلامي ايران در تناقض است، به منافع اقتصادي اين جمهوري لطمه شديدي زده و حاكميت ملي ايران را مخدوش نموده است و عجبا كه مسئولين حقوقي نخست‌وزيري آن را چون قانون ناسخ قانون مصوب شوراي انقلاب جمهوري اسلامي ايران در مورد لغو قراردادهاي زمان طاغوت كه مغاير با قانون ملي شدن صنعت نفت بوده‌اند، تلقي مي‌كنند. اينها را بصراحت بسيار بشما نمايندگان محترم ملت بايد گفت كه: ...آنچه در بيانيه آمده حاكي از اين است كه اصولاً سياست آمريكا بر عدم مداخله استوار مي‌باشد و از اين پس هم به همين ترتيب خواهد بود و بدين ترتيب؛؛

دولت آقاي رجائي با امضاي بيانيه. هر آنچه را كه درباره مداخلات آمريكا گفته شده تكذيب نموده و آمريكا را تطهير كرده است!!... در مورد شرايط [شرط] چهارم مجلس شوراي اسلامي مبني بر «باز پس دادن اموال شاه معدوم و بستگان وي» نيز «اظهر من الشمس» است كه يك دينار هم باز پس گرفته نشده و بيانيه نيز در اين مورد آنچنان زيركانه نوشته شده است كه براستي شگفتي‌آور مي‌باشد! طبق بيانيه قرار است كه اگر اموالي شناسايي گردند و يا بر عليه فردي از بستگان شاه معدوم اقامه دعوي در محاكم آمريكا شود. فقط با صدور حكم از دادگاه‌هاي آمريكا اموال پس داده مي‌شوند. امري كه بهرحال به يك معني از شدت بداهت. خنده‌آور است و معلوم مي‌نمايد كه در پس جملات پر زيور. براي فريب مردم نگاشته شده‌اند... (صص۳۲۶-۳۲۵)

رياست جمهوري و بيانيه الجزاير

□ بطوري كه بعداً فاش شد موافقت نامه الجزاير شامل سه موافقت نامه جداگانه يا به اصطلاح سه «بيانيه» و ضمايم مختلف آن بوده است كه از طرف دولت تنها يك «بيانيه» آن انتشار پيدا كرد و دو تاي ديگر و ضمايم هرگز انتشار پيدا نكرد. نكته مهم ديگر اينكه متن انگليسي موافقتنامه معتبر شناخته شده و به همين علت متن انگليسي آن دو امضاء داشته كه از طرف دولت ايران آقاي بهزاد نبوي و از طرف دولت آمريكا وارن كريستوفر معاون وزير خارجه آمريكا آن را امضاء كرده‌اند. متن فارسي بيانيه منتشره را فقط آقاي بهزاد نبوي امضاء كرده است و اين از شگفتي‌هاي قراردادهاي بين‌المللي است كه يك نسخه آن داراي دو امضاء و نسخه ديگرش فقط يك امضاء دارد و اين معلوم مي‌دارد كه متن فارسي قرارداد براي اغفال ملت ايران منتشر شده است. (ص۳۳۱)

□ آقاي بني‌صدر كه در زمان امضاي بيانيه الجزاير و آزادي گروگانها فكر مي‌كرد كه آقاي خميني در جريان مفاد قرارداد نبوده و حزب جمهوري اسلامي و دولت رجائي مطالب را از ايشان نيز كتمان مي‌كرده‌اند. در اول خرداد. در پاسخ به سئوالي اظهار داشت: «چند نوبت پرسيدم كه چه جور شد كه مسئله گروگانها به اينصورت انجام شد؟ گفتند كه. مورد به مورد با امام صحبت كرديم و ايشان موافقت كردند و گفتند بكنيد. همين دو روز پيش من از ايشان (امام) پرسيدم كه اين كار را مورد به مورد به شما گفتند. امام گفتند خير. خوب اگر اينها آشكار در جامعه بيان شده بود. احتمالاً به اين صورت حل نمي‌شد و من هم باور ندارم كه آقاي ريگان از آقاي كارتر توانايي بيشتري داشت.» آقاي بني‌صدر با چنين تصوري در نامه‌اي كه در تاريخ ۶۰/۲/۲۷ به مجلس نوشت در قسمتي از آن آمده است: «جناب آقاي هاشمي امضاء كنندگان بيانيه الجزاير براي سرپوش گذاردن به تخلفات خائنان براندازخود مي‌كوشند ديگران و حتي اينجانب و مجلس و امام را نيز مطلع در جريان اقدامات خود جلوه بدهند. حال آنكه با سئوالي كه همين ديروز (۲۹ ارديبهشت ۶۰) از امام كردم بر آنچه اطمينان داشتم يقين بيشتري پيدا كردم كه نه امام. نه اينجانب و نه مردم و باحتمال بسيار قوي نه مجلس در جريان اقدامات اين آقايان. اسنادي كه امضاء كرده‌اند و خسارتي كه از امضاي آنان متوجه ملت ايران شده است نبوده‌اند و نيستند.» (ص۳۳۲)

□ بعد از امضاي قرارداد الجزاير آقاي بني‌صدر براي اولين بار در تاريخ ۱۱ بهمن ۵۹ در مصاحبه‌اي با روزنامه انقلاب اسلامي در مورد حل بحران گروگان‌ها گفت: «مسئله گروگانها يك مسئله تاريخي است. مسئله كوچكي نيست و طوري هم نيست كه با تكذيب و يا تأييد كردن بشود از سر مسئله گذشت اين است كه من آنچه را در اين مورد واقع شده از ابتدا تا انتها در موقع مناسبي بصورت يك تاريخچه بيان خواهم كرد.» وي در همين مصاحبه در رابطه با آتئيس و سخنان صدام حسين و دوروغ‌هايش در كنفرانس اسلامي گفت: «تا آنجا كه به من مربوط است آتئيس را نمي‌پذيرم با قاطعيت دشمن را بيرون مي‌رانيم بعد كه بيرون رانديم مي‌رويم دنبال راه‌حل سياسي.» (ص۳۳۳)

□ رئيس‌جمهور در كارنامه اول بهمن كه در روزنامه ۱۴ بهمن انتشار پيدا كرد. باز در آزادي گروگانها و موافقتنامه الجزاير اعلام داشت: ...تصويبنامه هم كه به تاريخ ۲۹ بهمن براي دفتر رياست‌جمهوري فرستاده‌اند. در واقع همان روزي رسيده است كه آقاي وزير مشاور اسناد را امضاء كرده است. يعني قبل از آنكه رئيس‌جمهوري فرصت كند انطباق همان تصويبنامه ارسالي با قانون را ببيند و مورد ملاحظه قرار بدهد تا احياناً در صورت وجوه خلاف آن را اظهار كند. اما خود مسئله گروگانها و نحوه حل اين مسئله امري نيست كه بتوان واقعيت آن را با هاي و هوي پوشاند. بهترين كار اين است كه از طريق بحث‌هاي آزاد اين مسئله براي مردم روشن بشود. آنچه مي‌توان گفت همانطوري كه به دفعات گفته‌ام وقتي «امروز كاري را از موضع قدرت حل نكرد. ناگزير از موضع ضعف حل خواهد كرد. و چنان خواهد شد كه همه چيز در دست ميل و خواست و هوس ابرقدرتي است كه نه در گذشته پايبند قانون و قاعده‌اي بوده. نه در حال و نه در آينده خواهد[۴۵]

بود.» (ص۳۳٤)

نامه آقاى بنى‌صدر به مجلس

□ آقاى بنى‌صدر كه در تاريخ ٦٠/١/١١... مفاد اعلام جرم را براى مجلس تشريح كرده است كه قسمتهايى از آن به قرار زير است: «رياست مجلس شوراى اسلامى. بطورى كه طى نامه مورخ ٦٠/١/١١ در اجراى اصل ١٤٠ قانون اساسى به مجلس شوراى اسلامى اطلاع داده شد يكى از جرائم اعلام شده عليه آقايان محمدعلى رجائى نخست‌وزير و بهزاد نبوى وزير مشاور تخلف از قانون راجع به حل و فصل اختلافات مالى جمهورى اسلامى ايران با دولت آمريكا. برداشت و اختلاس از وجوه دولت ايران به نفع اتباع و مؤسسات آمريكايى طاغوتيان فرارى. شركتها و مؤسسات ورشكسته ايرانى است بدين توضيح كه قانون مزبور منحصراً راجع به اختلافات مالى دولتين ايران و آمريكا بوده. ولى متهمان آنرا به ادعاهاى اتباع دولتين نيز تسرى داده‌اند... در مقام تخلف از قانون اساسى و قوانين مصوب مجلس شوراى اسلامى (منجمله شرايط چهارگانه آزادى گروگانها) چنان شتاب زده عمل كرده و بحساب امتياز داده‌اند كه گويى ملت ايران گروگان آمريكائيان بوده است... متجاوز از يك سوم از دارائى‌هاى مسدود ايران موجوده در آمريكا در موافقتنامه مذكور ناديده گرفته شده و فقط در مقابل وعده آزاد كردن آنها در آينده موافقتنامه به امضاء رسيده... براى استتار جرم بدواً موافقتنامه را (كه در متن انگليسى Agreement ناميده شده) بيانيه دولت الجزاير ناميدند تا به زعم خود احتياجى به تصويب مجلس و امضاء رئيس‌جمهور نداشته باشد در صورتيكه بيانيه عبارت از تعهدات متقابل دولتين ايران و آمريكا مى‌باشد كه به امضاء نمايندگان آنها رسيده است. (صص٣٣٦-٣٣٥)

نامه آقاى بنى‌صدر به نمايندگان مجلس

□ آقاى بنى‌صدر رئيس‌جمهور طى نامه‌اى خطاب به نمايندگان مجلس شوراى اسلامى توجه نمايندگان را به متونى درباره مقايسه مصوبه مجلس در مورد شرايط آزادى گروگانها با بيانيه‌هاى الجزاير و ساير اسناد مربوطه و همچنين وظايف برخى بانكهاى مركزى و نحوه انتصاب رئيس كل جلب نموده است. متن نامه به قرار زير است: «نمايندگان محترم مجلس شوراى اسلامى... ١- گزارش مقايسه مصوبه مجلس شوراى اسلامى در مورد شرايط آزادى گروگانهاى آمريكايى با بيانيه‌هاى مورخ ١٩ ژانويه ١٩٨١ دولت جمهورى دموكراتيك مردم الجزاير و ساير اسناد مربوطه نظر به اينكه هيچيك از شروط چهارگانه امام و مجلس محترم شوراى اسلامى و بخصوص مواد مشروح مصوبه مجلس در جريان امضاى بيانيه‌هاى مذكور و آزادى گروگانها رعايت نشده. و نظر به اينكه خود موافقتنامه الجزاير و جريان امضاى آن با اصول چندى از قانون اساسى جمهورى اسلامى ايران در تناقض آشكار قرارداردند. قبل از هركس، اطلاع شما نمايندگان محترم نسبت به تناقضات و مغايرت‌ها و تخلفات و جرمهاى مشهوده ضرورى است. (ص٣٣٨)

درخواست نوار جلسه غير علنى

□ بدنبال جلسه رسمى غيرعلنى مجلس شوراى اسلامى كه به درخواست بهزاد نبوى وزير مشاور و سخنگوى دولت سه‌شنبه گذشته (٦٠/٢/٢٢) تشكيل شد و طى آن مجلس به استماع و بررسى گزارش وى در مورد مسئله گروگانها، قرارداد الجزاير و اعلام جرم رئيس‌جمهورى پيرامون تخلفات مربوطه به آن پرداخت. آقاى بنى‌صدر رئيس‌جمهور طى نامه‌اى به رئيس‌مجلس خواستار دريافت نوارهاى اين جلسه مجلس شد... سرانجام رئيس مجلس در پاسخ به درخواست رئيس جمهور مبنى بر دريافت نوار جلسه غيرعلنى مجلس طى نامه‌اى به رئيس‌جمهور گفت: براى خارج كردن اسناد سرى مجلس و حتى در اختيار مقامى و فردى خارج از مجلس قرارداده آنها مجوزى بدست نيامد. (ص٣٣٩)

نظرات قبل از اعلام جرم

□ بنا به گزارش كيهان، در ٢٥ شهريور ٥٩، «رئيس مجلس در مورد لوايح مهمى كه در دستور كار مجلس قرار داره گفت: فعلاً همين مسئله گروگانهاست. لايحه زمينهاى شهرى است. لايحه زمينهاى شهرى از لوايحى است كه چند روز پيش به كميسيونها رفته و تقريباً بايد برگردد به مجلس و از لوايح اوليه ما خواهد بود.» در گزارش آقاى رجائى نخست‌وزير به مجلس آمده است كه امام «تصميم‌گيرى در اين زمينه را بعهده مجلس شوراى اسلامى گذاشتند و مجلس نيز در ١١ آبان ماه ٥٩ شرايط آزادى گروگانها را اعلام و به دولت ابلاغ كرد و دولت نيز بر اساس مصوبه مزبور اقدام و به نتايج مطلوب دست يافت.»... «بنابر گزارش خبرگزارى پارس در تاريخ دوشنبه ٤ ارديبهشت ٦٠ آقاى رجائى در مصاحبه با روزنامه ژاپنى آساهى در رابطه با اين سئوال كه آقاى بنى‌صدر دولت را متهم كرده است كه درباره مسئله گروگانها اشتباهايى را مرتكب شده است، شما چه نظرى داريد؟ نخست‌وزير پاسخ داد «رئيس‌جمهور به مسئله گروگانها بصورت قانون نگاه مى‌كند و ما آنرا بصورت مصوبه مجلس مى‌بينيم كه شروعش يك وضع خاص داشته و حلش نيز وضع خاصى دارد و به اعتقاد ما مجلس كه خود تصويب كننده اين دستورالعمل است از هر كس

ديگر صلاحيت بيشتر براي بازخواست كردن دارد.»(ص٣٤٦)

آقاي نبوي و مصوبه مجلس

□ آقاي بهزاد نبوي يكبار بعد از ١١ سال و بار ديگر بعد از ٢٤ سال، بعد از امضاي قرارداد الجزاير و براي فرار از خيانت و جنايتي كه در رابطه با گروگانگيري و امضاء قرارداد كه نوع ديگري از قرارداد وثوق‌الدوله بود و به قول آقاي دكتر محمود كاشاني نوع جديدي از كاپيتولاسيون. دست به توجيهات عجيب و غريبي زده است. مي‌گويد: «اين چهار شرط به عنوان مصوبه مجلس تلقي نمي‌شد زيرا روال قانوني براي آن تدارك ديده نشده بود و به نوعي كدخدامنشي نمايندگان مردم در قضيه گروگانها تلقي مي‌شد.» نبوي اشاره مي‌كند شروط تصويب شده در مجلس نزديك به مواردي بوده كه خواست امام نيز بوده است اما به دليل اينكه مسير عادي مصوبات مجلس را طي نكرده بود و مستقيماً از كميسيون مربوطه به دولت ارسال شده بود. مصوبه مجلس محسوب نمي‌شود...(ص٣٤٨)

□ همچنين آقاي نبوي در پاسخ به نقد بيانيه الجزاير عنوان مي‌كند...: ١- در حالي كه قوانين مصوب مجلس شوراي اسلامي بطور كلي ابتداء بصورت طرح يا لايحه توسط نمايندگان مجلس و يا دولت تقديم مجلس مي‌شود و مورد بررسي و اتخاذ تصميم قرار مي‌گيرد، مصوبه مذكور صرفاً به صورت نظريه كميسيون بررسي مسئله گروگانها در مجلس مطرح بوده است. ٢- قوانين مصوب مجلس شوراي اسلامي پس از تأييد به نهاد رياست‌جمهوري اعلام و از طريق رئيس‌جمهور جهت اجراء به دولت ابلاغ مي‌شود. ٣- بالاخره آيا اصولاً گروگانگيري و يا آزادي گروگانهايي كه توسط مردم نگهداري و كنترل مي‌شوند، مي‌توانست «وظيفه قانوني» هيچ دولتي به حساب آيد و آيا اصولاً مجلس شوراي اسلامي قانوناً مي‌توانست دولت را ملزم به اجراي چنان مصوبه‌اي بكند؟... ٤- با توجه به موارد فوق‌الذكر، مصوبه مورخ ٥٩/٨/١١ صرفاً يك اعلام نظر، اعلام موضوع و رهنمود مجلس شوراي اسلامي به دولت بود (كه خود مبتني بر رهنمود امام (ره) به مجلس است) كه دولت مي‌توانست و مي‌بايست در چهارچوب آن به تشخيص خود نسبت به انتخاب روشهاي مناسب اجرائي اقدام كند.»(صص٣٤٩-٣٤٨)

□ نظر به اينكه حل مسأله گروگانها به مجلس شوراي اسلامي واگذار شده بود، مجلس در ٧ مهرماه ٥٩ در جلسه علني خود بحث و گفتگو درباره گروگانها را آغاز كرده و در جلسه علني ٨ مهر ٥٩ دنباله آن را ادامه داد. مذاكرات مجلس در اين رابطه بود كه آيا مجلس خود بايد حل مشكل را برعهده بگيرد [بگيرد] يا نه؟ مجلس به اين نظر رسيد كه چون مجلس قوه اجرائيه نيست و ما خود با هيطان بزرگ مذاكره نمي‌كنيم. ما فقط در مجلس شرايط آزادي گروگانها را معين مي‌كنيم. وقتي در مجلس تصميم گرفته شد كه مجلس شرايط آزادي گروگانها را تعيين كند. پيشنهاد تعيين شرايط آزادي گروگانها و كم و كيف آن به وسيله نمايندگان برعهده كميسيون ويژه‌اي نهاده شد... در كميسيون طرح آماده شده پيشنهاد و شرايط آزادي گروگانها را در تاريخ ١١ آبان ٥٩ به جلسه علني مجلس شوراي اسلامي آورد و پس از بررسي نمايندگان موافق و مخالف و حك و اصلاح طرح كميسيون، در همان جلسه علني به رأي گذارده شد و از تصويب مجلس گذشت... آيا طرح چيزي غير از اين است؟(صص٣٥٠-٣٤٩)

□ اصل ديگري كه آقاي نبوي به آن استناد مي‌كند و طبق آن مي‌گويد كه مصوبه مجلس قانون نيست، اصل ٩٣ است. اين اصل اشعار مي‌دارد: «مجلس شوراي ملي (اسلامي) بدون وجود شوراي نگهبان اعتبار قانوني ندارد مگر در مورد تصويب اعتبار نامه نمايندگان و انتخاب ٦ نفر حقوقدان اعضاي شوراي نگهبان.»(ص٣٥٠)

□ تشبث ديگر آقاي نبوي كه مصوبه شرايط آزادي گروگانها، قانون نيست. اين است كه «قوانين مصوب مجلس شوراي اسلامي پس از تأييد به نهاد رياست‌جمهوري اعلام و از طريق رئيس‌جمهور جهت اجراء به دولت ابلاغ مي‌شود.» و از جمله يكي از موارد اعلام جرم رياست جمهوري عليه آقايان نبوي و رجائي شركت در توطئه حزب جمهوري اسلامي و مجلسيان تحت امر است كه از زه و بند حزب با جمهوريخواهان و ريگان آگاه بودند و مي‌دانستند در صورتيكه قانون آزادي گروگانها، طبق قانون با امضاي رئيس‌جمهور، به دولت ابلاغ شود مي‌بايستي، بر اساس اصل يكصد و بيست و پنج قرارداد الجزاير را هم به امضاي رياست‌جمهوري و يا نماينده قانوني وي برسانند و مطمئن شده بودند كه ايشان چنين قرارداد اسارت بار خائنان سوزي را امضاء نخواهد كرد.(ص٣٥١)

حاصل سخن

□ مردم آمريكا كه بر اثر گروگانگيري و تحقير كاركنان سفارتشان و سوزاندن و پاي مال كردن پرچمشان، خود را تحقير شده مي‌پنداشتند و در طول اين مدت نيز كارتر رئيس‌جمهورشان هر بار كه وعده آزادي آنها را داده، مواجه با شكست شده بود و تا روزهاي آخر تبليغات انتخاباتي نتوانسته بود، گروگانها را آزاد سازد. لذا به دنبال شخصي قلدر و قدرتمند مي‌گشتند كه آنها را از اين تحقير و سرشكستگي برهاند[٤٧]

و اين خصيصه را در ريگان كه پيوسته كارتر را به خاطر سياست غلطي كه داشته، مسئول گروگان‌گيري معرفي مي‌كرد در لحظات آخر به وي روي آوردند. (ص۳۵٤)

□ آقاي بني‌صدر كه در طول ۸-۷ ماه اول جنگ تحميلي آن را به نحو شايسته‌اي در سمت فرماندهي كل قوا، رهبري كرده و دشمن را از بسياري از اراضي اشغالي بيرون رانده بود و طرف مقابل چند بار پيشنهاد صلح و پرداخت غرامتي حدود ۵۰-۶۰ ميليارد دلار و حاضر به پذيرش قرارداد ۱۹۷۵ الجزاير را كرده بود و حتي عربستان سعودي كه پيغام داده بودند صلح كنيد و نگذاريد كه هر چه ما و شما پول داريم خرج اسلحه بشود نادیده گرفتند و آن را رد كردند. (ص۳۵۶)

□ اگر اقتصاددانان و كارشناسان به بررسي خسارت‌هايي كه از زمان اشغال سفارت آمريكا بر اثر موج‌هاي ايجاد شده كه بر كشورهاي نفت‌خيز خليج فارس وارد شده بپردازند. ارقام نجومي كه از خسارت ببار آمده بدست مي‌آيد. دود از سر انسان برمي‌آيد و با خود مي‌گويد: آيا حقيقتاً معمار و طراح گروگان‌گيري و نگهداري آنها بمدت ٤٤٤ روز و بنحوي كه اجراء شد. كار خود آمريكائيان نبوده است... جاي شك و شبهه‌اي باقي نمي‌گذارد كه بايستي طراحان و معماران اصلي اشغال سفارت و گروگان‌گيري و نگهداري آنها و آزادشان با پذيرش و امضاي قرارداد الجزاير، در دست بيگانگان بوده و ايرانيان خواسته و يا ناخواسته، آلت فعل و مجري چنين طرحي قرار گرفته باشند. (صص۳۵۷-۳۵۶)

□ اما اينكه ايرانيان چگونه و به وسيله چه عواملي و دست‌هايي مستقيم و يا غيرمستقيم در يك چنين دام خطرناكي در غلطيده‌اند، معما همچنان باقي است. قسمت اخير به عهده دانشجويان گروگان‌گير است كه اطلاعات خود را به درستي و تمام عرضه كنند. بنابراين با وجود همه آنچه كه گفته شد، هنوز كار تمام نشده و معما بطور كلي حل نگرديده است و شايد تا زماني كه اسناد روابط پنهاني ريگانيان و جمهوريخواهان آمريكا با بنيادگرايان ولايت فقيه از جانب آمريكا از پرده اسرار دولتي خارج نشود، معما همچنان لاينحل باقي بماند. (ص۳۵۷)

نقد و نظر دفتر مطالعات و تدوين تاريخ ايران

بعد از گذشت نزديك به سه دهه از اشغال سفارت آمريكا در تهران توسط دانشجويان، هر زمان سخن از اين اقدام به ميان مي‌آيد بلافاصله رسانه‌هاي غربي مسئله نقض ضوابط و مقررات بين‌المللي را مطرح مي‌سازند. گاه اين وجه حركت اعتراضي دانشجويان به گونه‌اي پررنگ مي‌شود كه بر ساير ابعاد اين ماجرا سايه مي‌اندازد؛ براساس تبيين وسائل ارتباط جمعي اروپا و آمريكا، گويي عده‌اي دانشجو نه از روي فكر و انديشه و پايبندي به عرق ملي، بلكه صرفاً از سر ماجراجويي به چنين اقدامي دست زدند و هيچ واقعيتي قبل و بعد از اين رخداد حكايت از قانون‌شكني‌هايي به مراتب وسيع‌تر و گسترده‌تر نمي‌كند؛ در حالي‌كه اگر حساسيت دانشجويان را به عنوان بخشي از اقشار ملت ايران در قبال سرنوشت كشور خويش در تسخير سفارت آمريكا غيرقانوني بخوانيم. قانون‌شكني‌هاي واهنگتن را به عنوان يك دولت، بويژه بعد از كودتاي ۲۸ مرداد ۳۲، چه مي‌توانيم بناميم؟ آمريكا بعد از براندازي دولت قانوني ملت ايران از طريق دخالت مستقيم، به حركت‌هاي مداخله جويانه‌اش در شئون مختلف جامعه ايران، ابعاد بسيار متنوع و آشكاري داد تا حدي كه حتي خيزش سراسري ملت عليه دخالت بيگانه در سرنوشت خود نتوانست به اين روند تلخ پايان بخشد. البته تصور عموم ايرانيان بر آن بود كه برخورد بزرگوارانه با آمريكايي‌ها، موجب خواهد شد كه آنها از كرده‌ار خويش شرمنده و نادم شوند و دور جديدي از روابط بين دو كشور با به رسميت شناخته شدن استقلال ايران شكل گيرد. امّا به گواه واقعيت‌هايي كه از روز ۲۳ بهمن ۵۷ اين ملت به پا خاسته با آن مواجه شد، چنين تصوري بسيار خوشبينانه بود؛ غائله كردستان با شايعه تخليه ذخيره گندم استان از اين روز آغاز شد. شبكه مهره‌هاي باسابقه ساواك و عناصر محلي كه سالها در خدمت آن بودند (همچون شيخ عزالدين حسيني) و طيفي از افسران فراري ارتش شاهنشاهي با لباس معوض كردي به ايجاد نگراني پرداختند. در مقابل، حتي سفرهاي متعدد شخصيت‌هاي مبارزي چون آيت‌الله طالقاني نتوانست از التهابات بكاهد؛ زيرا هدف، خلع سلاح ارتش و تسخير پادگان‌ها بر اساس يك سناريوي هدايت شده بود. ناامني‌هايي هدفمند به اين ترتيب سراسر كشور را فراگرفت؛ ده‌ها حزب سياسي جديد از زمين روييدند و با ارگان‌هاي رسانه‌اي خود به صراحت از آشوبسازان و طراحان شعارهاي تجزيه‌طلبانه در مناطق مختلف حمايت كردند. اين فقط آيت‌الله طالقاني نبود كه اين غائله‌ها را مربوط به تحركات آمريكا و تربيت شدگانش مي‌دانست، بلكه در ايران اكثر مردم عقيده داشتند كه عرب زبانان خوزستان، بلوچ‌هاي سيستان و بلوچستان، تركمن‌هاي گرگان، آذري‌هاي آذربايجان و... توسط قدرتي كه بيشترين لطمه را از استقلال اين مرز و

بوم مي‌ديد به وادي نا‌آرامي و آشوب كشانده شدند. خانم معصومه ابتكار - يكي از دانشجويان فعال در تسخير سفارت آمريكا- در اين زمينه مي‌نويسد: «ايران پيش از آن، دوران تلخي را از سر گذرانده بود. در مرداد ۱۳۳۲، كودتايي كه توسط سازمان سيا طراحي شد، دولت دكتر مصدق را سرنگون كرد. شاه را به قدرت بازگرداند و اميد به ايجاد يك نظام دمكراتيك مستقل را يكسره از ميان برد. براي استقلال واقعي بايد بهاي سنگيني مي‌پرداختيم. احساس نيرومند عشق و علاقه به ارزش‌هاي انقلاب و نيز ايران به عنوان سرزمين مادري، و به ملتي آزاده، قلب و ذهن ما را پر كرده بود. مطالعه تاريخ كشورمان به ما نشان مي‌داد كه بايد به سرعت عمل كنيم. گرايش لجوجانه و قلدرمآبانه دولت آمريكا در مواجهه با انقلاب اسلامي اين مسئله را روشن ساخته بود كه گزينه‌هاي چنداني نداريم» (تسخير سفارت آمريكا، مترجم فريبا ابتهاج شيرازي، انتشارات مؤسسه اطلاعات، چاپ اول ۷۹، ص۶۵)

«همه در اين انديشه بوديم كه با پذيرش شاه در آمريكا، شعارش معكوس براي كودتاي ديگري آغاز شده است. دوباره به همان سرنوشت دچار مي‌شديم و اين بار ديگر بازگشتي در كار نبود. بايد اين روند بازگشت ناپذير را معكوس مي‌كرديم.» (همان، ص۶۶)

آيا اين گونه تحليل دانشجويان در سال ۵۸ از رخدادهاي اطرافشان غلط بوده؟ از آنجا كه آمريكا با توسل به ترفندهاي مختلف يكبار نهضت ملي شدن صنعت نفت ملت ايران را به شكست كشانده بود منطق حكم مي‌كرد كه بعد از بهمن ۵۷ هر نوع تحركي با محوريت آمريكا با حساسيت بالايي رصد شود تا بار ديگر كودتايي سرنوشت استقلال اين سرزمين را با چالش مواجه نسازد. دستكم در شرايط كنوني كه خاطرات بسياري از افراد وابسته به آمريكا كه از قضا در كودتاي ۱۳۳۲ نيز نقش داشتند منتشر شده است مي‌توان تيزبيني جنبش دانشجويان را قبل از ۱۳ آبان ۵۸ محك زد. براي نمونه شعبان جعفري در پاسخ به سئوالي در مورد تحركاتي با محوريت آمريكا مبني بر اينكه: «بعد از انقلاب مدتي هم به تركيه رفتيد؟ آنجا چكار مي‌كرديد؟ مي‌گويد: «تو آمريكا بودم كه برام از طرف [ارتشبد بهرام] آريانا خدا بيامرزه پيغوم آوردن كه برم تركيه با همام كار داره. رفتم تركيه و باهاش مدتي همكاري كردم... بعدش مي‌رفتيم ازمير و اونجاها و برمي‌گشتيم. يه خونه‌اي براي ما گرفتن بودن ديگه... سيهبد [حميد] اميري بوده، سرهنگ اميرنور بوده كه اينجا مرده و يه چند تا از افسراي گاره بودن و خلاصه. بعد اين افسرا يواش يواش ميومدن از اينورو اونور. اينارو مي‌خواستن ميومدن، خدمت شما عرض كنم كه، جا بهشون ميدادن و اينا. ظهرام، به حساب با كاميون غذا درست مي‌كردن و به خونه‌هاشون ميدادن، خيلي راه افتاده بودن. تيمسار [عبدي] مينوسپهر اونجا بوده كه ميره با گشتاسب پسر آريانا كشتي تبرزين مال ايرانو رو آب مي‌گيرن ميارن و خلاصه شلوغي راه انداختن يه چند تا از اين پاسدار ماسدارام تو رضائيه به دست اينا كشته ميشن... آريانا دو تا نامه به من داد كه برم اسرائيل يكي رو بدم به اسحق رابين، يكي‌ام بدم به غوري نرگس. آهان! يه كاغذم داد گفت: «برو پيش راه.» راه رو مي‌شناسين؟ همونكه خونه‌اش عين كاخ سفيده؟... (س): اگر ارتشبد آريانا آنجا سپاهي يا گرومي داشت، چند نفر بودند؟ مي‌گفتن چند هزار نفر.» (خاطرات شعبان جعفري، به كوشش هما سرشار، نشر آبي، سال ۸۱، صص۵-۳۵۴)

همين ميزان نيرو را پاليزبان در مرزهاي مشترك عراق و ايران گرد آورده بود. اين جماعت حتي نيروهاي جهاد سازندگي را كه بلافاصله بعد از پيروزي انقلاب اسلامي براي جبران عقيماندگي‌هاي روستاييان به ياري آنها مي‌شتافتند به اسارت درمي‌آوردند و به طرز فجيعي به شهادت مي‌رساندند؛ البته تجمع اين ميزان نيرو بدون شك، فقط به منظور شرارت نبود؛ زيرا ماموريت ناامن ساختن داخل كشور را گروهك‌هاي متنوع داخلي برعهده داشتند. اما گوياي اين مسئله بوده كه تجمع چند هزار نيروي نظامي در چندين نقطه مرزي و فعاليت گسترده كشورهايي چون اسرائيل كه در كودتاي ۲۸ مرداد نيز نقش داشتند و تحركات عواملي بومي چون شعبان بي‌مخ، نمي‌تواند بدون هماهنگي با آمريكا صورت گيرد. در اين ميان آنچه مي‌توانست انرژي مضاعفي به نيروهاي طرفدار سلطنت بدهد اعلام پشتيباني آشكار واشنگتن از محمدرضا پهلوي بود. در اين دوران اين هائيه ميان درباريان و افسران وفادار به ديكتاتوري ايجاد شده بود كه پهلوي‌ها به مانند گذشته از حمايت سياسي غرب برخوردار نيستند و همين امر موجبات سردرگمي آنها را فراهم آورده بود. آوردن محمدرضا پهلوي به آمريكا به بهانه معالجه، روحيه مضاعفي به شعبان جعفري‌ها و ساواكي‌هاي فراري مي‌داد؛ لذا با وجود اينكه عواقب ادامه حمايت آشكار واشنگتن از ديكتاتور قابل پيش‌بيني بود، كاخ سفيد در نهايت به منظور ايجاد انسجام بيشتر بين نيروهايي كه داخل و خارج از ايران گرد آمده بودند، محمدرضا پهلوي[۴۹]

را به آمریکا انتقال داد. پیام چنین اقدامی برای وابستگان و تربیت شدگان واهنگتن در ایران کاملاً روشن بود و انگیزه ویژه‌ای به آنها برای گرد آمدن در پاکستان، عراق، ترکیه و... می‌داد. در چنین شرایطی وظیفه دلسوزان به این مرز و بوم چه بود؟ با لحاظ این‌که هر نوع تعللی در دفاع از استقلال کشور نابخشودنی است، چنان‌که امروز نیروهای تحصیل‌کرده در دهه ۳۰ به دلیل نداشتن واکنش لازم برای خنثی‌سازی کودتای ۲۸ مرداد مورد سرزنش‌اند و از نگاه همه آگاهان به تاریخ معاصر این غفلت موجب شد بیگانه برای ربع قرن مجدداً بر همه شئون اقتصادی، سیاسی، نظامی، فرهنگی و اجتماعی ملت ایران مسلط شود. بدون شك اگر در سال ۵۸ نیز اقشار دانشگاهی و پیشتاز غفلت می‌کردند همواره از سوی نسل‌های آتی مورد پرسش واقع می‌شدند. به صورت منطقی هیچ چیز برای ملت‌ها مهمتر از استقلال و حفظ هویت نیست. در شرایطی که به احتمال قوی این سرمایه در خطر واقع می‌شود آیا به بهانه نقض قوانینی که خود مبدع آنیم می‌توان مانع دفاع از استقلال شد؟ به عبارت دیگر، آیا می‌توانیم با این استدلال که ورود دانشجویان به سفارت آمریکا غیرقانونی و مغایر با مقررات بین‌المللی بود، حساسیت‌های مردمی قابل تحسین در قبال استقلال کشور را تخطئه کنیم؟ کتاب «گروگان‌گیری و جانشینان انقلاب» در این زمینه پاسخ روشنی برای ارائه ندارد و دچار سردرگمی محسوسی است.

نویسنده این اثر، یعنی آقای جعفری، گاهی دانشجویان را در تعرض به کانون فتنه‌ها علیه استقلال ملت ایران، محق می‌داند و گاه آنان را به دلیل نقض قوانین بین‌المللی به شدت مورد سرزنش قرار می‌دهد. البته آنچه موجب شده است که آقای جعفری به عنوان سردبیر روزنامه انقلاب اسلامی نتواند موضع روشن و دقیقی در برابر تحولات سیاسی سالهای ۵۷ تا ۶۰ داشته باشد، در هم آمیختن موضوعات مختلف با یکدیگر است. به ویژه این‌که این تحولات سرانجام به پیوند خوردن آقای بنی‌صدر با مجاهدین خلق و خارج شدنش از طیف پایبند به مصالح ملی منجر شد. این درهم آمیختگی سیاسی اکنون نویسنده محترم را در مقام روایتگر آن دوران دچار نوعی آشفتگی می‌کند؛ از این رو خوانده نه تنها اثر را روشنگر تاریخ معاصر نمی‌بیند، بلکه حق و بعض‌ها را حاکم بر روایتگری رخدادهای این سال‌های پر فراز و نشیب می‌یابد. آقای جعفری هنگام انعکاس دادن مواضع آن روز خود و آقای بنی‌صدر، حرکت دانشجویان را اقدامی قابل تکریم قلمداد می‌کند. اما هرگاه موضع امروز خود و طیف روزنامه انقلاب اسلامی را بازتاب می‌دهد، دشمنی و عداوت بر همه چیز حتی مصالح ملی و واقعیت‌های قابل تکریم تاریخی سایه می‌افکند. برای نمونه، موضع آن روز آقای بنی‌صدر را در مورد این‌که ملت‌ها حق دارند به هر قیمتی از استقلال خود دفاع کنند در نامه ایشان به رئیس مجمع عمومی سازمان ملل این‌گونه می‌خوانیم: «... آقای رئیس، شما نیز چون ما می‌دانید که اگر سفارت ایران در آمریکا یك از هزار مداخله روزمره سفارت آمریکا در ایران را می‌کرد مردم آمریکا بخود حق می‌دادند آن سفارت را با خاك برابر کنند و همین دستگاه تبلیغاتی شب و روز به ستایش آمریکاییان مشغول می‌شدند و شگفتی می‌آفریدند که این ملت تا کجا نگران استقلال و شخصیت‌های خویش است. و تردید ندارم که شورای امنیت سازمان ملل متحد نیز بر ضد این اقدام قطعنامه صادر نمی‌کرد...»(ص۱۱۰) تأیید و تکریم حرکت دانشجویان از سوی روزنامه انقلاب اسلامی به حدی است که آقای بنی‌صدر به پیروی از حرکت امام- که بعد از مشخص شدن میزان دخالت‌های آمریکا در آشوب‌های داخلی، آقای خوئینی‌ها را به عنوان نماینده خود در میان دانشجویان انتخاب کرد- طی حکمی آقای جعفری را رابط خود با دانشجویان تعیین می‌نماید: «متن حکم آقای بنی‌صدر بدین شرح است: برادران عزیزم آقای محمد جعفری معرفی می‌شود که دائم با شما در تماس باشد و هر وقت مطلبی بود که لازم دیدید اینجانب از آن آگاه گردم با ایشان در میان بگذارید. البته ترتیبی داده شود که ایشان تلفنی در دسترس داشته باشند که هر وقت کاری بود وسیله ایشان به اطلاع شما برسد. ابوالحسن بنی‌صدر ۵۸/۸/۲۸» (ص۱۰۴) علی‌القاعده آقای جعفری در آن روزها نه تنها حرکت دانشجویان را نقض قوانین بین‌المللی و منفی نمی‌دانست بلکه از این رو که فتنه‌های آمریکا را خنثی ساخت به شدت مورد تکریم قرار داد؛ لذا با این حکم به جمع دانشجویان پیوست و در روابط عمومی ایجاد شده توسط آنها در سفارت مستقر شد. وی همچنین در فراز دیگری به این امر معترف است که حرکت تسخیر سفارت موجب افشای مداخلات آمریکا شد: «با توجه به پیروزی و انزاف رژیم سلطنتی در ایران و استقرار رژیم جمهوری، کشور در شرایط انقلابی ویژه‌ای به سر می‌برد و حکومت انقلابی خواستار برگرداندن شاه فراری برای محاکمه در کشور بود. در چنین حالتی آمریکا به شاه پناه داده و ظاهراً دانشجویان در اعتراض به پناه دادن شاه دست به اشغال سفارت می‌زنند. این مسئله که در ابتدا زمینه‌ای مساعد برای مطرح کردن مداخلات آمریکا در ایران و جنایات شاه و رژیمش،

براي افكار عمومي جهان فراهم آورده بود و آمريكا. در قبال حل مسئله گروگان‌گيري حاضر به دادن امتيازهاي مهمي به ايران شد اما نظر به اينكه قرار بوده كه رژيم ديكتاتوري و ناتوان ايران در مورد هر مسئله‌اي كه مي‌شود گره آن را با دست باز كرده. آنرا با دندان باز كند. دست به بازي‌هاي مختلف زده شد تا مسئله‌اي كه در ابتدا داراي نكات مثبتي براي كشور بود به يك غده سرطاني عليه كشور تبديل گردد.»(ص۵۷)

اين‌گونه كه در اين فراز آقاي جعفري بيان مي‌داره تسخير سفارت آمريكا به عنوان كانون هماهنگي همه حركت‌هاي ضد ايراني. مثبت بوده. البته ايشان در ادامه به نوع حل و فصل مسئله گروگان‌ها معترض است كه اين نكته‌اي درخور تأمل است و به دلايل آن در ادامه خواهيم پرداخت.

اگر حركت دانشجويان توانست مصالح ملي و در رأس همه استقلال را تأمين نمايد و بدين جهت آقاي بني‌صدر نيز همچون ساير آحاد جامعه نه تنها از اين اقدام دفاع كرد. بلكه نماينده‌اي از سوي خود براي استقرار در سفارت تعيين نمود. چرا از سوي نويسنده در موضعي متعارض. تأييد امام از دانشجويان مورد حمله قرار مي‌گيرد: «البته از رهبري نظير آقاي خميني كه انقلاب به آن شكوهمندي كه همه ملت در آن شركت داشته و ريشه بنياد سلطنت ۲۵۰۰ ساله را در ايران كند با گروگان گرفتن ۵۰ كارمند سفارت كه بر اساس ميثاق‌هاي بين‌المللي، مصونيت سياسي دارند و با اجازه دولت در داخل كشور هستند و سهل و ساده مي‌شود آنها را گروگان گرفت. «آنرا انقلابي بزرگتر از انقلاب اول خواند» كه توهين به كشور و ملت است. چنين اعمالي غيرممكن نبود. اما آنچه مايه شگفتي است. اينست كه آزاديخواهان، ملي‌ها، ملي مذهبي‌ها با تجربه كردن چنين اعمالي از خميني و روحانيون به خود نمي‌آمدند.»(ص ۱۲۸)

پاسخ اين تناقض را مي‌بايست در عداوت‌هاي سياسي امروز آقاي جعفري با شخصيت‌هاي مؤثر در آن دوران جستجو كرد. بايد اذعان داشت اين‌گونه رويكرد به موضوعات تاريخي نه تنها كارگشا نيست. بلكه بيش از ديگران شخص راوي را گرفتار كلافي سردرگم مي‌كند كه رهايي از آن به سهولت ممكن نيست. هنگامي روايتگري‌هاي جعفري از جريان گروگان‌گيري. ارزش تاريخي مي‌يافت كه مواضع ايشان و جريان روزنامه انقلاب اسلامي در زمان وقوع آن حادثه تاريخي كاملا روشن و شفاف بيان مي‌شد و در صورت تغيير ديدگاه آن روز بنا به دلايل و يافته‌هايي. علل آن به اطلاع خواننده مي‌رسيد. امّا آنچه پيش روي خواننده قرارگرفته روشن نمي‌سازد چرا در فرازي حركت دانشجويان به حدي قابل دفاع است كه نويسنده سعي مي‌كند خود را به آن نزديك سازد و در فرازي ديگر موضوع نقض قوانين بين‌المللي آن چنان پررنگ مي‌شود كه در سايه آن تأييد امام از دانشجويان زير سوال مي‌رود. آيا آقاي جعفري به عنوان سرديبر يك روزنامه بعدها متوجه مي‌شود كه حركت دانشجويان چنين تبعاتي نيز داشته است يا اين‌كه يافته‌هاي جديد ايشان اين موضوع را كه سفارت آمريكا كانون همه تحركات براي انجام كودتايي در سال ۵۸ بوده نفي مي‌كند؟ در هر صورت خواننده اثر انتظار داره علت اين تغيير فاحش نظرات را دريابد. به ويژه اين‌كه آقاي جعفري از اين تغيير نظرات به مناسبت‌هاي مختلف بهره مي‌گيرد. دستكم براساس روايت صاحب اثر. ارتباط دانشجويان معترض به عملكرد آمريكا با آقاي بني‌صدر به حدي خوب بوده كه در مورد تصميم خود با ايشان مشورت كرده بودند: «شب قبل از اشغال سفارت آمريكا. اينجانب در منزل بهجت خانم. خواهر آقاي بني‌صدر با عده‌اي از دوستان جمع بوديم. به آقاي بني‌صدر تلفن شد. اينكه چه كسي آن شب تلفن كرد را از ياد برده‌ام. اما وي يكي از بچه‌هاي گروگانگير بود. به آقاي بني‌صدر اطلاع داد كه عده‌اي از دوستان دانشجويان پيرو خط امام قصد دارند سفارت آمريكا را به اشغال خود درآورند و در مورد اين عمل نظر آقاي بني‌صدر را جويا شد...»(ص۷۸) البته آقاي جعفري بلافاصله مدعي است كه آقاي بني‌صدر با تصميم دانشجويان مخالفت نموده. اما با توجه به تأييدهاي بعدي و اين‌كه بلافاصله براي همراهي با دانشجويان ايشان به سفارت مي‌روه اين ادعا مورد ترديد قرار مي‌گيره: «وي [بني‌صدر] قبل از منصوب شدن به سرپرستي وزارت خارجه هنگام غروب به سفارت آمريكا رفت و با رهبران گروگانگير در اطراف و جوانب مختلف مسئله با آنها به بحث و گفتگو پرداخت. اينجانب و آقاي مصطفي انتظاريون نيز در اين ديدار همراه آقاي بني‌صدر بوديم. ظاهراً از بحث و گفتگوها چنين استنباط مي‌شد كه پذيرفته‌اند با فشار بر آمريكا و گرفتن امتيازات و شناختن استقلال كامل انقلاب و مداخله نكردن در امور ايران و كمك نكردن به ضدانقلاب و استرداد شاه و يا حداقل بيرون كردن شاه از آمريكا. گروگان‌گيري را خاتمه دهند.»(ص۹۸) بر اساس اين روايت، آقاي بني‌صدر قبل از اين‌كه حتي مسئوليت رسمي پيدا كند نه تنها با حضور خود در جمع دانشجويان حركت آنها را تأييد مي‌نمايد،

بلكه بر تلاش دلايل اشغال سفارت نيز صحه مي‌گذارد. اما بعدها بين دانشجويان و آقاي بني‌صدر بر سر نحوه آزادي گروگان‌ها اختلاف بروز مي‌كند. بدون اين‌كه در اين مقطع از بحث بخواهيم متعرض جزئيات اين تفاوت ديدگاه شويم بر اين نكته تأكيد مي‌كنيم كه برخلاف ادعاي آقاي جعفري دانشجويان نه تنها با حزب جمهوري اسلامي ارتباطي نداشتند بلكه بعكس با آن در تقابل هم بودند. ابراهيم اصغرزاده يكي از دانشجويان در اين زمينه در مصاحبه اخير خود مي‌گويد: «ما با حزب جمهوري مرزبندي داشتيم»(هفته‌نامه شهروند امروز شماره ٥٤، تاريخ ٨٦/٨/١٣) بنابراين طرح اين ادعا از جانب آقاي جعفري كه دانشجويان با هدايت حزب جمهوري اسلامي براي كنار گذاشتن ملبون به چنين اقدامي دست زده بودند كاملاً عاري از حقيقت است و وي صرفاً براي توجيه اختلافاتي كه بعداً بين آقاي بني‌صدر و دانشجويان بروز مي‌كند به اين سوژه تمسك مي‌جويد كه خود تناقضي غيرقابل هضم‌تر براي خواننده مي‌آفريند: «اشغال سفارت آمريكا توسط دانشجويان پيرو خط امام كه موجب انسداد دارائي‌هاي كشور، تحريم اقتصادي، انزواي كامل سياسي، تجاوز نظامي عراق به ايران و امضاي قرارداد اسارتبار الجزاير گرديد، از امهات رويدادهاي پس از انقلاب محسوب مي‌شود. كساني كه دست به اين كار خيانت‌آميز زدند، آگاه و يا ناآگاه در خدمت استيداد ولايت مطلقه و بيگانگان درآمدند و بمثابه عصاي دست آقاي خميني در حذف روشنفكران، ملبون، آزاديخواهان و استقرار و تحكيم ديكتاتوري ولايت فقيه عمل كردند. بعضي را عقيده بر اين است كه اين حادثه مستقيم و يا غيرمستقيم دست پخت خود آمريكايي‌ها و بدست عوامل آنها طراحي و اجراي آن غيرمستقيم بدست عده‌اي دانشجو واگذار گرديده است. ديگران بر اين باورند كه اين حادثه اتفاقي و ناگهاني از مغز چند دانشجو تراوش كرده و بلافاصله به اجرا گذاشته شده و قصد اوليه آنها نيز رسيدن به برخي اهداف سياسي بوده است... هر دو دسته قرائن، شواهد و دلايلي را دال بر اثبات نظريه خود ارائه مي‌دهند ولي هر دو دسته امروز، در يك چيز متفق‌القولند كه برخلاف آقاي خميني كه آنرا انقلابي بزرگتر از انقلاب اول ناميد، عمل گروگانگيري بقول آقاي خاتمي يك عمل احساسي و شتابزده بود.»(ص٥٥)

اين تحليل از وضعيت دانشجويان كه مربوط به دوران تقابل آنان با آقاي بني‌صدر است هم به لحاظ شكلي ايراد دارد و هم به لحاظ محتوايي. در اين فراز اولاً سه نگاه و تحليل از عملكرد دانشجويان مطرح شده و نه دو نگاه (دانشجويان آلت دست روحانيون شده، دانشجويان آلت دست آمريكا شده، دانشجوياني كه ناگهاني چيزي به ذهنشان رسيده و واره عمل شده‌اند) ثانياً احتمالات ديگري نيز در مورد عملكرد دانشجويان دستكم براساس مطالب ديگر آقاي جعفري وجود دارد از جمله اين‌كه دانشجويان بعد از مطالعه در مسائل جاري كشور به اين نتيجه رسيدند كه همه فتنه‌ها و آشوبها به نوعي به آمريكايي‌ها مرتبط مي‌شود و براي اجراي تصميم خود حتي با افرادي چون آقاي بني‌صدر هم مشورت مي‌كنند. ثالثاً اگر كسي معتقد بوده كه دانشجويان آلت دست آمريكايي‌ها بودند آيا امروز به اين جمع‌بندي مي‌رسد كه آنها احساسي و شتابزده عمل كرده‌اند؟ زيرا در امر آلت دست بودن، احساسي و شتابزده عمل كردن ديگر معني نمي‌دهد؛ چراكه ماهيت در خدمت بيگانه بودن چه به صورت شتابزده و چه با تأمل يكي است.

اما در مورد احتمالاتي كه به صورت مخدوش مطرح مي‌شود: ٦- دانشجويان با اين اقدام در خدمت حذف روشنفكران قرار گرفتند و اصولاً تسخير سفارت آمريكا براي ضربه زدن به ملبون بود: «با غمض عين آقاي خميني. هر روز، هر شخص و يا گروهي را كه قصد حذفشان را از صحنه سياسي كشور داشتند، با افشاي سندي مردم را عليه آنها بسيج مي‌كردند و بدين طريق هم در تحميق توده مردم مي‌كوشيدند و هم آنها را متهم و بي‌حيثيت مي‌كردند و بالاجبار از صحنه حذف مي‌شدند. خيلي بعيد به نظر مي‌رسد كه آقاي خميني نمي‌دانسته است: كه اين عمل دانشجويان مخالف تمام موازين بين‌المللي و ميثاق‌هاي امضاء شده از طرف جامعه بين‌المللي و از جمله ايران است و يا اشغال سفارت كشوري و به گروگان گرفتن اعضاي آن، تجاوز به خاك آن كشور محسوب مي‌شود و اين عمل عواقبي از جانب خود آن كشور و جامعه بين‌الملل در بر خواهد داشت و به گروگان گرفتن كاركنان سفارت به هر دليل، خلاف حقوق بين‌الملل و ميثاق امضاء شده مابين دولت‌ها در اين رابطه است.»(ص٥٦) آقاي جعفري وقتي قصد داره خصومت خود را با امام توجيه كند! اين مسئله را به فراموشي مي سپارد كه شخص ايشان و آقاي بني‌صدر در آن مقطع معتقد بودند در حالي‌كه آمريكا مي‌رفت تا استقلال كشور را به مخاطره اندازد و كودتاي ديگري را سامان دهد نه تنها نقض اين‌گونه مقررات بلامانع مي‌نمود. بلكه اين حساسيت دانشجويان نسبت به استقلال كشور قابل تحسين نيز بود؛ لذا نگاهش را به دانشجويان ١٨٠ درجه تغيير مي‌دهد و ضمن خيانت خواندن تسخير سفارت، آنان را عامل عينيت بخشيدن ضديت

امام با مليون معرفي مي‌نمايد. در اين ادعا نويسنده محترم با دو واقعيت تاريخي مواجه است كه مي‌بايست از پيش رو برداشته: اول اين‌كه امام نه تنها نگاه صنفي به قشر روحاني نداشتند، بلكه تأكيد ويژه‌اي بر به كارگيري شخصيت‌هاي غير روحاني در مناصب اجرايي مي‌كردند و ايجاد محدوديت براي شخصيت‌هاي روحاني حتي بعضاً موجب دلگرمي غير روحانيون به ايشان مي‌شد. اما آقاي جعفري براي مستند ساختن ادعاي خويش نسبت‌هاي كاملاً خلاف واقع به رهبر انقلاب اسلامي مي‌دهد كه از آن جمله است: «از نظر آقاي خميني و هسته اوليه روحاني شوراي انقلاب، اعضاي شوراي انقلاب: ۱- نبايستي از شوراي جبهه ملي باشند ۲- نبايستي از طرفداران دكتر مصدق باشند...»(ص٦). «تشكيل شوراي انقلاب از آيت‌الله طالقاني از جمله به علت اين‌كه وي عضو شوراي جبهه ملي است، مخفي نگاه داشته شده بود.»(ص٥) و...

اين ادعاها حتي براساس آنچه در اين اثر آمده نقض مي‌شود. براي نمونه، آقاي بني‌صدر عضو جبهه ملي سوم بوده و به عضويت شوراي انقلاب درآمد. آقايان مهندس بازرگان، دكتر سحابي و دكتر شيباني هكذا؛ بنابراين تلاش آقاي جعفري براي ارائه چهره‌اي صنفگرا از امام به هيچ‌وجه با واقعيت‌هاي تاريخي تطبيق ندارد. دكتر سنجابي به عنوان دبيركل جبهه ملي در اين زمينه مي‌گويد: «در همين روزها بعضي از روحانيون درجه اول از طرف آقاي آيت‌الله خميني متناوباً با من ملاقات مي‌كردند و آنها سه نفر آقايان بهشتي و مطهري و منتظري بودند. مذاكرات آنها با من بر اين اساس بود كه من عضويت شوراي انقلاب را كه در شرف تشكيل بود قبول كنم... به من تلويحاً پيشنهاد كردند كه رياست شورا را عهده‌دار بشوم.» (خاطرات سياسي دكتر كريم‌سنجابي به كوشش طرح تاريخ شفاهي هاروارد. انتشارات صداي معاصر، سال ۸۱، ص۳٤۸) آقاي سنجابي در فرازي ديگر مدعي است: «مدتي جلوتر يا عقبتر، براي اينكه تواريخ وقايع كاملاً در نظرم نيست، يك نفر از دوستان ما و از مرتبطين با آقايان روحانيون كه مقام دولتي نسبتاً مهمي هم داشت محرمانه به ديدن من آمد و از من خواهش كرد كه اسم او را نبرم. او از طرف آيت‌الله خميني ماموريت داشت و به من گفت: آقا فرموده‌اند آيا شما حاضر هستيد كه رياست دولت را قبول كنيد؟ در آن موقع اختلاف بين بني‌صدر و حزب جمهوري اسلامي شدت يافته بود. بله كه من نخست‌وزير بشوم.»(همان، ص۳۷۹)

برخلاف ادعاي آقاي جعفري، امام از يك نگاه اصولي پيروي مي‌كرد؛ هر كسي با اين نگاه همراه بود، به كار گرفته مي‌شد و هرگز تعلقات غيراصولي مبناي واگذاري مسئوليت به فردي نبود. اگر جبهه ملي در برابر نص قرآن موضع نمي‌گرفت و به مصالح ملي و اعتقادات مردم پايبند مي‌ماند همچنان براي پذيرش مسئوليت مورد رجوع قرار مي‌گرفت؛ بنابراين در مقطع قبل از آبان ۵۸ كه هنوز جبهه ملي عليه قانون اساسي قصاص موضعي نگرفته بود هيچ محدوديتي براي به كارگيري اعضاي آن وجود نداشت. اما در اين ايام موضع‌گيري‌هاي شداد و غلاظ آقاي بني‌صدر عليه دولت موقت قابل تأمل است. وي كه خود را براي رياست‌جمهوري آماده مي‌كرد آقاي مهندس بازرگان را رقيبي جدي مي‌پنداشت؛ لذا به هر مناسبتي، وي را به شدت آماج حملات خويش قرار مي‌داد. البته اين بدان معني نيست كه دولت موقت داراي ضعف‌هاي بسياري نبود. اما برخورد رقابت‌گونه طيف روزنامه انقلاب اسلامي مقوله‌اي متمايز از ديگران بود. يكي از دلايل ادعاهاي خلاف واقع آقاي جعفري در مورد نوع ارتباط امام با مليون مي‌تواند تلاش جهت تحت‌الشعاع قرار دادن عملكرد آقاي بني‌صدر باشد. البته اين درگيري آن‌چنان پررنگ به ثبت رسيده است كه با اين شيوه يعني جابجايي واقعيت‌ها، قابل رفع و رجوع نخواهد بود؛ لذا نويسنده محترم به طور مستقيم نيز در مقام توجيه برمي‌آيد: «كساني كه آقاي بني‌صدر و يا روزنامه انقلاب اسلامي را موجب تضعيف و يا شكست دولت موقت قلمداد مي‌كنند به نظر مي‌رسد كه در فهم ساده دموكراسي مشكل دارند. اگر اينها قبول دارند كه دمكراسي و آزادي يعني اينكه موافق و مخالف هر دو باشند و نظرات خودشان را هم ابراز دارند و اگر دولتي و از جمله دولت موقت با مخالف سياسي سقوط كرده باشد كه اين عين دمكراسي است... از همه كساني كه از روي غرض، ناآگاهي و يا ساده‌نگري مي‌گويند: «آقاي بني‌صدر يا روزنامه انقلاب اسلامي موجب سقوط دولت موقت شده‌اند. مي‌پرسم مرحوم بازرگان چه عملي را خواست و يا شروع كرد و آقاي بني‌صدر و روزنامه انقلاب اسلامي كمك نكردند و يا آن مخالفت كردند؟»(ص۱۹-۱۸) آقاي جعفري در ادامه در اين زمينه مي‌افزايد: «گرچه مرحوم مهندس بازرگان از درج دو نكته ذكر شده، در رابطه با سفر اصفهان و بويراحمد و به ويژه نكته اول ناراضي بودند و به همين علت ما را توبيخ كردند و اجازه ندادند كه خبرنگار ما همراه ايشان به الجزاير برود. اما احدي را گمان بر اين نيست كه انتقادهايي از اين نوع و يا شديدتر از آن، چه به حق و چه به ناحق، باعث سقوط و يا استعفاي دولتي گردد.»(ص۲۲)

اما به اعتقاد اعضاي دولت موقت آقاي بني‌صدر خصمانه‌ترين موضع‌گيري‌ها را عليه آقاي بازرگان داشته است زيرا همان‌گونه كه اشاره شد، به زعم خويش برنامه‌ريزي براي آينده را با موفقيت دولت موقت ناممكن مي‌پنداشت. مهندس علي‌اكبر معين‌فر - عضو شوراي انقلاب و رئيس سازمان برنامه و بودجه دولت موقت- در اين زمينه مي‌گويد: «در خود شوراي انقلاب آقاي بني‌صدر به عنوان يك عامل ضد دولت در همه جا فعاليت مي‌كرد. در هركجا كه به سخنراني مي‌پرداخت احساسات جوانان را نسبت به دولت موقت بيشتر تحريك مي‌نمود و لذا دولت تثبيت نشده را تضعيف مي‌كرد. او نيز بعدها متوجه اشتباه خود شد. در اينجا يك شوراي انقلاب ناهماهنگ شكل گرفت. روشنفكران عضو شوراي انقلاب براي خود زمينه‌سازي مي‌كنند تا مقامها را در آينده در دست گيرند. در انتخابات رياستجمهوري دوره اول ده، بيست نفر از همين روشنفكران مذهبي نامزد هستند. همه در تلاشند كه وضعيت بالاتر پيدا كنند. اكثر روحانيان شورا با مهندس بازرگان موافقند و موافق تندروي نيستند.» (سقوط دولت بازرگان، به كوشش دكتر غلامعلي صفاريان، انتشارات قلم، چاپ دوم، سال ۸۳، ص۲۸٤) متأسفانه آقاي جعفري براي پنهان كردن واقعيت‌هاي تاريخ، آنچه در مورد جريان روزنامه انقلاب اسلامي صادق بوده را به روحانيون و امام نسبت مي‌دهد به خصوص اين كه حتي سرسخت‌ترين دشمنان امام نمي‌توانند ادعا كنند كه چنين شخصيتي به دنبال ايجاد موقعيت براي خويش يا به طور منفي براي روحانيون بوده باشد. براي روشن‌تر شدن اين واقعيت كه امام به هيچ وجه به چيزي جز مصالح ملي و رشد مردم نمي‌انديشيدند به ذكر تحليل ايشان از نتيجه انتخابات سال ٦٣ مي‌پردازيم: «مهمان احمدآقا بوديم؛ امام هم شركت فرمودند. بيشتر در مورد انتخابات بحث شد. امام فرمودند، بعضي از جاها كه ائمه جمعه و روحانيون سرشناس دخالت كرده‌اند، ناموفق بوده‌اند و اين را نشان استقلال فكري مردم مي‌دانستند.» (به سوي سرنوشت، كارنامه و خاطرات هاشمي‌رفسنجاني سال ٦٣، به اهتمام محسن هاشمي، دفتر نشر معارف انقلاب، سال ۸۵، ص۷۰) ايجاد محدوديت براي ائمه جمعه در سراسر كشور در ارتباط با معرفي كانديدا از سوي امام نيز از جمله شاخص‌هاي روشني است كه ايشان هرگز مصالح صنفي و فردي را دنبال نمي‌كردند.

۲- ادعاي اين‌كه دانشجويان بازيچه آمريكايي‌ها شدند؛ هرچند اين ادعا در چندين فراز تكرار شده است، اما آن چنان دور از ذهن است كه پرداختن به آن به نوعي اتلاف وقت تلقي خواهد شد. آيا مي‌توان احتمال حتي اندكي براي اين ادعا قائل شد كه آمريكا بزرگترين تحقير تاريخ را براي خود رقم بزند؟ اگر تسخير سفارت آمريكا در يك برنامه كوتاه مدت پيروزي را براي اين كشور به ارمغان مي‌آورد مي‌توانستيم اين احتمال را قابل بررسي بپنداريم. اما رسوايي براي بزرگترين قدرت نظامي جهان تا جايي رقم خورده كه مجبور شد دست به اقدام نظامي براي پايان دادن به غائله سفارت خود بزند و اين اقدام نيز صرفاً بر رسوايي‌هايش افزود. ويليام سوليوان آخرين سفير آمريكا در ايران در پايان كتاب خود (مأموريت در ايران) در اين زمينه مي‌نويسد: «... روش سست و بي‌بنياد حكومت كارتر در سياست خارجي و اقدامات برژينسكي، كه هنوز قادر به درك واقعيت مسائل ايران نبود، كه در نوامبر ۱۹۷۹، به گروگان‌گيري اعضاي سفارت آمريكا منجر شد و يك دوران تحقير ملي- كه در تاريخ آمريكا نظير آن ديده نشده است- آغاز گرديد...» (خاطرات دو سفير، مترجم محمود طلوعي، تهران، نشر علم، ۱۳۷۵، ص۲۵۵). ضمن اين‌كه همان‌گونه كه اشاره شد، آقاي بني‌صدر قبل از درگيري با دانشجويان بر سر چگونگي پايان دادن به ماجراي سفارت همواره از آنان با احترام ياد مي‌كرد و به تجليل از آنان مي‌پرداخت؛ به عبارت ديگر، اين احتمال كه دانشجويان در جهت اهداف آمريكايي‌ها حركت كرده باشند از ديد طيف روزنامه انقلاب اسلامي در حد صفر بود. براي نمونه، آقاي بني‌صدر در كنوت رياستجمهوري نيز در مصاحبه با لوموند از اين جوانان به بزرگي ياد مي‌كند و به تعبيري از اقدام آنان تجليل مي‌نمايد: «بني‌صدر همچنين خاطرنشان كرد كه او سعي خواهد كرد راه‌حل مصالحه‌آميزي را به دانشجويان مبارزي كه گروگان‌ها را در اختيار دارند بقبولاند. او گفت: «ما هرگز عليه اين ميهن‌پرستان جوان كه صداقت و احساسات انقلابي‌شان ترديد ناپذير است به اعمال خشونت متوسل نخواهيم شد. در صورت اختلافنظر، من براي متقاعد كردن آنها به قبول نظرم به سفارت آمريكا خواهم رفت.» (بيست و پنج سال در ايران چه گذشت، داود علي بابايي، انتشارات اميد فردا، جلد دوم، چاپ اول، سال ۸۳، ص۷۸)

۳- دانشجويان ناگهان مسئله‌اي به ذهنشان رسيده و عليه سفارت آمريكا وارد عمل شده‌اند؛ اين احتمال نيز به دلايل متعددي منتفي است. اولاً آمريكايي‌ها بسياري از فعاليت‌هاي خود را عليه انقلاب اسلامي در پوشش گروه‌هاي چپ مارکسيستي انجام مي‌دادند. هرچند ماهيت اين گروه‌هاي چپگراي تجزيه‌طلب كاملاً آمريكايي بود، اما همين ترفند برخي از دانشجويان و حتي سياستمداران را به لحاظ تشخيص

سياسي دچار مشكل كرده بود. براي نمونه در همان ايام، انجمن‌هاي دانشجويي دانشگاهي مانند علم و صنعت معتقد بودند براي متوقف شدن فتنه‌ها و آشوب‌آفريني‌هاي اين گروه‌ها بايد سفارت شوروي را مورد تعرض قرار داد. نيفتادن در دام حركت‌هاي انحرافي آمريكايي‌ها نشان از مطالعه دقيق تحولات سياسي و تاريخي، همچنين تيزبيني دانشجويان پيرو خط امام داشت. ثانياً نوع برنامه‌ريزي تسخيركنندگان سفارت آمريكا با وجود پيش‌بيني‌هاي آمريكاييان بعد از انتقال محمدرضا پهلوي به كشورشان حكايت از آمادگي بسيار بالاي دانشجويان داشت. ثالثاً علاوه بر اين كه بعد از تسخير سفارت اسناد به دست آمده بر صحت تحليل دانشجويان گواهي مي‌دادند، نوع عمل آنها در حالي‌كه دولت و تا حد قابل توجهي شوراي انقلاب مخالف تسخير سفارت آمريكا بود نشان از نوعي پختگي سياسي داشت؛ به عبارت ديگر اين دانشجويان افرادي نبودند كه بدون مطالعه و برخورداري از تحليل به يك‌باره به ذهنشان رسيده باشد كه به چنين كاري اقدام كنند. به طور كلي آقاي جعفري تلاش داره دانشجويان را بي‌هويت و فاقد درك و فهم سياسي معرفي كند و در اين صورت است كه مي‌تواند آنها را بازيچه بيگانه يا روحانيون بخواند. اگر دانشجويان آن گونه كه نويسنده ادعا مي‌كند زمينه بازيچه شدن را داشتند چرا آقاي بني‌صدر كه با آنها رابطه بسيار صميمي داشت نتوانست آنها را در خدمت اهداف خود بگيرد. اما روحانيون مؤسس حزب جمهوري كه داراي چنين رابطه‌اي نبودند توانستند؟ برخلاف اين ادعاي غيرمنطبق بر واقعيت، آقاي هاشمي به صراحت موضع خويش را اعلام مي‌دارد: «در ۱۳ آبان ۱۳۵۸، من و آيت‌الله خامنه‌اي در مكه بوديم، كه خبر تصرف سفارت آمريكا را شب هنگام در پشت‌بام محل اقامتمان، هنگامي كه آماده خواب مي‌شديم از راديو شنيديم. تعجب كرديم، زيرا انتظار چنين حادثه‌اي را نداشتيم. سياستمان هم اين نبود... بيكبار هم كه [در تاريخ ۲۵ بهمن ۱۳۵۷] گروهي مسلح به سفارت آمريكا حمله كردند و آنجا را به اشغال درآوردند، از طرف دولت موقت، نماينده‌اي [ابراهيم يزدي]، رفت و مسئله را حل و فصل كرد. بنابراين واضح بود كه شوراي انقلاب و نه دولت موقت تمايلي به چنين اقداماتي نداشتند... اكنون ما در مقابل يك عمل انجام شده‌اي قرار گرفته بوديم». (انقلاب و پيروزي، كارنامه و خاطرات سالهاي ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ هاشمي‌رفسنجاني، به كوشش عباس بشيري، دفتر نشر معارف انقلاب، سال ۸۳، ص۳۷۰)

البته همان گونه كه اشاره شد دانشجويان نيز با حزب جمهوري اسلامي مرزبندي داشتند و اين امر به صراحت در خاطرات آقاي بني‌صدر نيز مورد تأكيد قرار گرفته است: «ج.ا. در بيانيه دفتر تحكيم وحدت در آن زمان، يك نكته ديگر هم ديده مي‌شود... در آن بيانيه اظهار داشتند: «آقاي آيت از بانيان حزب جمهوري اسلامي و رئيس بخش سياسي حزب با يك سري تحليل‌هاي ذهن‌گرايانه خويش خيال مي‌كند مي‌تواند نيروهاي متعهد و معتقد به خط امام را به بازي گرفته و با بيهوده‌گويي‌هاي خود ملت را به تمسخر بكشد.» بني‌صدر: بله. آنها عموماً مخالف بودند. مطلب اين است. اينان كه خود را خط امام مي‌دانستند به خط ما هم خيلي نزديك بودند». (درس تجربه، خاطرات ابوالحسن بني‌صدر اولين رئيس‌جمهور ايران، به كوشش حميد احمدي، انتشارات انقلاب اسلامي، آبان ۱۳۸۰، آلمان، ص۲۸۹) همان گونه كه اشاره شد، دانشجويان نماينده بني‌صدر را بدون كمترين مشكلي به درون سفارت مي‌پذيرند، اما نماينده شوراي انقلاب را كه از مؤسسان حزب جمهوري اسلامي بود هرگز به درون سفارت راه نمي‌دهند: «وقتي بچه‌ها سفارت را گرفتند و شوراي انقلاب مرحوم باهنر را به عنوان نماينده تعيين كرد اما بچه‌ها او را نپذيرفتند. گفتند اگر صحابي بيايد ما با او صحبت مي‌كنيم. شوراي انقلاب هم پذيرفت كه من به عنوان نماينده بروم. من خود هم تعجب كردم و گفتم به اين بچه‌ها نبايد تسليم شد.» (سقوط دولت بازرگان، به كوشش دكتر غلامعلي صفاريان، گفت‌وگو با مهندس عزت‌الله سحابي، شركت انتشارات قلم، چاپ دوم، ۱۳۸۳، ص۲۰۳)

بنابراين منابع متعدد و متنوع بر اين واقعيت تأكيد دارند كه دانشجويان روابطي غيرحسنه با حزب جمهوري اسلامي داشتند و داراي همراهي و همفكري روشني با جريان مقابل حزب بودند و اگر بعدها با آقاي بني‌صدر مشكل پيدا كردند به هيچ وجه به دليل تحت تأثير حزب واقع شدن نبوده.

اما اين كه چرا دانشجويان با وجود داشتن روابطي حسنه با جريان روزنامه انقلاب اسلامي در ادامه حضور خود در سفارت آمريكا با آن دچار تقابل شدند بحث مهمي است كه مي‌تواند برخي ابهامات تاريخي را برطرف سازد.

اولين نكته‌اي كه در اين زمينه بايد يادآور شد برنامه‌ريزي دانشجويان براي يك حركت اعتراضي كوتاه مدت بود. اين واقعيت توسط بسياري از دانشجويان ابراز شده است. از جمله خانم معصومه ابتكار در اين زمينه مي‌نويسد: «قرار بود براي كارهاي مقدماتي گروه‌هايي تشكيل شود. يك گروه به عنوان متقاضي ويزا وارد...

سفارت شده. منطقه را شناسايي كرده و نقشه مقدماتي محل ساختمان‌ها و واحدهاي داخل مجتمع را تهيه مي‌كرد. گروه ديگر از ساختمان‌هاي بلند خيابان طالقاني و ساير خيابان‌هاي اطراف مشرف به سفارت نقشه مجتمع را از بالا تهيه مي‌كرد. گروه ديگر كه كوچكتر بود وظيفه تامين غذا و امكانات براي حداكثر سه روز را به عهده داشت. در آن زمان هيچكس خوابش را هم نمي‌ديد كه اشغال سفارت بيش از اين طول بكشد. هدف از اين كار قدرتنمايي و صدور بيانيه‌اي جسورانه بود.»(تسخير. معصومه ابتكار. مترجم فريبا ابتهاج شيرازي. انتشارات اطلاعات. سال ۱۳۷۹. ص۶۹)
يا در فرازي ديگري از اين كتاب آمده است: «در پايان آن جلسه طولاني كه اولين جلسه از جلسات متعدد بعدي بود، كسي پيش‌بيني نمي‌كرد اشغال سفارت بيش از چند روز به طول انجامد.»(همان، ص۹۶)
يكي از عواملي كه موجب شد دانشجويان در سفارت حضور طولاني مدت پيدا كنند توفيق آنان در دستيابي به برخي اسناد بود كه بعد از خراب شدن دستگاه خردكن. مأمورين سيا موفق به نابودي آنها نشده بودند. همچنين دانشجويان به سرعت دريافتند كه مي‌توانند برخي اوراق رشته رشته شده را به هم بچسبانند. خانم ابتكار در اين زمينه مي‌نويسد: «سپس در انتهاي كريدور، در فولادي قفل شده ديگري پيدا كردند. آنها بالاخره به قلب ساختمان مركزي رسيده و به زودي درمي‌يافتند در پشت آن در، ستاد جاسوسي سازمان سيا قرار دارد. جايي كه هنوز چند نفر در آنجا پنهان شده و به سرعت سرگرم نابودي هزاران سند بودند. اسنادي كه دخالت آمريكايي‌ها را در امور ايران برملا مي‌كرد. با وجود اين كه مأموران امنيتي در آن اتاق تا ساعت دو بعدازظهر مقاومت كرده و حجم زيادي از اسناد را از ميان بردند، وقتي بالاخره دانشجويان موفق به ورود شدند فايل‌ها و گاوصندوق‌هاي دست نخورده به آنها اطمينان خاطر داد. ملت ايران هنوز به هزاران پرونده دست نخورده دسترسي داشت و به زودي مشخص شد بسياري از اين پرونده‌ها مدرك جرم هستند.»(همان، ص۸۹)
اسناد به دست آمده موجب شد تا دانشجويان در مقام استفاده از كارمندان سفارت براي گويا سازي آنها برآيند زيرا اين اسناد توسط كساني تهيه شده بود كه اكنون عمدتاً در اختيار دانشجويان قرار داشتند: «تا پايان هفته، سيستم بايگاني نسبتاً منظمي ايجاد كرده بوديم كه حاوي زندگي‌نامه و شرح وظايف هر يك از گروگانها بود. اين پرونده‌ها را با اطلاعاتي كه از سفارتخانه يا صحبت‌ها و مصاحبه‌هاي غيررسمي با گروگان‌ها به دست مي‌آورديم، روزآمد مي‌كرديم. در حالي كه برخي از آنها از دادن اطلاعات درباره سمت خود در سفارت اكراه داشتند، برخي ديگر مشتاقانه همكاري و مسايل را براي ما روشن مي‌كردند.»(همان، ۱۱۷)
خانم ابتكار در زمينه اسناد موجود در سفارت مي‌افزايد: «برنامه‌اي كه در سفارت مورد استفاده قرار مي‌گرفت اسناد را به «دسترسي رسمي محدود»، «محرمانه»، «سري»، «فقط براي رؤيت» و «فوق سري» تقسيم‌بندي مي‌كرد. در چند ساعت نخست اشغال آمريكايي‌ها توانسته بودند بيشتر اسناد فوق سري و برخي از اسناد سري را نابود كنند. با مطالعه ساير اسناد به اين نتيجه رسيديم كه آنها مي‌تواند حاوي نكات مهمي درباره افرادي از درون خود انقلاب باشد. به زودي دريافتيم اين افراد- كه برخي از آنها سمت‌هاي بسيار بالايي داشتند- ممكن است در تضعيف نهضت انقلابي ما تلاش كرده باشند... سازمان سيا آشكارا بر اين باور بود كه در صورت نفوذ به موقع در رده‌هاي عالي مي‌تواند هر انقلاب يا نهاد سياسي را كنترل كند. اين سازمان در پي آن بود كه اين كار را به ويژه در ايران انجام دهد. هر چه باشد سازمان سيا در اين زمينه تجربه‌اي طولاني داشت. اسناد سفارت فرمولي تغيير ناپذير را برملا مي‌كرد. دو طرف براي گيبي غيررسمي در يك مهماني چاي شركت مي‌كردند. طرف ايراني در برابر غرب احساس حقارت نشان مي‌داد و تمايل خود - يا دولتش- را براي استفاده از حمايت‌هاي آمريكا اعلام مي‌كرد. آنگاه ابعاد ضد امپرياليستي و ديني انقلاب را مورد انتقاد قرار داده تا اعتماد طرف آمريكايي را جلب كند. در اين فرايند آنها ميزان شگفتانگيزي از اطلاعات بسيار محرمانه و اطلاعات فردي در مورد شخصيتهاي سياسي اصلي و حتي گاه درباره خود امام را رد و بدل مي‌كردند. اسناد معمولاً شامل توصيف روانكاوانه منبع، از جمله گرايش‌ها و ويژگيهاي فردي وي نيز مي‌شد. يكي از اسنادي كه مرا بسيار شگفت‌زده كرد، شرح ملاقات يكي از ماموران سياسي سفارت با يكي از مقامات وزارت امور خارجه ايران بود. اين سند سري به توصيف اقامتگاه امام خميني در قم از زبان مقام ايراني طرفدار آمريكا اختصاص داشت در آن همه چيز بود: درهاي ورودي، پنجره‌ها، اتاق‌ها و حتي درهاي پشتي. به موجب اين سند اطلاعات ارائه شده براي سرويس‌هاي مربوطه آمريكا اهميتي حياتي داشت.»(همان، صص۹-۱۲۷)
به اين ترتيب حضور كوتاه مدت دانشجويان در سفارت آمريكا در اعتراض به

استمرار دخالت اين كشور در ايران و پذيرش شاه، به تدريج مي‌رفت كه طولاني شود. زيرا فصل جديدي پيش روي دانشجويان كه اكنون به قدرت بي‌بديلي در معادلات سياسي دست يافته بودند، گشوده شد. دانشجويان قبل از تسخير سفارت مي‌پنداشتند كه آمريكا صرفاً در بحران‌ها و غائله‌هاي مناطق مختلف كشور دخالت مستقيم دارد. اما اكنون علاوه بر دستيابي به مستنداتي در اين زمينه، واقعيت‌هاي جديدي كه هرگز به مخيله آنها خطور نمي‌كرد پيش رويشان بود و آن اسنادي در زمينه تلاش آمريكا براي نفوذ به داخل اين انقلاب نوپا بود: «در حالي كه آمريكايي‌ها با موفقيت بخش عظيمي از اسناد سري و فوق سري را نابود كرده بودند، هزاران سند سري و فوق سري در فايل‌ها يا گاوصندوق‌هاي ساختمان مركزي دست نخورده باقي مانده بود. فايل‌ها را به راحتي باز كرده و به محتواي آنها دسترسي يافتيم. ولي گاوصندوق‌ها با قفل‌هاي تركيبي پيچيده و بزرگ داستان ديگري داشتند. اوايل آذرماه موفق به يافتن قفل سازي شديم كه در باز كردن قفل تركيبي تخصص داشت. او براي اينكه رمز قفل‌ها را پيدا كند ساعت‌ها به صداي آنها گوش داد تا بالاخره توانست از هفت گاوصندوق در سه تاي آنها را باز كند. سپس با شرمندگي از ما عذرخواهي كرد و گفت كه درباره بقيه گاوصندوق‌ها نمي‌تواند كاري انجام دهد. از آنجا كه سه گاوصندوق باز شده حاوي اسناد بسيار حساس بود بيش از پيش مصمم شديم به هر قيمت ممكن قفل باقي را نيز باز كنيم... در حساس‌ترين اسناد براي اشاره به افراد مورد نظر از كلمات رمز با كلمه «منبع» استفاده مي‌شد. ماموران سيا يا كارمندان سياسي با بسياري از شخصيتهاي سياسي كه به نظر آنها ليبرال يا طرفدار غرب بودند قبلاً تماس گرفته تا بتوانند درباره نقاط ضعف احتمالي يا كانال‌هاي نفوذ، اطلاعات محرمانه كسب كنند. برخي از اين افراد به عنوان رهبران بالقوه مخالف شناسايي شده و مي‌توانستند راه را براي سقوط آنچه به نظر آنها احزاب «راديكال ضدآمريكايي» بود هموار و شخصيت‌هاي معتدل‌تر را جايگزين آنها كنند. وقتي حساس‌ترين اسناد، به ويژه اسنادي كه با تحولات جاري و شخصيت‌هاي ليبرال ارتباط داشت مرتب به فارسي خلاصه شد، برخي از برادران آنها را خدمت امام بردند. امام از ايشان خواستند هر چه پيدا شده، بدون ملاحظه اينكه درباره چه كسي است، افشا شود و فرمودند خود به دقت اوضاع را دنبال مي‌كنند.» (همان، صص۲-۱۳۰)

با طولاني تر شدن حضور دانشجويان در سفارت آمريكا آنها به تدريج موفق به بازگشايي همه گاوصندوق‌ها و دستيابي به اسناد بسيار تعيين كننده و كشف رموز بيشتري مي‌شدند. افشاي اسناد، جواناني را كه بر اساس يك تحليل درست عمل كرده بودند بيش از پيش در كانون توجه همه جريانات سياسي و اقشار مختلف مردم قرار مي‌داد. اين امر، يعني حمايت فوق‌العاده جامعه از دانشجويان، قدرتي را شكل مي‌داد كه براي بسياري گروه‌ها و شخصيت‌هاي سياسي نگران كننده بود؛ اما حمايت قوي مردمي مانع از آن مي‌شد كه بتوانند به طور مستقيم عليه تسخيركنندگان سفارت اقدامي بكنند. گروه‌هايي چون مجاهدين خلق و شخصيت‌هايي چون بني‌صدر كه در ابتدا به عنوان حاميان جدي دانشجويان ظاهر شده بودند به دليل نگراني از روند افشاگري‌ها با توسل به شيوه‌هاي مختلف درصدد خارج ساختن دانشجويان از سفارت برآمدند. زيرا صرفاً از اين طريق مي‌توانستند كانون قدرتمند سياسي شكل گرفته را از ميان برداارند: «تنها چند هفته پس از اشغال سفارت ابوالحسن بني‌صدر كه در آن زمان از اعضاي شوراي ۱۵ نفره انقلاب بود و در دي ماه ۱۳۵۸ به رياست‌جمهوري رسيد، مبارزه‌اي را آغاز كرد تا ما را مجبور به تحويل همه اسناد به دولت كند. وي نخستين بار اين مسئله را در جلسات شوراي انقلاب مطرح كرده و براي جلب حمايت از اين طرح وقت و انرژي بسياري صرف كرده بود... شايد مي‌انديشيد كه ادامه افشاگري‌ها، سياست‌هاي وي را به خطر مي‌اندازه و شايد از اين نگران بود كه برخي اسناد درباره تماس‌هاي مخفيانة او با يك تاجر آمريكايي رو شود.» (همان، ص۱۳۸)

به اين ترتيب نگراني‌ها از اينكه چه اسنادي ممكن است به دست دانشجويان افتاده باشد، موجب بروز تدريجي موضع‌گيري‌هاي جديد مي‌شود و بني‌صدر مورد اعتماد دانشجويان و حامي آنها را به وادي جديدي مي‌كشاند. تا آن زمان به هر انگيزه‌اي اولين رئيس‌جمهور ايران در رأس منتقدان مشي ليبرالي دولت موقت قرار داشت و توانسته بود از اين طريق اعتماد دانشجويان را به خود جلب كند. اما اكنون اصرار دانشجويان بر ادامه بررسي اسناد به دست آمده از سفارت آمريكا هر روز بيشتر بني‌صدر را به صف دولت موقت نزديكتر مي‌ساخت. شناخت ماهيت مجاهدين خلق نيز موجب شد تا اين سازمان به ظاهر ضدامپرياليستي نيز از سوي دانشجويان طرد شود: «در اواسط دي ماه اطلاع يافتيم مجاهدين خلق- كه بعدها مشخص شد در خدمت قدرت‌هاي خارجي هستند- به يكي از اسناد بسيار حساس سفارت‌خانه دست يافته‌اند.[۵۷]

تحقيقات را آغاز و به زودي اين گزارش تأييد و مشخص شد آنها سند را از طريق يكي از هواداران خود كه در بين دانشجويان نفوذ كرده، به دست آورده‌اند. اين دانشجو به سرعت شناسايي و اخراج شد. سند مورد اشاره حاوي اطلاعاتي درباره ديدارهاي مخفيانه يكي از اعضاي سازمان مجاهدين (منافقين) به نام سعادتي با ديپلمات‌هاي شوروي بود كه اطلاعات مربوط به آن را سفارت آمريكا از طريق نيروهاي كميته به دولت موقت ارائه داده بود.»(همان، ص١٤١)

همچنين برخي اسناد، ماهيت گروه‌هايي چون فرقان را كه به لحاظ تشكيلاتي به صورت غيرمستقيم توسط مجاهدين خلق هدايت مي‌شد و نيز ارتباط خط ترور را با سفارت آمريكا كه از همان روزهاي اول پيروزي انقلاب آغاز شد، روشن مي‌ساختند: «تكان دهنده‌ترين اسناد درباره گروهي سياسي به نام فرقان بود. فرقان گروه كوچكي متشكل از نوجواناني بود كه حتي از ابتدايي‌ترين شناخت درباره اسلام بي‌بهره بودند، چه رسد به بينش لازم درباره مسائل معاصر. رهبران اين گروه به اعضا آموخته بود كه قتل شخصيتهاي مذهبي موقعيت آنها را بهبود مي‌بخشد. با همين تفكر دو تن از رهبران برجسته مذهبي، آيت‌الله مرتضي مطهري و آيت‌الله مفتح توسط آنها به شهادت رسيدند. مردم معتقد بودند گروه فرقان را عناصر خارجي حمايت و هدايت مي‌كنند. اسنادي كه در سفارت به دست آمد درستي گمان مردم را ثابت كرد. اين اسناد نشان مي‌داد آمريكا از طريق اشخاص ثالث با گروه فرقان تماس گرفته بود.» (همان، ص١٤٦)

دانشجويان همزمان با تلاش براي گشودن گاوصندوق‌ها و كشف رمزها تلاش خستگي‌ناپذيري نيز براي بازسازي اسناد رشته شده به كار گرفتند. در فروردين ماه ١٣٥٩ آنها به اسنادي دست يافتند كه دلايل تلاش آقاي بني‌صدر براي خارج ساختن دانشجويان از سفارت و تحويل اسناد به دولت را مشخص مي‌ساخت: «در اوايل فروردين فرايند بازسازي، اسناد بيشتري را برملا ساخت. نخستين سند، گزارش ملاقات راد‌زفوره با SD LURE در تاريخ ٢٩ آگوست در خانه وي بود. در اين ملاقات بني‌صدر ضمن ابراز نگراني‌هاي خود، شوراي ١٥ نفره انقلاب را به دليل ناكارآمدي مورد انتقاد قرار داده و همچنين مخالفت‌هايي را با امام ابراز داشته بود. سند دوم شرح ملاقات راد‌زفوره با تامس آهرن بود. چهارمين سند شرح ملاقات وي با بني‌صدر بشمار مي‌رفت. سند پنجم، ارزيابي راد‌زفوره/ كاسين درباره ملاقات‌هايش با او و خلاصه‌اي از نقاط ضعف و قوت وي بود: «او كه جاه‌طلب و سياستمداري زيرك است، ظاهراً با احتياط و با توجه به روزي كه (امام) خميني از صحنه خارج شود نقش خود را بازي مي‌كند... او كه توطئه‌گري كهنه كار است مي‌تواند در آينده در صورتي كه حس كند انقلاب از اهدافش دور مي‌شود يا براي وي منافعي وجود دارد، عليه انقلاب توطئه كند... مي‌داند كه بايد با اطرافيان خود رفتار محتاطانه‌اي داشته باشد... اين تردید احتمالاً باعث خواهد شد همه پل‌ها را پشت سر خود خراب نكند»... وقتي مجموعه كامل اسناد SD LURE تكميل شد، آنها را به تامس آهرن نشان داديم تا درباره آن نظر دهد. آهرن تائيد كرد كه يكي از برنامه‌هاي دولت آمريكا به ويژه سازمان سيا، تماس با شخصيتهاي ذي‌نفوذ در جنبش انقلابي بود. وقتي امام خميني در پاريس حضور داشتند، به يكي از افسران بازنشسته سازمان سيا دستور داده شد به فرانسه برود و با بني‌صدر ديدار كند. وي خود را نمايندة يك شركت آمريكايي معرفي و ابراز تمايل كرده بود تا با او درباره چشم‌اندازهاي روابط اقتصادي با غرب صحبت كند. بني‌صدر نيز موافقت كرده بود. آهرن افزود وقتي بني‌صدر به ايران آمد «ستاد سازمان سيا» تمايل داشت موضوع را دنبال كند و مسئوليت اين پروژه به من سپرده شد. هدف نهايي ما استخدام بني‌صدر بود، ولي براي رسيدن به اين هدف مراحل مختلفي بايد طي مي‌شد. در مرحله نخست، وي مستقيماً از قضيه آگاه نبود. او تنها به عنوان يك مشاور مالي كه درباره مسايل سياسي نيز توصيه‌هايي دارد، خدمت مي‌كرد. در مراحل بعد درباره مسائل مهم‌تر و حساس‌تر مورد مشورت قرار گرفته و توصيه‌هايي به او مي‌شد. آهرن به ما گفت كه بني‌صدر موافقت كرده در ازاي دستمزد ١٠٠٠ دلار در ماه به عنوان مشاور خدمت كند. ولي هيچ وقت پولي دريافت نكرد.» (همان، صص٤-١٥٢)

دستيابي دانشجويان به چنين اسنادي در مورد آقاي بني‌صدر، وي را كه تا آن زمان انتقاداتي به نحوه افشاگري‌ها داشت، تبديل به يكي از مخالفان سرسخت جواناني نمود كه تعريف و تمجيدهاي پررنگي از آنان كرده بود. آنچه آقاي جعفري از مخالفت‌هاي تند و تيز جريان روزنامه انقلاب اسلامي با تسخير كنندگان سفارت آمريكا مطرح مي‌سازد مربوط به مقطعي است كه آقاي بني‌صدر متوجه شد دانشجويان، اسناد مهمي در مورد وي به دست آورده‌اند و قصد انتشار آن را دارند. منطق سياسي اولين رئيس‌جمهوري ايران حكم مي‌كرد تا پيش‌دستي كند و موقعيت سياسي دانشجويان را متزلزل سازد و البته برخي خطاهاي دانشجويان فرصت لازم را در٥٨

اختيار آقاي بني‌صدر قرار مي‌داد. برخي معتقدند قدرت روزافزون اين جوانان بعضاً موجب غرور آنان شده بود و همين امر لطماتي را متوجه اين حركت بزرگ ساخت. خانم ابتكار به مواردي از اين خطاها در برنامه‌هاي تلويزيوني دانشجويان اذعان داره: «برنامه با آرامش آغاز شد. ولي با غلبه احساسات بر آن دو دانشجو، به سوي سرزنش، تقبيح و حتي محكوم كردن افراد نام برده در سند پيش رفتند و تا پايان برنامه اين وضع ادامه يافت. آنها ظرف چند دقيقه بي‌طرفي خود را زير پا گذاشته و پيش از اينكه مردم بتوانند تصميم بگيرند و مقامات قضايي حكمي صادر كنند، حس انتقام‌جويي را به بينندگان منتقل كرده بودند... در همان جلسه تصميم گرفتيم اقدامي جبراني انجام دهيم. عذرخواهي رسمي از همه كه به صورت يك بيانيه در اختيار رسانه‌هاي جمعي قرار گرفت.»(همان، ص۱۴۳) البته بروز اين گونه خطاها منحصر به همين نمونه نبوده. آنچه در مورد آقاي ميناچي صورت گرفت كه منجر به اعتراضات گسترده شد موردي ديگر از اين دست بوده. آقاي ميناچي در مدتي كمتر از ۲۴ ساعت آزاد شد و شخصيت‌هايي همچون دكتر بهشتي نيز به جمع منتقدان اين نحوه افشاگري پيوستند: «... سه عيب داشت يك عيبش اين بود كه همه‌ي اوراق و اسناد مربوط به يك فرد. يك مؤسسه بايد ارائه شود تا مردم بتوانند جمع‌بندي كنند. در برخي موارد گفته مي‌شود كه همه اوراق يكجا ارائه نمي‌شود. خوب اگر قرار است مردم درباره‌ي يك فرد يا مؤسسه چيزي بدانند بايد همه اوراق آنجا را بخوانند تا بتوانند جمع‌بندي كنند. نقص دوم اين بود كه بايد همان شب كه اين اوراق از راديو و تلويزيون و روزنامه‌ها پخش مي شود آن فرد يا گروه هم بتواند بيايد و توضيح بدهد. تنها به قاضي رفتن درست نيست. ملت قاضي است. فرمولي را هم براي اين كار در نظر گرفته شده و پيشنهاد گرديده و اميدواريم به زودي مطرح شود و روي بحث شود. اينست كه بايد دانشجويان كليه‌ي اسناد مربوط به فرد يا گروه فتوكپي‌اش را، در اختيار او بگذارند تا او مطالعه كند و توضيحات خود را بدهد و از توضيحاتش نوار و صدا و تصوير برداشته شود و از افشاي دانشجويان هم نوار اسلايد و صدا و فيلم گرفته شود و بعد هر شبي كه اينها مي‌خواهند نشان بدهند كه قبلاً اعلام كنند افشاگري مي‌شود. تا طرف مقابل كه مردم وقتي افشاگري تمام مي‌شود تلويزيون خود را خاموش نكنند و بدانند كه طرف مقابل هم بعد صحبت خواهد كرد تا همه را يكجا گوش كنند. ببينند... از نظر ما اين عدل اسلامي است.» (روزنامه اطلاعات ۲ اسفند ۵۸)

در حالي كه آقاي بهشتي با علم به اينكه اسناد موجود سفارت عمدتاً مربوط به جريانی است كه نگاه بسيار مثبتي به غرب دارند و اين جريان با حزب جمهوري اسلامي ضديت مي‌ورزيد. اين‌چنين سخت‌گيرانه نسبت به افشاگري دانشجويان نظر مي‌دهد. متأسفانه آقاي جعفري براي پنهان ساختن واقعيت‌ها مسائلي را به آقاي بهشتي نسبت مي‌دهد كه با شخصيت وي كاملاً بيگانه است: «اما متاسفانه آنها (مجاهدين و چپهاي افراطي) با حادثه‌سازي‌هاي پي‌درپي خود، در گنبد و كرمستان و دانشگاه براي آقاي خميني و حزب جمهوري اسلامي فرصت ايجاد مي‌كردند تا به قبضه كردن قدرت و به زعم آقاي بهشتي تحقق «ديكتاتوري صلحا» مشروعيت بخشيدند و بنا به قولي ديگر از آقاي بهشتي كه گفته است، ما بايد ديكتاتوري ملي داشته باشيم.»(ص۳۶)

اولاً آقاي جعفري به كارگيري واژه‌هايي چون «ديكتاتوري صلحا» و «ديكتاتوري ملي» را به نقل از تقي رحماني در كتاب «سقوط دولت بازرگان، ص۱۴۳» به دكتر بهشتي نسبت مي‌دهد كه وي نيز اين ادعا را به نقل از «يكي از دوستان» مطرح ساخته است. ثانياً در اين روايت مجهول، تقي رحماني ذكري از ديكتاتوري صلحا به ميان نياورده و ثالثاً در يك بحث تاريخي به هيچ وجه نمي‌توان به اين گونه نقل قولهاي فاقد راوي مشخص، استناد كرد. از طرفي چرا ايشان مشخص نمي‌سازد ماهيت مجاهدين خلق و چپهاي افراطي كه بعدها به عنوان چپ آمريكايي معرفي شدند چه بود و چرا توطئه‌ها در نقاط مختلف براي تجزيه كشور منجر به تقويت امام مي‌شد؟

اگر جريانات چون دولت موقت و روزنامه انقلاب اسلامي مي‌توانستند در برابر تحركات آمريكا محكم بايستند علي‌القاعده به عنوان مدافع راستين تماميت كشور نزد مردم محبوب مي‌شدند. آقاي جعفري اصولاً به اين مسئله نمي‌پردازد كه اگر اين حادثه سازي‌هاي بيگانه براي نيروهاي اصيل فرصتي شدند تا صداقت و درستي خود را به اثبات رسانند چرا براي طيف خود ايشان فرصت نشد؟ براي روشن شدن اين حقيقت بدون اين‌كه خواسته باشيم به منابع مختلف استناد جوييم به خاطرات خود آقاي بني‌صدر نظر مي‌افكنيم. البته هيچ‌كس در مورد غائله كردستان (كه از روز ۲۳ بهمن ۵۷ آغاز شد) ترديد نداشت كه آمريكايي‌ها با هدايت نيروهاي نظامي، ساواكي و... قصد ايجاد بحران در اين منطقه را دارند. هرچند به حسب ظاهر شعار خودمختاري مي‌دادند. اما پادگان‌ها يكي پس از ديگري مورد حمله قرار مي‌گرفت و اشغال مي‌شد؛

که به طور مشخص با شعار خودمختاري در تعارض بود. گرفتن پادگان‌ها به روشني حکايت از يك حرکت تجزيه‌طلبانه داشت و همين امر موجب شد که همگان به آن حساس شوند و تلاش نمايند تا اهداف کساني را که تا ديروز در خدمت ساواك و بيگانه بودند براي مردم غيرتمند کردستان روشن سازند. شنيدن اين روايت از زبان آقاي بني‌صدر مناسب خواهد بود: «خلاصه شوراي انقلاب هيئتي را معين کرد که در آن هيئت، آقاي طالقاني بود. آقاي بهشتي بود و من... ما رفتيم به سنندج و ما را در محلي مثل اين که مدرسه‌اي بود، جا دادند. روز دوم به هنگام صبح ديديم که بيرون محل اقامتمان چند تير شليك شد. بعد، آقاي عزالدين حسيني وارد شد. به علامت اين که ايشان مي‌آيند. از سوي سواران ايشان تير شليك شد. مرحوم طالقاني خيلي بهش برخورد. روحاني مي‌آيد به ديدار روحاني آن هم با تفنگچي! مثل اينکه ساختمان را محاصره کرده باشند... طالقاني خيلي عصباني شده بود و به او توپيد و گفت: «ما آمديم مسئله را صلح و صفا بدهيم و شما تفنگچي آوردي اينجا دور محل اقامت ما؟! تفنگچي چيدي؟! شما آن وقت که از ساواك حقوق مي‌گرفتي، آن موقع خودمختاري نمي‌خواستي، حالا، اين ملت انقلاب کرده، الا بالله مي‌خواهي بهم بزني؟!»(درس تجربه، خاطرات ابوالحسن بني‌صدر اولين رئيس‌جمهور ايران، به کوشش حميد احمدي، انتشارات انقلاب اسلامي، آلمان، ۱۳۸۰، ص۲۳۷)

در فرازي ديگر آقاي بني‌صدر به صراحت اذعان داره که غائله‌گران در کردستان خودمختاري را بهانه قرار داده بودند تا به اهداف ديگري نائل آيند: «من مي‌گفتم، اينهايي که اين کار را کردند، در واقع خودمختاري را بهانه کرده بودند، در حاليکه خواسته‌شان را شوراي انقلاب هم قبول کرده بود. چرا آن را بهم زدند؟! در واقع اين مشروع جلوه‌دادن آن حرکت قهرآميز بود. اين از کجا مايه مي‌گرفت؟! اگر مسئله خودمختاري بود، از اين فرصت بهتر چه مي‌شد؟ با اينکه وقتي در آن انتخابات يازده نفر که به عنوان شوراي شهر انتخاب شده بودند، اين آقايان با انداختن نارنجك به خانه اعضاي شورا و انواع اذيت‌ها، مجبورشان کردند به استعفا و روشن شد که نخير، خودمختاري بهانه‌شان بود، در حاليکه، اينان انتخاب شدند تا شهر را اداره کنند. وقتي شما آن انتخابي را که مردم انجام دادند، با قهر و خشونت بهم مي‌زنيد، اين بهانه است يعني برنامه‌ديگري داريد. اين را خواستم ياداور بشوم که اين آقايان، اين کار را هم کردند و تنها جنگ نبود که راه انداختند. قبل از جنگ اين کارها را کردند. وقتي که ارتش، آن محل ستادشان را گرفت از جمله مدارکي که کشف شد، تقسيم انبار اسلحه لشکر ارتش بود و قرار بود تقسيم بشود بين فدايي خلق، کومله و حزب دمکرات کردستان. بعد هم معلوم شد که عراق عامل اصلي تحريك در اين ماجرا و جنگ بود.»(همان، صص۴۰-۲۳۹)

آقاي بني‌صدر در اين فراز معترف است که حزب دمکرات و ديگر عوامل آشوب در کردستان به عنوان عامل بيگانه عمل مي‌کرده‌اند؛ البته همان‌گونه که اشاره شد. علاوه بر استقرار نيروهاي تحت حمايت آمريکا در جوار مرز ايران در عراق به رهبري پالايزبان، آمريکايي‌ها به طرق مختلف به گروه‌هاي به ظاهر چپ کمك مي‌رساندند که آقاي بني‌صدر به يك مورد آن اشاره داره و آن توزيع سلاح بين اين گروه‌ها با هدايت صدام است. حال مناسب است که در مواضع پنهان آقاي بني‌صدر با اين جريانات وابسته به آمريکا تأمل کنيم: «بني‌صدر: وقتي به اروپا آمديم و قضيه تشکيل شوراي ملي مقاومت پيش آمد. آقاي رجوي آمد و گفت که حزب دمکرات به رهبري آقاي قاسملو مي‌خواهد عضو شورا بشود. گفتم: نه نمي‌شود چون ايشان بايد در قضيه کردستان توضيح بدهد چرا جنگ راه انداخت.»(همان، ص۲۴۰)

آقاي بني‌صدر علي‌رغم همه اين اعترافات در مورد ماهيت اقدامات حزب دمکرات و ديگر گروه‌هايي که با تحريك آمريکا سعي در تضعيف حرکت استقلال‌طلبانه ملت ايران داشتند زماني که از مسائل پشت پرده خود با اين گروه‌ها مي‌گويد، حقايق روشن مي‌شود: «بني‌صدر... نوري دهکردي... بلند شد و گفت: «قاسملو گفت که بني‌صدر به ما پيغام داد، اگر اسلحه‌تان را بگذاريد زمين سرتون را مي‌برند.» بله، دهکردي چنين شهادتي را در آن روز در آنجا داد. اين شخص که الان رهبر حزب دمکرات کردستان است در کتابش اين مطلب را نوشته. اسمش چيست؟ ح.ا: حسن‌زاده. بني‌صدر: بله او اين مطلب را در کتابش نوشته. بعداً در پاريس به قاسملو گفتم: شما اصلاً تزتان غلط بود... شما بهتره روي اين خط برويد، يك کنفدراسيون در منطقه بشود که اين کردهاي منطقه بهم وصل شوند و عضوي از اين کنفدراسيون بشوند او گفت: هان! اين خيلي خوب فکريه.»(همان، ص۲۴۲)

خواننده اثر با در کنار هم گذاشتن اين فرازها از سخنان آقاي بني‌صدر به سهولت به پاسخ اين سؤال مي‌رسد که چرا هرچه فشار آمريکا بر ايران بيشتر مي‌شد موقعيت روحانيت اصيل و ساير پيروان امام در ميان مردم تقويت مي‌گشت؟[۶]

همان‌گونه که از بیان اولین رئیس‌جمهوری ایران استنباط می‌شود نیروهایی از این دست در کنار مردم ملاحظاتی نیز با کانون‌های قدرت پیدا کرده بودند و همین امر نیز موجب دوگانگی در رفتار آنان می‌شد. این واقعیت تلخ متأسفانه در موره بسیاری از ملیون صادق بود. هرچه فشار قدرت‌های سلطه‌گر غربی بر ایران بیشتر می‌شد تعارضات در مواضع و عملکردهای آنان فزونی می‌یافت. در حالی‌که نماینده اعزامی دولت موقت به کردستان مدتی گم می‌شود مردم به هدف نگران تمامیت ارضی کشور بودند. البته بعداً مشخص می‌شود که نماینده اعزامی از سوی آقای بازرگان مطبوعات آن زمان منعکس شده است. در این ایام نگرانی‌ها موجب شد تا راهپیمایی بزرگ سراسری وحدت امت با امام در چهارم آبان ۵۸ برگزار شود که طی آن مردم سیاست‌های منفعلانه دولت موقت را به شدت مورد انتقاد قرار دادند و خواهان قاطعیت بیشتر در برابر گروه‌هایی شدند که با هدایت بیگانه آشوب‌آفرینی می‌کردند. متأسفانه رئیس دولت موقت نه تنها نتوانست به این خواسته به حق مردم پاسخ گوید، بلکه سپهبد قرنی را که حمله این گروه‌ها به پادگانها را دفع کرده بود از ریاست ستاد مشترک ارتش عزل کرد. این نظامی غیرتمند بعد از خانه‌نشین شدن، متأسفانه توسط همین گروه‌های آمریکایی به شهادت رسید. آیا علت این عدم قاطعیت در برابر گروه‌های وابسته جز این بود که دولت موقت و به طور کلی ملیون گوشه چشمی به همان قدرتی داشتند که عامل تحریکات و تشنجات بود؟ آقای بنی‌صدر به صراحت اذعان دارد که به طور همزمان با هر دو جبهه ارتباط داشته است. به عبارتی، ضمن عضویت در هیئت شورای انقلاب با گروههای ضدانقلاب نیز تماس داشته و از موضع دلسوزی، آنان را به زمین نگذاشتن سلاح توصیه می‌کرده است. وی برای توجیه چنین خیانتی به ملت به آن جنبه انسانی می‌دهد و ادعا می‌کند که اگر این گروه‌ها سلاحشان را به زمین می‌گذاشتند امام تک‌تکشان را سر می‌بریدند؛ لذا آنها را به ادامه حرکت‌های مسلحانه تشویق کرده است. اولاً نفس چنین ارتباطی از سوی آقای بنی‌صدر با گروه‌هایی که خود، آنها را خائن به ملت می‌خواند محل بحث است. بر چه اساسی چنین صمیمیتی بین وی و نیروهای وابسته به بیگانه وجود داشته که به آنان رهنمود نیز می‌داده است؟ ثانیاً چرا آقای بنی‌صدر به این سؤال پاسخ نمی‌دهد که بسیاری از نیروهای فریب خورده در کردستان، وقتی سلاح خود را به زمین گذاشتند و زندگی عادی‌شان را از سر گرفتند آیا تک‌تک سر بریده شدند؟ ثالثاً مگر پیشنهاد ایجاد کنفدراسیون کرد (متشکل از کردهای ترکیه، سوریه، عراق و ایران) قبل از آن توسط اسرائیل مطرح نشده بود که ایشان آن را به نام خود مطرح می‌سازد. رابعاً آیا در چارچوب این طرح قرار بود بخش‌هایی از خاک سه کشور جدا شود و به ایران بپیوندد که این چنین با افتخار موره تأکید آقای بنی‌صدر قرار می‌گیرد؟!

در اینجا باید خاطرنشان ساخت اسرائیل که بیشترین دشمنی را با ایران بعد از انقلاب داره به عنوان مبتکر طرح ایجاد کردستان واحد، تضعیف ایران را پی می‌گیرد. اما از آنجا که ترکیه به عنوان هم‌پیمان آمریکا راضی به تجزیه بخشی از خاکش نیست این طرح در اجرا با موانعی مواجه می‌شود؛ بنابراین طرح کنفدراسیون ماهیتی کاملاً ضدایرانی داشت و فقط فردی بدون علاقه‌مندی به این مرز و بوم می‌توانست مدافع آن باشد. به طور طبیعی مردم این موضع‌گیری‌های متعارض و چندنبشی را مورد تأمل قرار می‌دادند و هر روز میزان بی‌اعتمادی‌شان به جریانات متمایل به غرب بیشتر می‌شد. در این حال تنها راه جلوگیری از آگاهی مردم از واقعیت‌ها آن بود که از مشارکت ملت در امور جامعه کاسته شود. آقای بنی‌صدر دقیقاً با همین اعتقاد، تلاش زیادی داشت تا از حضور مردم در صحنه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی و... بکاهد. وی صرفاً با مشارکت سیاسی مردم در امور جامعه مخالف نبود، بلکه مخالفت‌های آشکاری هم با مشارکت مردم برای جبران عقب‌ماندگی‌های عمرانی داشته است: «هنگامی که جهاد سازندگی را ایجاد کرده بودند، روزی آقای بنی‌اسدی به آقای بنی‌صدر گفت: «به این یکی دیگر نمی‌توانید هیچ ایرادی بگیرید». آقای بنی‌صدر از وی پرسید طرح جهاد سازندگی یعنی چه؟ آقای بنی‌اسدی جواب می‌دهد به جای اینکه جوانان توی شهرها بازی راه بیندازند و به قول شما بهوند بازوی استبداد. آنها را بفرستیم توی روستاها سازندگی کنند. آقای بنی‌صدر می‌گوید: این هم ایراد بزرگ دارد. شما به اسم شهر و روستا می‌خواهید همه جا را به کنترل این آقایان (منظور روحانیون حزب جمهوری است) در بیاورید. شما جوانها را به اسم سازندگی روانه روستاها می‌کنید و بعد اینها[۶۱]

مي‌شوند ابزار دست هركسي كه اختيار اين ابزار را در دست گرفت.»(ص٤٤) بعدها حتي در اوج فشارهاي نظامي دشمن در حمله به مناطق وسيعي از كشور آقاي بني‌صدر مانع جدي مشاركت مردم در دفع اين تهاجم بود؛ بنابراين مي‌توان گفت جرياني كه موضع شفاف و صادقانه‌اي نسبت به مصالح ملي نداشت نه تنها از مشاركت مردم و از حضور پررنگ آنها در صحنه‌هاي مختلف سياسي، اجتماعي، عمراني و... خرسند نبود، بلكه در سر راه آن مانع تراشي نيز مي‌كرد. يكي از دلايل عداوت ورزي آقاي بني‌صدر با دانشجويان نيز همين تاثيرگذاري آنها بر روند مسائل سياسي بود: «[دانشجويان] دست به تشكيل دولت در دولت زدند كه در تمام امور داخلي و خارجي به نحوي دخالت مي‌كردند.»(ص١٦٧) يا در فرازي ديگر آقاي جعفري مي‌گويد: «دانشجويان پيرو خط امام كه مدعي بودند؛ «... ما متهم شدن به ايجاد دولت در دولت را در جهت انقلاب و مصالح كشور نمي‌ديديم» اما در تمام موارد شاخكهاي خود را همه جا پهن كرده و دقيقاً در راستاي دولت در دولت عمل كرده‌اند و از جمله در رابطه با عذرخواهي كارتر از ملت ايران مي‌گويند احتياجي به اينكه كارتر بگويد شاه در اين [ايران] جنايت انجام داده نيست».(ص١٥٠) اين فراز علت نگراني طيف روزنامه انقلاب اسلامي را از حضور نيروهاي مردمي در صحنه سياسي كاملاً روشن مي‌سازد. آقاي بني‌صدر در اوج بحران گروگان‌گيري با اهداف خاصي سعي كرد اين‌گونه به جامعه القا كند كه رئيس‌جمهور آمريكا به دليل عملكرد كشورش در ايران در دوران پهلوي از ايرانيان عذرخواهي كرده است. دانشجويان كه به زعم آقاي جعفري «شاخكهاي خود را در همه جا پهن كرده بودند» متوجه خلاف واقع بودن اين مطلب شدند و به جامعه منعكس ساختند كه هرگز كارتر از ملت ايران عذرخواهي نكرده است. نكته جالب توجه اينكه آقاي جعفري حتي بعد از سال‌ها نمي‌خواهد اين واقعيت را بپذيرد كه در آن زمان قصد فريب ملت ايران را داشته‌اند. لذا عبارت «از جمله در رابطه با عذرخواهي كارتر از ملت ايران» را تكرار مي‌كند درحالي‌كه خبري كه خود در اين زمينه منعكس ساخته خلاف بودن اين ادعا را كاملاً روشن مي‌سازد: «واشنگتن پونايتدپرس- به اظهار يك منبع آگاه واشنگتن، كارتر قصد داره ضمن اطلاعيه و يا اظهاريه نسبت به اوضاع گذشته ايران ابراز تأسف كند... كارتر در جريان پذيرايي از روزنامه‌نگاران اضافه كرده است كه حاضر است از حوادثي كه سالهاي گذشته در ايران روي داده و از خساراتي كه ممكن است رژيم شاه مخلوع به كشور وارد كرده باشد، علناً اظهار تأسف كند. اما مسئوليت آمريكا را در جنايات شاه سابق رد مي‌كند.»(ص١٤٩) خلاف واقع‌گويي اين جريان سياسي به ملت هرچند در همان زمان توسط دانشجويان برملا شد، اما امروز هم آقاي جعفري نمي‌تواند ناراحتي خود را از اين حضور آگاهانه مردمي پنهان داره. همان‌گونه كه اشاره شد؛ جرياناتي كه از صراحت و صداقت لازم در چالش‌هاي سياسي برخوردار نبودند هرچه ضديت‌ها با ملت ايران شدت مي‌يافت، دوگانگي در شعارها و رفتار آنها بيشتر نمايان مي‌گشت.

قابل تأمل اين‌كه به كارگيري چنين شيوه‌هايي براي فريب ملت از سوي جريانات مشابه نيز تكرار شد. براي نمونه جرياني در مجلس ششم كه قصد داشت كشور را در برابر فشارهاي آمريكا به كرنش وا دارد از همان روشي تبعيت كرد كه آقاي بني‌صدر بهره جسته بود. براي نمونه در نامه ١٢٧ نماينده به رهبري آمده بود: «رئيس‌جمهور وقت آمريكا براي ادا‌ي احترام به ملت ايران، در سفر آقاي خاتمي به نيويورك به دنبال فرصت براي ديدار با رئيس‌جمهور ايران بوده و بعدها وزير خارجه وقت آن كشور رسماً به خاطر برخي سياست‌هاي گذشته آمريكا در قبال ايران عذرخواهي كرد.»(نگاهي به درون. متن كامل‌نامه ١٢٧ تن از نمايندگان مجل ششم. دفتر مطالعات و تدوين تاريخ ايران. ص٧)

اما خانم آلبرايت نيز هيچ‌گاه از ملت ايران «عذرخواهي» نكرده. آنچه او گفت اين بوده كه دولت آمريكا ناراحتي ملت ايران را از كودتاي ٢٨ مرداد درك مي‌كند. ولي آمريكا نيز دلايل خاص خود را در اين قضيه داشت. بنابراين پيداست كه انگيزه مشابهي در اين دو مقطع سعي دارد به نوعي آمريكايي‌ها را نزد ملت ايران تطهير سازد. البته آنچه جريان روزنامه انقلاب اسلامي به عنوان عذرخواهي جلوه‌گر مي‌سازد بسيار قابل تأمل‌تر است و استناد آقاي بني‌صدر و دوستانش به اظهارات يك منبع ناشناس است كه از قصد آقاي كارتر براي ابراز تأسف نسبت به اوضاع ايران در دوران پهلوي خبر مي‌دهد. ضمن اين‌كه همين منبع آگاه تأكيد دارد كه آمريكا در قبال جنايات شاه هيچ‌گونه مسئوليتي نداشته است. حال چگونه قصد آقاي كارتر به ابراز تأسف، «عذرخواهي» قطعي صورت گرفته توسط وي خوانده مي‌شود جاي تأمل بسيار دارد و خواننده مي‌تواند به خوبي ناراحتي آقاي جعفري را از دانشجويان به خاطر روشن كردن ماهيت برخي فريبكاري‌هاي جريان روزنامه انقلاب اسلامي درك كند.

٦٢

موضوع ديگري كه موجب هد آقاي بني‌صدر به هدت از دانشجويان خشمگين شود مسئله تشكيل كميسيون تحقيق بين‌المللي جنايات شاه و آمريكا بود. آقاي جعفري در اين زمينه مي‌نويسد: «پس از انجام مقدمات كار و تعيين اعضاي كميسيون با موافقت دولت جمهوري اسلامي ايران و دبيركل سازمان ملل متحد، اعضاي كميسيون انتخاب و چهارم اسفند وارد تهران شدند و كار خود را شروع كردند. طبق توافقي كه انجام هده بود قرار بود: ١- كميسيون با گروگانها قبل از انتشار نتيجه تحقيقات خود ملاقات كند. ٢- رئيس‌جمهور آمريكا از ايران عذرخواهي بكند. ٣- آمريكا يك كمك مالي هم به ايران بكند...». (ص١٣٧)

در اين زمينه نيز دانشجويان به سرعت متوجه توافقات پشت پرده شدند و اينكه اصولاً اين هيئت به منظور محكوم ساختن جنايات محمدرضا پهلوي و آمريكا به ايران نيامده است، بلكه هدف صدور يك بيانيه عليه ايران در ارتباط با تسخير سفارت است. واكنش هوشمندانه جوانان ايراني موجب شد كه در اين زمينه نيز واقعيت‌ها روشن شود و مصداق ديگري از عملكردهاي دوگانه افشا گردد. دانشجويان در اين زمينه اعلام كردند اگر اين هيئت به منظور بررسي جنايات شاه و آمريكا به ايران آمده است مناسب است ابتدا بعد از بررسي اسناد موجود موضع خود را در قبال موضوع مأموريتش اعلام كند. سپس به آنان اجازه خواهند داد با جاسوس‌هاي آمريكايي ملاقات كنند. اما كميسيون تحقيق اعلام موضع را منوط به بازگشت به ژنو نموده بود. نكته حائز اهميت در اين زمينه اينكه هيئتي كه ظاهراً به منظور تحقيق در مورد جنايات شاه و آمريكا به ايران سفر كرده بود به هيچ وجه حاضر نشد اسناد گردآوري شده از سوي دانشجويان را تحويل بگيرد. حضور نمايندگان دانشجويان در هتل محل اقامت هيئت و سپس تلاش براي مجاب كردن اعضاي كميسيون در فرودگاه براي پذيرش مداركي كه واقعيت‌هاي ايران را بعد از كودتاي ٢٨ مرداد روشن مي‌ساخت، بي‌نتيجه ماند و هيئت هرگز نخواست رسماً اين‌گونه منعكس شود كه براي بررسي جنايات آمريكا به ايران آمده است. درحالي‌كه قبل از حضور هيئت در ايران آقاي بني‌صدر و قطبزاده اين‌گونه وانمود كرده بودند كه هدف از تشكيل چنين كميسيوني بررسي جنايات شاه و آمريكاست.

از جمله چالش‌هاي ديگري كه با فاصله كمي پس از تسخير سفارت آمريكا توسط دانشجويان به وجود آمد، اختلاف آنان با آقاي بني‌صدر بر سر دولتي كردن اين موضوع بود. هرچند اعتراض چند ساعته جوانان ايراني به مداخلات آمريكا در امور داخلي كشور به دلايل مختلف مي‌رفت كه طولاني شود، اما دولتي كردن يك حركت مردمي براي حل آن به هيچ وجه منطقي نبود. آقاي بني‌صدر مصمم بود خود به عنوان قهرمان حل اين مشكل جلوه‌گر شود و براي پايان دادن به حضور دانشجويان در سفارت آمريكا تنها راه را تحويل گرفتن ديپلمات‌ها از دانشجويان مي‌دانست. اما موضع‌گيري هوشمندانه امام مانع دولتي شدن اين حركت مردمي شد. آقاي بني‌صدر با اين نظر رهبر انقلاب كه نمايندگان ملت در مورد چگونگي آزادي ديپلمات‌ها تصميم خواهند گرفت، تمامي برنامه‌ريزي‌هاي خود را نقش برآب ديد. امروز بهتر مي‌توان به قضاوت نشست كه اصرار آقايان به تحويل ديپلمات‌ها به شوراي انقلاب چه ضربه‌اي مي‌توانست به كشور وارد كند؛ زيرا به محض دولتي شدن اين موضوع، آمريكا قادر مي‌شد به گونه‌اي ديگر در صحنه بين‌الملل ظاهر شود و موضع بحق ملت ايران به شدت تضعيف مي‌شد. آقاي جعفري به نوعي اعتراف داره كه حتي همفكران آقاي بني‌صدر در شوراي انقلاب با دولتي كردن اين حركت مردمي موافق نبودند: «به هر حال بعد از خوانده شدن اعلاميه تحريم رفتن به شوراي امنيت در همان روز چهارشنبه آقاي بني‌صدر شوراي انقلاب را در حضور آقاي خميني به جلسه فوري دعوت كرد. همه اعضاء شوراي انقلاب با هلي‌كوپتر به قم رفتند. بعد از بازگشت از قم از آقاي بني‌صدر پرسيدم نتيجه كار چه شد؟ وي قريب به اين مضمون گفت وقتي ما به قم رفتيم آقاي قطبزاده كه قبلاً خودش تنها رفته بود، آنجا نشسته بود. قبلاً قرار بوه كه همگي اعضاي شوراي انقلاب به كار آقاي خميني اعتراض كنيم اما كسي لب از سخن نگشود... خميني گفت، طبق اطلاعات و خبرهاي رسيده اين آمريكاست كه موفق شده شوراي امنيت را تشكيل دهد و تشكيل شوراي امنيت موفقيتي براي آمريكا است و اگر با حضور وزير خارجه ايران قطعنامه‌اي عليه ايران تصويب مي‌شد هم براي ما و هم براي شخصيت شما خيلي بد مي‌شد. در جواب گفتم، وقتي داشت همه چيز درست مي‌شد، شما چنين اعلاميه‌اي را بدون مشورت براساس خبر مجعول داده‌ايد. اين خبرها را كي به شما داده است؟ وي گفت اينها از راديو و تلويزيون منتشر شده و آقاي قطبزاده هم گفت كه خبرها را من داده‌ام. پس از بازگشت از قم در فرودگاه مهرآباد در پاويون دولتي جلسه كرديم و من به شوراي انقلاب گفتم حالا كه آقاي قطبزاده اين آش را پخته است پيشنهاد مي‌كنم خودش را وزير خارجه بكنيد تا مسئله را حل كند.» (ص١١٥) اين فراز به حد كفايت گوياي اين واقعيت است كه حتي[٦٢]

دوستان آقاي بني‌صدر در شوراي انقلاب نيز با تلاش‌هايي كه از جانب وي براي استفاده شخصي از اين موضوع صورت مي‌گرفت چندان موافق نبودند. چنان‌كه بعدها مشخص شد، بني‌صدر در چارچوب توافقي پنهان قصد داشت موضوع گروگان‌ها را در اختيار بگيرد و آن را در خدمت ارتقاي موقعيت سياسي خود درآورد. تحقق اين امر مستلزم آن بود كه اين حركت مردمي در اعتراض به عملكرد آمريكا كاملاً دولتي شود. تبعات منفي دولتي شدن تسخير سفارت بر منافع ملي گوياتر از آن است كه نياز به پرداختن به آن باشد. امام در چندين چالش بين بني‌صدر و دانشجويان در اين زمينه از موضع دانشجويان حمايت كرد. تأييد نظر جوانان تسخير كننده صرفاً از اين رو بود كه امام مصالح ملي را در نظر داشت. متأسفانه حتي امروز اين حساسيت هوشمندانه از سوي مجريان امر بزرگداشت سالگرد تسخير سفارت آمريكا چندان مورد توجه قرار نمي‌گيرد و هر سال بيشتر از سال قبل مراسم جنبه دولتي به خود مي‌گيرد. درحالي‌كه استمرار پايبندي به دقت‌نظر رهبري انقلاب ابعاد اين حركت مردمي قابل دفاع در همه مجامع بين‌المللي را به بهترين وجه مي‌تواند روشن سازد. برخي مسئولان كشور در طول سال‌هاي گذشته به دليل نداشتن سعه‌صدر لازم به گمان اينكه اگر دانشجويان متولي بزرگداشت حركتي باشند كه خود آفريدند ممكن است در راهپيمايي و سخنراني‌ها انتقاداتي نيز از عملكرد‌هاي اجرايي كنند بتدريج كنترل مراسم بزرگداشت سالگرد ۱۳ آبان را در اختيار گرفتند و امروز ۱۳ آباني كه نماد هوشياري ملت ايران به ويژه جوانان غيرتمند كشور بود تبديل به مراسمي تشريفاتي و رسمي شده و از اهداف اوليه به شدت دور مانده است.

از جمله تعارضات ديگري كه جريان روزنامه انقلاب اسلامي در قبال حركت دانشجويان در آن گرفتار شد موضوع افشاگري‌هاست. از يك سو آقاي جعفري در اين كتاب انتشار اسناد به دست آمده از سفارت آمريكا را حركتي هدفمند در جهت حذف ملپون و آزاديخواهان! مي‌خواند و از سوي ديگر دستكم در موضوع اميرانتظام مطالب طرح شده در مورد وي را تأييد مي‌كند. همان‌گونه كه اشاره شد اين تعارض از آنجا نشئت مي‌گيرد كه بني‌صدر قبل از دستيابي به پست رياست‌جمهوري، آقاي بازرگان را رقيب جدي خود مي‌پنداشت؛ لذا از افشاگري دانشجويان عليه نهضت آزادي استقبال مي‌كرد: «بني‌صدر: ... قبل از اعلان نامزدي رياست‌جمهوري، رفتم با آقاي مهندس بازرگان صحبت كردم... او به من گفت: «شما اين كارها را مي‌كنيد براي اينكه مي‌خواهيد رئيس‌جمهور بشويد.» به او گفتم: من اين كارها را مي‌كنم چون انقلاب را محصول زندگي خودم مي‌دانم نسل ما غير از نسل شماست.»(درس تجربه، خاطرات ابوالحسن بني‌صدر، اولين رئيس‌جمهوري ايران، به كوشش حميد احمدي، انتشارات انقلاب اسلامي، آلمان، ۱۳۸۰، ص۲۵۰)

نكته قابل تأمل اين‌كه آقاي اميرانتظام امروز به صورت نماد اصلي افشاگري دانشجويان درآمده است. اگر آقاي جعفري بپذيرد كه آنچه در مورد وي مطرح شده است دغدغه همگان بوده است چگونه مي‌تواند به صورت همزمان ادعا نمايد: «غرور ايجاد شده، آنان [دانشجويان] را از آلت دست شدن كساني كه در صدد ديكتاتوري و قبضه كردن قدرت بودند، غافل ساخت و توجه ايشان را به اين نكته كه بصورت وسيله‌اي در دست همانها، براي خارج ساختن و تصفيه آزاديخواهان، روحانيون آزاده خارج از قدرت، ملي‌ها و ملي مذهبي‌ها، كه در ميدان مبارزه قرار گرفته‌اند، منحرف ساخته و به قدرت كاذب خود معطوف گرده‌اند.»(صص۱۶۸-۱۶۷)

حال مي‌توان بر اساس مواضع شخص آقاي جعفري به بررسي اين موضوع نشست كه مهمترين فردي كه با افشاگري دانشجويان حذف شد آزاديخواه بود يا در جهت اهداف بيگانگان تلاش مي‌كرد. نويسنده اثر درحالي‌كه قبلاً ادعا كرده بود: «هر سند درست و نادرستي كه عليه ملي‌ها، ملي‌مذهبي‌ها و نهضت آزادي انتشار پيدا مي‌كرد كه كمك به حذف كرده‌نشان بود»(ص۱۶۹) ابتدا در مورد اميرانتظام به صراحت مي‌گويد: «اينجانب هيچگونه قضاوتي در مورد اتهامات وارده به آقاي اميرانتظام نمي‌كنم.»(ص۱۸۰) چرا آقاي جعفري حاضر نيست در مورد فردي كه نماد افشاگري دانشجويان است اظهار نظر كند؟ البته ايشان در ديگر فرازهاي كتاب در مورد ارتباطات غيرمعمول وي با آمريكايي‌ها ناگزير از اتخاذ موضع مي‌شود: «اما سئوال و يا معمايي كه براي من مطرح شده است: علت چه بوده است كه مرحوم مهندس بازرگان آقاي اميرانتظام را كه سفير ايران در كشورهاي اسكانديناوي بوده، مامور كرده است كه در استكهلم مسائل مربوط به ايران و آمريكا و ايران و هوروي را با مامورين و يا سفراي آن دو كشور مورد مذاكره قرار دهد و چرا اين كار در تهران بوسيله افراد مسئول آن انجام نمي‌شده است. حال چه وسيله وزيرخارجه و يا چه وسيله سفراي ايران در آن دو كشور و بنا بوده در كشور ثالثي وسيله آقاي اميرانتظام صورت پذيرد. آيا ديپلمات ديگري در دستگاه دولت موقت در تهران و يا در واشنگتن و يا مسكو وجود نداشته است كه مسائل مورد؟٤

علاقه دو كشور را با آنها مورد مذاكره قرار دهند... آقاي اميرانتظام مي‌گويد، آمريكايي‌ها با من در اين دو ديدار و مذاكره سه مطلب را مورد بحث و مذاكره قرار دادند: ۱- ارتش عراق خيال حمله به ايران را داره و با اسلايد جابجايي ارتش عراق را در مرزهاي ايران نشان دادند. ۲- اتحاد شوروي كه از صادر كنندگان نفت است به زودي به واره كننده نفت تبديل خواهد شد و در اين باره گزارش مفصل براي بحث تهيه كرده بودند. ۳- شرح ارسال اسلحه و جنگ‌افزار نظامي شوروي‌ها براي تجزيه‌طلبان كرده‌ستان و اين سئوال كه آيا شما (يعني امير انتظام.ن) به مصدق و راه وي وفاداري و از سياست وي پيروي مي‌كنيي؟ كه آقاي اميرانتظام مي‌گويد بله. صددرصد همينطور است. اگر مسئله مورد بحث همين سه قلم بوده است، آيا نمي‌شد آنها را در تهران و در وزارت خارجه مورد بحث و بررسي قرار داد؟»(صص۲-۱۸۱) آقاي جعفري در اين فراز توجيهات آقاي اميرانتظام را نمي‌پذيرد و اينكه مأموران آمريكايي از واهنگتن به استكهلم پرواز كنند تا چنين مسائل پيش پا افتاده‌اي را به بحث بگذارند منطقي نمي‌شمارد؛ بنابراين مي‌پذيرد كه آقاي اميرانتظام داراي روابط مگويي با آمريكايي‌ها بوده است. آقاي جعفري همچنين در مورد كميته مستقر شده در سفارت آمريكا و ارتباطات غيرمعمول شخصيت‌هاي دولت موقت با آن همان نگراني را منعكس مي‌سازد كه دانشجويان در افشاگري‌هاي خود بازتاب مي‌دادند: «هنگامي كه كار اين فصل به پايان رسيده بود، دوست و ميهمان عزيزي از ايران رسيد و برايم شماره ۳۲ دوماهانه چشم‌انداز ايران را آورده بود. مطالب آنرا مرور كردم و به گفتگوي آقاي دكتر يزدي تحت عنوان «سي خرداد ۶۰، فاجعه‌اي قابل پيش‌گيري» برخورده كردم... آقاي دكتر يزدي مي‌گويد، نظر به اينكه در ابتدا معاون نخست‌وزير در امور انقلاب بودم، مطالعاتي روي اسناد ساواك شده بود... با كمك يكي از مديركل‌هاي ساواك به ساواك رفتيم و وي چيزهاي فوق‌العاده جالبي از بعضي از پرونده‌ها به ما نشان داد و نشان داد كه اداره دوم و هشتم چقدر مؤثر كار مي‌كرده است. بعد از نشان دادن نمونه‌هاي مهمي در پرونده‌ها به مهندس بازرگان گزارش دادم و به اين نتيجه رسيديم كه اداره دوم و هشتم را بايد نگه داريم.»(ص۶۷)

البته آقاي دكتر يزدي به اين واقعيت اشاره نداره كه دولت موقت تلاش داشت تيمسار مقدم را به عنوان رياست ساواك حفظ كند و به عبارت ديگر، كل اين تشكيلات مخوف را - كه كاملاً در كنترل آمريكايي‌ها بود- در اختيار گيرد. پرداختن به اين مسئله كه دادستاني انقلاب آقاي مقدم -رئيس ساواك- را در نخست‌وزيري دستگير كرد و متعاقب آن مرحوم بازرگان در نامه‌نگاري‌هايش چه حمايتي از اين فرد كرد بحث مبسوطي را مي‌طلبد، اما لازم است صرفاً به اين نكته از زبان آقاي اميرانتظام اشاره شود كه برخلاف نظر آقاي دكتر يزدي اطلاعات مورد نظر مستقيماً از آقاي مقدم اخذ مي‌شده است: «سپهبد ناصر مقدم به ديدنم آمد تا در جلسات متوالي بخشي از اسرار پشت پرده ساواك را براي دولت انقلاب بازگو كند... مقدم رئيس ساواك پس از ترك اتاق من در راهروي نخست‌وزيري توسط عوامل دادستاني دستگير و به زندان قصر منتقل شد. نخست‌وزير پس از اطلاع از اين اقدام دادستاني، نامه‌اي با خط خود نوشت و جان خود را در گرو جان تيمسار مقدم قرار داد و بدين وسيله مي‌خواست از مرگ اين بانك اطلاعات ايران جلوگيري نمايد.»(آنسوي اتهام- خاطرات عباس اميرانتظام، نشر ني، صص۳۰-۲۹) بنابراين تلاش دولت موقت بر آن بوده كه كليت ساواك را با محوريت مقدم حفظ كند. براي روشن شدن اهميت اين رياست ساواك براي آمريكايي‌ها مناسب است از زبان يكي از رؤساي اين سازمان مخوف به اين امر توجه كنيم: «سالي كه ارتشبد نصيري قرار بود از سمت رياست ساواك منتقل و به سفارت در پاكستان منصوب شود، مرا به ماموريتي به پاريس اعزام نمود و در موقع خداحافظي به من تاكيد كرد كه تا مي‌توانم ماموريت خود را زودتر انجام بدهيد و به ايران برگرديد. قرار است من در شغل ديگري، سفارت در پاكستان، انجام وظيفه بكنم. من سرلشكر معتضد را به سمت رئيس و شما را به سمت قائم‌مقام ساواك به اعليحضرت پيشنهاد كرده‌ام و ايشان هم تصويب فرموده‌اند. زودتر مراجعت كنيد تا به حضور ايشان معرفي شويد. اما من در پاريس اطلاع پيدا كردم كه سپهبد مقدم به رياست ساواك تعيين شده است. اين ماجرا گذشت و من از پاريس برگشتم... تا اينكه خود ايشان تلفن كرد و خواست به ملاقات ايشان بروم... ارتشبد نصيري در مورد مطلبي كه قبل از عزيمت من به پاريس در مورد رياست سرلشكر معتضد و قائم‌مقامي من گفته بود، توضيح داد كه: «آمريكائيها از طريق اردشير زاهدي پيغام داده بودند كه سپهبد مقدم مناسبترين افسر براي رياست سازمان اطلاعات و امنيت كشور است. لذا اين انتخاب طبق نظر آنها انجام گرفته است.»(داوري، سخني در كارنامه ساواك، نوشته سرتيپ منوچهر هاشمي، رئيس اداره هشتم ساواك، انتشارات ارس، لندن، سال ۱۳۷۳، صص۷-۶)

(۴۰۶

بنابر اظهارات شخصيت‌هاي تعيين كننده دولت موقت، عمدتاً از طريق آقاي اميرانتظام اين دولت سعي در حفظ ساختار ساواك- كه يك تشكيلات كاملاً آمريكايي و اسرائيلي بود- داشت. ارتباط اين تشكيلات با سفارت آمريكا و حتي رسميت دادن به آن از طريق كميته مستقر در داخل سفارت مقوله بسيار نگران كننده‌اي به حساب مي‌آمد كه حتي آقاي جعفري در اين نگراني شريك است: «حسب گزارش قضات دادسراي انقلاب اسلامي و كوزيچكين و آقاي دكتر يزدي، آقاي سعادتي بوسيله تيم ساواك دستگير شده است و ماهاءالله قصاب جزو تيم بوده و سعادتي را وي دستگير كرده و سپس او را به دادستاني تحويل داده است. حال بر آقاي دكتر يزدي كه در جريان اين امور بوده، فرض است كه نقش واقعي كميته سفارت آمريكا به سرپرستي ماهاءالله قصاب در رابطه با دستگيري‌ها بوسيله تيم اين كميته و نقش خود ماهاءالله قصاب و سوابق كاري وي و همكاريش با تيم اداره دوم و بويژه رابطه‌اش را با سفارت آمريكا و اينكه چه نياز و ضرورتي وجود داشت كه تنها در اين سفارتخانه كميته‌اي مستقر شود را براي افكار عمومي روشن سازند.»(ص۶۸)

از آنجا كه كميته مستقر در داخل سفارت آمريكا مستقيماً زير نظر وزارت خارجه عمل مي‌كرد محمل خوبي براي ارتباطات غيرمعمول شده بود. همان روابطي كه در استكهلم نيز دنبال شد. به اين ترتيب آمريكايي‌ها توانسته بودند حلقه‌اي به وجود آورند تا منويات‌شان غيرمستقيم تأمين شود. به طور قطع آقاي مقدم نمي‌توانست نيروي دولت موقت محسوب شود. اما اعتماد آقاي بازرگان به اين قبيل افراد متأسفانه موجب شده بود كه شبكه مورد نظر آمريكايي‌ها همچنان فعال باشد. بحث اطلاعات دادن آمريكايي‌ها به دولت موقت در مورد جاسوسي سعادتي موردي است كه اين جريان چندان پرهيز در بيان آن ندارد. گرچه آقاي اميرانتظام در روايت خود واقعيت را تحريف كرده است و عامل اطلاع دهنده را يك ساواكي اعلام مي‌نمايد. اما بر اساس اسناد سفارت كه خانم ابتكار نيز در كتاب خود (تسخير) به آن اشاره داده اين موضوع با واسطه كميته مستقر در سفارت، به دولت موقت منتقل مي‌شود. به طور قطع اين قبيل خط‌دهي‌ها منحصر به يك مورد نبوده و براساس اسناد تمامي موضوعات مورد نظر آمريكا را در بر مي‌گرفته است. به ويژه اين‌كه بعدها ثابت شد حتي برخي ساواكي‌هايي كه بعد از انقلاب به دليل اعلام همراهي ظاهري با مردم توسط دولت موقت مجدداً ابقا شده بودند، ارتباطات خود را با آمريكايي‌ها حفظ كرده‌اند: «آقاي ريشهري [وزير اطلاعات] آمد... ماجراي فرار و دستگيري رئيس اداره هشتم ساواك را- كه پس از انقلاب تاكنون با ما همكاري داشته و گويا دو طرفه كار مي‌كرده- گفت.»(به سوي سرنوشت، كارنامه و خاطرات هاشمي‌رفسنجاني سال ۶۳. به اهتمام محسن هاشمي، نشر معارف انقلاب، سال ۱۳۸۵، ص۴۸۳)

جالب اين‌كه آقاي جعفري در اين كتاب هرچند در برخي فرازها به شدت به افشاگري دانشجويان مي‌تازد و آنان را بازيچه دست كساني مي‌خواند كه مي‌خواسته‌اند مليون را كنار بزنند. اما در مورد كميته مستقر در سفارت آمريكا ضمن نقل فرازهايي از نامه بازپرسان و قضات سابق دادسراي انقلاب اسلامي كه درخواست استمرار افشاگري دانشجويان را داشتند مي‌نويسد: «با وجودي كه بازپرسان و قضات سابق دادسراي انقلاب و ديگران از دانشجويان پيرو خط امام مصراً خواستار شدند كه داستان پر از رمز و راز و آكنده از توطئه كميته مستقر در سفارت آمريكا و حاج ماهاءالله قصاب سرپرست آن و رابطه‌اش را با سفير و ساير ماموران آمريكا و اينكه چه كس و يا كساني بنيانگذار آن بوده‌اند را بدون تاخير افشا نمايند و اگر سندي در اينگونه روابط موجود است را به اطلاع همگان برسانند. متاسفانه دانشجويان پيرو خط امام اين پيام و ساير پيامها را ناديده گرفته و در اين گونه روابط لب از لب نگشودند.»(ص۶۹)

آقاي جعفري همچنين در پاسخ به توضيحات آقاي ابراهيم يزدي در مورد كميته مستقر در سفارت آمريكا مي‌گويد: «يكي از وظايف شما بعنوان دولت، حفظ امنيت سفارتخانه‌ها بود. لاجرم مامورين حفظ امنيت آنها، طبعاً بايستي در اختيار و ارتباط با شما باشند و از اين نگاه كميته مستقر در سفارت آمريكا نيز بايستي تحت نظر شما بوده باشد. اما بطوريكه عنوان شده شما ماهاءالله قصاب را نمي‌شناخته‌ايد و از شما تبعيت نمي‌كرده است. در اين صورت جاي اين سئوال نيست كه چرا از تاريخ ۲۵ بهمن ۵۸ (۵۷) كه سفارت به وسيله چريكهاي فدايي خلق مورد حمله قرار گرفت تا تاريخ ۲۱ مرداد ماه ۵۸ كه آقاي مهدوي‌كني، انحلال كميته سفارت آمريكا را اعلام كرد، از جانب دولت و يا وزارت خارجه كه حافظ امنيت سفارتخانه‌ها است، سخني به ميان نيامده است؟» (ص۵۹) آيا جا ندارد خواننده از نويسنده كتاب اين پرسش را مطرح سازد كه مگر افشاگري دانشجويان در مورد اميرانتظام پاسخ به خواسته آقاي جعفري و ديگران نبود؟ اگر آقاي يزدي منكر۶۶

ارتباط با ماشاءالله قصاب است اما آقاي اميرانتظام مي‌پذيرد با ساواكي‌هاي مرتبط با سفارت آمريكا تماس‌هايي داشته است؛ بنابراين در حالي‌كه فرد دارنده بيشترين نقش در ارتباط با كميته و سفارت آمريكا در رأس افشاگري دانشجويان قرار داشت چرا بايد در تناقض آشكار اين‌گونه عنوان شود كه آزاديخواهان هدف افشاگري‌ها واقع مي‌شدند؟ البته همان‌گونه كه اشاره شد، جريان روزنامه انقلاب اسلامي از افشاگري عليه نيروهاي دولت موقت استقبال و حتي خود همان‌گونه كه آقاي جعفري بيان داشته به نوعي با آن همراهي مي‌كرد. اما چون اين افشاگري‌ها دامان آقاي بني‌صدر را مي‌گرفت فرياد برآورد كه حيثيت آزاديخواهان لكه‌دار شد.

تناقضات در گفتار آقاي جعفري محدود به اين مسائل نيست و ادعاي ايشان در ارتباط با امام دچار بيشترين سردرگمي قلم است. موضع غيرمنصفانه و خصمانه نويسنده با اين شخصيت بزرگ موجب شده است كه مطالب خلاف واقع بسياري را صرفاً به منظور تخريب جايگاه ايشان مطرح سازد. آقاي جعفري ادعا مي‌كند كه امام به دليل همراهي آيت‌الله طالقاني با جبهه ملي مخالف عضويت ايشان در شوراي انقلاب بوده. اولاً بسياري از اعضاي ديگر اين شورا داراي چنين سوابقي بودند و هيچ‌گونه مخالفتي با عضويت آنان صورت نگرفت. ثانياً آقاي جعفري خود خبر انفصال آقاي طالقاني را از نهضت آزادي در پاريس مي‌دهد (كه البته ايشان به پاريس نرفتند). انفصال آقاي طالقاني از نهضت بدين معني است كه ايشان ديگر با جبهه ملي ارتباطي نداشتند زيرا ارتباط اين شخصيت با جبهه از طريق نهضت آزادي بود: «يكي دو هفته مانده به پرواز انقلاب وي به اتفاق مرحوم طالقاني در پاريس اعلاميه انفصال از نهضت آزادي داده» (ص٢٤) البته بايد خاطرنشان ساخت كه آقاي طالقاني در ايران چنين اقدامي نمود. ثانياً ارادت امام به آيت‌الله طالقاني فراتر از اين بحث‌ها بود. انتخاب اين عالم بزرگ به عنوان اولين امام جمعه تهران خود بهترين گواه بر اين مدعاست. همچنين آقاي جعفري ادعا مي‌كند كه امام در مورد آدمكشان دوره پهلوي گفته‌اند: «بايد فقط هويت آنها ثابت بشود بايد آنها را همين كه هويتشان ثابت شد كشت»(ص١٠٥) اما در فرازهاي ديگر كتاب مطالبي بيان شده است كه كاملاً خلاف اين مطلب را به اثبات مي‌رساند: «آقاي خميني دستور تجديدنظر در كار دادگاهها و توقف محاكمات تا تهيه آئين‌نامه و نحوه كار آنرا صادر كرد.»(ص١٠٥) بنابراين اگر نظر امام صرفاً احراز هويت افرادي بود كه مرتكب قتل و كشتار شده‌اند اين همه دقت و نظام‌مند كردن دادگاه‌ها - آن‌هم در روزهاي اوليه انقلاب - معني نداشت. در فراز ديگري آقاي جعفري به نقل از آقاي يزدي مطلبي را منعكس ساخته كه كاملاً در تعارض با آن چيزي است كه به امام نسبت داده شده است: «آقاي دكتر يزدي معاون نخست‌وزير در امور انقلاب در مورد چگونگي تشكيل دادگاه‌هاي انقلاب بعد از ٢٣ سال نقل مي‌كند: «دادگاه انقلاب را دولت تشكيل داد. من بعنوان معاون نخست‌وزير در امور انقلاب طرحش را دادم. رفتم پيش آقاي خميني و گفتم آقا انقلاب شده، مثل همه انقلاب‌هاي دنيا سينه‌هاي مردم پر از كينه و نفرت است و هر كه را مي‌گيرند، مي‌خواهند بكشند. اگر در اين مقطع اجازه داده شود كه هر كسي، هركسي را بكشد... هيچكس نمي‌تواند جلويش را بگيرد... آقاي خميني اين حرف را پذيرفت و گفت بنشينند و آئين‌نامه بنويسيد...»(ص١٧٥)

البته تأكيدات امام بر رعايت حقوق افراد، حتي مجرمان، بسيار فراوان است كه به دليل اجتناب از طولاني شدن مطلب به آن نمي‌پردازيم و صرفاً به يك نكته آن‌هم از زبان بني‌صدر، بسنده مي‌كنيم: «بني‌صدر: بله. رفتيم آنجا، توي حياط پسر ايشان [احمد خميني] را ديدم. او گفت كه امام گفته‌اند. اين زندانيان سران حكومت مثل هويدا و سران قشون را كه به اينجا آورده‌اند. با آنها بدرفتاري شده و شما با آنها صحبت كنيد و كمي اينها را دلداري بدهيد.»(ص١٧٧) متأسفانه آقاي جعفري با وجود همه اين واقعيت‌ها كه امام در اوج درگيري‌هاي روزهاي اوليه انقلاب- كه هر آن امكان كودتا از سوي آمريكا و عواملش مي‌رفت- تا اين حد به لحاظ انساني به فكر مجرمان بود، بخش اصلي صحبت ايشان را حذف مي‌كند تا اين‌گونه استنباط شود كه گويا امام اعلام كرده‌اند كه نيازي به محاكمه نيست. ادامه جمله امام اين است: «نصيري [را] همين كه هويتش ثابت شد كه نصيري است بايد كشت- مع‌ذالك چند روز نگه داشتند و محاكمه كردند و اقرارات او را ثبت كردند و او را كشتند.»(صحيفه امام، جلد ششم، مؤسسه نشر و تنظيم آثار امام خميني، چاپ سوم، ١٣٧٩، ص٤٥٩) بنابراين امام با وجود اين‌كه به دليل كثرت قتل‌هاي افرادي چون نصيري آنها را به لحاظ قضايي مجرم مي‌داند محاكمه دقيق را، آن‌هم در كوران به هم‌ريختگي‌هاي روزهاي اول انقلاب توصيه مي‌كند تا مبادا بر اساس سليقه عمل شود. متأسفانه نويسنده كه مي‌داند رويه شرعي و منطقي امام در محاكمه شكنجه‌گران و كشتار كنندگان ملت در خيابانها، قابل خدشه نيست در نهايت بحث ديگري را مطرح مي‌سازد و آن نفي محاكمات و ضرورت بخشش چهره‌هايي چون٦٧

نصيري است: «از جانب بعضي از مصلحين به آقاي خميني پيشنهاد شده بود كه مثل پيامبر به هنگام ورود به مكه عفو عمومي اعلام كند. اما گروه‌هاي قدرتمدار كه به غير از آزادي، قبضه كردن قدرت را هدف قرار داده بودند، خواستار ضربتي عمل كردن دادگاه‌ها و به راه افتادن ماشين‌هاي سريع اعدام بودند.»(۱۸۵) ملت ايران با توجه به تجربه كودتاي ۲۸ مرداد كه آمريكا و انگليس با استفاده از ايادي خود توانستند سلطه‌شان را براي سال‌ها مجدداً اعمال كنند هرگز رهبري انقلاب را نمي‌بخشيد اگر به افرادي چون نصيري كه در كودتا نقش داشتند فرصت مي‌داد تا دست به كودتاي ديگري بزنند. اگر پديده بيگانه در مناسبات داخلي نقش نداشت و همه چيز در داخل كشورمان تعيين مي‌شد مي‌توانستيم يك بار ديگر بخشش جنايتكاراني چون نصيري را مطالبه كنيم. اما افراد خائني چون او ثابت كرده بودند كه از هر فرصتي به نفع تحكيم حاكميت بيگانه بر كشور استفاده خواهند كرد؛ بنابراين بر اساس چه منطقي آقاي جعفري در مورد محاكمه و اعدام چنين جنايتكاراني بر امام خرده مي‌گيرد؟ مردم آن‌چنان از اين جنايتكاران نفرت داشتند كه يكي از وظايف سخت، دور نگه داشتن آنان از دسترس اقشار جامعه بود؛ با اين وجود افرادي چون نصيري قبل از اينكه به مدرسه رفاه تحويل داده شوند مورد تعرض شديد واقع شده بودند كه امام به فرزندش و آقاي بني‌صدر مأموريت مي‌دهد از آنها دلجويي كنند. متأسفانه آقاي جعفري نه تنها در برابر اين‌همه بزرگواري و بزرگمنشي امام خاضع نيست، بلكه سعي مي‌كند با حذف بخش‌هايي از اظهارات ايشان واقعيت‌ها را به گونه‌اي ديگر منعكس سازد.

آقاي جعفري براي تقويت موضع خصمانه خويش عليه امام از افراد ديگري نيز بهره مي‌گيرد. بدون اين كه به صحت و سقم ادعاهاي آنها عليه اين شخصيت كم‌نظير تاريخ ايران توجه كند: «آقاي منتظري نقل مي‌كند: «وقتي كه امام به قم آمدند به امام عرض كردم آقا حالا كه ما انقلاب كرديم قاعده‌اش اين است كه هيئت‌هاي حسن نيت به كشورهاي همجوار بفرستيم و مواضع خودمان را براي آنان تشريح كنيم كه آنها احساس وحشت نكنند و با ما هماهنگي كنند. ايشان فرمودند: «ما كاري با آنها نداريم. من گفتم: «آقا ما كه نمي‌خواهيم دور كشورمان را ديوار بكشيم. ايشان در آن زمان فرمودند: ما مي‌خواهيم دور كشورمان را ديوار بكشيم. ما كاري با آنها نداريم. ضمناً شعارهاي تند و تيز عليه آنان داديم و دم از صدور انقلاب زديم و آنان را عليه خود تحريك كرديم و بسا همين شعارها زمينه‌اي براي تحريك عراق و وقوع جنگ هشت ساله شد.»(۲۹۵) صرفنظر از اين‌كه عامل اصلي برهم زننده روابط كشورهاي منطقه با ايران شخص مهدي هاشمي بوده كه به شدت مورد حمايت آقاي منتظري قرار داشت، امام همواره در جهت تحكيم روابط با كشورهاي منطقه حركت مي‌كرد. حتي در مورد آمريكا نيز همان‌گونه كه مي‌دانيم، اقدام به قطع روابط سياسي از سوي كاخ سفيد صورت گرفت. در مورد كشورهاي عربي نيز حضرت امام هيچ‌يك از پيام‌هاي واصله به مناسبت‌هاي مختلف از سوي رهبران يا مسئولان اين كشورها را بي‌پاسخ نگذاشت و در اين زمينه بر مبناي موازين و عرف بين‌المللي عمل كرده. از جمله كساني كه در آن هنگام پيام‌هايي به مناسبت بستري شدن حضرت امام در بيمارستان ارسال داشته بودند، ملك‌خالد، پادشاه و فهد وليعهد عربستان بودند كه امام پاسخشان را بدين شرح ارسال كردند: «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحيم. حضرت آقاي خالد بن‌عبدالعزيز، پادشاه كشور عربستان- وصول تلگراف آن حضرت نسبت به وضع كسالت و بهبودي اينجانب موجب تشكر گرديد. خوشوقتي كامل ما آن روزي است كه سلطه همه استعمارگران شرق و غرب و بخصوص آمريكاي جهانخوار از سر مسلمانان قطع و عموم پيروان مكتب مقدس اسلام بتوانند با كمال برادري و محبت استقلال خود را به دست آورده و عظمت از دست رفته خود را بازيابند. روح‌الله الموسوي الخميني.»(صحيفه امام، ج۱۲، ص۱۹۶)

توصيه‌هاي امام به مسئولان سياست خارجي در مورد تقويت روابط با كشورها و تخطئه شعار برخي جريانات تندرو كه «ما ارتباط با ملت‌ها را مي‌خواهيم و نه با دولت‌ها» غيرقابل انكار است. امام در پاسخ به اين شعار افراطيون گفته بودند ارتباط با ملت‌ها از كانال دولت‌ها مي‌گذرد. به ويژه در مورد عراق، علي‌رغم تمامي ناسازگاري‌هاي رژيم بعثي با حضرت امام در طول اقامت ايشان در نجف اشرف و علي‌الخصوص در اواخر اقامت ايشان، آقاي دعايي به عنوان سفير ايران در بغداد تعيين شد، يعني كسي كه از جمله همراهان امام به شمار مي‌آمد و به دليل اداره راديو روحانيت مبارز داراي روابط حسنه‌اي با دولت عراق بود؛ لذا بي‌ترديد انتصاب چنين فردي به سفارت ايران در بغداد در عرف بين‌الملل حاكي از اهميتي بود كه ايران براي روابط سياسي خود با همسايه غربي قائل بود. حال اگر شرايط آن زمان و موج عظيم اسلام‌گرايي و روح پرخروش انقلابي‌گري را كه به واسطه وقوع انقلاب اسلامي در ايران، در سراسر منطقه به راه افتاده بود، همچنين نفوذ[۶۸]

گسترده انديشه حضرت امام را در ميان ملتهاي مسلمان به واسطه رهبري و پيشبرد انقلابي كه بزرگترين پايگاه آمريكا در منطقه را از زير سلطه آن خارج ساخت به خوبي در ذهن داشته باشيم. بايد گفت رفتار حضرت امام در زمينه حفظ و تحكيم روابط سياسي با كشورهاي منطقه و رعايت كليه موازين ديپلماتيك و رسمي با آنها، بهترين و بزرگترين پيام حسن نيت از سوي نظام انقلابي ايران به تمامي دولتها و ملتهاي مسلمان و ديگر كشورها به شمار مي‌آمد. تلاش آقاي جعفري براي استفاده از آقاي منتظري به منظور زيرسئوال بردن عملكرد امام در اين زمينه دستكم براي تاريخ‌پژوهان دستاوردي نخواهد داشت؛ زيرا درك اين حقيقت كه جريان مهدي هاشمي كه به دليل انتقال مواد منفجره به كشورهايي چون عربستان عامل عمده برهم زننده روابط ايران با كشورهاي همسايه بود. از سوي چه كسي حمايت مي‌شد چندان دشوار نيست.

از جمله موضوعات ديگري كه آقاي جعفري سعي نموده با استفاده از آن امام را مورد هجمه غيرعادلانه قرار دهد مسئله آقاي شريعتمداري است. وي در اين كتاب ادعا مي‌كند: «قبل از اينكه مرجعيت آقاي خميني وسيله آقاي شريعتمداري و ديگران تأييد شود حداقل جامعه و دولت او را به مرجعيت نمي‌شناخت. در صورتي كه آقاي شريعتمداري قبل از آن آيت‌الله‌العظمي بوده و از اين نگاه وجود آقاي شريعتمداري براي آقاي خميني نقطه ضعفي محسوب مي‌شد. بطوري كه زير بار خط و ربط سياسي وي هم نمي‌رفت و وي را به لحاظ سياسي قبول نداشت. به اين علت بعد از اينكه قدرت بدست آقاي خميني افتاد در حذف وي لحظه‌اي از پاي نايستاد.»(ص٢٤١)

اولاً آقاي جعفري مدعي است جامعه، امام خميني را به عنوان مرجع نمي‌شناخت و صرفاً حمايت مراجع وقت از جمله آقاي شريعتمداري موجب شد كه رژيم پهلوي نتواند ايشان را اعدام كند. درحالي‌كه دستكم قيام ملت ايران در ١٥ خرداد ٤٢ و شعارهايي كه در حمايت از مرجع تقليد خود در خيابان‌ها سر دادند خلاف واقع بودن اين ادعا را به اثبات مي‌رساند. ثانياً اينكه دولت دست نشانده بيگانه سعي داشت آقاي شريعتمداري را به عنوان مرجع تقليد معرفي كند. واقعيتي است كه معلوم نيست آقاي جعفري با صحه گذاشتن بر آن چه چيزي را مي‌خواهد ثابت كند. قطعاً نويسنده محترم بر اين واقعيت نيز وقوف كامل داره كه ارتباط دربار پهلوي و آقاي شريعتمداري، صرفاً يك ارتباط يكسويه و ناخواسته نبوده كه به نوعي بر ايشان تحميل شود، بلكه ماهيتي كاملاً دو سويه كه مورد توافق و خواست هر دو طرف بوده، داشته است. نگاهي به پاره‌اي واقعيت‌هاي بيان شده در خاطرات برخي از وابستگان گواه است كه امام علي‌رغم همه مسائل آقاي شريعتمداري در قبل از انقلاب به چه ميزان بزرگوارانه با ايشان برخورد نمود و حتي در بدو ورود به قم بعد از انقلاب، به ديدارشان رفت.

آقاي شريعتمداري كه قبل از انقلاب علاوه بر رژيم پهلوي حتي با نمايندگان سيا و صهيونيست‌ها نيز تماس برقرار مي‌كند تا به نوعي از رشد نهضت اسلامي جلوگيري نمايد (براي نمونه مراجعه شود به خاطرات مئير عزري، سفير اسرائيل در ايران) متأسفانه با وجود برخوردهاي بزرگوارانه امام بعد از پيروزي نهضت اسلامي نيز همچنان ارتباط خود را با سلطنت‌طلبها و قدرت‌هاي بيگانه مخالف انقلاب حفظ مي‌كند: «در آن موقع تعدادي عكس‌هاي خانواده سلطنتي و هنرمندان كه در مهماني‌هاي آنها شركت مي‌كردند از طرف برخي از كميته‌هاي شميران، كه به اين عكس‌ها در خانه‌هاي والاحضرت‌ها و كاخها دسترسي پيدا كرده بودند در اختيار چند مجله... قرار گرفته بود و آنها را مجبور كرده بودند آن عكسها را چاپ كنند و اين عكسها هم براي مردم كنجكاو كه مي‌خواستند ببينند پشت پرده افسانه‌اي دربار چه مي‌گذشته است جالب آمده... با اين همه براي اين طرف قضيه ناراحت كننده بود. من به وسيله تلفن از آيت‌الله (شريعتمداري) خواهش كردم دستور بدهند كه جلو چاپ اين عكسها گرفته شود و به همين ترتيب هم عمل شد و از چاپ آن عكسها جلوگيري شد.»(پس از سقوط، خاطرات احمدعلي مسعود انصاري، انتشارات مؤسسه مطالعات و پژوهشهاي سياه، ص١٣٠) طبيعتاً چنين ارتباطاتي حتي بعد از انقلاب به صورت اتفاقي و ناگهاني برقرار نمي‌شود، بلكه داراي ريشه‌هاي عميقي است كه موجب مي‌شود يك مرجع تقليد در خدمت تأمين خواسته‌هاي درباريان. آن‌هم به منظور جلوگيري از اطلاع مردم از مناسبات حاكم بر پشت صحنه دربار پهلوي. باشد. براي درك سوابق اين امر كافي است موضع آقاي شريعتمداري را در مورد جشن‌هاي فرهنگ و هنر شيراز از زبان وزير آموزش عالي پهلوي دوم مرور كنيم. آقاي هوشنگ نهاوندي در خاطرات ضمن اشاره به اين كه در آخرين ماه‌هاي عمر رژيم پهلوي، در ارتباط با آقاي شريعتمداري بوده است و نصايح وي را كه از سر دلسوزي و راهنمايي ارائه مي‌شده، نزد شاه مي‌برده، خاطرنشان مي‌سازد: «يك روز اوائل سپتامبر.٦٩

تقريباً ساعت ۹ صبح تلفن دفتر من زنگ زد. آيتﷲ «شريعتمداري» بود كه گفت: «به من گفته‌اند كه قرار است تصميمي براي جشن هنر شيراز گرفته شود. مي‌دانيد، من چيزي از اين برنامه‌ها نمي‌دانم ولي قضيه پارسال تكان دهنده بود و غيرقابل تحمل. اميدوارم حرفم را خوب بفهميد. ولي به اعليحضرت يا هر كسي كه به او مربوط مي‌شود بگوييد كه لغو برنامه جشن هنر شيراز اشتباه بزرگي است. تحول اوضاع چنان است كه هر عقبنشيني يا امتياز دادن، نشاني از ضعف تلقي خواهد شد. بنابراين از اين به بعد، حكومت بايد استحكام خود را نشان دهد و قدرتنمايي كند.» (آخرين روزها. خاطرات هوشنگ نهاوندي. لس‌آنجلس. ۱۳۸۳. شركت كتاب ص۱۶۸) كافي است در اينجا به ماهيت جشن هنر شيراز كه موجي از اعتراض اهل ديانت و فرهنگ به دنبال داشت و سرانجام نيز در مسير فرهنگ زدايي خود، سر از استهجان و رسوايي در آورده توجه داشته باشيم تا بهتر بتوانيم در مورد اين خطه‌ي آقاي شريعتمداري به درباريان قضاوت كنيم. تأثر تمام عريان و نزديكي جنسي در يك بازي خياباني در شيراز حتي تأسف و تأثر افرادي را كه تقيدي به دين نداشتند برانگيخته بود. اما آقاي شريعتمداري براي حفظ ديكتاتوري وابسته به آمريكا توصيه مي‌كند در برابر اعتراضات گسترده مردم اين برنامه لغو نشود؛ زيرا اين نوع عقبنشيني‌ها موجب تقويت نهضت اسلامي مي‌گردد. البته براي اين‌كه روشن شود كه قدرتطلبي آقاي شريعتمداري او را به چه وادي‌اي كشانده بود مناسب است مواضع او در مورد ديگر مراجع نيز مورد تأمل قرار گيرد. احراز موقعيت برتر حتي به قيمت تضعيف جايگاه ديگر علما و مراجع نيز در زماني كه امام در تبعيد بودند- مد نظر وي قرار داشت و اين نكته مي‌تواند بازتاب دهنده پاره‌اي خصايص اخلاقي ايشان باشد. در گزارش يك مامور ساواك كه ملاقاتي با آقاي شريعتمداري داشته است، در اين باره چنين آمده است: «طبق قرار قبلي در ساعت ۲ روز ۴۸/۹/۲۹ با آقاي شريعتمداري ملاقات و نتيجه مذاكرات به شرح زير به استحضار مي‌رسد: «۱- ابتدا نامبرده شمه‌اي از ناراحتي‌هاي خود از اعمال و رفتار آقاي گلپايگاني بيان داشته به اين معني كه مشاراليه خود را در عموم مسائل فاعل مطلق دانسته و توقع داره هر اقدامي بر خلاف تصميمات دولت مي‌نمايد. ديگران هم از او تبعيت كنند و روي همين اصول پس از افتتاح سينما به تنهايي براي درس حاضر نگرديده و روز بعد هم نماز نگذارده و انتظار داشته من هم به تاسي از او همين كار را بكنم و بعد كه ديد من اقدام نكردم اشخاص ديگري را نزد من فرستاد و چون نتيجه نگرفت شخصاً به منزل شيخ مرتضي حائري رفته و از او خواسته كه با من تماس حاصل كند كه حتي براي يك روز هم كه شده در درس طلاب حاضر نشده و نماز نگذارم و با اين حال موافقت نكردم. ۲- آقاي شريعتمداري اظهار داشت بهترين راه براي تضعيف و شكست گلپايگاني مخالفت با نمايندگان فعال ايشان در شهرهاي مختلف مي‌باشد و تقاضا داشت كه به نحو مقتضي نسبت به تغيير محل آنان اقدام شود كه مراتب طي شماره ۳۹۹۲-۲۱/۱۰/۲-۴۸ به استحضار رسيده» (شريعتمداري در دادگاه تاريخ. سيدحميد روحاني. ص۹۳)

با چنين سابقه‌اي از تفكر و عملكرد. آقاي شريعتمداري در روزها و ماه‌هاي بعد از پيروزي انقلاب قدم در مسير مخالفت پنهان با امام خميني مي‌گذارد و تا همدلي و همراهي با كوتاچيان كه قصد به شهادت رسانيدن ايشان را نيز داشتند، پيش مي‌رود كه خود نيز به اين امر اعتراف دارد: «اولاً من از نيت خبث اينها مطلع هدم ولي چون كارشان در يك مدت كوتاه غيرعملي به نظر مي‌رسيد و قهراً خيال مي‌كردم كه دولت آگاهي دارد تصور نمي‌كردم كه اينها بتوانند كاري را انجام دهند و اين كه كاري نشدني است. من خبر كنم و باعث گرفتاري يك عده‌ي غير دخيل شود. به علاوه احتمال دادم كه ممكن است اگر بگويم خود ما را ترور كنند... اين كه به سيدمهدي مهدوي پول فرستادم هرچند به عنوان قرض به ايشان داده شده است و اين كار را نوعي تأييد عملي از فرد توطئه‌گر تلقي كرده‌اند. بشيعانم و استعفار مي‌كنم.» (خاطره‌ها. محمد محمدي ري‌شهري. مركز اسناد انقلاب اسلامي. ص۲۶۸)

متأسفانه آقاي جعفري بر همه اين اسناد و ادله كه ماهيت طيف اطراف آقاي شريعتمداري را روشن مي‌سازد، بكلي چشم فروبسته و با مطالبي همچون «منقول است» سعي داره به گونه‌اي وانموه كند كه آقاي شريعتمداري قرباني كينه‌توزي شده است: «ابتدا وي را خانه‌نشين و در محاصره داروسته ري‌شهري و خلخالي قرار داد. پس از آن رفت و آمد به منزل وي تحت كنترل شديد قرار گرفت و با درست كردن طوماري به وسيله مدرسين و مراجع يك شبه تحت فرمان. وي را به حساب خود از مرجعيت خلع كرد. به اين حد هم قناعت نكرده منقول است كه داروسته ري‌شهري، صفيه‌اش (صبيه) را پيش چشم وي آورده و وي را تهديد كرده‌اند كه اگر توبه نكني با آنها فلان عمل انجام مي‌شود. پيرمرد مريض ۹۰ ساله از ترس در مقابل تلويزيون توبه كرد.» (ص۲۴۳)

موضع خصمانه آقاي جعفري موجب شده است تا وي برديباري امام را در برابر انحرافات سياسي و خصلتهاي مذموم آقاي شريعتمداريناديده بگيرد و به مطالب غيرقابل استناد «منقول است» روي آورد. مشابه چنين برخوردي را در مورد برداشت نويسنده از موضع امام نسبت به كارتر شاهديم. در اين زمينه نيز طرح ادعاي كينه امام به كارتر بدون تناقض نيست. زيرا از يك سو آقاي جعفري سعي مي‌كند انقلاب اسلامي را حاصل توطئ توافق پشت پرده روحانيت و در رأس آن امام با آمريكا عنوان كند: «بنا به گفته آقاي فتحﷺ بني‌صدر در اواخر دي و يا اوايل بهمن ماه ۵۷ در جلسه‌اي كه در منزل آقاي فريدون سحابي تشكيل شد با آمريكايي‌ها بر سر ايجاد دولتي نيرومند با وحدت ارتش و روحانيت توافق بعمل آمد... بنابر همين نقل قولها، كساني كه در خط آزادي و استقلال ايران كه مصدق بيانگر آن بوده، عمل مي‌كردند، مي‌بايستي حذف مي‌شدند و چنين نيز شد.» (صص۳-۲)

براي رسيدن به اين هدف ايشان مي‌بايست همه تلاشهاي آمريكا و رژيم پهلوي را براي روي كار آوردن ابتدا رژيم جبهه ملي يعني دكتر صديقي و آقاي سنجابي و سپس عناصر رده‌هاي پائين‌تر آن همچون بختيار ناديده بگيرد. در حالي كه بعد از گسترش اعتراضات مردمي و فراگير شدن آن در ادامه برخي امتياز دهي‌ها براي متوقف ساختن نهضت در ايران به رهبري امام، به صراحت مسئله واگذاري دولت به جبهه ملي را مطرح ساختند و هرگز بحثي در زمينه توافق با امام در ميان نبوده است: «بختيار در حضور آن آقايان به من گفت: ديروز به همان كيفيت كه شما را دعوت كرده بودند به من خبر دادند كه خدمت اعليحضرت برسم... مرا خدمت اعليحضرت بردند و ايشان از من پرسيدند به چه كيفيت ممكن است كه حكومت جبهه ملي تشكيل بشود؟... من به ايشان گفتم: شرايطي كه بنده خدمتتان عرض مي‌كنم همانهاست كه در چندي پيش آقاي دكتر سنجابي خدمتتان گفته است. اعليحضرت گفتند: مشكل عمده ايشان در آن موقع بودن من در ايران و مسافرت من به خارج بوده و من با فكرهايي كه كرده‌ام هم براي معالجاتي كه احتياج دارم و هم براي استراحت حاضر هستم كه به خارج بروم و اين محظور رفع شده است. ما همه خنده شديم.» (خاطرات سياسي، دكتر كريم سنجابي. به كوشش طرح تاريخ شفاهي هاروارد. انتشارات صداي معاصر، ۱۳۸۱، ص۳۴۵)

تخلف تشكيلاتي شاپور بختيار موجب شد كه جبهه ملي رسماً مسئوليت دولت را برعهده نگيرد. وگرنه تمامي مذاكرات پنهان بدين منظور صورت گرفته بود. اما اين كه دولت بختيار به عنوان يكي از مدعيان پيروي از راه دكتر مصدق به شدت مورد حمايت دولت آمريكا بود مسئله‌اي است كه آقاي دكتر سنجابي نيز برآن اذعان داره: «و همان ايام بود كه از طرف يك نفر اعضاي سفارت آمريكا تقاضاي ملاقات با من شد... اگر اشتباه نكنم او همان كسي است كه اين كتاب در درون انقلاب ايران را نوشته است يعني آقاي استاميل... هدف از ملاقات و صحبتي كه با من داشت اين بود كه ما از دكتر بختيار پشتيباني و حمايت بكنيم.» (همان، ص۳۴۷) بنابراين نه تنها بحث حذف طرفداران دكتر مصدق در ميان نبوده، بلكه آمريكايي‌ها تا آخرين مراحل سقوط رژيم پهلوي سعي داشتند با برگه جبهه ملي جلو تحقق انقلاب به رهبري امام را بگيرند. البته تلاش به منظور مخدوش كردن انقلاب اسلامي و آن را حاصل توافق ارتش و روحانيت دانستن منحصر به آقاي جعفري نيست. اما دستكم پيش از ايشان براي توجيه اين ادعا سند جعل مي‌نمودند كه نويسنده محترم براي چنين ادعاي بزرگي هيچ‌گونه نيازي به ارائه دليل نيز نمي‌بيند. براي نمونه، آقاي محمود تربتي سنجابي در كتاب «نخست‌وزير سه دقيقه قبل درگذشت» اقدام به جعل سندي به منظور القاي اين مطلب مي‌كند كه انقلاب اسلامي حاصل توافق بين سران ارتش و امام بوده است تا به اين ترتيب موافقت يا همراهي آمريكا را به ذهن متبادر سازد. اين‌كه آقاي سنجابي اقدام به جعل سند مي‌كند گوياي اين واقعيت است كه تلاشگران براي مشوه نشان دادن چهره امام و انقلاب اسلامي هيچ‌گونه مطلبي در اختيار ندارند. ارائه يك سند جعلي كه موضوع آن ملاقات آقايان قره‌باغي و فردوست با امام به منظور اعلام همبستگي ارتش با ايشان است، هرچند بسيار ناشيانه از سوي آقاي محمود تربتي صورت گرفته اما در نوع خود نشان دهنده يك تلاش كاملاً هدايت شده است؛ زيرا اصولاً امام چنين ملاقاتي با نامبردگان نداشته و ثانياً عبارت به كار گرفته شده در سند مربوط به يك روحاني نيست و بيشتر ريشه در فرهنگ متملقانه درباري دارد (ادعا شده كاتب سند توافق بين ارتش و امام حجت‌الاسلام اشراقي است) ضمن اينكه يك روحاني در امضاي يك بيانيه هرگز براي خود القاب و عناوين ذكر نمي‌كند و در نهايت اين‌كه اگر ارتش تسليم انقلاب شده بود چرا در روز ۲۲ بهمن كه برنامه كودتاي هايزر شكست خورده اعلام بي‌طرفي كرد تا مورد تعرض بيشتر قرار نگيرد و تشكيلات آن ضربه نخورده و به عنوان يك برگه برنده همچنان در اختيار واهنگتن باقي بماند؟ اين اعلام بي‌طرفي[۷۱]

و عدم اعلام همبستگي با نهضتي كه آمريكا را كاملاً مستأصل ساخته بود خود بهترين گواه بر خلاف واقع بودن ادعاي آقاي جعفري است.

آقاي جعفري به امام نسبتهاي فراواني از اين دست مي‌دهد و در فرازي امام را به صورت اسيري در چنبره قدرت حزب جمهوري ترسيم مي‌نمايد (ص١٦). در چنين فراز شخص امام را بازيگر اصلي صحنه كه از برگه حزب نيز بهره مي‌برد. معرفي مي‌نمايد و... البته خواننده در يك ارزيابي كلي اين كتاب را مجموعه‌اي از تناقض‌گويي‌ها. چه در مورد امام و چه در مورد موضوعات بيشمار ديگر مي‌بيند. براي مثال درحالي‌كه آقاي جعفري دولت آقاي رجايي را عامل به تعويق افتادن حل مسئله گروگان‌ها مي‌خواند وقتي اولين پاسخ آقاي نوبري را به چنين نامه و تلفنگرام رئيس دولت منعكس مي‌سازد بر خواننده مشخص مي‌شود كه اين ادعا كه آقاي رجايي و وزير مشاور در امور اجرايي عامل تاخير بوده‌اند كاملاً خلاف واقع است. زيرا هنوز بانك مركزي كه در آن زمان تحت كنترل رئيس‌جمهور بود و يكي از ياران بسيار نزديك آقاي بني‌صدر در رأس آن قرار داشت اطلاعات لازم را در مورد داراييهاي ايران در آمريكا و... بعد از پيگيري‌هاي مكرر دولت در اختيار نگذاشته بود. بنابراين تعجيل نيروهاي طيف روزنامه انقلاب اسلامي به منظور حل و فصل مسئله سفارت در زمان كارتر دقيقاً به توافقي پنهاني باز مي‌گشت كه خود آنان با دولت وي كرده بودند. وگرنه مستند به توضيحات آقاي نوبري مي‌توان به قطعيت گفت بحث آقاي بني‌صدر بر سر دفاع از مصالح ملي نبوده است. البته در اين نقد قصد ورود به مبحث چگونگي حل و فصل مسئله گروگان‌ها توسط مجلس و دولت آقاي رجايي را نداريم و تاكنون مسئولان مربوطه و اعضاء كنندگان قرارداد الجزاير نظرات خود را به صورت مبسوط در ارتباط با ايراداتي كه افرادي چون آقاي جعفري مطرح مي‌سازند. بيان داشته‌اند؛ لذا صرفاً به منظور اجتناب از طولاني‌تر شدن بيشتر اين نقد از پرداختن به اين فصل اجتناب مي‌ورزيم والا تعارضات فراواني نيز در اين زمينه وجود دارد.

در آخرين فراز از اين نوشتار مجدداً بر اين نكته تأكيد مي‌شود كه كتاب حاضر مي‌توانست نقش بسيار روشنگري در زمينه تاريخ معاصر داشته باشد منوط بر آن‌كه اصل اوليه در نگارش تاريخ، يعني دوري جستن از عداوت‌هاي شخصي، در آن رعايت مي‌شد. آقاي جعفري از آنجا كه مي‌توانست روايتگر بسياري از مسائلي باشد كه در طيف روزنامه انقلاب اسلامي خود شاهد و ناظر آن بوده، كتابش از اين منظر قابليت آن را داشت كه نظر همگان را معطوف به خود سازد. اما متأسفانه نويسنده ترجيح داده است اثرش را جايگاهي براي تسويه حسابها و عداوت‌ورزي‌هاي خود نمايد؛ لذا گاهي معترف است كه اشغال سفارت آمريكا در تهران واكنشي منطقي از سوي ملت ايران به عملكرد اين كشور بوده است و در فرازي ديگر آمريكا را مبتكر حركت دانشجويان معرفي مي‌كند. همچنين خواننده نمي‌تواند دريابد كه از ديدگاه آقاي جعفري واكنش دانشجويان به تحركات آمريكا عليه استقلال كشورشان موجب برانگيختن ضديت‌هاي آمريكا عليه ايران شد يا تضعيف آن را در پي داشت (البته جدا از مسئله چگونگي حل و فصل موضوع). اگر آن‌گونه كه آقاي بني‌صدر در نامه خود خطاب به رئيس مجمع عمومي سازمان ملل يادآور مي‌شود كه قبل از اقدام دانشجويان، سفارت آمريكا كانون فتنه عليه استقلال بوده چرا مي‌بايست دانشجويان را متهم كنيم كه آنان راه دشمني را هموار ساختند؟ در حالي كه در چارچوب اغتشاشات داخلي و كودتا امكان تحقق اهداف ضدايراني آمريكا بيشتر بود و زماني كه دانشجويان شبكه داخلي اين كشور را در ايران در هم ريختند واهنگتن از سر استيصال به عامل خارجي يعني صدام پناه برده و سرانجام كماندهاي اين كشور به فردي خونريز چون ديكتاتور بغداد. معادلات منطقه‌اي را نيز براي كاخ سفيد بسيار غامض ساخت؛ بنابراين هرگز دانشجويان عامل برانگيختن ضديت آمريكا عليه ملت ما نبودند. بلكه به شدت ابزارهاي در اختيار اين كشور را براي نفي استقلال ايران ناكارآمد ساختند.

حتي اگر تمامي ادعاهاي آقاي جعفري در مورد نحوه پايان يافتن تسخير سفارت آمريكا را بپذيريم. آيا اين امر مي‌تواند دست‌آويزي براي زير سئوال بردن اصل حركت دانشجويان- كه طي آن برنامه گسترده آمريكائيها براي نفي استقلال ايران در هم ريخت- باشد؟ ضمن اينكه آقاي جعفري نيز نمي‌تواند به اين واقعيت معترف نباشد كه حتي اگر قوي‌ترين و ايده‌آل‌ترين توافقنامه‌ها نيز به امضاء مي‌رسيد آمريكائيها به سهولت عهد و پيمان مي‌شكستند. همانگونه كه به چهار شرطي كه كارتر آن را پذيرفت و ريگان بر آن صحه گذاشت پايبند نماندند. وقتي به اعتراف آقاي بني‌صدر آمريكائيها هيچ وقت به قوانين پايبند نبوده‌اند آيا اين ضعف ما است كه واهنگتن به عهدها و پيمانها و قوانين وقعي نمي‌گذارد: «[بني‌صدر]:... چنان خواهد شد كه همه چيز در دست ميل و خواست و هوس ايرفردرتي است كه نه در گذشته پايبند قانون و قاعده‌اي بوده. نه در حال و نه در آينده خواهد بود.» (ص٣٣٤) وقتي معترفيم٧٧

آمريكا به قوانيني كه از بالاترين پشتوانه‌هاي اجرايي برخوردار است پايبند نيست. چرا هنگامي كه اين كشور به معاهده الجزاير متعهد نمي‌ماند حملات خود را متوجه مجريان كشورمان مي‌كنيم و حتي فراتر رفته و اصل حساسيت مقدس ملتمان در برابر استقلال كشور را به زير سئوال مي‌بريم؟ تردیدي نيست چنانچه بانك مركزي اطلاعات لازم را در مورد دارايي‌هاي ايران در آمريكا و... با سرعت لازم گردآوري مي‌كرد و به موقع در اختيار دولت قرار مي‌داد و هفكري بيشتري در اين مسئله «تاريخي» صورت مي‌گرفت شايد توافقنامه دقيقتر و جامعتري در الجزاير بدست مي‌آمد. اما اين موضوع نه ربطي به اصل حركت دانشجويان داره و نه قادر است دستاورد عظيم آنان را مخدوش سازه. حركت جوانان اين كشور اقدامي هوشمندانه و پيشگيرانه بود كه بعدها اسناد بدست آمده از مركز «سيا» در سفارت، صحت ارزيابيهاي آنان را به اثبات رسانيد. لذا اگر تسخير سفارت بموقع انجام نمي‌شد، تعامي كشور مجدداً براي چندين دهه در اختيار بيگانه قرار مي‌گرفت همانگونه كه بعد از كودتاي ۲۸ مرداد واقع شد.
حركت اعتراضي دانشجويان هرچند به روايت همگان قرار نبود از چند ساعت تجاوز نكند اما همانگونه كه اشاره شد دستيابي آنان به حجم انبوهي از اسناد منهدم شده قابل بازخواني و گاوصندوقهايي كه كشف رمز آنها مدتها به طول انجاميد اين اقدام را به تدريج طولاني ساخت اما آنچه موجب طولاني شدن بيش از انتظار شد كشاكشي بود كه بين جريان‌هاي تائيد كننده دانشجويان در مراحل بعدي رخ نمود. جريانات چون مجاهدين خلق، روزنامه انقلاب اسلامي و ... به جاي تسليم شدن در برابر حقايق و ضعفهاي خود، با انواع كارشكنيها هر روز بر پيچيدگيها افزودند تا اسناد بدست آمده در مورد آنها مكتوم بماند و زماني كه نتوانستند دانشجويان را به اين امر راضي كنند با تمام توان در جهت به زير سئوال بردن اين حركت تلاش كردند.
خواننده در اين كتاب با اشتباهات تاريخي زيادي نيز مواجه مي‌شود كه بعضاً به كم اطلاعي آقاي جعفري باز مي‌گردد و پاره‌اي به تلاش ايشان به منظور وارونه جلوگر ساختن واقعيات. مواردي چون اشتباه گرفتن آقاي محمدكاظم بجنوردي رئيس حزب ملل اسلامي با برادر روحاني‌اش ناشي از عدم اطلاع است اما ادعاي اينكه عربستان در اوايل جنگ حاضر به پرداخت۶۰-۵۰ ميليارد دلار غرامت براي پذيرش صلح از جانب ما بوده است به جعل تاريخ ارتباط پيدا مي‌كند. آقاي جعفري در حالي كه به نقل از برخي واسطه‌هاي دولتهاي اسلامي، اعلام آمادگي آنان را براي پرداخت غرامت مطرح مي‌سازد: «ما [عربستان] حاضريم براي خاتمه جنگ ۶۰-۵۰ ميليارد دلار خسارت به ايران بپردازيم» (ص۲۹۷) (البته خود رقم اعلام شده با يك نوسان ۱۰ ميليارد دلاري تا حدي واقعيت را روشن مي‌كند) اما جالب اينكه در فراز ديگري با افتخار، عامل عدم پذيرش صلح را در درون جريان سياسي خود پيدا كرده و معرفي مي‌نمايد: «وي [بني‌صدر] در همين مصاحبه در رابطه با آتشبس و سخنان صدام حسين و دروغ‌هايش در كنفرانس اسلامي گفت: تا آنجا كه به من مربوط است آتشبس را نمي‌پذيرم. با قاطعيت دشمن را بيرون مي‌رانيم بعد كه بيرون رانديم مي‌رويم دنبال راه‌حل سياسي.» (ص۳۳۳)
اين موضع آقاي بني‌صدر تكرار همان موضع امام بوده بنابراين اتهام جنگ طلبي زدن به رهبري انقلاب و رد كردن پيشنهاد غرامت ۶۰-۵۰!؟ ميليارد دلاري كاملاً جعل تاريخ است.
آنچه آقاي جعفري در اين كتاب مطرح ساخته هرچند بسيار در هم پيچيده است، اما مي‌تواند انگيزه پژوهش را درباره حركت قابل تحسين دانشجويان ايراني در سال ۵۸ تقويت كند. متأسفانه غفلت از تحقيق در اين زمينه در سال‌هاي گذشته شرايط را براي تبليغات مسلط غرب هموارتر ساخته است. روايت كليشه‌اي غرب از فداكاري و روشن‌بيني دانشجويان ايراني، تاكنون اين اقدام جوانان ما را افراطي و متعصبانه و يا حاصل عملكرد دست نشاندگان و تحريك شدگان قدرتهاي شوم و ظلماني نشان داده است. اين روايت رسمي غرب، ديدگاه ايراني و صداي هيچ هموطن پايبند به مصالح ملي را منعكس نمي‌كند. ايرانياني كه در اين كار شركت داشتند هرگز اين فرصت را نيافتند تا روايت خود را از اين رخداد مهم در سطح جهان بازگو كنند. هيچ كس از آنها سئوالي نپرسيد و جوياي نظر آنها نشد. متأسفانه كم‌توجهي ما به حركتي كه ساختار سلطه آمريكا را دستكم براي مدت مديدي در منطقه در هم ريخت، ممكن است اين احساس را ايجاد كرده باشد كه چيزي براي گفتن نداريم. يا بدتر، همانند آقاي جعفري روايت رسمي غرب را پذيرفته‌ايم.

۷۲

با تفکر
دفتر

مطالعات و تدوین تاریخ ایران

دي ١٣٨٦

.....
.....
.....

تهران- خیابان ایرانشهر- خیابان سپند- کوچه خوارزمی- پلاک ٢- طبقه ٤- تلفن:
٨٨٨١٣٣٧١-٨٨٣٢٣٨٤٣-٨٨٣٢٣٨٤٤-٨٨٣٠٩١٩٢